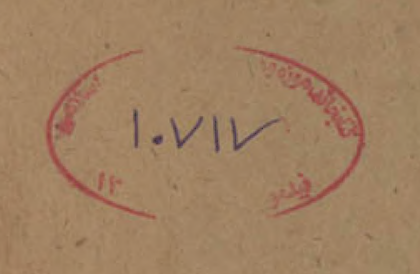
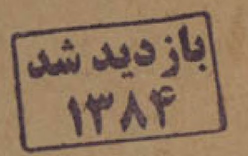
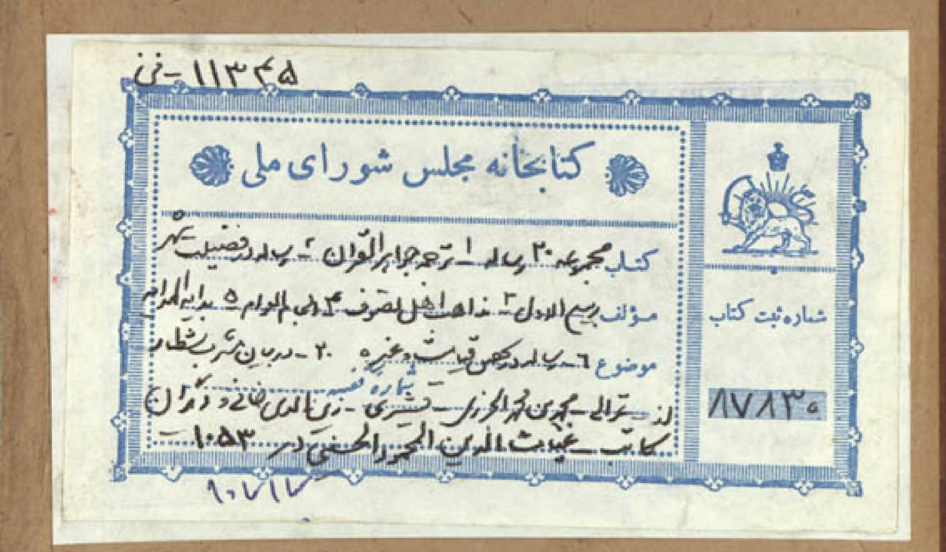

بازدید شد
۱۳۸۴
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۱۷۸۳۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۰۷۱۷







کتاب جواهر القرآن و درره از مصنفات
ملک الکلام حجة الاسلام محمد الغزالی قدس الله روحه در فرعه

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد الله تعالی الذی هو فاتحة کل کتاب والصلوة علی رسوله الذی هی
خاتمة کل خطاب فصل بیدار شو از خواب ای خواننده قرآن که مقصود
از قرآن همین خواندن دانسته و از معانی وی بظاهری بسنده
کرده تا چند بر لب این دریا محیط طواف کنی چشم فراز کرده و بغرایب
و عجایب وی نظر نمیکنی گاه آن نیامد که خود را در میانه دریا اندازی
و عجایب وی را مطالعه کنی و در جزیرهاء وی سفر کنی و چیزها طرفه بدست
آری یا در قعر دریا غواصی کنی جواهر و درر بدست آری تا مدام استغنا
کردی محرومی خود چرا روا میداری از این نفایس و درر بسنده کردن
بظاهر وی و ندانسته که قرآن بحری محیطست که علم اولین و آخرین از وی
بیرون می آید چنانکه اندر دریا ظاهر جویها و جوبجها بر خیزد آخر شک نمی بری
جماعتی را که در میانه موجها این دریا در آمدند و کبریت احمر بدست آوردند
بقعر دریا فرو رفتند و یاقوت احمر و در ازهر و زبرجد اخضر بیرون آوردند
و بر کرانها وی سیاحت کردند و عنبر اشهب و عود تر تازه بر چیدند و در
جزیرهای وی رفتند و از حیوانات وی تریاق اکبر و مسک اذفر گرفتند
و من ترا ارشاد کنم از بهر حق برادری ترا در اسلام بامید برکت دعا تو که چگونه
سیاحت کنی بر اطراف این دریا و چگونه سیاحت کنی در میانه این دریا فصل
بدانکه سر قرآن و عبر برگزیده تر وی و مقصود بزرگتر وی خواندن بندگانست با
حضرت خداوند تعالی که پروردگار آخرت و دنیاست و آفریدگار آسمانها
و زمینهاست و آنچه در میان ایشانست پس آیات قرآن محصور آمد
در شش نوع سه از وی اصول مهم است و سه از وی تبع و تمام کننده وی است

اما آنچه اصول مهم است تعریف ذات خداوند تعالی و صفات وی و افعال وی است و دیگر
بندگان بوی خوانده شده اند و تعریف صراط مستقیم که ملازمت وی
واجب است در رفتن راه خدای و تعریف آن حال که بوی رسی اما آن سه که
تبع است که مقصود بوی تمام میشود تعریف حال آنهاست که دعوت اجابت
کردند و لطایف صنع خدای تعالی در حق ایشان و سر وی و مقصود وی تشویق
و ترغیب است و تعریف احوال آنهاست که از راه بگشتند و دعوت را
اجابت نکرده اند و کیفیت قمع خداوند تعالی مر ایشان را و عقوبت کردن ایشان
و مقصود از وی اعتبار و ترسانیدن بود و حکایت احوال منکران و کشف
فضایح ایشان و جهل ایشان و بیرون آمدن ایشان بمجادله و حجت گفتن بر حق و مقصود از وی
در جانب باطل باز داشت خلقان بود از میل آن و در جانب حق قرار دادن ایشان
بود بر ایمان و تعریف عمارت منازل طریق و بیان چگونگی برداشتن زاد راه
و استعداد کردن فصل این جمله شش قسم است قسم اول تعریف
ذات خداوند تعالی و صفات و افعال وی است و این کبریت احمر است که عبارت
از کیمیاست و معرفت این سه یواقیت است که خاصیت کیمیاست و چنانکه یاقوتها
بر تفاوت است سرخ بود و کبود و زرد و بعضی از بعضی نفیس تر بود معرفت
خداوند تعالی و صفات و افعال وی نیز از یک مرتبت نیست بلکه بر تفاوت است اعلا
همه عالی تر معرفت ذات است و این معرفت یاقوت احمر است و باز معرفت صفات
است و این یاقوت کبود است و باز معرفت افعال حق تعالی است و این یاقوت
زرد است و چنانکه نفیس ترین این یاقوتها عزیزتر بود و جز اندکی از وی بدست
نیاید و جز ملوک بر وی قادر نشوند پس همچنین معرفت ذات خداوند تعالی طریق او
از همه تنگ تر است و سخن گفتن در وی از همه دشوارتر و فکرت را در وی مجال نیست و
قرآن در بیان ذات جز بطریق رمز و اشارت نیست و بیشتر ذکر تقدیس مطلق
چنانکه فرمود لیس کمثله شیء و همچو سوره اخلاص و تعظیم مطلق است چنانکه سبحانه و تعالی
عما یصفون بدیع السموات والارض اما در بیان صفات مجال معرفت در وی فراخ
تر است و سخن در وی فراخ تر و از این است که آیات قرآن در بیان علم و قدرت و حیوة

و کلام و حکمت و سمع و بصر و غیر آن بسیار است اما معرفت افعال بحری عظیم فراخ است که
استقصاء را باطراف او راه نیست و بحقیقت در وجود جز خداوند تعالی و افعال او نیست
که هرچه جز وی است همه آثار فعل وی است لکن قرآن در بیان افعال روشن پیدا آمد
که در عالم شهادت است و همچون ذکر آسمانها و زمینها و ستارگان و کوهها و حیوانات و دریاها
و نباتها و فرستادن آب از آسمان و اسباب حاصل آمدن نبات و آنچه ادراک حس
توان دریافتن و شریف‌ترین افعال و عجب‌ترین و قوی‌تر در دلالت بر جلال
و عظمت خداوند تعالی آن افعالی است که در حس نیاید بلی از عالم ملکوت بود و آن
فرشتگان و روحانیان و روح و قلب است و مراد از قلب آن جزئی است که شناسای
حق تعالی است آن جمله اجزای آدمی که نیز از عالم ملکوت است نه از عالم شهادت و از این
جمله فرشتگان زمینی اند که موکل اند بر آدمیان و ایشان آنهااند که مر آدم را سجده
کردند علیه السلام و از این جمله شیاطین اند که مسلط اند بر جنس آدمیان و ایشان
آنهااند که مر آدم را علیه السلام سجده نیاوردند و از این جمله فرشتگان آسمانی اند و بهترین
ایشان کروبیان اند و ایشان آنند که در حضیرهٔ قدس معتکف اند و ایشان را بغیر حق
التفات نیست که ایشان مستغرق اند بملاحظت جمال حضرت ربوبیت و جلال وی یسبحون
اللیل والنهار لا یفترون تسبیح حق میگویند شب و روز که ایشان را هیچ سستی و ماندگی
نیست و دور دار که از بندگان خداوند تعالی جماعتی بوند که مطالعهٔ جمال و جلال خداوند تعالی
چنان مستغرق کرده است که ایشان را با آدم و ذریت وی التفات نشود در خبر است که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی زمینی سپید آفریده است که فراخنای
چندانست که بمقدار رفتن آفتاب سی روز که هر روزی برابر ایام دنیا بود و در سی بار
چند دنیا بود و این زمین پر از خلق خدای عز و جل که ایشان ندانند که کسی در
خدای عاصی شود و هرگز ندانند که خدای تعالی آدم و ابلیس را بیافریده است همچنین روا
کرد عبدالله بن عباس رضی الله عنهما این حدیث این مملکت خدای تعالی عز و جل فراخ است
و بدانکه نفس افعال خدای تعالی را و شریف‌ترین افعال او را بیشتر خلق ندانند که نظر
مقصور است بر محسوسات و متخیلات و آن اخس نتیجه است از عالم ملکوت و این دورترین
پوستی است از مغز صافی و هر که از این درجه درنگذشته بود چنان بود که از انار جز پوست

ندیده بود و از عجایب آدمی مطالعه نکرده بود جز قالبش را و این بیان جملی است از انواع او
و در وی اصناف یواقیت است و آیاتی که در وی آمده است خاصه بر تو خوانده آید که
آن مغز قرآن است و سر وی و قسم دویم تعریف طریق رفتن است بخدای تعالی و آن
بمنقطع شدن حاصل آید از غیر حق چنانکه فرمود و تبتل الیه تبتیلا یعنی بوی منقطع
شو از همه یعنی روی از همه بگردان و بوی آر و این ترجمهٔ قول لا اله الا الله است و روی
بخدای آوردن بملازمت ذکر وی حاصل آید و باز روی گردانیدن از غیر وی و اعراض از غیر
بمخالفت هوی و دیگر از تیرگی دنیا و پاک کردن دل از دوستی وی و رستگاری نتیجهٔ این
است چنانکه حق تعالی فرمود قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی هرآینه رستگاری یافت
کسی که خود را پاک کرد و نام خداوند یاد کرد و نماز کرد پس راه خدای به دو چیز رفته شود
ملازمت و مخالفت ملازمت ذکر خدای و مخالفت آنچه مشغول کننده است از خدای و هر
آدمی است و درین سفر حرکتی نیست از جانب سفر کننده و بجانب آنکه سفر بوی میکنند و در
[illegible] حق تعالی میفرماید ونحن اقرب الیه من حبل الورید ما بوی از رگ جان
نزدیکتریم بل مثل طالب با مطلوب تمثال صورتی است که در آینه پدید آید هر روی آینه
زنگی بود صورت در وی پدید نیاید چون زنگ برداشته شود صورت در وی پدید آید
نه چنانکه صورت از جانب صورت برود و در آینه نشیند و نیز آینه بصورت آید
لکن بدانکه حق تعالی محجوب نیست حجاب در آدمی است چون حجاب برخیزد حق تعالی بنده را
مشاهده کند که وی بذات خود متجلی است که اختفا بر وی روا نیست که اختفاء نور
محال بود و دل نیز در وی همه پوشیده نا ظاهر شود والله نور السموات والارض لکن باید که
نه بر دیده ما بروشنی را بود اما بحکم تیرگی در حدقهٔ دیده یا بحکم ضعف بینائی دیده که نور
عظیم را احتمال نکند چنانکه چشم شبپرک طاقت نور آفتاب ندارد بحکم ضعف بینائی وی
پس بر تو آن بود که تیرگی را از دیدهٔ دل خود دور کنی و حدقهٔ دیدهٔ دل را تقویت کنی تا
جمال حضرت ربوبیت را مشاهده توانی کردن چنانکه صورت در آینه تا چون ناگاه
تجلی افتد و خویشتن نتواند داشتن زود گوید که صورت در وی است و این گفتن
انا الحق منصور حلاج و سبحانی ما اعظم شانی گفتن بایزید از ناگاه افتادن تجلی بود
مگر که حق تعالی بلطف خود دیده را تثبیت کند تا بدانند حقیقت تجلی را و دانند که خدای در

بنده نبود چنانکه صورت در آینه نبود که اگر صورت در آینه فرود آمدی انصاف صورت
بر خاستی و زحمت پذیر بودی و یک صورت در نظر همه نیامدی و تجلی دیدار حق تعالی
مر جمله اهل دیدار را یک نمط بود که هیچ یکی را حجاب نکند و زحمت نی هرچند که
در دیدار تفاوت بود چنانکه در دیدار صورت که در آینه بود در دید بعضی راست تر
بود و در دید بعضی کژتر و یکی ظاهرتر نماید و یکی پوشیده تر و این نیز از سبب تفاوت صفاء
آینه بود و استقامت وی و ازین گفت سید عالم صلوات الله علیه ان الله یتجلی للناس
عامة و لابی بکر خاصة دیدار حق تعالی جمله مومنان را عام بود مر ابو بکر رضی الله عنه
خاص بود و معرفت رفتن این راه تا بخدای رسی بجای است که جز او نرسید
از بحار قرآن و آیاتی که راه نماینده است بر رفتن آن راه بر تو خوانده آید تا بر تو
گشاده گردد و این قسم دراز هست قسم سوم تعریف حال رسیده است و بحث
رسیدن بخدای عز و جل و این مشتمل است بر ذکر راحت و آسایش وی که رسیدگان
رسند و عبادتی که جامع است مر انواع روح و راحت را بهشت است و لذتی که از آن
لذت نیست لذت دیدار [illegible] چون حق است تعالی و این قسم نیز مشتمل است بر بیان
عذاب کسانی که محجوب بوند از دیدار حق تعالی بسبب آنکه براه خدای نرفته بوند و عبادتی
جامع مر انواع عقوبتها دوزخ است و هیچ عقوبتی سخت تر از الم حجاب نیست و ازین
بود که حق تعالی عقوبت حجاب را پیش از عذاب دوزخ یاد کرد در این آیت که کلا انهم عن
ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم و در وی ذکر مقدمات احوال هر دو فریق است از حشر
و نشر و حساب و میزان و صراط و مر این چیزها را ظاهری است پیدا که همچو عادت
عموم خلق را و مر لفظها را اسراری است پوشیده که همچون جیفه است [illegible]
که بسیاری از قرآن در تفصیل آنست و ما آنرا جمع نکرده ایم که بسیار است و در حصر نیاید لکن
نکرت را [illegible] حالی فراخ است و این قسم [illegible] است قسم چهارم در بیان
احوال روندگان [illegible] و احوال گیننده گان از راه اما احوال روندگان راه همچو قصها
انبیا و اولیاست چون قصه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و
مریم و داود و سلیمان و یونس و ادریس و خضر و شعیب و الیاس و جبرئیل و میکائیل و غیر [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین و اما احوال منکران چون قصه نمرود و فرعون [illegible] و قوم لوط و

و قوم تبع و اصحاب ایکه و کفار مکه و عبده اوثان و ابلیس و دیوان و غیر ایشان و فایده این
قسم رغبت آوردن و ترسانیدن است و بیدار کردن و عبرت آوردن و این
قسم مشتمل است بر اسرار و رموز و اشارات که بفکرت آرد و درین قسم عود تازه
است و بعضی از شهب و آیات در بیان این قسم بسیار است جمع نکردیم و قسم پنجم در بیان
حجت گفتن کفار و مجادله ایشان است و پیدا کردن خواری و نگوساری ایشان به
برهان حقیقی و پیدا کردن مجتهار باطل ایشان و خیالات فاسد ایشان و باطلها
ایشان سه نوع است یکی صفت کردن ایشان است مر خدای را عز و جل بچیزی که
لایق نیست چنانکه فرشتگان را دختران خدای گفتند و مر خدای را عز و جل فرزند
و شریک گفتند دوم رسول را صلی الله علیه السلام جادو و دروغ گوی گفتند و پیغمبری
وی را منکر شدند و گفتند که وی آدمیست همچو آدمیان دیگر و را متابعت چرا کنیم
و سیوم روز قیامت را منکر شدند و بعث و نشر را منکر شدند و بهشت و
دوزخ را منکر شدند و گفتند طاعت و معصیت را عاقبتی و اثری نخواهد بودن
و بر حجتها که خداوند تعالی بر ایشان اقامت کرده است لطایف حقایق
است و در وی تریاق اکبر است و آیات در وی نیز بسیار است و ظاهر و قسم
ششم در پیدا کردن عمارت منزلها طریق است [illegible] آدمی کردن
زاد و آماده کردن سلاح که بدان دفع راه زنان این راه [illegible] و بیان
آنکه دنیا منزلی است از منزلها روندگان راه خدای و بیان آنکه
بادیه مرگ وی است و هر که غافل شود از تدبیر مرکب و منزل [illegible]
نشود [illegible] منتظم نشود و چون کار زندگانی [illegible] انتظام نشود سیر
تمام نشود و آن روی آوردن است بخدای عز و جل و از همه بریدن و بوی
آرمیدن و آن بدان بود که تن سلامت شود و نسلش دایم بود و این
هر دو بدان باشد [illegible] بود که اسباب بقاء ایشان را محافظت کنی و اسباب
هلاک را از ایشان دور کنی اما اسباب نگاه داشت ایشان همچو خوردن
نان و آب و چیزها که بقاء تن آدمی بدان است نکاح کردن از بهر
نسل گردانید و از بهر دو سبب قانونی نهاد و اختصاص [illegible] کرد تا [illegible]

[illegible] ما عدا آفرید و اسباب [illegible]
گردانید در زمان [illegible] و ما [illegible]
از بهر جنس [illegible] اسباب بقا [illegible]

قانون واختصاص خود مقصود حاصل باید که هر که بر هر زنی قادر شود بگیرد و
اگر بحکم نکاح اختصاص نبود مقصود نسل حاصل نیاید و یکدیگر را هلاک کنند
پس قرآن شرح آن قانون کرد بسبب آیات جنانکه آیات در بواتر و نا روانی
بشبهاست واحکام ربا و دوام داون وستدن وقسمت میراث و [illegible]
وقسمت غنیمتها وصدقها واحکام مباحات وازادی وکتابت وبردگی و
آن اختصاص را تعریف کرد بهر وقتی پوشیده شود بگواه واقرار [illegible]
بزبان بیان کرد بآیات نکاح واحکام وی وطلاق ورجعت وعدت وخلع
وکابین وایلا وظهار و لعان وآیات حرام کننده بعضی زنان بحکم نسب
وشیر و نکاح واما اسبابی که بوی تباهیها را دفع کند عقوبات است که
باز دارنده است همچو محاربت کردن با کفار واهل بغی وحدها وغرامتها
وتعزیرها وکفارتها وقصاص ودیتها اما قصاص از بهر دفع کشتن تا قصد
کشتن نکنند تا نفس وی وآن کس زنده ماند وقصاص در اطراف آدمی
نیز از بهر این را واما حد دزدی وزدن راه از بهر دفع هلاک را از مالها که اسباب
معاش آدمیان است واما حد زنا ولواطه وقذف از بهر دفع مفسدات منسوبات و
نسل است تا نسبها مشتبه نشود وطریق نسل بسته نشود واما جهاد کردن با کفار
از بهر دفع منکران دین است تا اسباب معیشت ودیانت را بر مسلمانان بزیان
نیارند تا رفتن ره [illegible] مسلمانان بسته نشود وکارزار کردن با کسانی که
بر سلطان حق بیرون آمده بوند از بهر آنست تا کار سیاست که سبب تسکین فتنه
وشورش است بر نظام بود که سلطان است که کار سیاست را تولا کرده است بنیابت
[illegible] نام چون خلیفه نایبان و چون سلاطین دیگر وآیاتی که در بیان
این نوع است پوشیده نیست ودر وی فواید وحکمتها بسیار است واین قسم
است در بیان حلال وحرام وحدود واحکام ومسالک او [illegible]
جمله آن که آیات قرآن از ده قسم بیرون نیست اگر بخواهی که جمله اقسام را [illegible]
بدانی در یک سلک جمله این ده نوع است ذکر ذات حق تعالی وذکر صفات وذکر
افعال وذکر معاد که جای بازگشت است وذکر صراط مستقیم که راه است وآن پاکی دل

خود است از خصلتهاء بد وآراسته کردن خود بخصلتهاء نیک پاکی کردن را تزکیت خوانند
وآراسته کردن را تحلیت وذکر احوال انبیا واولیا وذکر احوال دشمنان وحجت گفتن
ایشان وذکر حدود احکام

فصل

گمان می برم که بخواهی تا بدانی که
جمله علوم ازین ده قسم چگونه بر می آید ومراتب این علوم چگونه است در دوری
از مقصود ونزدیکی بمقصود بدانکه حقایقی که بوی اشارت کردیم جواهرست ومر این
جواهر را صدفهاست بعضی بر بعضی صدف اول ظاهرست وبعضی بصدف رسیدند
وصدف را بشکافتند ودر را مطالعه کردند پس صدف جواهر قرآن لغت عرب است
ووی بر پنج نوع است اما از الفاظ قرآن علم لغت خیزد واز اعراب الفاظ وی علم نحو و
از وجهها اعراب علم قراتها واز گردانیدن دهان وحلق ومانند آن در ادای
حروف علم مخارج این حروف اول صوت بود که گفت او از وی خیزد آن صوت حروف نماید
وباز همه حروف جمع شود کلمه شود وتعیین کردن بعضی حروف لغه عربی شود وگردانیدن
کلمه اعراب شود وتعیین کردن بعضی از وجوه اعراب قراءة شود که نسبت وی
بقرائت وآن هفت کس اند که علم قرائت بایشان منسوب است وچون کلمه درست عربی
با اعراب شد اکنون دلیل شود بر معنی آنگاه آنرا تفسیر بود اندر وی ظاهر واین پنج علم
صدف است واین علم هم است وصدف وپوست [illegible] را
یک روی سوی باطنست که در است وآن روی صدف که سوی در است حکم حال در
در وهمرنگی گرفته است بدر ویک رویش بیرون است وآن مانده است سنگی
از بهر آنکه آن جوار در دور افتاده است پس همچنین نیز صدف قرآن روی
دیگر است وآن آواز است وگردانیدن وی وآن علم مخارج است وآن پوست
بیرونی است ودور از در وجهل بر طایفه چنان غالب گشت که گمان بردند که قرآن
صوت وحرف است وگفتند که مخلوق است که حروف وصوتها مخلوق است واین
طایفه بی عقل اند واهل بخشایش اند وبا ایشان درشتی نباید کرد که ایشان معذورند
که از عالم قرآن جز پوستی با ایشان نرسید وآن پوست برونی است وبر آن دین
منزلت ودرجه مقری معلوم شود وبرتر از وی در منزلت ورتبت علم لغت عرب است
که در اثر جهانست وعلم غرایب برتر از وی در رتبت علم اعراب است واز وجهی فروتر

وی است از آن وجه که حاجت بوی بهره درستی لغت بود پس وی تابع بود و از این روی او را
بعد از علم قرائت است و آن تعیین وجوه اعراب است و گردانیدن حروف در ادا
و این بقرآن اختصاص بیشتر دارد لکن از جمله زواید است که بوی حاجت بعلم
لغت اعراب حاجت است پس کسی که علم لغت و نحو داند منزلت وی رفیع تر بود از
کسی که علم قرائت داند و این جمله علم صدف و پوست است و از علم تفسیر ظاهر است و این
نیز از صدف است لکن بمغز نزدیک است و طبقه آخرین است از صدف و از این روی
بدریا مانند شده است تا بعضی گمان بردند که مگر در تعمق [illegible] و از گذشت وی نفس تر
از وی نیست و بیشتر خلق بدین قناعت کردند و در حقایق و دریائی بزرگ افتاده اند
که گمان برده اند که و رای آن رتبتی نیست لکن ایشان نسبت با آنها که پیش از ایشان
یاد کرده ایم از اصحاب علم صدف رتبت ایشان شریفتر و عالی تر است که علم ایشان
درست در جنب علوم آنها که این مقصود است و آنها وسیلت بوی که هر که [illegible]
چون علم خود قیام نمایند و شروط او بجای آرند و آن علم را نگاه دارند [illegible]
ایشان را مشکور گردانند و جزای خیر بدان کرامت کنند و فردا و قیامت ایشان را
[illegible] سرور انگیزانند چنانکه رسول علیه السلام خبر داد و نضر الله امرءا سمع مقالتی
فوعاها و اداها کما سمعها فرب حامل فقه الی غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه گفت
تازه گرداناد و صفای تعالی روی آنکس را که سخن من بشنود و یاد گیرد و برساند بدیگران
چنانکه شنوده است که بسا بردارنده فقه که بسوی کسی برد که فقیه نبود و بس بردارنده
[illegible] که نزد کسی برد که فقیه تر از وی بود و این طایفها شنوند و یاد گیرند و برسانند
چنانکه شنوند پس همه مستحق این کرامت بوند و مفسر آنکه اقتصار کرده بود بر
نقل [illegible] نیز شنوده و رسانیده است وی نیز مستحق این کرامت است و ناقل
اخبار نیز همچنین بود برین اقسام که یاد کردیم چه از علم قرآنها و علم مخارج حروف
و درجه نقل کننده [illegible] درجه متعلم قرآن است و درجه آنکه تا بر معانی وی داند همچو
مفسر است و درجه آنکه با معانی آنها او بیان داند همچو درجه اهل نحو است و لغت و این همه علوم
صدف است و نوع دوم علوم مغز قرآن است و این بر دو طبقه است طبقه فرو تر علم
آن نه قسم است که از آن نوع نام کننده نام کردیم قسم اول دانستن قصهاست که

مذکران

در قرآنست و آنچه با انبیا تعلق دارد و آنچه بمنکران و دشمنان تعلق دارد و این علم
[illegible] و بعضی از محدثان و دوم قسم حجت گفتن است با کفار و مجادله با
ایشان و از وی علم کلام خیزد که مقصود از وی رد ضلالتها و بدعتها است و زایل کردن
شبهتها از ایشان و این علم را متکلمان تکفل کرده اند و مقصود ازین علم نگاه داشت
عقیده عوام خلق است از تشویش مبتدعان و این علم را نهایتها بسیار است و ما در شناخت
حقایق [illegible] درین نوع تصنیفها کرده ایم و طریقهای مجادله و حجت آوردن و کردن
برهان حقیقی در کتاب محک النظر و معیار علم یاد کرده ایم و قسم سوم دانستن حدود است
که شریعت نهاده است از بهر اختصاص با مالها و زنان که آن سبب بقاست و این نوع
علم را فقیهان تکفل کرده اند و شرح اختصاص با مال ربع معاملات است در فقه و شرح اختصاص
زنان ربع نکاح است و شرح زاجرها از اسباب مفسد این نوع ربع جنایاتست
و حاجت بدین نوع علم بیشتر از همه است که تعلق بصلاح کار دنیا میدارد و در رتبت
اول [illegible] آخرت میدارد که کسی که این نوع علم داند میان
خلق مشهور تر است [illegible] تعظیم خلق او را بیشتر است و رتبت وی بر تر است از واعظان
و قصه گویان و متکلمان و این نوع علم مختص است بزیادتی بحث کردن و در سخن
دراز کردن زیادت [illegible] حاجت تا در وی تصانیف بسیار کردند [illegible]
با آنکه خلاف در وی نزدیکست و خطا در وی چندان دور [illegible] صواب که اگر مجتهد
در وی خطا میکند در اینک نزدیکست و اگر صواب میکند [illegible]
وی عظیم کند و دواعی متوفر گشت در بسیاری تفریع کردن در وی و تصنیفهای [illegible]
و ما یک نیمه عمر در وی ضایع کردیم و سلف رضوان الله علیهم در مسایل فتوی دادندی
و در حفظ ایشان صور مسایل بسی نبودی و فتوی ایشان بصواب نزدیکتر بودی
بگفتندی که ندیده ایم و محل علم را درین علم صرف نکردندی بل که بفهم خود مشغول
بودندی و فتوی را بر دیگران حواله کردندی و از علم فقه و آیات و احادیث علمی دیگر
خیزد که آنرا علم اصول فقه میخوانند و آن دانستن قانون فقه است و کیفیت دلیل
گرفتن از قرآن و اخبار و درجه متکلم بفقیه نزدیکست الا که حاجت بفقیه و علم تمام
داشت و متکلم حاجت قوی تر است و حاجت بوی [illegible] در مصالح دنیا است اما حاجت

بفقیه از بهر نگاه داشت احکام اختصاص بهر یکی بخوردنی و نکاح کردنی اما تکلم از بهر
دفع تشویش مبتدعان را حجت گفتن و مجادله کردن تا شر ایشان بعلما نرسد
اما نیست ایشان تا بدانچه مقصود است نیست فقها همچو عمارت کنندگان [illegible]
و چاهها در راه که از بهر حاجت حجاجان نیست متکلمان چو بدرقه راه حج است تا
حجاج بسلامت بروند و این هر دو طایفه اگر با علم خود راه خداوند بروند و عقبات
نفس را بگذارند و از دنیا اعراض کنندی و روی بخدای آرند فضل ایشان بر
دیگران چون فضل آفتاب بود بر ستارگان [illegible] و اگر بر آن علم خود اقتصار کنند
درجه ایشان نیک نازل باشد اما طبقه برتر از همه که بمغز رسیده اند آنهایند که
علم اصول که مهم است دانند و بیشتر از همه علم خدای شناسی است و صفات وی
و دانستن روز قیامت و احوال وی و آن علم مقصود است و فرود تر از وی دانستن
صراط مستقیم است و کیفیت رفتن در آن راه و آن دانستن پاک کردن نفس است و
قطع عقبات و صفات بد خود و آراسته کردن [illegible] تا بنجات
است و این نوع علم در کتاب احیاء علوم دین بیان کرده ایم و این کتاب مشتمل است بر
چهار کتاب هر کتابی اشارت بعقبه از عقبات نفس و کیفیت گذاشتن وی این علم
[illegible] دیگر که پیش از ایشان است از بهر آنکه این علم رفتن راه است
[illegible] علم آلت رفتن و نیکو کردن منزلها و دفع آفات راه و علمی که بر آن
علم فرود نیست معرفت خدای است تعالی و تقدس که مقصود از همه علمها این است و
[illegible] است و وی از بهر غیر وی نیست بل که وی در ذات خود مقصود است و طریق
معرفت وی [illegible] ترقی کردن است از معرفت افعال بمعرفت صفات و از معرفت صفات
بمعرفت ذات [illegible] از همه عالی تر است و بیشتر فهمها این احتمال نکند و از این بود
که [illegible] صاحب شرع صلوات الله علیه که فکرت در آفریدهای خدای کنید نه در ذات
خدای تعالی [illegible] بدین تدریج ترقی کرد اول [illegible]
[illegible] از عقاب تو [illegible] ترقی کرد و
صفات آمد گفت اعوذ برضاک من سخطک [illegible]
صفت ترقی کرد [illegible] گفت اعوذ بک منک از تو بتو پناه میجویم چون [illegible]

بنهایت برسید بعجز خود اعتراف کرد گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
ذات پاک تو برتر از آن است که من توانم گفتن [illegible] تو خود ثنا گفتی و این علم شریف ترین
علوم است [illegible] در شرف علم آخرت [illegible] و آن علم جاوید [illegible] آدمی [illegible] و این
علم معرفت است با علم معرفت و حقیقت معرفت نسبت بنده است بخداوند تعالی
و این چهار نوع علم یعنی معرفت ذات و صفات و افعال و علم روز قیامت و احوال وی
بقدری که [illegible] خدای تعالی روزی کرد با کوتاهی عمر و بسیاری مشغلها در بعضی تصنیفها خود
یاد کردیم لکن ظاهر نکردیم که بیشتر فهمها ادراک نکند و ضعفا را آن زیان دارد و آن
کسانی اند که دعوی علم کنند [illegible] آن علم کسانی دریابند که ایشان علم ظاهر را مانده باشند
و در پاک کردن صفات بد خود مجاهده کرده بوند و صفات بد را پاک کرده تا نفس ایشان
راست شده باشد براه راست و از دنیا [illegible] مانده بود و او را مطلوب جز حق نبود
و با آن همه زیرک [illegible] فهم تیز و دلی روشن [illegible] و حرام است بر همگان
[illegible] هر کسی جز بر کسی که بدین خصال آراسته بود پس این

فصل

و دیگر گونی [illegible] علوم است که از قرآن پدید می آید
و در این علوم علوم دیگر است چون علم طب و نجوم و علم هیات عالم و علم هیات حیوان
و تشریح اعضا وی و علم سحر و طلسمات و مانند آن [illegible]
[illegible] نمی خواستیم که بدان راه خدای رخنه شود و این علمها در دیگر صلاح
و معاش [illegible] از بهر این یاد نکردیم [illegible] آنچه تو یاد کردی علوم دیگر است که عالم از
دانایان وی خالی نیست ولکن [illegible] آن حاجت نیست بل که ما را [illegible]
گشته است که در امکان آدمی انواع علوم است که پدید [illegible]
که آن آدمی را پدید آمده است و مندرس گشته است [illegible]
[illegible] در طاقت وی و بعضی از ملائکه مقربان مخصوص [illegible]
آدمی نامتناهی است و در حق فرشته نیز نامتناهی [illegible]
[illegible] علم خدای است که نهایت ندارد [illegible]
حق نهایت ندارد و علم ما متناهی است و دوم آنکه [illegible]
بل با وجود [illegible] که هر چه در امکان [illegible] اوصاف کمال است [illegible] و این علوم که بر شمردیم

اصول وی از قرآن بیرون می آید که همه از بحر محیط قرآن مغترف است و این همه از بحر معرفت
خداوند تعالی پدید می آید و آن معرفت افعال است و یاد کردیم که بجز افعال که اندر ادراک
دنیا علاء دانشوند و همان بیان کلمات قرآن نوشته آید همه بسر نشوند و اگر خواهی آن
میسر شود بکشد وی بیان نرسد و یکی از افعال حق تعالی بیماری و شفا است چنانکه خداوند
تعالی خبر داد از ابرهیم خلیل صلوات الله علیه که گفت و اذا مرضت فهو یشفین این یک فصل
راندانند مگر کسی که علم طب بر وجه کمال بداند که طب بجز این نیست که بیماری بداند و علاج
وی بداند و شفا و اسباب وی شناسد و از افعال حق تعالی یکی تقدیر سیر قمر و شمس است
و منازل ایشان چنانکه حق تعالی فرمود و الشمس و القمر بحسبان و فرمود و القمر قدرناه
منازل و فرمود و جمع الشمس و القمر و فرمود یولج اللیل فی النهار و آنگاه فرمود ذلک تقدیر العزیز
العلیم آن همه تقدیر خداوند عزیز علیم است و حقیقت و فرق آفتاب و ماه را بحساب گرفته
شدن ایشان را و در آمدن چیزی از شب در روز نداند مگر کسی که حقیقت هیئت عالم و
ترکیب آسمانها و زمینها بداند و این علمی علی حده است و همچنین معنی این آیه که یا ایها الانسان
ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک نداند مگر
که علم تشریح آدمی از روی ظاهر و باطن بداند و عدد وی و انواع وی و حکمتها و منافع وی
و فواید آن و در مواضع مختلف اشارت بوی و این از علمهاء چنینی است و در قرآن
علم اولین و آخرین است و همچنین کمال معنی این آیه که فاذا سویته و نفخت فیه
من روحی نداند مگر کسی که حقیقت تسویه و نفخ و روح را داند و ورای او پیچهاست
پوشیده که بیشتر خلق غافل اند و اگر حدیث وی بشنوند فهم نکنند و اگر تفاصیل افعال
حق تعالی را بیان کنیم که در قرآن ذکر وی است بسیار دراز شود و ممکن نبود بیان آن بتحقیق
الا اشارتی لو بجمله بود وی چنانکه گفتیم که از جمله معارف یکی معرفت افعال حق تعالی است
این اشارت بجمله تفاصیل بعضی از وی اشارت کرده شد هر که در دریاء قرآن غوص آرد
که الحقیقة علوم در تفاصیل آیه بیکران شود و طوی داند الله الموفق فصل
اگر گوئی چگونه معنی بدانم که فهم آن علماء است که در روی تراکیب بزرگتر یافته شود و در بعضی
سنگ اندر ... که بسیار اند و نفایس در زیر عبارتی مختصر است که در زیر وی رمزها
و اشارت است پوشیده هر که تکلف در رسم نکوهیده است نیز داخل الحصر ایچ کلمه مختصر

وی رمزی است و اشارتی بمعنی پوشیده که آن معنی را کسی دریابد که موازنه و مناسبت میان
میان عالم شهادت و میان عالم ملکوت که این همه عالم حس است آن مثالی است عالم
ملکوت که عالم ملکوت است و از صورت بیرون اند و معنی و روح آن حقیقت وی
عالم حس نزدبان عالم معنی و عالم روحانی است و از اینست که دنیا منزلی از منازل راه
خدای است بضرورت که در حق آدمیان چنانکه رسیدن بمغز محال بود بجز بطریق پوست
که بدان راه پوست بتوان رسیدن پس همچنین بعالم ارواح نتوان رسیدن
جز بمثال عالم اجسام و این برابری را جز بمثالی نتوانی دانست بلکه بدانکه از خفته را در
خواب کشف میشود و خواب در است جزوی است از شش و چهل جزو از نبوت لکن در مثال
خیالی تا بحکمت اللهی بیاموزد و در خواب چنین بیند که در گردن خوک می بندد و یکی
بخواب دید که گفت وی مهری بداشت مهر می نهد بر فرجهای زنان و بر دهان مردان با
ابن سیرین رحمه الله بگفت گفتش تو مردی که در رمضان پیش از صبح بانگ نماز میکنی گفت
همچنین است و دیگری دید که زیتون می ریزدی گفت کنیزکی است
که با وی می باشی و آن کنیزک مادر است او را برده کرده اند و آورده اند و فروخته تو خریده
و نه دانی چنان پدید آمد که او گفت بنگر که چگونه موازنه کردم بانگ نماز در رمضان
پیش از صبح با مهر کردن بر فرجها و زنان و دهان مردان در فروج مهر کردن و آن
باز داشت است از صحبت و خوردن و اگرچه در صورت هر دو مخالف یکدیگرند در همین
مثال قیاس میکن و بدانکه قرآن و اخبار بدین جنس بسیار آمده است چنانکه
رسول علیه السلام فرمود قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن و روح اصبع قدرت
تیز گردانیدن چیزی و دل مومن میان تصرف فرشته است بهدایت و میان تصرف شیطان
بغوایت یکی را بنیا یابد و یکی را میکند و حق تعالی بدیشان را چنان نهد دایم
با ایشان هر دو که تو چیزی را ببدو انگشت بگردانی بنگر در روح اصبع و این قدرت تسخیر
سرعت گردانیدن موازنه کن و ازین معنی این حدیث استخراج کن که گفت ان الله تعالی
خلق آدم علی صورته و مانند این از آیات و اخبار که مرجاهلان را اندیشه آید و زیرک
بیک مثال دانا شود که خاطر را بسیاری مثال تجربه زیادت گردد و چون معنی اصبع
دانستی از وی ترقی کن به ید و قلم و یمین و وجه و صورت و از همه روح بنگر و این همه را روحانی

فهم کنی جسمانی و بدانکه روح قلم حقیقت نیست که بوی چیزی نوشته آید و ...
چیزی بود که بواسطهٔ وی علوم نبشته آید در لوح دل آدم قلم روی سزاوار ...
حق تعالی تعلیم بدان حکم کرد چنانکه فرمود علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم ...
روحانی است و صورت قلم از حقیقت وی نیست که از چوب یا از نی از رشته ...
نیست و روح حرفی حقیقت وی بود و چون این روح را شناختی روحانی شدی و ...
ملکوت بر تو گشاده شد و تو اهل کشتی همراه افقت ملأ اعلی را و ایشان اندر ...
نیکواند و اولو الارحام که در قرآن اشارت بود و بدین جنس اگر تو قوت آن بدانک ...
پذیری بی آنکه ظواهر آن باز گشته شود و باهل تفسیر بدانکه تقلید بر تو غالب است پس ...
تفسیر این آیه که انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ...
یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق و ...
الآیه بنگر که چگونه علم را تمثیل آب کرده و دل را بجوی و چشمه و گمراهی را بآنچه بر روی ...
از کف و خاشاک و در آخر آیت تنبیه فرمود که این شرح حق و باطل است و ...
نوع بسنده بود که خاطر تو بیش از این احتمال نکند و بدانکه هر چه فهم تو از آن احتمال ...
آن را آنچه چنان نماید که اگر در خواب بودی و جانت مطالعه لوح المحفوظ کردی ...
بستی و آن مثالی بود که مناسب تعبیر بود و تاویل همچو تعبیر است و از این گفت که ...
گرد پوست کرده که کسی که پارسی خاتم و فروج و افواه بداند چو انگشتری که در ...
معنیش بانگ نماز کردن است پیش از صبح در ماه رمضان **فصل** اگر ...
این حقایق را در این مثالها چرا باید کرد و صریح کشف نکردی تا مردمان ...
بگفتند بدانکه این سرّ از آن گاه دانی که بدانی که در خفته را حقایق از مطالعه لوح
المحفوظ در صورت مثال چرا کشف افتد و صریح کشف نگشت و انگه ... دانی که ...
پوشیده که میان عالم ملک و میان عالم ملکوت است بدانند و چون آن بدانی ...
تو درین عالم خفته و اگر چه بصورت بیداری که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا ...
مکشوف شود بوقت بیداری بمرگ حقایق چیزها و آنگه معلوم شود که آن مثالها ...
بوده است مران ارواح را که ایشان را شنیده شود و بعد از مرگ و نگاه صدق ...
قرآن و اخبار رسول علیه السلام بدانند چنانکه آن موذن درستی گفتار ابن سیرین ...

۷ [illegible]

واین همه بمرگ مکشوف شود و بعضی در سکرات مرگ معلوم گردد و بدان وقت ... غافل
چنین گوید یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا ای کاشکی طاعت خدای و رسول
بهشتی یا لیتنا نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل ای کاشکی ما را باز بدنیا بردندی تا کار
کسی دیگر از آنکه کردیم یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای کاشکی فلان را بدوستی نگرفتمی
یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی جز خاک بودمی یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ای
حسرتا بر تقصیر که کردم در کار خدای ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیر الذی
کنا نعمل ای پروردگار ما دیدیم و شنیدیم باز گردان ما را بدنیا تا کار نیکو کنیم که تا بر
بیقین دیدیم ... در بیان احوال قیامت است زیر چه بمنزلت و بدانکه تو در
خوابی درین زندگانی دنیا و بیداری تو پس مرگ است و بدان وقت تو اهل آن شوی
مشاهده حق را بمعاینه و پیش از مرگ اهل آن نباشی و مشاهده حقایق را جز در صورت
مثال خیالی و چون نظر تو بر محسوس است پنداری که جز آنچه در خیال آید معنی
ندارد و از روح جز ... باشی و از روح خود نیز و از خود خبر نداری ...
فصل پس اگر گوئی وجه تعلق این عالم بآن عالم چیست گوئیم ... و بدانکه
خواب در صورت مثال است نه صریح و وجه آنکه رسول علیه السلام جبرئیل را ... دید
جز در صورت وی دو در صورت دحیه جز دو بار نبدید بدانکه تو گمان می بری که این
یابی ... بی سابقه استعدادی بمجاهدت و ریاضت و رو گردانیدن از دنیا یکبارگی
و از خلق گریختن و در محبت خالق سوخته شدن و مطلب ... این گمان ...
و این غلط است و در مثل تو بیان این نشاید ... کردار ...
تکمیل از راه جستن و خواندن و جز از راه مجاهده و تقوی مطلب که هدایت ...
مجاهدت است چنانکه فرمود حق تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
و رسول علیه السلم فرمود که هر که بدانچه بداند عمل کند حق تعالی ویرا علم آن بیاموزد که
نداند و بیقین بدانکه اسرار ملکوت در جانب ازل ... دنیا گشت
فعل مصروف بطلب لذت عاجل و این قدر که درین کتاب یاد کردیم از بهر تشویق
و ترغیب را یاد کردیم تا بر سری از اسرار قرآن واقف گردی تا اگر رغبت صادق بود
جهد کنی در طلب اسرار او و با اهل بصیرت صحبت گیری و از ایشان مدد جوئی که اگر ...

۸ [illegible]

خورش قناعت کنی طلوح خیالی و چکی [illegible] و تو از زبان حال سخن فهم نکنی یا گمان
می بری که آن سخن [illegible] بزبان [illegible] نیست پس چگونه فهم سر این آیت کنی که وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و این آیه که قالتا اتینا طائعین
تا تقدیر چه [illegible] در زبان کنی فهم آن نکنی و قول قایل را نیز که گفت قال الجدار للوتد
لم تشقنی قال سل من یدقنی فلم تترکنی ورائی الحجر الذی ورائی گفت دیوار
میخ را گفت که مرا چرا می شکافی گفت چه پس از آنکه مرا می کوبد آن سنگ که
در پس منست مرا برای چه نمی ماند و زبان حال درست تر و راست تر از زبان قال [illegible]
چون تو این را فهم نکنی ما ورای این را چگونه فهم کنی از اسرار

فصل

روا بود که طمع داری که آگاهی یابی از رمزها و اشارتها که در تحت آن جواهر است یاد کرده
شد در قرآن بدانکه کبریت احمر نزد خلق در عالم شهادت عبارت از کیمیاست که
بواسطه وی چیزهای خسیس را شریف کنند تا سنگ می یاقوت سرخ شود و مس
زر خالص شود تا بواسطه وی لذتها در دنیا [illegible] منغص المغص در حال بود
کنده و پس این چیز که جوهر دل را از خساست بهیمی و جهالت حیوانی [illegible] ملکیت
روحانیت آرد تا از اسفل السافلین با علی علیین رسد و لذت قرب رب
العالمین یابد و لذت لقاء خداوند عز و جل یابد ابد چه سرمدی پس نام کبریت احمر
برای او اولیتر بود انصاف بده که نام کبریت احمر بدین چنین چیزی سزاوارتر بود
یا آن نفیس ترین چیزی که از کیمیا حاصل آید یاقوت احمر است پس از برای معنی قیمت
ذات خداوندی را یاقوت احمر نام کردم و اما تریاق اکبر نزد خلق عبارت از چیزی
است که در وی شفا بود از زهر هلاک کننده که در معده افتد که هلاک در دنیا
است که هر آینه نخواهد بودن پس بنگر زهر بدعتها و هواها که ایشان کرده اند در دل
که از وی هلاک ابدی حاصل آید و محروم از نعیم و لذت ابدی پس بحجاب [illegible] گشتن
بود از چنین زهر و چنین ضرری نام تریاق اکبر بروی اولیتر بود یا نی [illegible] عبارت
است در عالم شهادت از چیزی که چو با خویشتن دارد بوی خوش بمشام وی رسد تا اگر
خواهد که آن بوی را بپوشد نتواند و پیدا آید و منتشر شود پس علم نیز چو حاصل شود
مر دانا را نام وی بنیکی در جهان منتشر شود که اگر خواهد که پوشیده کند نتواند و منتشر شود

[illegible]

نام وی بیش نام مشک [illegible] نبود و دانست که علم فقه و دانستن احکام شرع
نیک نامی آرد و ذکر وی منتشر شود و جاه وی بزرگ شود و آن لذت و راحت [illegible] از علم
[illegible] جاه و جمال [illegible] قوی تر از آن بود [illegible] مشک [illegible] و عود [illegible]
عبارت از چیزی است که چون او را بر آتش نهی از وی دودی بر آید و بوی خوش
از وی بمشام رسد و دماغ آدمی از آن بوی معطر شود و خوش گردد و یاقوت پس
همچنین جماعت منافقان و آن دشمنان خدای مانند چوب خشک اند که هیچ از ایشان
هیچ منفعتی نیست [illegible] عذاب خدای تعالی گرفتار کردند چون حطب [illegible] دوزخ
هیزم گشتنی تا چون بدان عقوبت سوخته شوند از آن بوی خوش بمشام اهل [illegible]
وی عظیم [illegible] که آن [illegible] که گفته شود از ضلالت و غفلت و متابعت هوا و سبب زیادتی
جد و اجتهاد کردند در طلب آنچه ستاینده است برضا حق تعالی و لذت [illegible]
حق تعالی پس نام عود بر چنین چیز درست تر بود و ترا از این طلب بس باشد در حل این
علتها یافتی [illegible] از خود بیرون [illegible] لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیاة لمن
تنادی [illegible] آن زیادتی شنوانیدم [illegible] ولکن چنین شیء نیست در آنکس که اورا
خطاب کنم

فصل

پس اگر گوئی مراد درستی این رمزها معلوم گشت چه
ازین در وی فایده است [illegible] بدانکه فایده تا چه پس از این نیست که این نمودار بود
تا راه شناخت معانی از عالم روحانی بدانی بالفاظی رسمی تا ترا چیزی از معانی [illegible]
کشف شود در بحر قرآن غواصی کنی و در معانی بدست آری که بسیار کس دیدیم
که خود را از [illegible] می داشتند که معانی ظاهر بر ایشان [illegible] گشت و اعتراضات ایشان
بخاطر آمد و اعتقادات ایشان بسبب آن خیالها تباه گشت و نعوذ بالله من الخذلان
تا حشر و نشر را منکر گشتند و بهشت و دوزخ را باور نداشتند لکن از بیم قتل اظهار
نکردند [illegible] دانستند در اعتقاد خود تا بدان سبب لگام تقوی از سر ستور [illegible]
و خود را در بیابان هوا گذاشتند و در طلب طعام حرام [illegible] اتباع
و شهوتها کردند و همت بر طلب مال و جاه دنیا مقصور کردند و همه [illegible]
ورع و دیانت بچشم استخفاف و خواری نظر کرده و ایشان را احمقان می شمردند و اگر
ورع و تقوی از کسی می دیدند گمان بردندی که عالم بود [illegible] اختیار کرده اند که مقصود از آن تلبیس است

[illegible]

و پوشیده کردن کار بر مردمان تا ایشان را [illegible] ایشان را صید کنند
خلق را بسوی خود آرد و پس [illegible] کردن تقوی و ورع از اهل دین ایشان
تا جز زیادتی ضلالت [illegible] بار نیارد تا آنکه آن مشاهده [illegible]
[illegible] تاکید عقیدت مسلمانی و این [illegible] آنست که نظر ایشان مقصورست بر صور [illegible]
و نظر ایشان بارواح و معانی [illegible] رادر نیافتند میان عالم شهادت و [illegible]
ملکوت و نشان ایشان پوشیده گشت از راه گشتند و دیگر [illegible] را
و بدوی از عالم ارواح چیزی دریافتند چنانکه خواص بندگان خدای دریافتند [illegible]
عوام مومنان نیز بغیب ایمان نیاوردند پس آن زیرکی ایشان سبب بلا [illegible]
و جهل بخلاص نزدیکتر بود از زیرکی ناقص و نعوذ بالله من [illegible] و الحمد لله [illegible]
[illegible] فصل پس اگر گوئی در تنبیهات که تو کردی آن تقاضا [illegible]
که بعضی قرآن را بر بعضی فضل بود و چون همه کلام خداوندست بعضی را بر بعضی
چگونه فضل بود و بعضی از بعضی چگونه شریفتر بود بدانکه اگر نور بصیرت [illegible]
[illegible] که فرق توانی کردن میان آیة الکرسی و میان [illegible]
و سور [illegible] مشغول [illegible] تقلید [illegible] که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] که قرآن بروی نازل گشته است که بعضی آیات را بر بعضی فضل است [illegible]
صلی الله علیه و سلم که فاتحه فاضلترین قرآن است و فرمود که آیة الکرسی سید آیات
قرآن است و فرمود که یس دل قرآن است و فرمود که قل هو الله احد برابر [illegible]
قرآن و اخبار در فضایل بعضی آیات و سور بسیارست ولکن [illegible]
چهار خبر که یاد کردیم در تفضیل این سورها اگر چه از آن عده که یاد کردیم [illegible]
قرآن [illegible] و راه نماینده اگر در وی فکرت کنی
فصل
چون فکرت کنی در آن ده قسم که قرآن را نهادیم [illegible] قسم [illegible]
ذات حق تعالی [illegible] الرحمن الرحیم از صفات خاص حق تعالی [illegible]
و دلالت کند این دو صفت بر صفات دیگر تقاضا کند از علم و قدرت و دیگر صفات
این دو صفت [illegible] تعلق دارد [illegible] تشویق و ترغیب ایشانست در [illegible]
بخلاف غضب که آن [illegible] و الحمد لله رب العالمین [illegible]

در بیان آنکه چگونه بعضی از آیات قرآن را بر بعضی فضل است و کلام خداوندست

در بیان آنکه [illegible] قرآن [illegible]

مشتمل است یکی بر حمد که شکرست [illegible] است و شکر یک نیمه ایمان
عملی است چنانکه در خبر آمده است که نیمه ایمان شکرست و یک نیمه صبر [illegible]
شکر بر صبر [illegible] فضل [illegible] است [illegible] محبت [illegible] صبر [illegible]
[illegible] و آن از رنج و تنگی خالی نبود [illegible] خدای [illegible]
که بخوف و رنج [illegible] از کتاب محبت معلوم شود در احیاء العلوم و این بود که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اول کسی که به بهشت خوانند ستایندگان خدای شکر
کنندگان [illegible] بهر حالی و رب العالمین اشارت است بهمه افعال حق
تعالی و لفظ کوتاه [illegible] دلالت تامتر در فراگرفتن جمله افعال از لفظ رب العالمین
[illegible] نسبت ربوبیت است که آن کاملتر و تامتر [illegible] تعظیم
از آنکه گوئی فاعل العالمین است یا خالق العالمین و اعادت الرحمن الرحیم اشارة
است صفت باری دیگر [illegible] که در قرآن تکرار [illegible] یاد آرد الرحمن
الرحیم را بعد از رب العالمین [illegible] از ذکر مالک یوم الدین مشتمل است [illegible] فایده عظیم
یکی آنکه معلوم شود [illegible] که آفرینش [illegible] بر تمامترین و کاملترین انواع
که هر چه در [illegible] داده است که یکی [illegible] عالم [illegible] است و خرد [illegible]
است و مگس و عنکبوت و زنبور عسل نگر [illegible] اعضا [illegible] چگونه آفریده است [illegible]
که [illegible] آفریده است [illegible] آفریده است چنانکه پیل را [illegible] است [illegible]
است [illegible] آفریده است [illegible] داده [illegible]
[illegible] خرطوم [illegible] سر [illegible] آدمی [illegible]
تا بدان کاواکی خون آدمی [illegible]
قصد وی کند [illegible] آگاه کرد [illegible]
چگونه آفریده [illegible] آفریده [illegible] خرد بود [illegible] چشم [illegible]
نبود و چون آن [illegible] چشم نبود [illegible]
دست [illegible] آفریده [illegible] بجای [illegible]
[illegible] عنکبوت [illegible]
چگونه آفرید [illegible] حیلت صیادی [illegible]

آب دهان عنکبوت داد و بدان لعاب خود خود را از کنجی آویزد و نگاه کند تا مگس صید آرد
بنگر تا چون بزرگی بیشتر دوی خود را بیند از دور ایستد و از لعاب خود بر جای
[illegible] ران رشته لعاب خود می‌تند تا مگس شکار تواند بر وی آنگاه از [illegible]
و مرا او را می‌کند تا جمله رطوبات وی ... [illegible] ماند و بنگر بدان تنیدن عنکبوت که
حق تعالی وی را چگونه هدایت داده است که او را چنین خود بر مثابت هندسی تا ره بود و وی را
چگونه می‌در بنا قوده بنگر زنبور عسل و عجایبی که حق تعالی در وی نهاده است یکی آنکه
چگونه جمع کرده است میان شهد و موم و دیگر که او را هدایت داده است در بنای خانه
خود بر شکل مسدس تا جائی بر یاران وی تنگ نشود و اگر گرد کردی خانها
از بیرون خانه فرجها ضایع ماندی که چون همه خانه مدور بود بهم باز نهند لابد فرجه ماند
و اشکال دیگر نیز همچنین در شکل مربع با یکدیگر اگر چه فراهم نشیند و لکن شکل این حیوان
گرد است پس در اندرون خانه کنجها خالی ماندی و آن ضایع بودی و هیچ شکلی از اشکال
نیست نزدیک به گردی که با یکدیگر فراهم نشیند چون شکل مسدس و این ببراهین هندسی
معلوم است بنگر که حق تعالی او را چگونه راه نمود بدین شکل خاص این نمونه است از
عجایب صنعهای خداوند تعالی و لطف و رحمت وی با خلق و آنچه آدمی را کشف شده از
عجایب صنع خداوند تعالی در جنب آنچه از وی کشف نشده بود مانند [illegible]
است و آنچه در علم خداوند تعالی بود و در علم ملائکه چه باشد و تا بشی از این جنس در کتب
[illegible] محبت سالی اگر طلب کنی تو اهل آن باشی و اگر اهل جای آن نباشی پس
[illegible] از مطالعه آثار رحمت ای که در میدان معرفت صنع خداوند تعالی [illegible]
[illegible] و اشعار متنبی و غرایب نحو سیبویه و [illegible] و حیلها
[illegible] در فن کلام مشغول شو که آن [illegible] است و همت تو بقدر همت تست [illegible]
بعضی از آن [illegible] گردانکار از سیه‌رویان [illegible] چون [illegible] بود
تا اگر او [illegible] که کسی سود دارد [illegible] الناس [illegible]
و [illegible] چون خداوند تعالی [illegible] رحمت [illegible]
چون بر بنده [illegible] مقصود خود باز گردیم که غرض از این نمودن [illegible]
خداوند در خلق عالم را تعالی الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اشارت می‌کند به آخرت

کردن بندگان در روز جزا با دادن ملک ابدی در مقابله کلمه توحید و عبادت و شرح آن
درازست و مقصود آنست که بدانی که در قرآن تکرار نیست و اگر از روی ظاهر [illegible]
بیرون [illegible] وی نگاه کن تا کرامت بر بندگی [illegible] مقصود [illegible]
الدین اشارت است به آخرت و یکی از اقسام [illegible] است و در وی نیز اشارت است
بملک و مالک و آن از صفات جلال است و ایاک نعبد در وی بیان دو رکن عظیمست
یکی عبادت با اخلاص و آن روح صراط مستقیم است و دوم اعتقاد آنکه مستحق عبادت
جز او نیست [illegible] و ایاک نستعین اصلی دیگر است در معرفت توحید و آن
نیز بیزاری است از حول و قوت خویش و دانستن آنکه حق تعالی متفردست به افعال
و بنده هیچ کار نتواند کردن بی معونت و توفیق وی و ایاک نعبد اشارت است بآراستن
نفس بعبادت وی و با خلاص و صدق عبادت و ایاک نستعین اشارت است به پاک کردن نفس از
شرک و التفات کردن بنده بحول و قوت خود و مدار صراط مستقیم بر دو قول است پاک کردن
نفس از صفات ناشایست و آراسته کردن بخصال پسندیده و این دو کلمه دلیل آنست
و دو کار از جمله فاتحه اهدنا الصراط المستقیم سوال و دعاست و این مغز عبادت است و
در وی تنبیه است بر حاجت آدمی بزاری کردن بحضرت حق تعالی و این روح
بندگی است و این دلیل است بر آنکه مهمترین حاجتها بنده راه راست یافتن است
و برحق راست بودن که بعنایت حق تعالی برفتن این راه تواند که باشد و قوله تعالی صراط الذین
انعمت علیهم تا آخر سوره یاد دادن نعمتها خود است که بر اولیا خود فرموده است و یاد
کرده قهر خود که با دشمنان خود کرده است تا رغبت در آنچه اولیا خود را داده بود حقیقت آید
و در دلها ترس از آنچه بر دشمنان خود کرده است پدید آید نیز و در دلها و یاد کردیم که ذکر
حال انبیا صلوات الله علیهم و ذکر حال دشمنان دو قسمت از اقسام قرآن است پس معلوم
شد که فاتحه از ده قسم قرآن مشتمل است بر هشت قسم و از وی عجز دو قسم دیگر آن
محاجه کفار و احکام فقه و از محاجه کفار علم کلام خیزد و از احکام علم فقه و فتاوی و بدین
معلوم می‌شود که این دو نوع علم در رتبت آخر علم افتاده است از مراتب علوم دین و آدمیان
از اقصام از بهر آن بیک [illegible] وسیلت جاه و مال است و [illegible] بدان [illegible]
دانست که این دو علم را در دیگر علم تقدیم کردند و اقبال بر وی کردند فصل

[illegible]

وردو قیقه ترا تفیه کنم بدانکه این سوره فاتحة الکتاب است و مفتاح بهشت و کلید
بهشت از بهر آن اند که درهای بهشت هشت است و معانی فاتحه هشت قسم است
حمد یکی است از ها هشت و اشارت بمعنی وارد است و بدین سر اشاره کرده اند
خود بعلیه تصدیق نبی یا پس [illegible] بهشت را بان و بدانکه هر قسمی از اقسام فاتحه
کن بنده را درستانی است از بوستانها [illegible] گفته چنانکه وی اشاره کرده آمد در بیان
آثار رحمت خدای عز و جل و عجایب صنع وی و کمال [illegible] آسایش جان [illegible]
در بوستان معرفت که از آن آسایش کسی بود که لذت ها نه آنند که در وی قضای شهوت
شکم و فرج بود بلکه آن لذت معرفت هیچ نسبت ندارد و در بهشت عارف در کشیدن
دری از معرفت تا بملکوت نظر کند و در وی جلال و عظمت آفریدگار مشاهده کند
از آن بود و هزار بار که رغبت بقضای شهوت شکم و فرج که مشارکت است با ملایکه
مقرب در فرود وسی اعلی از بهر آنکه ملایکه را نصیب است در خوردن شهوت [illegible]
گرفتن ستوران از خوردن و شهوت فرج را [illegible] لذت گرفتن آگاهی [illegible]
پس تو اگر مشارکت ستوران را از مشارکت فرشتگان [illegible] جاهل [illegible]
و زیان کار و خسیس همت و دنی همت [illegible] تو بقدر همت تو است پس [illegible]
ستوران باشی تا چون عارف [illegible] از درهای معرفت گشاده شود و در وی [illegible]
شود بهشت محسوس که جای ابلهان است التفات نکند چنانکه صاحب شرع [illegible]
علیه السلام که اکثر اهل الجنة البله والعلیون لذوی الالباب [illegible] اهل بهشت ابلهان
[illegible] حضرت مولی جل جلاله که عبارت از وی علیون آمده است [illegible]
[illegible] است یعنی عقل [illegible] گفته اند که هر که به بهشت جسمانی قناعت کند ابله بود
[illegible] مقصور بود بر لذت حلق و فرج اگر در دنیا می طلبد ستور است و اگر [illegible]
می طلبد ابله است عارف بوستان معرفت است و درجات [illegible]
معارف تو [illegible] که در وی لذت معرفت بود [illegible] بهشت سزاوارتر بود [illegible]
وی بهشت [illegible] پس مفتاح جنت بود [illegible]
بهشت [illegible] معرفت است پس [illegible] بهشت بود [illegible]
گشاده شود **فصل** در آیت الکرسی [illegible] کردن بدین آیه [illegible]

قرآن گفت اگر [illegible] از بهر آن آوردن حقیقت وی بدان اقسام که یاد کرد
و آن مراتب را نگاه دار تا معلوم شود و ما یاد کردیم که معرفت ذات خداوند
و معرفت صفات وی از همه شریفتر است و غایت مقصود [illegible]
است و آن اقسام دیگر مقصود است [illegible] ذات وی [illegible] حق و مطلوب است
و در همه چیزی دیگر پس وی اصل [illegible] و سر بود و دیگر تابع وی بود و نام سیدی
کسی است که وی مقصود [illegible] بود و دیگران تبع وی بوند و از بهر وی بوند
و همه روی بوی [illegible] از بهر وی باشند آنکه در ذات خود مقصود باشد و
آیة الکرسی [illegible] است بر ذکر ذات حق و صفات وی و افعال وی و در وی ذکر
دیگر اقسام نیست الله لا اله الا هو اشارتست بتوحید ذات الحی القیوم اشارتست
بصفت ذات و بزرگی که قیوم آن بود که وی بخود خود قایم بود و هر چه جز وی
بوی قایم بوند که هیچ چیز را بقا نبود [illegible] وی [illegible] آفریده [illegible]
[illegible] این صفت [illegible] بود و لا تأخذه سنة ولا نوم تنزیه و تقدیس است
یعنی پاکی یاد کردن حق تعالی است از صفات حدث [illegible] و تقدیس [illegible]
از اقسام معرفت و قوله عز و جل له ما فی السموات وما فی الارض اشارتست بافعال
حق تعالی و بیان آنکه همه از وی است و بازگشت همه بوی است و قوله تعالی من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه بیان آنست که متفردست در ملک و حکم که هیچکس [illegible]
کرد دیگری را جز بدستوری وی و این بیان آنست که مالک حکم اوست [illegible]
[illegible] شرکت نیست و قوله عز و جل یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء اشارتست بصفت علم و تفضیل بعضی از معلومات و بیان آنکه علم
بحقیقت جز وی راست و هر که را علم است داده وی است [illegible]
عطا وی است و موهبت وی [illegible] و قوله وسع
کرسیه السموات والارض اشارتست بعظمت ملک وی و کمال قدرت وی [illegible]
سری است که حال کشف آن [illegible] و آن معرفت کرسی است [illegible]
وی کرسیها [illegible] معرفتی شریف است [illegible]
[illegible] و قوله عز و جل ولا یؤده حفظهما اشارت [illegible]

از تو صفت قدرت و کمال وی و پاکی وی از ضعف و نقصان چو قوله و هو العلی العظیم
اشارت است بدو اصل عظیم از صفات خداوند جل جلاله و شرح آن در آیت
التعدد نتوانیم شرح این دو صفت در کتاب مقصد اقصی گفته ایم و چون تامل
کنی این جمله معانی را و در جمله آیات قرآن نظر کنی این جمله معانی در هیچ آیت جمله
نیابی از توحید و تقدیس و شرح صفات [illegible] از بهر این معنی او را سید آیات قرآن
خواندند زیرا که در شهد الله جز بیان توحید نیست و در قل هو الله احد جز بیان توحید و
تقدیس نیست و در قل اللهم مالک الملک جز بیان فعال خداوند و کمال قدرت وی نیست
و در فاتحه رمز رمز اشارتست بدین صفات بی شرح و باز در آیة الکرسی شرح است
آنچه که با آیت الکرسی نزدیک است در بیان معانی آخر سوره الحشر است و اول سوره حدید
لیکن آنها آیتها اند نه یک آیت و آیت الکرسی یک آیه است پس چون در این قیاس
کنی با یکی آیت از آن آیات این معانی جمله در وی یابی نه در آن آیتها پس مستحق
اسم سیادت مر او را آمد و چگونه سید آیتها نبود و در وی [illegible] که خداوند است که او
خبر آمده است که نام بزرگ خدا در آیت الکرسی است و در اول سوره آل عمران

فصل اینکه پیغامبر علیه السلام فرمود که قل هو الله احد برابر است با ثلثی
از قرآن چنین می دانیم که تو وجه آن را فهم کنی یا گوئی از بهر ترغیب فرموده است تا آن را
بخوانند و آن درست نیست نه آنکه مراد از وی حقیقت تقدیر بود با یکی از قرآن و دور
از منصب نبوت این گمان که رسول علیه السلام چیزی گوید که در حقیقت چنان نبود
و اگر گوئی که آیات قرآن زیادت از شش هزار آیت است و سوره قل هو الله احد چهار
آیت است چگونه برابر بود با یکی از قرآن و این دور است تو از آن است که تو را
بحقایق قرآن معرفتی نیست و نظر تو بظاهر الفاظ وی است [illegible] این نام
و این چنان بود که کسی پندارد بسیار به گوید که با کی کو هر چگونه برابر بود [illegible]
است و آن کی پس [illegible] اگر سوره اخلاص برابر است با یکی قرآن [illegible]
سه قسم که یاد کرده ایم در مهمات قرآن و آن معرفت خداوند است تعالی و معرفت آخرت
و معرفت صراط مستقیم که این سه قسم از معارف از مهمات مقاصد قرآن است و دیگر [illegible]
قسم تبع است [illegible] سیم [illegible] قسم [illegible]

تعالی توحید وی و تقدیس وی را اشارت جنس [illegible] در وی نفی اصل و فرع
و کفو نیست و صفت صمد اشارت است که اوست خداوندی که [illegible]
[illegible] و خدا او را که کند و در وی حدیث آخرت و صراط مستقیم [illegible]
برابر آمد با یکی از قرآن یعنی از سه قسم [illegible] که اصل مقصود است در وی
بیان یک قسم است و مقصود از [illegible] بنام همه آن چیز گویند و خبر آن که فرمود
رسول علیه السلام که [illegible] آیات [illegible] اصل است در باب [illegible]
افعال [illegible] و تو خواهی که سر قول رسول علیه السلام
بدانی که فرموده است که یس قلب القرآن سوره یس دل قرآن است و من چنین
[illegible] یکی را الفهم تو گذارم تا تو الفهم خود بیرون آری بر قیاس آنکه
قرینه کرده ایم در ماننده این تا چون تو از خود بیرون آری تماشا وی تو خوش بود و
رغبت تو با سبب ظاهر معانی بیش شود و چون یکی الفهم خود بیرون آری [illegible]
با فکرت شود [illegible] واقف شدن بر اسرار و معانی و در وی دل آن حقایق

فصل از گوی جز آیت الکرسی التخصیص [illegible] سید آیتهای
قرآن است و در وی سر آیات [illegible] متعلق است چنانکه کسی [illegible] گوید
یکی بلفظ و دیگری بلفظ و دیگر کو [illegible] و در باش از این گمان که آن قرآن [illegible]
[illegible] بیرون آید و خدا که از وحی آن گوید [illegible] چنانکه فرموده حق
تعالی در بیان حال وی که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از وی [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] وی صلی الله علیه و سلم که هیچ کلمه از وی
[illegible] که از وی در وجود آمد در حال رضا و غضب و اختلاف احوال که از
گزاف بوده است بلکه جز بر وجه صدق و صواب و حق [illegible] حق تعالی بوده [illegible]
[illegible] تخصیص [illegible] همه احکام چیزی که جامع فنون فضل بود و انواع بسیار از
علوم و معارف بر وی جمع بود در افاضل [illegible] دیگری زیادت از آن بود
او را فضل گویند که فضل عبارت از زیادتی است [illegible] آن را فضل کند
که معانی شرف در وی راسخ شده باشد [illegible] دیگران
او را تبع باشند و وی را شاید که دیگری را تبع باشد و چون تو در فاتحه نظر کنی [illegible]

کسی دانی که فنون معارف در وی جمع است پس وی مختص باشد بزیادتی تفضیل [illegible]
در آیت اگر کسی نظر کنی دانی که آنچه مقصود است از معارف در وی [illegible]
[illegible] باشد **فصل** بدانکه اگر
تو شوق معرفت خداوند تعالی [illegible] و عظمت او قوی تر از شوق و شهوت طعام
خوردن و صحبت کردن ناسی تو [illegible] معرفت ماه و تماشا کردن در [illegible]
وی بر بهشت جسمانی که در جان تقضا [illegible] شکم و فرج است [illegible]
مشوکه در کسی این شهوت نبود که در عارف [illegible] قوی تر از آن [illegible]
که در تو شهوتها و دیگر چنانکه در تو شهوت جاه است [illegible] رسیده [illegible]
وی مقصور است بر بازی چوگان و مانند آن و وی از تو عجب میکند تو از وی
که در وی آن شهوت نیست و در تو آن نیکی که در وی است پس بدانکه جاه دنیا
بنزد عارف همچو بازی کودکان است و از تو تعجب میکند که در چه مانده و لذت
عارف بنظاره معرفت وی بود و لذت [illegible] بالذات حسی [illegible]
معرفت را زوال نبود و ملالت را بوی راه نبود بل که هر لحظه آن لذت [illegible]
بود و بر دوام بود بخلاف شهوتها و دیگر الا آنکه شهوت معرفت در آدمی [illegible]
بشود که بعد بلوغ و مردی رسد و در هر که آفریده نشده است وی هنوز در درجه
کودکی است که فطرت وی قابل این شهوت نشده است یا نامرد [illegible]
شهوتش را ترکی دوستی دنیا بزیان آورده است و چون عارف شهوت [illegible]
در وی لذت نظر بجلال خداوند تعالی پدید آید و مطالعه جمال حضرت ربوبیت [illegible]
کی فرد بهشت آید که عرضها السموات والارض بل که فرخ تر از آسمانها و زمینها [illegible]
بهشت را میوه ها باشد نزدیک بوی که نه گسسته بود و نه باز داشته [illegible] صفت
جنت است که قطوفها دانیه لا مقطوعه و لا ممنوعه [illegible] صفات
وی او در بهشت معرفت تنگ آید نبود و عارفان با اهل شهوات جسمانی چنان نظر کند
که عاقلان با نادان کودکان کنند و آن حرص ایشان بر بازیها و ازین است که عارفان
مستوحش بوند از بیشترین خلق و خلوت و عزلت اختیار کنند که طاقت صحبت [illegible]
ندارند و زوال و جاه دنیا بکرده [illegible] آن از لذت مناجات پروردگار باز دارد

و از اهل دنیا فرزند وی گردانند که بترسند که بنا یه که با ایشان مشغول شوند [illegible]
باز مانند و مردمان بر ایشان می خندند و میگویند که اینها دیوانه اند و دیوانه [illegible]
وسوداز ده شده اند و ایشان بر مردمان می خندند که [illegible] خسیس
دنیا قناعت کرده اند و بنا بر [illegible] ایشان می گویند ان تسخروا منا فانا
نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون [illegible] امروز بر ما می خندید ما نیز بر شما
بخندیم [illegible] بود که بدانید [illegible] مشغول است با خر کشتی نجات هر
خود را و دیگران را [illegible] در المعلوم است پس بر اهل غفلت میخندد
چنانکه عاقلان بر کودکان چون ایشان را بینند که بچوگان زدن مشغول گشته بوند
[illegible] سلطانی [illegible] مستولی شده باشد که خواهد که شهر را غارت کند و
بعضی را بکشد و بعضی را خلعت دهد هول عجب است از قوای مسکین غافل مشغول
بجا و حقیر خود که یک شخص است و جال اندک و کرنیک مشوش است و حسیس است
که بدیگر و قناعت کرده و از مطالعه جمال حضرت ربوبیت و جلال و عظمت خداوند
[illegible] و تعالی [illegible] با روشنی و ظاهری وی و ولی که آرزو که شهوات [illegible]
از مطالعه این جمال و جلال در ایچ چیز مانع نیاید مگر غایت روشنی که مر دل
دل وی ضعیف بود و طاقت مطالعه آن نور ندارد فسبحان من اختفی عن ابصار
الخلق بنوره و احتجب عنهم لشدة ظهوره **فصل** اکنون مر جواهر
قرآن را در یک سلک نظم دهیم و درر را در سلکی دیگر پس بدانکه نیمه اول
از فاتحه در بیان جواهر است و نیمه آخر در بیان درر و ازین معنی است که حق تعالی
فرمود که فاتحه قسمت کرده شده است میان بنده و میان من که خداوندم
چنانکه رسول علیه السلام در حدیث [illegible] فرمود و بدانکه مقصود از سلک
جواهر گرفتن [illegible] معرفت است و مقصود از سلک درر استقامت
بر راه راست عمل اول قسم علی التحقیق
و دوم علی [illegible] الایمان [illegible]
والله اعلم



رسالة في فضيلة شهر ربيع الأول ومولد النبي صلى الله عليه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الفقير الى رحمة ربه تعالى محمد بن محمد بن محمد الجزري جمع الله شمله بلطفه

الحمد لله الذي جعل شهر ربيع الاول بالمولد الشريف ربيع القلوب وجلا به عن عباده الغموم وازال بوجوده الكروب واطفا به نار الشرك وصبغ به الوان الافلاك ومحق جميع النقائص والعيوب واضاء بنوره مشارق الارض ومغاربها اشارة الى الطهور الذي بها فسبحان علام الغيوب بهذا الشهر الذي اسلام فضل وفضائل يفوق على الجميع وجود المولود فيه ربيع في ربيع في ربيع محمد حق ان انا من امته ونشكره على ان هدانا لملته ونساله ان يميتنا على سنته ومحبته ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تستعطف من هذا الشهر الربيع عطف اجود في ليالي الشهر البديع ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبيه وصفيه وحبيبه ونجيه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون صلى الله عليه وعلى اله الطيبين الطاهرين واصحابه الاكرمين خصوصا الخلفاء الراشدين والائمة المهديين الذين قضوا بالحق وبه كانوا يعدلون صلوة دائمة باقية الى يوم الدين ما ابد لوجود وجد موجود وسلم تسليما كثيرا حتى يرث الله الارض ومن عليها وهو خير الوارثين وبعد فهذا شهر مولد سيد الاولين والاخرين وغاية الغر المحجلين وحبيب رب العالمين الذي ارسله الله الى الخلق اجمعين وفضله على جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين وخصه بالشفاعة العظمى يوم الدين ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب ابن لؤي بن غالب ابن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة ابن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان الى هنا متفق عليه واختلفوا فيمن بعده اجداده صلى الله عليه وسلم الى آدم عليه السلام الى عدنان مع اتفاقهم على ان عدنان من ذرية اسمعيل الذبيح ابن ابرهيم الخليل صلوات الله عليهما وسلامه اخبرنا الشيخ المسند [illegible] ابو عبد الله محمد بن احمد بن [illegible] رحمه الله تعالى بقراءتي عليه اخبرنا ابو الحسن [illegible] الحنبلي ابا حنبل بن عبد الله الرصافي انا هبة الله بن [illegible] ابن الحصين انا [illegible] انا احمد بن جعفر انا عبد الله الامام احمد بن حنبل حدثني ابي ثنا محمد بن مصعب ثنا الاوزاعي عن [illegible] عن واثلة بن الاسقع رضي الله تعالى عنه ان النبي

صلى الله عليه وسلم قال ان الله اصطفى من ولد ابرهيم اسمعيل واصطفى من بني اسمعيل كنانة واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم رواه مسلم في صحيحه والترمذي في جامعه وقال حسن صحيح ورواه الطبراني [illegible] ابن عمر ولفظه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله اختار خلقه فاختار منهم بني آدم [illegible] العرب فاختار منهم بني هاشم فاختارني من بني هاشم فلم ازل خيارا من خيار الا من احب العرب فبحبي احبهم ومن ابغض العرب [illegible] ابغضهم فالعرب خير الناس ثم قريش ثم بعدهم هم [illegible] ان [illegible] سهم فاسدهم وفي براءة بيده ووجه جاههم وروينا ايضا في [illegible] بن العرباض بن سارية رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني عند الله لخاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته وساخبركم [illegible] دعوة ابرهيم وبشارة عيسى ورؤيا امي التي رات حين وضعتني وقد خرج لها نور اضاءت له قصور الشام ورواه ايضا الحاكم في مستدركه الصحيح وقوله عليه السلام منجدل اي مطروح [illegible] على وجه الارض فالجدل هي الارض والمنجدل هو الساقط ولا زال صلى الله عليه وسلم ينتقل من الاصلاب الطاهرات الى الارحام الزاكيات الى ان وصل الى عبد الله بن عبد المطلب فلما بلغ الزواج زوجه آمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب فلما تزوجها ودخل بها حملت بالنبي صلى الله عليه وسلم فقال كان ذلك يوم الاثنين من شهر رجب وقال ابن الجوزي الامام مني في شعب ابي طالب عند الجمرة الوسطى قال الحاكم ابو احمد وكان سن عبد الله اذ ذاك ثلاثين سنة فحملت بالنبي صلى الله عليه وسلم امه آمنة وكانت تقول ما شعرت اني حملت به ولا وجدت له ثقلا كما تجد النساء الا اني قد انكرت رفع حيضتي وربما كانت ترفعني وتعود واتاني ات وانا بين النائم واليقظان فقال هل شعرت انك حملت فكاني اقول ما ادري فقال انك قد حملت بسيد هذه الامة ونبيها ثم امهلني حتى اذا دنت ولادتي اتاني ذلك الاتي فقال قولي اعيذه بالواحد من شر كل حاسد فانا ذلك [illegible] ان [illegible] قصور الشام [illegible] حمل نبيه محمد صلى الله عليه وسلم في بطن [illegible] ملك [illegible] رضوان خازن الجنان [illegible] في [illegible] الارضين

تم اختار العرب

بان النور المكنون المخزون الذي يكون منه النبي الهادي [illegible] هذه الليلة تشرق [illegible]
ثم جاء وخرج الى الناس بشيرا ونذيرا ثم لما حملت امه [illegible] عبد المطلب عبد الله
غزة من الشام فمر بها [illegible] مع تجار من قريش فمات [illegible]
[illegible] بالمدينة وله ثلاثون سنة ولما [illegible]
المطلب [illegible] وذلك والنبي صلى الله عليه وسلم كان [illegible]
الله جارية اسمها ام ايمن بركة الحبشية [illegible] ثم ورث ذلك رسول الله صلى الله عليه و
سلم وكانت ام ايمن تحضنه وولد النبي صلى الله [illegible] يوم الاثنين [illegible]
الاول على الصحيح لثلاث عشرة على الاصح عام الفيل [illegible] وذلك [illegible]
كسرى انوشروان سنة اربع عشرة منها وسنة ثمان وستين [illegible]
عليها الصلوة والسلام الى السماء وسنة تسع وتسعين [illegible] الاسكندر الرومي [illegible]
من هبوط آدم عليه السلام لستة آلاف وثلاث واربعين سنة [illegible]
معه نور اضاء له ما بين المشرق والمغرب ثم وقع على الارض معتمدا على يديه جاثيا على ركبتيه
رافعا راسه الى السماء وولدته نظيفا طيبا ما به قذر [illegible]
عن عثمان بن ابي العاص عن فاطمة بنت عبد الله قالت حضرت ولادة رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرايت البيت حين وضع قد امتلأ نورا ورايت النجوم تدنو حتى ظننت
انها تقع علي وذكر بقي بن مخلد في تفسيره ان ابليس رن اربع رنات حين لعن وحين
اهبط وحين ولد النبي صلى الله عليه وسلم وحين نزلت فاتحة الكتاب قال [illegible]
والنخر رن عمل الشيطان وولد النبي صلى الله عليه وسلم معذورا مسرورا اي مختونا
والمسرور مقطوع السرة هذا هو الاصح عندنا كما رويناه مسندا عن ابن عباس رضي
الله عنه وقيل ان جده ختنه يوم السابع وصنع مأدبة وسماه محمدا وقيل ان جبريل عليه
السلام ختنه [illegible] يوم شق الملائكة صدره وهو صغير [illegible] خاتم النبوة [illegible]
ابن عساكر وغيره [illegible] انها امارات والولادة [illegible]
جده [illegible] الامام
السهيلي ان [illegible] جده عبد المطلب [illegible]
كتاب [illegible] ان عبد المطلب [illegible] سليم [illegible]

السخاوي ولد [illegible]

في السماء وطرف في الارض وطرف في المشرق وطرف في المغرب [illegible] كانها شجرة
[illegible] واهل المشرق والمغرب يتعلقون بها [illegible] المولود ويكون من
صلبه يتبعه اهل المشرق والمغرب ويحمده اهل السماء والارض [illegible] النور الذي راته
حين الولادة واضاء له من المشرق والمغرب [illegible]
حتى البلاد واقصى المشرق الى اقصى المغرب [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] الشام [illegible] وكذا [illegible] وخالد بن سعيد بن العاص
[illegible] في الطرقات [illegible] فقصها على [illegible]
[illegible] عبد المطلب وان هذا النور يكون منهم وهذا كان السبب لهدايته الى الاسلام
[illegible] النبوة بمكة وظهورها بالمدينة يثرب وقالت امه لما ولدته خرج مني نور
[illegible] ارض الشام قلت وهذه لطيفة اخرى من النبي
صلى الله عليه وسلم [illegible] الى ارض بصرى من الشام مرتين ولم يجاوز ذلك
وكان ذلك اشارة الى الملك فاحسن قول العباس عمه رضي الله عنه فيما انشده فيه واثنى
وانت لما ولدت اشرقت الارض وضاءت بنورك الافق فنحن في ذلك الضياء وفي النور وسبل الرشاد
نخترق ولما جاء البشير الى جده عبد المطلب بولادة امنة سر بذلك عظيما وقام ومن
معه من اشراف قومه حتى دخل عليها وكانت قد وضعته تحت برمة لئلا يكون جده اول من يراه
[illegible] قد انفلقت عنه واذا هو [illegible] بصره ينظر الى السماء واخبرت امه [illegible]
[illegible] فاخذه ودخل الكعبة وقام عندها يدعو الله ويشكره على ما اعطاه وقال في
ذلك شعرا مشهورا وارضعته ثويبة جارية ابي لهب عمه [illegible]
[illegible] فاعتقها في الحال لذلك البشارة ثم بعدها ارضعته حليمة [illegible] كما سيأتي
ورؤي ابو لهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة
اثنين وامص من بين اصبعي هاتين ماء بقدر هذا واشار الى راس اصبعه وان ذلك باعتاقي
ثويبة عندما بشرتني بولادة النبي صلى الله عليه وسلم وبارضاعها له قلت وقد [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] اذا كان ابو لهب الكافر الذي [illegible] القرآن بذمه جوزي
في النار بفرحه ليلة مولد النبي صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امة النبي صلى الله عليه
وسلم الذي [illegible] في محبته لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم

ان من جملة تعظيمه حرمت النعيم وكان مولده الشريف بالشعب وهو مكان معروف [illegible]
بمكة يخرج اهل مكة كل عام يوم المولد ويحتفلون بذلك اعظم من احتفالهم يوم العيد وذلك الى
[illegible] بركت بمكة مجيء سنة اثنين وسبعين وسبعمائة ورايت من بركته عظيما
وليلة مولده الشريف انشق ايوان كسرى حتى سمع صوته وسقطت منه اربع عشرة شرافة
وما اخبرني بعض من راه ان الشق ظاهر [illegible] تقعرها بقية الشخص والقوى
باق الى اليوم وهو من ايات الله تعالى وخمدت نار فارس التي كانوا يعبدونها ولم تخمد
قبل الف عام وكانت تضرم ليلا ونهارا [illegible] تلك الليلة [illegible] في اقطارها [illegible]
على اعاديها وذلك انه باخره معجزة ام ظاهره وغاضت بحيرة ساوة وكانت بحيرة
عظيمة في مملكة عراق العجم بين همدان وقم تركب فيها السفن [illegible] الى حواليها من البلاد
مثل همذان والري وما جاور ذلك فكانت اكثر [illegible] ليلة مولده
ما نشفت يابسة كانها لم تكن بها شيء من الماء واستمرت كذلك حتى بني في موضعها مدينة ساوة
الباقية الى اليوم ورأى الموبذان وهو عالم الفرس في منامه ان الابل تقود الخيل وقد
قطعت دجلة وانتشرت في بلادها وذلك اشارة الى ملك العرب ملك الفرس بالديار كذا وكان
الشياطين بالشهب الثواقب وكانت قبل تسترق السمع وتجلس على السماء كما روي وليلة
كان يصعد مسترق السمع ايضا وروينا عن حسان بن ثابت رضي الله عنه انه قال اني لغلام
يفعة ابن سبع سنين او ثمان اعقل كل ما [illegible] يهودي بالصبح على اطم يثرب
يا معشر يهود حتى اذا اجتمعوا اليه قالوا ويلك ما لك قال طلع الليلة نجم احمد الذي ولد
روي عن عكرمة ان نفرا من قريش [illegible] جزاير البحر [illegible]
[illegible] من اهل مكة [illegible] قريش فقال الشيخ ذات يوم بعد طلع الليلة نجم لقد ولد
في [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم ولد [illegible] الليلة لما ولد صلى الله عليه وسلم
ارضعته [illegible] ايام [illegible] الى [illegible] ثم ارضعته
[illegible] بن عبد الاسد المخزومي [illegible] حمزة بن [illegible] الرضاعة
ايضا وكان النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] المدينة [illegible]
[illegible] حليمة بنت ابي ذؤيب السعدية
[illegible] انها قالت لما وضعته في حجري اقبل عليه ثدياي بما شاء الله من لبن فشرب حتى روي

[illegible] شارفنا
[illegible] قالت [illegible] اللبن فحلب شارفنا [illegible] شربت
حتى امتلأنا شبعا وريا فبتنا بخير ليلة ببركته صلى الله عليه وسلم قالت [illegible]
الله عليه وسلم يشب في اليوم شباب الصبي في الشهر [illegible] ابن خمس سنين وشهر على
الاصح وبقيت عليه حتى ردته على رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة وقد تزوج خديجة فشكت
اليه جدب البلاد وكلم لها خديجة فاعطتها اربعين شاة وبعيرا فانصرفت الى اهلها وقد
ثم اسلمت [illegible] اسلمت وحسن اسلامها وحضنته ام ايمن بركة
الحبشية [illegible] مع امه وبعد موتها [illegible] وكانت تقول ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
[illegible] ولا عطشا وكان يغدو اذا اصبح فيشرب من ماء زمزم شربة فربما عرضنا عليه
الغداء فيقول [illegible] فلما كملت ست سنين توجهت به امه مع حاضنته ام ايمن الى
المدينة لزيارة اخواله [illegible] النجار فاقاموا شهرا ورجعوا فلما كان بالابواء ماتت امه
ودخلت به ام ايمن مكة فضمه جده عبد المطلب اليه وكان يرق عليه ويعلي شانه ويقول ان
لولدي هذا شانا ولما حضرته الوفاة اوصى ابا طالب بحفظ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ومات والنبي صلى الله عليه وسلم ابن ثمان سنين وكان عمه يحبه حبا شديدا ولما صار له صلى الله
عليه وسلم اثنتا عشرة سنة خرج مع عمه ابي طالب الى الشام حتى بلغ بصرى فراه بحيرا الراهب
فعرفه بصفته [illegible] وقال هذا سيد العالمين ورسول الله فقالوا من اين علمت قال انكم
حين اقبلتم من العقبة لم يبق حجر ولا شجر الا خر ساجدا ولا يسجدان الا لنبي وانا
[illegible] ولما بلغ خمسا وعشرين سنة خرج مرة ثانية الى الشام مع ميسرة غلام خديجة
في تجارة لها فلما وصل الى بصرى نزل تحت ظل شجرة قريبا من صومعة نسطورا الراهب
فقال ما نزل تحت هذه الشجرة قط الا نبي ثم قال لميسرة افي عينيه حمرة قال نعم لا تفارقه
[illegible] قال هو نبي وهو اخر الانبياء [illegible] ورجع صلى الله عليه وسلم [illegible] وكان ميسرة يرى اذا اشتد
الحر يرى ملكين يظلانه [illegible] صلى الله عليه وسلم من الشمس [illegible] تجارتهم وربحوا
ضعف ما كانوا يربحون فلما [illegible] صلى الله عليه وسلم مكة زارته خديجة
[illegible] الملكان يظلانه [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم بالربح [illegible]
بما رأى [illegible] وما قاله نسطورا [illegible] فكان في ذلك ما رغبت خديجة في تزويجها [illegible]

صلى الله عليه وسلم [illegible] كمل خمس وعشرون سنة [illegible] [illegible]
ان يجتاكان بالارض تحت البيت [illegible] فاصطلح [illegible] قريش [illegible] الكعبة فلما انتهوا الى [illegible]
موضع الركن [illegible] اختلفوا [illegible] كل قبيلة [illegible] حتى [illegible] القتال [illegible]
ان يجعلوا بينهم اول من يدخل من باب بني شيبة [illegible] فكان صلى الله عليه وسلم اول داخل
[illegible] قالوا هذا الامين قد رضينا بقضائه [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
فاخبروه فوضع صلى الله عليه وسلم رداءه [illegible] ثم وضع الركن فيه [illegible]
كل قبيلة بطرف من الثوب ثم ارفعوه جميعا [illegible] فوضعه صلى الله عليه وسلم [illegible]
ولما كمل له صلى الله عليه وسلم اربعون سنة بعثه الله تعالى الى الخلق اجمعين [illegible]
الوحي الرؤيا الصالحة في النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح [illegible]
وكان صلى الله عليه وسلم يخلو بغار حراء يتعبد فيه الليالي حتى [illegible]
سورة اقرأ وكانت مدة الرؤيا ستة اشهر وكان اول من آمن به من النساء خديجة [illegible]
الرجال ابو بكر ومن الصبيان علي وله عشر سنين ومن الموالي زيد بن حارثة ثم عثمان والزبير
وابن عوف وسعد بن ابي وقاص وطلحة دعاهم ابو بكر الى الاسلام ومات عمه [illegible]
في السنة العاشرة من البعثة ومات خديجة بعده بثلاثة ايام فنالت قريش منه [illegible] النبي صلى
الله عليه وسلم ما لم تطمع في حياته ثم اسري في السنة الثانية عشرة من النبوة بجسده صلى الله [illegible]
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى ثم عرج به الى السماء فرأى آدم في الاولى [illegible]
ويوسف في الثالثة وادريس في الرابعة وهارون في الخامسة وموسى [illegible]
[illegible] في السابعة على اختلاف الروايتين ثم انتهى الى سدرة المنتهى الى [illegible]
صريف الاقلام وفرض عليه وعلى امته الصلاة وذلك ليلة سبع وعشرين من رجب او سبع
عشرة [illegible] من رمضان على اختلاف [illegible] وله اذ ذاك احدى وخمسون سنة [illegible]
[illegible] قريش بمكة [illegible] جماعة [illegible] كان اسلم [illegible] والمشركون [illegible]
بالعقبة [illegible] الشمس [illegible]
[illegible] حتى [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه في الهجرة
الى المدينة [illegible] عليه وسلم [illegible] في السنة [illegible]
واذن الله تعالى للنبي صلى الله عليه وسلم ان يهاجر وامره [illegible] ابا بكر [illegible]

[illegible] رجل [illegible] مكة [illegible] العنكبوت [illegible]
[illegible] ثم خرجا من الغار والنبي صلى الله عليه وسلم على [illegible]
[illegible] سراقة بن مالك [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] فرسه في الارض
[illegible] ودخل النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] يوم الاثنين [illegible] الثاني عشر من ربيع
الاول [illegible] الرابع عشر [illegible] والعاشر من الاول [illegible] صلى الله
عليه وسلم [illegible] سنة وكان اول كلمة سمعت منه افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام
وصلوا بالليل والناس نيام [illegible] الجنة بسلام [illegible] في الثاني عشر من ربيع الآخر [illegible] صلاة الحضر
[illegible] المسجد [illegible] وخطب صلى الله عليه وسلم الى جذع من المسجد حتى عمل له منبر
[illegible] عليه حن عند ذلك الجذع وخار كالبقرة فنزل صلى الله عليه وسلم
[illegible] [illegible] الى يوم القيامة [illegible] وكان اتخاذ المنبر في سنة [illegible]
[illegible] الاذان عندما استشار النبي صلى الله عليه وسلم اصحابه [illegible]
[illegible] الزكاة على [illegible] الشرع وكذلك الجهاد [illegible] [illegible]
السنة الثانية من الهجرة حولت القبلة من بيت المقدس الى الكعبة وفرض الصوم في [illegible]
وكانت وقعة بدر في يوم الجمعة السابع عشر من شهر رمضان [illegible] العشرين منه [illegible]
زكاة الفطر [illegible] [illegible] في شوال من السنة الثالثة وولد الحسن بن علي رضي الله عنهما [illegible]
السنة الرابعة نزلت آية التيمم وولد الحسين رضي الله عنه وفي سنة خمس كانت صلاة [illegible]
[illegible] وكانت [illegible] في سنة ست [illegible] مستهل ذي القعدة سنة ست [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم بيعة الرضوان تحت الشجرة [illegible]
مستهل ذي القعدة [illegible] كان صلى الله عليه وسلم [illegible] المدينة [illegible]
واقام بمكة ثلاثة ايام [illegible] ثم فتح الله تعالى مكة في رمضان سنة ثمان [illegible]
[illegible] وطاف النبي صلى الله عليه وسلم بالبيت [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل [illegible]
[illegible] وفرض الحج في سنة تسع على الصحيح [illegible]
[illegible] عليه وسلم [illegible] الصديق [illegible]
[illegible]

ثم ذلك العام في ذي القعدة وحج النبي صلى الله عليه وسلم بالناس حجة الوداع [illegible]
فخرج من المدينة يوم السبت لخمس بقين من ذي القعدة سنة عشر ومعه سبعون الفا [illegible]
الف وكانت وقفته الجمعة ودخل سنة احدى عشرة في يوم الاربعاء [illegible]
صلى الله عليه وسلم وجعه ثم وصيع ثم امر ابا بكر ان يصلي بالناس [illegible]
واتفق يوم الاثنين الخامس من شهر ربيع الاول في الاحاد [illegible] وجعه وتوفي صلى
الله عليه وسلم يوم الاثنين بلا خلاف الثاني عشر من شهر ربيع الاول سنة احدى عشرة
شهيدا حين زاغت الشمس [illegible] ودفن [illegible]

فصل في صفته صلى الله عليه وسلم كان عليه افضل الصلاة [illegible]
خلقا وخلقا [illegible] الملاحة [illegible] معتدل القامة لا بالطويل البائن ولا بالقصير
[illegible] بعض اللون [illegible] بالحمرة ازج الحاجبين [illegible]
يكون [illegible] الاسنان [illegible] والرباعيات [illegible]
الاسنان [illegible] الفم [illegible] ضليع الفم [illegible]
وذلك دال على القوة والشجاعة سهل الخدين [illegible] ولا كثير اللحم [illegible]
[illegible] والدعج شدة سواد العين مع [illegible] والكحل [illegible]
[illegible] اي طويل اشفار العين [illegible] الجبين [illegible] الحاجبين [illegible]
[illegible] وهو مدح في الرجل دال على كمال خلقه [illegible]
بعيد ما بين المنكبين ضخم عظم العضد والكتف [illegible] الكفين
[illegible] وهو الذي في انامله غلظ وهو محمود في الرجال دون النساء ضخم الراس [illegible]
[illegible] اي قليل لحم العقب لم يجاوز شعره شحمة اذنه توفي صلى الله عليه وسلم و[illegible]
[illegible] خاتم النبوة مثل زر الحجلة رواه البخاري ومسلم [illegible]
[illegible] مثل [illegible] رواه في صحيح مسلم عن جابر بن سمرة [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قد شمط [illegible] وكان اذا ادهن لم [illegible]
اذا شعث راسه [illegible] كثير شعر اللحية فقال رجل وجهه مثل السيف قال لا بل كان
مثل الشمس [illegible] ورايت [illegible] مثل بيضة الحمامة [illegible]
والشمط [illegible] اي ابتداء الشيب [illegible] في الصحيحين عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible] اللون كان عرقه [illegible] اذا مشى تكفأ [illegible] ما مسست حريرا ولا ديباجا الين من كفه
[illegible] مسكا ولا عنبرا [illegible] رائحة [illegible] فقيل [illegible] الا [illegible] القصواء
[illegible] في حديث علي رضي الله عنه اذا مشى [illegible] كانما ينحط في صبب
فصل في خلقه صلى الله عليه وسلم سئلت عائشة رضي الله عنها كيف كان
خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان خلقه القرآن يرضى لرضاه ويغضب لغضبه
وكان اشجع الناس قال علي رضي الله عنه كنا اذا احمر البأس [illegible] القوم اتقينا
برسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] انس [illegible] على الناس [illegible]
[illegible] وعن جابر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] وعن انس ان رجلا سال النبي صلى الله عليه وسلم غنما بين جبلين
[illegible] قومه فقال اي قوم اسلموا فوالله ان محمدا ليعطي عطاء من لا يخاف الفقر
وكان صلى الله عليه وسلم [illegible] الناس [illegible] قوم من الكفار فقال اني لم ابعث
[illegible] لم ابعث عذابا [illegible] رباعيته وشج وجهه قال اللهم اغفر لقومي فانهم لا يعلمون
وكان اشد حياء من العذراء في خدرها لا يثبت بصره في وجه احد قالت عائشة ما رايت
[illegible] على الله [illegible] وكان لا ينتقم
لنفسه ولا يغضب [illegible] فاذا انتهكت حرمات الله تعالى واذا غضب [illegible]
وما خير [illegible] الا اختار ايسرهما ما لم يكن اثما فان كان اثما كان ابعد الناس [illegible]
[illegible] وكان لا ياكل متكئا ولا على خوان [illegible]
واكل البطيخ بالرطب [illegible] الحلواء والعسل
واحب الشراب اليه الحلو البارد قال ابو هريرة خرج [illegible] من الدنيا ولم يشبع من خبز الشعير
[illegible] وكان ياتي عليه الشهر والشهران لا يوقد في بيت من بيوته نار وكان قوته الماء والتمر
وكان اكثر الناس تواضعا [illegible]
ويجيب من دعاه من غني او فقير ويحب المساكين [illegible]
[illegible] الفقراء [illegible] ويقبل [illegible]
وكان يركب الفرس [illegible] وكان لا يدع [illegible]
[illegible] يوم الخندق [illegible] بطنه الحجر من الجوع

الله تعالى من [illegible] الارض ه وكان يكثر الذكر ويقل اللغو ويطيل الصلاة ويقصر الخطبة
ولا يستنكف ان [illegible] مع الارملة والعبد ويحب الطيب ويكره الريح الكريهة [illegible]
اهل الشرف ويكرم اهل الفضل [illegible] المباح بلا [illegible] ويمزح ولا يقول الا حقا

فصل في ذكر شيء من معجزاته صلى الله عليه وسلم اعظمها القرآن كلام الله تعالى
المتلو آناء الليل والنهار وقد اعجز الجن والانس فلا يقدرون على ان يأتوا بسورة
مثله ولا باية فكل معجزات الانبياء عليهم السلام انقطعت لوقتهم الا معجزته صلى الله عليه وسلم
وانشق له القمر كما نطق به القرآن وصح من طرق [illegible] كما [illegible]
واخبر ان [illegible] كسرى تنفق في سبيل الله وان ملك كسرى والروم [illegible]
كذلك وان المسلمين يقاتلون قوما نعالهم الشعر عراض الوجوه ذلف الانوف [illegible]
فقاتلهم وان الشام واليمن يفتحان ه وان امته يفتح مصر [illegible]
وليس القرني يقدم في امداد اليمن وكان به برص فبرئ الا قدر درهم ه وما هبت ريح
شديدة فقال هذه الريح لموت منافق [illegible] فقدم المدينة فوجد [illegible] من المنافقين
قد مات واكل من شاة ه لقمة ثم قال انه تخبرني بانها اخذت بغير اذن اهلها فاذا هو
[illegible] وتحرك الجبل فقال اسكن فانما عليك نبي او صديق او شهيدان فسكن وكان عليه
ابو بكر وعمر وعثمان عليه صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم ه وفي صحيح مسلم ان الله تعالى
زوى لي الارض فرايت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها
وفي البخاري نبع الماء من بين اصابعه بالحديبية فتوضؤوا وشربوا وهم خمس عشرة مائة
[illegible] وهم [illegible] الى الثمانين [illegible] المزادتين قال عمران
[illegible] نحو الاربعين فلم ينقصا ه وسبح في كفه الحصا وكذلك الطعام كان يسبح
[illegible] وسلم عليه الحجر وشهد الذئب بنبوته [illegible] في سفره بعير يشكو اليه
[illegible] قال [illegible] العمل وقلة العلف [illegible] في حائط
[illegible] فقال لصاحبه [illegible] وسجد له [illegible]
[illegible] فجاءت شجرة تشق الارض حتى قامت عنده [illegible]
عليه [illegible] حاجته [illegible] ثم امرهما فتفرقتا وعادتا
[illegible] حتى سقط في الارض [illegible] حتى اتاه ثم [illegible] رجع

[illegible] وتحركت [illegible] من الله [illegible] بين يديه [illegible] الشيطان
يوم احد حتى وقعت على وجنته فردها صلى الله عليه وسلم [illegible] فكانت احسن عينيه واحدهما
وكانت لا ترمد [illegible] الاخرى وتفل في عين علي [illegible] يوم خيبر وكان ارمد
فبرئ من ساعته [illegible] ودعا له [illegible] وكسرت رجل عبد الله ابن
عتيك فمسحها صلى الله عليه وسلم بيده فبرئت من وقته واخبر انه يقتل امية بن خلف وكان
كما قال واخبر بمصارع المشركين ببدر هذا مصرع فلان هذا مصرع فلان [illegible]
[illegible] الذي سماه [illegible] وان طائفة من امته يركبون البحر غزاة
[illegible] كالملوك على الاسرة وان ام حرام خالة انس بن مالك منهم وكان
كذلك [illegible] ان عثمان رضي الله عنه تصيبه بلوى [illegible] صابرا ه
[illegible] وقال [illegible] ان ابني هذا سيد ويصلح الله به بين فئتين عظيمتين من
المسلمين [illegible] ه واخبر بقتل الاسود العنسي الكذاب ليلة قتله [illegible]
[illegible] واخبر بقتل [illegible] كسرى وكان كذلك وقال لرجل [illegible]
الاسلام وهو في القتال انه من اهل النار فصدق الله تعالى قوله [illegible]
[illegible] المطر [illegible] الى السماء [illegible] سحاب
امثال الجبال [illegible] الى الجمعة الاخرى [illegible] الكثرة المطر [illegible]
[illegible] الطعام [illegible]
[illegible]
[illegible] الخطاب رضي الله عنه ان [illegible]
[illegible] هريرة رضي الله عنه حتى شبعوا [illegible]
في [illegible] بالبركة فاكل [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ابي بكر وعمر وعثمان
رضي الله عنهم [illegible]
زينب بنت جحش رضي الله عنها [illegible]
[illegible] الله تعالى [illegible]
[illegible]
[illegible]

العود ووقع الأكر معجزة النصر والتأييد بالملائكة ونزول السكينة وإتيان الكتاب
والسبع الثاني إجابة دعوته والقسم باسمه ورد الشمس وقلب الأعيان وظل الغمام
من الآلام والعصمة له من الاطلاع على الغيب وصلاة الله عليه والملائكة إلى
على المعجزات وما أعده الله تعالى له في الدار الآخرة صلى الله عليه وسلم كلما ذكره
الذاكرون وغفل عن ذكره الغافلون **فصل** أحيى ربيع القلب [illegible]

كل الأنام بذكر مولد أحمد • جاءت بمولده الشريف بشائر • وخوارق [illegible]
شرف الزمان وأهله بوجوده • شرفا يروح على الزمان ويغتدي • وأتى وليل الجهل [illegible]
فبدى الصباح بنوره المتوقد • فهدى ضلال الحائرين بنوره • حتى استبان [illegible]
أبدى لنا سبل الرشاد وعلم • منهاجا سبيلا نهج الكرم [illegible] • قد جاء [illegible]
عذبا لذيذا لورد سهل المورد • آياته المعجزات كثيرة • شهدت [illegible]
البدر شق بأمره والشمس رد • غربت له ردت لغير تردد • والجذع [illegible]
وعليه قد سلم بعيد تشهد • ومن البعير شكى إليه [illegible] • حتى [illegible]
وسرى وقد أسرى به سبحانه • ليقظان متطيا [illegible] • وعلا على الأفلاك [illegible]
مسراه يشهد ثم لم يشهد • وأدى [illegible] • [illegible]
وله الوسيلة والفضيلة والعلى • ومقامه المحمود يوم الموعد • أوصافه لا ينتهي تعداد [illegible]
فالمدح يقصر عن بلوغ المقصد • فعليه منا كل وقت دائما • أزكى الصلاة مع السلام [illegible]
وعلى صحابته الكرام وآله • والتابعين لهم بخير ماجد • [illegible]
والحمد لله المعين المسعد • بركاته يرجو بها في [illegible] • [illegible]
أربنا أصلح سرنا وسريرتنا • بأسرار النبي محمد • واغفر لنا وارحم [illegible]
واللطف والهدى والرشاد وسدد •

آمين آمين آمين يا رب العالمين وكتبه ومؤلفه محمد بن محمد الجزري في يوم ال[illegible]
الحادي عشر من شهر ربيع الأول سنة [illegible] بمدينة كش المحروسة من ما وراء النهر [illegible]
وفرغ من تحريره العبد الضعيف [illegible] عبد الأول علي بن الحسن [illegible] الحسيني [illegible] في عصر يوم [illegible]
وفرغ من تحريره العبد الضعيف المحتاج إلى الله الغني [illegible] محمود الحسيني [illegible] يوم
السابع من شهر ربيع الأول سنة [illegible] ببلدة دار السلطنة هرات [illegible]

رسالة نجم الدين [illegible] در تصوف و بیان مذاهب اهل تصوف

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابیست در بیان مذاهب اهل التصوف من تصنیف الشیخ العالم الکامل الصمدانی
الربانی [illegible] الفقه والنظر تاج المحققین [illegible] المدرسین علامة
العالم [illegible] قامع البدعة قطب الملة والدین سلطان الاتقیاء
والعاملین قدوة المتقین مولانا نجم الملة والدین [illegible] النسفی رحمه الله چنین فرماید
که بباید دانستن که تصوف چیست و اهل تصوف کیست و چه گروه‌اند بدانکه
تصوف پاکیزه کردن دلست از دوستی غیر خدا عز وجل و آراستن ذات خود
[illegible] متابعت سید المرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اکنون بدانکه اهل
تصوف [illegible] راه سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم اندر وی گرد آید
[illegible] افعال که منهیات شریعت است از صغایر و کبایر [illegible]
ضلالت [illegible] بکار نمی‌کنند [illegible] طبیعت و در تیه ضلالت [illegible]
و حیران [illegible] از فرایض سنت کرد [illegible] اندر تن خود [illegible] شیطان
[illegible] کرده [illegible] خود را در جهان خوار کرد [illegible] اکنون بدان که
[illegible] این زمانه با این جماعت دوازده فریق گشته‌اند یازده فریق [illegible]
[illegible] گمراهی [illegible] اما باید دانستن که آن یازده فریق کیانند
[illegible] حبیبه اولیائیه شمراخیه اباحیه حالیه حوریه
[illegible] واقفیه متجاهلیه متکاسلیه الهامیه [illegible]
[illegible] اما مذهب حبیبه [illegible]
چون [illegible] تعالی رسید و خدای را دوستی گرفت و از
[illegible] علم تکلیف از وی برخاست و خطاب عبادت از وی
[illegible] و حرام حلال کرده شود این گروه [illegible] و این گفتار
ایشان کفر محض است و ایشان [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible] تا در ورطه کفر [illegible]
[illegible] دلست [illegible] ازین قوم
[illegible] اما مذهب اولیائیه [illegible]

دیگر گویند چون بنده بدرجه ولایت رسید خطاب امر و نهی از وی برخاست و نیز منکر نبودند [illegible]
فاحشه نیست از نو این نیز کفر است و ضلالت نعوذ بالله منها [illegible] اما مذهب
[illegible] است که گویند چون صحبت تمام شود امر و نهی برخیزد و چون [illegible]
طبل و سماع خوش کنند و مباح دارند و گویند که [illegible] اند و [illegible]
و ایشان قوم عبادالله شمرده اند که بصورت صلاح در اطراف عالم میگردند و [illegible]
میکنند و خون ایشان مباحست و قاتل ایشان ماجور است اما مذهب [illegible]
آنست که گویند ما را ولایت باز داشتن از معصیت نیست مردم دیگر را [illegible]
معروف و نهی منکر بجای ماند و گویند که نهی منکر کفر است و امر معروف [illegible]
و آزار ایجاب راه است و این جماعت امر معروف و نهی منکر را منکر شده [illegible]
مردمان و فروج ایشان را حلال دارند و گویند خاطر بدست آوردن و مراد دیگری
طلبیدن طاعت است و این جماعه نیز بدترین قوم اند و خون این جماعت
نیز مباحست اگر بریزند و اما مذهب حالیه است که ایشان رقص کردن
سماع کردن و دست بر هم زدن حلال دارند و این افعال از گناه [illegible]
و در میان سماع چنانکه حرکت ایشان را نماند و ایشان که مرید وی باشند گویند
شیخ را حالت آمد و این روش خلاف رسول الله است صلی الله علیه [illegible]
و این جماعت نیز بر ضلالت و بدعت اند و بر حذر از این جماعت [illegible]
بر باد و [illegible] و خون این جماعت نیز مباحست اما مذهب حلولیه [illegible]
که گویند نظر بروی زن صاحب جمال در آمد و حلال است و در آن [illegible]
تماشا و آن از شادی این جماعت رقص کنند و سماع و دست زنند و [illegible]
که بعضی از صفات خداوند تعالی بما فرود آمد و این افعال و احوال [illegible]
است و خون این جماعت نیز ریختن مباحست اما مذهب [illegible]
مذهب [illegible] است که ایشان گویند که در حالت بیهوشی سماع حوران [illegible]
ما می آیند و ما را با ایشان جماع و وطی [illegible] چنانکه مردان [illegible]
حاصل [illegible] حال بیهوشی [illegible] شود غسل [illegible] و گویند
ما جنب گشتیم با حوران [illegible] اما مذهب [illegible] است که گویند [illegible]

المعروف [illegible] اباحت دیده از صحبت آن عاجز است و گویند [illegible] و ترا
[illegible] مجلس [illegible] نیز اهل ضلالت [illegible] عز و جل
اما مذهب [illegible] است که ایشان [illegible] که کتب گفته اند و [illegible]
[illegible] آورده و روی از کتب گردانیده و [illegible] و اموال مردمان [illegible]
[illegible] و خون ایشان هیچ [illegible] این جماعت نیز از [illegible]
ایشان نیز خلاف سنت رسول الله است علیه السلام اما مذهب [illegible] است
که ایشان لباس فاسقان پوشیده و گویند که مراد ما دفع خویش است و این
جماعت نیز گمراه اند و اهل ضلالت اند [illegible] اما مذهب الهامیه
آنست که ایشان قومی اند از [illegible] و دهریان و اتباع ایشان خواندن
قرآن و آموختن علم روی گردانیده اند و متابعت حکما کرده اند و گویند قرآن
حجاب راه است و روی بخواندن منطق و اشعار و ابیات آرند و گویند [illegible]
قرآن [illegible] و [illegible] آموختن [illegible] و این جماعت
نیز از جمله گمراهانند و اهل بدعت و ضلالت اند و روش ایشان نیز باطل است
و اما مذهب [illegible] که بر حق اند آنست که متابعت کنند سنتهای رسول را علیه السلام
و [illegible] وقت گذارند و از عشرت و رقص و سماع و شرب و [illegible] احتراز
کنند [illegible] حرام [illegible] پرهیز کنند و حلال نیز بسیار نخورند و اکثر مشغول [illegible] باشند و صحبت
[illegible] با اهل سنت و جماعت دارند و از صحبت بدان پرهیز کنند و [illegible]
[illegible] مسلمانان رحم کنند و [illegible] و گناهان ایشان از خدای تعالی
خواهند و مسلمانان را غیبت نکنند و [illegible] از کس نجویند و بصورت نیک
مردان و صالحان و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین [illegible]
بر حق اند و دوستی ایشان دوستی خداست عز و جل و دوستی رسول علیه السلام
و دشمنی ایشان دشمنی خداست عز و جل و دشمنی رسول علیه السلام و خدای
تعالی صفت ایشان را در قرآن [illegible] اولئک الذین [illegible] الله علیهم
[illegible] مغفره و اجر [illegible] اهل [illegible]
یک فرقه [illegible] بر حق [illegible] هفتاد و دو فرقه

که اهل بدعت و ضلالت اند پرهیزی و دور باشد ایشان سعی بلیغ نمای تا
صاحب شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برسی چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت
من اهان صاحب بدعة آمنه الله تعالی یوم القیمة من الفزع الاکبر و هداه
الله تعالی سبیل الرشاد و در خبر دیگر آمده است از رسول علیه السلام
که گفت من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام معنی وی
چنانست هر که مبتدعی را گرامی دارد و یا حرمت دارد چنانست که یاری کرده باشد در خراب
کردن دین اسلام یاری کرده است و در خبر آمده است از پیغمبر علیه السلام
رجلان من امتی لا ینالان من شفاعتی امام جائر و رجل غال فی الدین
حتی یخرج من السنة معنی وی چنان بود دو مرد اند که شفاعت کرده من
نخواهند یافت یکی امیری که بر رعیت ظلم کند و دیگر مردی که در دین غلو
کند تا بیرون آید از سنت و مبتدع گردد و در خبر دیگر آمده از پیغمبر علیه
السلام من تعلم العلم لیباین به الضلالة من الهوی او یرد ضالا الی الهدی
فله اجر سبعین نبیا معنی وی چنین باشد که هر که علم بخواند که
بدعت و ضلالت را جدا کند از ره راست تا اگر گمراهی را باز ره راست
آورد ایزد تعالی او را ثواب هفتاد پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین دهد

تمت

کتاب الجام العوام عن علم الکلام للغزالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تکلم بالکلام [illegible] صفاته واحتجب [illegible] عن ادراک العقول الطالبین فی مدارک
کبریائه وقصرت عن الاحاطة [illegible] تعالی بجلاله عن ان تحوم حوله کنه حقیقته
[illegible] اولیائه [illegible] فاستغرق ارواحهم حتی اضمحلت فی نور جلاله
[illegible] رفقاء وعلی جلال حضرة الالوهیة [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم وعلی اصحابه وعترته اما بعد فقد سألنی
ارشدک الله [illegible] عن الاخبار الموهمة للتشبیه عند الرعاع والجهال من الحشویة الضلال حتی اعتقدوا
[illegible] الله سبحانه وتعالی [illegible] عن الصورة والید والقدم والنزول والانتقال
[illegible] والاستقرار وما یجری مجراه مما اخذوه من ظواهر الاخبار وصورها وانهم
[illegible] معتقد السلف واردت ان اشرح لک اعتقاد السلف وان تبین
ما یجب علی عموم الخلق ان یعتقدوه فی هذه الاخبار واکشف الغطاء عن الحق وامیز
ما یجب البحث عنه عما یجب الامساک والکف عن الخوض فیه فاجبتک الی طلبتک متقربا الی الله
سبحانه باظهار الحق الصریح من غیر مداهنة ومراقبة جانب ولا نظر الی تعصب لمذهب دون مذهب
فالحق اولی بالمراعاة والصدق والانصاف اولی بالمحافظة علیه واسال الله تعالی التسدید
والتوفیق وهو باجابة دعوة عبده حقیق وقد رتبت الکتاب علی ثلثة ابواب باب فی
بیان حقیقة مذهب السلف فی هذه الاخبار [illegible] البرهان علی ان الحق فیه مذهب السلف
وان من خالفهم فهو مبتدع [illegible] فی فصول [illegible] نافعة فی هذا الفن

الباب الاول

فی شرح اعتقاد السلف فی هذه [illegible] اعلم ان الحق الصحیح الذی لا مراء فیه عند اهل البصائر
هو مذهب السلف اعنی مذهب الصحابة والتابعین وها انا اورد بیانه [illegible]
حقیقة مذهب السلف وهو الحق عندنا ان کل من بلغه حدیث من [illegible] من عوام
الخلق یجب علیه سبعة امور التقدیس ثم التصدیق ثم الاعتراف [illegible]
[illegible] ثم الامساک ثم التسلیم لاهل المعرفة اما التقدیس [illegible]
[illegible] اما التصدیق فهو الایمان [illegible] وان ما
حق وهو فیما قاله صادق [illegible] الذی قاله واراده واما الاعتراف بالعجز

فهو ان يتعرض باطنه لمعرفة مراده وليس على قدر طاقته وان ذلك ليس من شأنه وحرفته واما السكوت فبان لا يسأل عن معناه ولا يخوض فيه ويعلم ان سؤاله عنه بدعة وانه في خوضه فيه مخاطر بدينه وانه يوشك ان يكفر لو خاض فيه من حيث لا يشعر واما الامساك فبان لا يتصرف في تلك الالفاظ بالتصريف والتبديل بلغة اخرى والزيادة فيه والنقصان منه والجمع والتفريق بل لا ينطق الا بذلك اللفظ وعلى ذلك الوجه من الايراد والاعراب والتصريف والصيغة واما الكف فبان يكف باطنه عن البحث عنه والتفكر فيه واما التسليم لاهله فان لا يعتقد ان ذلك ان خفي عليه لعجزه فقد خفي على الرسول او على الانبياء او على الصديقين والاولياء فهذه سبع وظايف اعتقد كافة السلف وجوبها على كل العوام لا ينبغي ان يظن بالسلف الخلاف في شيء منها فلنشرحها وظيفة وظيفة

الوظيفة الاولى

التقديس ومعناه انه اذا سمع اليد والاصبع في قوله عليه السلام ان الله تعالى خمر طينة آدم بيده وان قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن فينبغي ان يعلم ان اليد تطلق لمعنيين احدهما وهو الوضع الاصلي وهو عضو مركب من لحم وعظم وعصب واللحم والعظم والعصب جسم مخصوص وصفات مخصوصة واعني بالجسم عبارة عن مقدار له طول وعرض وعمق الذي يمنع غيره من ان يوجد بحيث هو الا بان يتنحى عن ذلك المكان وقد يستعار هذا اللفظ اعني اليد لمعنى آخر ليس ذلك المعنى بجسم اصلا كما يقال البلد في يد الامير فان ذلك مفهوم وان كان الامير مقطوع اليد فعلى العامي وغير العامي ان يتحقق قطعا ويقينا ان الرسول عليه السلام لم يرد بذلك جسما هو عضو مركب من لحم ودم وعظم وان ذلك على الله تعالى محال وهو عنه مقدس فان خطر بباله ان الله تعالى جسم مركب من اعضاء فهو عابد صنم فان كل جسم فهو مخلوق وعبادة المخلوق كفر وعبادة الصنم كان كفرا لانه مخلوق وكان مخلوقا لانه جسم فمن عبد جسما فهو كافر باجماع الائمة السلف منهم والخلف سواء كان ذلك الجسم كثيفا كالجبال الصم الصلاب او لطيفا كالهواء والماء وسواء كان مظلما كالارض او مشرقا كالشمس والقمر والكواكب او مشفا لا لون له كالهواء او عظيما كالعرش والكرسي والسماء او صغيرا كالذرة والهباء او جمادا كالحجارة او حيوانا كالانسان فالجسم صنم فبان يقدر حسنه وجماله او عظمه او صغره او صلابته وبقاؤه لا يخرج عن كونه صنما ومن نفى الجسمية عنه وعن يده واصبعه فقد نفى العضو واللحم والعصب وقدس الرب تعالى عما يوجب الحدوث فليعتقد بعده انه عبارة عن معنى من المعاني

ليس بجسم ولا عرض في جسم يليق ذلك المعنى بالله تعالى فان كان لا يدري ذلك المعنى ولا يعرف كنه حقيقته فليس عليه في ذلك تكليف اصلا فمعرفة تأويله ومعناه ليس بواجب عليه بل واجب عليه ان لا يخوض فيه كما سياتي مثال آخر اذا سمع الصورة في قوله عليه السلام ان الله تعالى خلق آدم على صورته واني رأيت ربي في احسن صورة فينبغي ان يعلم ان الصورة اسم مشترك قد يطلق ويراد به الهيئة الحاصلة في اجسام مؤلفة مرتبة ترتيبا مخصوصا مثل الانف والعين والفم والخد التي هي اجسام هي لحوم وعظام وقد يطلق ويراد به ما ليس بجسم ولا هيئة في جسم ولا هو ترتيب في اجسام كقولك عرفت صورة هذه المسألة وصورة هذه الواقعة وصورة زيارة فلان وولايته فليتحقق كل مؤمن ان الصورة في حق الله تعالى لم تطلق لارادة المعنى الاول الذي هو جسم لحمي وعظمي مركب من انف وفم وخد فان جميع ذلك اجسام وهيئة في اجسام وخالق الاجسام كلها منزه عن مشابهتها وصفاتها واذا علم هذا يقينا فهو مؤمن فان خطر له انه لم يرد هذا المعنى فما الذي اراده فينبغي ان يعلم ان ذلك لم يؤمر به بل امر بان لا يخوض فيه فانه ليس على قدر طاقته لكن ينبغي ان يعتقد انه اريد به معنى يليق بجلال الله وعظمته مما ليس بجسم ولا عرض في جسم مثال آخر اذا قرع سمعه النزول في قوله عليه السلام ينزل الله تعالى كل ليلة الى السماء الدنيا فالواجب عليه ان يعلم ان النزول اسم مشترك قد يطلق اطلاقا يفتقر فيه الى ثلاثة اجسام جسم عال هو مكان لساكنه وجسم سافل كذلك وجسم منتقل من العالي الى السافل ومن السافل الى العالي فان كان من علو الى سفل سمي نزولا وان كان من سفل الى علو سمي صعودا او عروجا ورقيا وقد يطلق على معنى آخر ولا يفتقر فيه الى تقدير انتقال وحركة في جسم كما قال الله تعالى وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج وما رؤي البعير والبقر نازلا من السماء بالانتقال بل هي مخلوقة في الارحام ولانزالها معنى لا محالة كما قال الشافعي رحمه الله دخلت مصر فلم يفهموا كلامي فنزلت ثم نزلت ثم نزلت ولم يرد به انتقال جسده الى اسفل فليتحقق المؤمن ان النزول في حق الله تعالى ليس بالمعنى الاول وهو انتقال شخص وجسد من علو الى سفل فان الشخص والجسد اجسام والرب ليس بجسم فان خطر له انه ان لم يرد هذا فما الذي اراد فيقال له انت اذا عجزت عن فهم نزول البعير من السماء فانت عن فهم نزول الله تعالى اعجز فليس هذا بعشك فادرجي واشتغل بعبادتك او حرفتك واسكت واعلم انه اريد به معنى من المعاني التي يجوز ان يراد بالنزول في لغة العرب ويليق ذلك المعنى بجلال الله وعظمته وان كنت لا تعلم حقيقته وكيفيته مثال آخر اذا سمع لفظ الفوق في قوله تعالى وهو القاهر فوق عباده وفي قوله يخافون ربهم من فوقهم فليعلم ان الفوق

اسم مشترك يطلق لمعنيين احدهما نسبة جسم الى جسم بان يكون احدهما اعلى والآخر اسفل اعني
من جانب رأس الاسفل وقد يطلق لفوقية الرتبة وبهذا المعنى يقال الخليفة فوق السلطان والسلطان فوق
الوزير وكما يقال دخل فلان على الامير وجلس فوقه وكما يقال العلم فوق العمل والعمل فوق الصيام
فوق الدباغة والاول يستدعي جسما حتى ينسب الى جسم والثاني لا يستدعيه فليعتقد المؤمن قطعا
ان الاول غير مراد وانه على الله محال فانه من لوازم الاجسام او لوازم اعراض الاجسام
ولو عرف نفي هذا المحال فلا عليه ان لم يعرف انه لماذا اطلق وماذا اريد به
[illegible] هذه الكلمة واشباهه الكثيرة فقس على ما ذكرنا ما لم نذكره

الوظيفة الثانية الايمان

والتصديق وهو ان يعلم قطعا ان هذه الالفاظ اريد بها معنى يليق بجلال الله وعظمته وان
رسول الله صلى الله عليه وسلم صادق في وصف الله به فليؤمن بذلك وليوقن بان ما
قاله صدق وما اخبر عنه حق لا ريب فيه وليقل آمنا وصدقنا وان ما وصف الله تعالى به نفسه
او وصفه به رسوله فهو كما وصفه وحق بالمعنى الذي اراده وعلى الوجه الذي قاله وان
كنت لا تقف على حقيقته فان قلت التصديق انما يكون بعد التصور والايمان انما يكون بعد التفهم
فهذه الالفاظ اذا لم يفهم العبد معانيها كيف يعتقد صدق قائلها فيها فجوابك ان التصديق
بالامور الجملية ليس بمحال وكل عاقل يعلم انه اريد بهذه الالفاظ معاني وان كل اسم
اذا نطق به من اراد مخاطبة قوم قصد ذلك المسمى فيمكنه ان يعتقد كونه صادقا مخبرا عنه
ما هو عليه فهذا معقول على سبيل الاجمال بل يمكن ان يفهم من هذه الالفاظ امور جملية
ويمكن التصديق به كما لو قال في البيت حيوان امكن ان يصدق دون ان يعرف انه
انسان او فرس او غيره بل لو قال فيه شيء امكن تصديقه وان لم يعرف ما ذلك الشيء فكذلك
من سمع الاستواء على العرش فهم على الجملة انه اريد به نسبة خاصة الى العرش فيمكنه
التصديق قبل ان يعرف ان تلك النسبة هي نسبة الاستقرار عليه او الاقبال على خلقه او
الاستيلاء عليه او معنى آخر من معاني النسبة فامكن التصديق به فان قلت فاي فائدة
في خطاب الخلق بما لا يفهمون فجوابك انه قصد بهذا الخطاب تفهيم من هو اهله
والراسخون في العلم وقد فهموه وليس من شرط من يخاطب العقلاء بكلام ان يكلمهم بما
او العوام بالاضافة الى البالغين ولكن على الصبيان ان يسألوا البالغين عما
وعلى البالغين ان يجيبوا الصبيان بان هذا ليس من شأنكم ولستم من اهله فخوضوا

غيره فقد قيل للعوام فاسألوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فاذا سألوا اهل الذكر فان كانوا
يطيقون فهمه فهموهم والا قالوا لهم وما اوتيتم من العلم الا قليلا فلا تسألوا عن اشياء
ان تبد لكم تسؤكم فهذا السؤال في هذه المعاني الايمان بها واجب والكيفية مجهولة
[illegible] والسؤال عنه بدعة كما قال مالك الاستواء معلوم والكيفية مجهول والايمان به
واجب والسؤال عنه بدعة فاذن الايمان بالجملات التي ليست مفصلة في الذهن ممكن
لكن تقديسه الذي هو نفي المحال عنه ينبغي ان يكون مفصلا فان المنفي هي الجسمية ولوازمها
ونعني بالجسم هنا الشخص المقدر الطويل العريض العميق الذي يمنع غيره من ان
يوجد بحيث هو الذي يدفع ما يطلب مكانه ان كان قويا ويندفع ويتنحى عن مكانه بقوة دافعة
ان كان ضعيفا وانما شرحنا هذا اللفظ مع ظهوره لان العامي ربما لا يفهم المراد به

الوظيفة الثالثة

الاعتراف بالعجز يجب على كل من لا يقف على كنه هذه المعاني وحقيقتها ولم
يعرف تأويلها والمعنى المراد بها ان يقر بالعجز فان التصديق واجب وهو عن دركه عاجز فان
ادعى المعرفة فقد كذب وهذا معنى قول مالك الكيفية مجهولة يعني تفصيل المراد به غير معلوم
بل الراسخون في العلم والعارفون من الاولياء ان جاوزوا في المعرفة حدود العوام
وجالوا في ميدان المعرفة وقطعوا من بواديها اميالا كثيرة فما بقي لهم مما لم يبلغوه
من ورائهم اكثر بل لا نسبة لما طوي عنهم الى ما كشف لهم لكثرة المطوي وقلة المكشوف
بالاضافة اليه وبالاضافة الى المطوي المستور قال سيد الانبياء صلوات الله عليه لا احصي
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك [illegible] بالاضافة الى المكشوف [illegible]
[illegible] كون العجز والقصور ضروريا في آخر الامر بالاضافة الى منتهى الحال
قال سيد الصديقين العجز عن درك الادراك ادراك واول حقائق هذه المعاني في الانتهاء
الى العالم المطلق كما وافر بالاضافة الى خواص الخلق فكيف لا يجب على العوام الاعتراف بالعجز

الوظيفة الرابعة

السكوت عن السؤال وذلك واجب على العوام لانه بالسؤال متعرض لما لا يطيقه وخائض فيما ليس
هو اهله فان سأل جاهلا زاده جوابه جهلا وربما ورطه في الكفر من حيث لا يشعر وان سأل
عارفا عجز العارف عن تفهيمه بل عجز الوالد عن تفهيم ولده الصبي مصالح [illegible]
[illegible] مصلحته في [illegible] الى المكتب بل عجز الصائغ عن تفهيم النجار دقائق صياغته فان
النجار وان كان بصيرا بصنعته فهو عاجز عن دقائق الصياغة لانه انما يفهم دقائق النجارة لاستغراقه

العربي تعلمه وممارسته فكذلك تفهيم الصانع الذي صرف العمر الى تعلمه وممارسته (وذلك لا يجوز)
فالمشغولون بالدنيا او العلوم التي ليست من قبيل معرفة الله عز وجل عاجزون عن
معرفة الامور الالهية عجز كافة المحترفين من الصناعات عجز الصبي الرضيع
عن الاغتذاء بالخبز واللحم لقصور في فطرته لا لعدم الخبز واللحم ولا لانه غير صالح لتغذية الاقوياء
لكن طبع الضعفاء قاصر عن التغذي به فمن اطعم الصبي الصغير اللحم والخبز فقد
اهلكه فكذلك العامي اذا اطلق السؤال عن هذه المعاني وجب زجره ومنعه وضربه
بالدرة كما كان يفعله عمر رضي الله عنه بكل من سال عن الآيات المتشابهة وكما فعل
صلى الله عليه وسلم في الانكار على قوم رآهم خاضوا في مسألة القدر وسألوا عنه فقال
ابهذا امرتم وقال انما هلك من كان قبلكم بكثرة السؤال او لفظ هذا معناه كما
في الخبر وهذا اقول يحرم على الوعاظ على رؤوس المنابر الجواب عن هذه الاسئلة بل الخوض
في التاويل والتفصيل بل الواجب عليهم الاقتصار على ما ذكرناه وذكره السلف
وهو المبالغة في التقديس والتنزيه ونفي التشبيه وانه تعالى منزه عن الجسمية وعوارضها
وله المبالغة في هذا بما اراد حتى يقول كل ما خطر ببالكم وهجس في ضميركم وتصور في
خاطركم فانه تعالى خالقها وهو منزه عنها وعن مشابهتها وانه ليس المراد بالاخبار شيء من ذلك
واما حقيقة المراد فلستم من اهل معرفتها والسؤال عنها فاشتغلوا بالتقوى فما امركم
الله به فافعلوه وما نهاكم عنه فاجتنبوه وهذا قد نهيتم عنه فلا تسألوا عنه ومهما سمعتم
شيئا من ذلك فاسكتوا وقولوا آمنا وصدقنا وما اوتينا من العلم الا قليلا وليس هذا
مما اوتيناه

الوظيفة الخامسة

الامساك عن التصرف في الالفاظ الواردة
على عموم الخلق يجب الجمود على الفاظ هذه الاخبار والامساك عن التصرف فيها من ستة اوجه
التفسير والتاويل والتصريف والتفريع والجمع والتفريق الاول التفسير اعني تبديل
اللفظ بلغة اخرى يقوم مقامها في العربية او يبدلها بالفارسية والتركية بل لا يجوز
الا النطق باللفظ الوارد لان من الالفاظ العربية ما لا يوجد لها فارسية تطابقها ومنها
ما لها فارسية تطابقها لكن ما جرت عادة الفرس باستعارتها للمعاني التي جرت عادة العرب
باستعارتها منها ومنها ما يكون مشتركا في العربية ولا يكون في العجمية الاول مثل لفظ
الاستواء فانه ليس له في الفارسية لفظ مطابق يؤدي بين الفرس المعنى الذي يؤديه لفظ الاستواء

بين العرب بحيث لا يشتمل على مزيد ايهام اذ فارسيته ان يقال راست بايستاد وهذان لفظان
الاول ينبئ عن انتصاب واستقامة فيما يتصور ان ينحني ويعوج والثاني ينبئ عن
سكون وثبات فيما يتصور ان يتحرك ويضطرب واشعاره بهذه المعاني واشارته
اليها في العجمية اشعار لفظ الاستواء واشارته اليها فاذا تفاوتا في الدلالة
والاشعار لم يكن هذا مثل الاول فانا لا نجوز تبديل اللفظ بالمرادف الذي يطابقه
في الوجه بل فيما يخالفه ولو بادنى شيء وادقه واخفاه ومثال الثاني ان
[illegible] يسال العرب التجوز يقال لفلان عند فلان اصبع اي نعمة ومعناه
الكشف وما جرت عادة العجم بهذه الاستعارة وتوسع العرب في التجوز والاستعارة
اكثر من توسع العجم بل لا نسبة لتوسع العرب الى جمود العجم فاذا حسن ايراد المعنى
البتة في العرب وسمج ذلك في العجم نفر القلب عما سمج وقبحه السمع ولم يمل
اليه فاذا [illegible] وما لم يكن التفسير تبديلا بالمثل بل بالخلاف فلا يجوز التبديل الا بالمثل
ومثال الثالث لفظ العين فان من فسره فانما يفسره باظهر معانيه فيقول چشم وهو مشترك
في لغة العرب بين العضو الباصر وبين الماء والذهب والشمس والعين والاشتراك و
كذلك لفظ جنب والوجه تعرف بقرينة [illegible] وهو يؤدي المنع من التبديل والاقتصار على
العربية فان قيل هذا التفاوت ان ادعيتموه في جميع الالفاظ فهو غير صحيح اذ لا فرق
بين قولك خبز ونان وبين قولك لحم وگوشت وان اعترفت بان ذلك في
البعض فامنع من التبديل عند التفاوت لا عند التماثل قلنا الجواب الحق ان هذا
التفاوت في البعض لا في الكل كلفظ اليد ولفظ دست فقد يتساويان في اللغتين
في الاشتراك والاستعارة وسائر الامور ولكن اذا انقسم الى ما يجوز وليس ادراك التمييز
منهم ما يتوقف عليه وتعاطي التفاوت جليا سهلا يسيرا على كافة الخلق بل يكثر فيه الاشكال فلا
نميز محل التفاوت عن محل التعادل فنحن نرى ان نحسم الباب احتياطا اذ لا حاجة ولا ضرورة
الى التبديل ومن يفتح الباب يقتحم عموم الخلق ورط الخطر على سبيل الى الامر
احزم واحوط والتصرف في ذات الاله وصفاته [illegible] عندي الا [illegible]
بذلك محظور اذ لا يخطر بالصفات الالهية يجب اجتنابها كيف وقد اوجب الشرع على
الموطوءة بالعدة لبراءة الرحم والحذر من خلط الانساب احتياطا لحكم الولاية والوراثة

اللوط حشم

والى ما لا يجوز

المحسنون وتلك الدرجة التي سبقت لهم الحسنى فهم الفائزون ربك اعلم بما تكن صدورهم
وما يعلنون الثالث تاويل العارف مع نفسه سرا بينه وبين ربه وهو على ثلاثة
اوجه فان الذي انقدح في سره ان المراد بلفظ الاستواء والفوق مثلا ان يكون
مقطوعا به او مشكوكا فيه او مظنونا ظنا غالبا فان كان قطعيا فليعتقده وان كان
مشكوكا فيه فليجتنبه ولا يحكم على مراد الله ومراد رسوله بكلامه باحتمال يعارضه مثله من غير ترجيح
بل الواجب على الشاك التوقف وان كان مظنونا فاعلم ان الظن متعلق باحدهما ان المعنى
الذي انقدح عنده هل هو جائز في حق الله ام هو محال والثاني ان يعلم قطعا جوازه
ولكن تردد في انه هل هو مراد باللفظ ام لا مثاله تاويل لفظ الفوق بالعلو المعنوي الذي
هو المراد بقولنا السلطان فوق الوزير فانك لا تشك في ثبوت معناه لله تعالى وانما تتردد
في ان لفظ الفوق في قوله تعالى يخافون ربهم من فوقهم هل اريد به العلو المعنوي ام اريد
به معنى اخر يليق بجلال الله دون العلو المكاني هو محال على غير الجسم فلا هو محض في جسم
ومثال الثاني تاويل لفظ الاستواء على العرش بانه اريد به النسبة الخاصة الى العرش
وهي ان الله يتصرف في جميع العالم ويدبر الامر من السماء الى الارض بواسطة العرش
فانه لا يحدث في العالم صورة ما لم يحدث في العرش كما لا يحدث النقاش والكاتب
صورة وكلمة على البياض ما لم يحدثه في الدماغ بل لا يحدث البناء صورة الابنية
ما لم يحدث صورتها في الدماغ فبواسطة الدماغ يدبر القلب امر عالمه الذي هو بدنه فربما
يتردد في ان اثبات هذه النسبة للعرش الى الله تعالى هل هو جائز بالوجوب في نفسه
واما على سبيل ان الله تعالى اجرى به سنته وعادته وان لم يكن ضروريا كما اجرى عادته في
حق قلب الانسان بان لا يمكنه التدبير الا بواسطة الدماغ وان كان في القدرة تمكينه
منه دون الدماغ لو سبقت به الارادة الازلية وحقت به الكلمة الازلية التي هي علمه
فصار ضده محالا لا لقصور في ذات القدرة ولكن لاستحالة تعلق الارادة
القديمة والعلم السابق الازلي ولذلك قال ولن تجد لسنة الله تبديلا وانما لن تجد تبديله
لوجوبها وانما وجوبها بصدورها عن ارادة ازلية واجبة ونقيض الواجب محال في نفسه
محال وان لم يكن محالا في ذاته ولكنه محال لغيره وهو قضاؤه الى ان ينقلب العلم الازلي جهلا
ويمتنع تعلق المشية الازلية فاذن اثبات هذه النسبة لله تعالى مع العرش في تدبير المملكة بواسطته

بما يترتب على الغسل فقال لو ابو ذلك يجب العدة على العقيم والآيسة والصغيرة عند انزال لان
باطن الارحام انما يطلع عليها علام الغيوب فانه يعلم ما في الارحام فلو فتحنا باب النظر
الى التفصيل لكنا راكبين متن خطر فايجاب العدة حيث لا علوق اهون من
ركوب هذا الخطر ولكن ايجاب العدة حكم شرعي فتحريم تبديل العربية
يثبت بالاجتهاد وترجيح طريق الاولى ونعلم ان الاحتياط في الحجر عن تبديل
ومرادات بالفاظ القرآن اهم واولى من الاحتياط في العدة ومن كل ما احتاط
الفقهاء من هذا القبيل التصرف الثالث التاويل وهو بيان معناه بعد ازالة
ظاهره وهذا اما ان يقع من العامي او من العارف مع نفسه فيما بينه وبين ربه وهو في ثلاثة
مواضع الاول تاويل العامي على سبيل الاستقلال بنفسه وهو حرام يشبه خوض البحر
المغرق ممن لا يحسن السباحة ولا شك في تحريمه وبحر معرفة الله تعالى ابعد غورا واكثر
المعاطب والمهالك من بحر الماء لان هلاك البحر لا حيوة بعده وهلاك بحر الدنيا لا يزيل
الا الحيوة الزائلة وذلك يزيل الحيوة الابدية فشتان بين الخطرين الموضع الثاني
ان يكون ذلك من العالم مع العامي ومثاله ممنوع ومثاله ان يجر السباح الغواص في البحر
مع نفسه عاجزا عن السباحة مضطرب القلب والبدن وذلك حرام لانه عرضه لخطر الهلاك
فانه لا يقوى على حفظه في لجة البحر وان قدر على حفظه في القرب من الساحل لو امره
بالوقوف بقرب الساحل لا يطيعه ولو امره بالسكون عند التطام الامواج واقبال التماسيح
وقد فغرت فاها للالتقام ولو اجه اضطرب قلبه وبدنه ولم يسكن على حسب مراده
لقصور طاقته وهذا هو المثال الحق للعالم اذا فتح للعامي باب التاويل والتصرف
على خلاف الظواهر وفي معنى العوام الاديب والنحوي والمحدث والمفسر والفقيه والمتكلم
بل كل عالم سوى المتجردين لتعلم السباحة في بحار المعرفة القاصرين اعمارهم عليه الصارفين
وجوههم عن الدنيا والشهوات المعرضين عن المال والجاه والخلق وسائر اللذات المخلصين
لله تعالى في العلوم والاعمال العاملين بجميع حدود الشريعة وآدابها في القيام بالطاعات
وترك المنكرات المفرغين قلوبهم بالجملة عن غير الله المستحقرين الدنيا بل الآخرة والفردوس
الاعلى في جنب محبة الله تعالى فهؤلاء هم اهل الغوص في بحر المعرفة وهم مع ذلك كله
على خطر عظيم يهلك من العشرة تسعة الى ان يسعد واحد منهم بالدر المكنون

ان كان جائزا عقلا فهل هو واقع وجودا ابدا ما يتردد فيه ان ظن ورد بالنطق وجودا
بانقسام الظن في نقل المعنى والاول امثال الظن في كون المعنى مرادا باللفظ مع ان
المعنى في نفسه صحيحا جائزا وبينهما فرقان لكن كل واحدة من الظنين اي لا يقدح في
النفس وحاكه في الصدر فلا يدخل تحت الاختيار دفعه عن النفس ولا يمكنه ان لا يظن فان
للظن اسبابا ضرورية لا يمكن دفعها ولا يكلف الله نفسا الا وسعها لكن عليه وظيفتان
احدهما ان لا يدع نفسه يطمئن اليه جزما من غير شعور بامكان الغلط فلا يغيره الحكم
نفسه بموجب ظنه حكما جازما والثاني انه ان ذكره لم يطلق القول بان المراد بالاستواء كذا
او المراد بالفوق كذا لانه حكم بما لا يعلم وقد قال ولا تقف ما ليس لك به علم لكن يقول
اما انا اظن انه كذا فيكون صادقا في خبره عن نفسه وعن ضميره ولا يكون حاكما على صفة الله
ولا على مراده بكلامه بل حكما على نفسه وعلى ضميره فان قيل فهل يذكر هذا الظن
مع كافة الخلق والتحدث به كما اشتمل عليه ضميره وكذلك لو كان قاطعا فهل له ان يتحدث
به قلنا التحدث به اما ان يكون على اربعة اوجه فانه اما ان يكون مع نفسه او مع من هو مثله
في الاستبصار او مع من كان مستعدا للاستبصار بذكائه وفطنته وتجرده لطلب معرفة
الله او مع العامي فان كان قاطعا فله ان يحدث نفسه ويحدث من هو مثله في الاستبصار
او من هو متجرد لطلب المعرفة مستعد لها خال عن الميل الى الدنيا والشهوات والتعصبات
للمذاهب وطلب المباهات بالمعارف والتظاهر بذكرها مع العوام فمن اتصف بهذه
الصفات فلا بأس بالتحدث معه لان الفطن المتعطش الى المعرفة للمعروف اذا حصل
اخر يختلج في صدره اشكال الظواهر وربما يلقيه في تاويلات فاسدة لشدة شرهه
على الفرار عن مقتضى الظواهر ومنع العلم اهله ظلم كبث العلم الى غير اهله واما العامي فلا ينبغي
ان يحدث به وفي معنى العامي كل من لم يتصف بالصفات المذكورة بل مثاله ما قرناه من
اطعام الرضيع الاطعمة القوية التي لا يطيقها واما الظنون فتحدثه بها مع نفسه
اضطرارا فان ما ينطوي عليه الذهن من ظن او شك او قطع لا تزال النفس تتحدث به
ولا قدرة على الخلاص منه فلا منع منه ولا شك في منع التحدث به مع العوام بل هو اولى
بالمنع من المقطوع واما تحدثه مع من هو مثله في درجته في المعرفة او مع المستعد له فيه نظر
ان يقال هو جائز اذ لا يزيد على ان يقول الظن كذا وهو صادق ويحتمل المنع لانه قادر على

ترك [illegible] ذكره فيتصرف بالظن في صفة الله او في مراده من كلامه فيه خطر وانما يعرف بعض ذلك او
باجماع او قياس [illegible] على منصوص ولم يرد شيء من ذلك بل ورد قوله ولا تقف ما ليس لك به علم
فان قيل [illegible] امور الاول الدليل الذي دل على اباحة الصدق
وهو صادق فانه ليس يخبر الا عن ظنه وهو ظان الثاني اقاويل المفسرين في
القرآن بالحدس والظن اذ كل ما قالوه غير مسموع من الرسول بل هو مستنبط بالاجتهاد
ولذلك كثرت الاقاويل وتعارضت والثالث اجماع التابعين على نقل الاخبار
التي نقلها احاد الصحابة ولم تتواتر وما اشتمل عليه الصحاح التي نقلها العدل
عن العدل فانهم جوزوا روايتها ولا يحصل بقول العدل الا الظن والجواب عن الاول ان
المباح صدق لا يخشى فيه ضرر وبث هذه الظنون لا يخلو عن ضرر فقد سمعه من يسكن
اليه ويعتقده جزما فيحكم في صفات الله تعالى بغير علم وهو خطر والنفوس نافرة
عن اشكال الظواهر فاذا وجد مستروحا من المعنى ولو مظنونا سكن اليه واعتقده
جزما وربما يكون غلطا فيكون قد اعتقد في صفات الله ما هو باطل او حكم عليه في كلامه
بما لم يرد به واما الثاني وهو تاويل المفسرين بالظن فلا يسلم به ذلك فيما هو
من صفات الله كالاستواء والفوق وغيره بل لعل ذلك في الاحكام الفقهية او في
حكايات احوال الانبياء والكفار والمواعظ والامثال وما لا يعظم خطر الخطأ فيه واما
الصفات فمعاذ الله ان يظن بهم تجويز ان يحكموا في هذا الباب الا بما ورد في القرآن او نقل
عن الرسول عليه السلام تواترا يفيد العلم واما اخبار الآحاد فما قبل فيه ولا نقل
عنهم ميل الى التاويل ولا بروايته عن المتقصر على الرواية لان ذلك
حكم بالمظنون مع اعتماد عليه وما ذكره ليس بسببه لكنه حكى الظاهر [illegible] درج
السلف فانهم قبلوا هذه الاخبار من العدول ورووها وصححوها وعلموا انه [illegible]
وعندنا ان التابعين كانوا قد عرفوا من ادلة الشرع انه لا يجوز بهتان العدل بالكذب لا
سيما في صفات الله اذ روى الصديق خبرا فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول كذا او رواية تكذيبه [illegible] نسبة الى الوضع او الى السهو فقبلوه وقالوا قال ابو بكر
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال انس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكذا كل تابع التابعين فالآن اذ ثبت عندهم بادلة الشرع انه لا سبيل الى اتهام

العدل الثقة من الصحابة فمن ان يحيل لانهم يظنون الاحاد ولان نزل الثقة
العدول شيء من بعض الظن اثم فاذا قال الشرع ما اضركم العدل بعضه
و اظهروه فلا يلزم من هذا ان يقال الصحابة نكلم بنفوسكم من ظنونكم فاقبلوه
وارووا عن ظنونكم وضمايركم ونفوسكم ما قال ابليس اي انّي معنى الله
يقول ما رواه غير العدل من هذا الجنس ينبغي ان يعرض عنه ولا يروى
مما يحتاط في المواعظ والامثال وما يجري مجراه والجواب الثاني ان ذلك الاخبار
رواها الصحابة لانهم سمعوه يقينا فما نقلوا الا ما تيقنوه والتابعين قبلوه
ورووه وما قالوا قال رسول الله كذا بل قالوا قال فلان قال رسول الله
كذا فكانوا صادقين وما اهملوا روايته لاشتمال كل حديث على فوايد سوى اللفظ
الموهم ولافادة اللفظ الموهم عند العارف معنى حقيقيا يفهمه من اللفظ
في حقه مثاله رواية الصحابي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قوله ينزل الله تعالى
كل ليلة الى السماء الدنيا فيقول هل من داع فاستجيب له هل من مستغفر فاغفر له
فهذا الحديث سيق لبيان الحث على قيام الليل وله تأثير عظيم في تحريك الدواعي للتهجد
الذي هو افضل العبادات ولو ترك هذا الحديث لبطلت هذه الفائدة العظيمة ولا
سبيل الى اهمالها وليس فيه الا ايهام لفظ النزول عند الصبي والعامي الجاري مجرى
الصبي وما اهون على البصير ان يغرس في قلب العامي التنزيه والتقديس عن صورة
النزول بان يقول له ان كان نزوله الى السماء الدنيا ليسمعنا نداءه وقوله فما
اي فايدة في نزوله ولقد كان يمكنه ان ينادينا كذلك وهو على العرش او السماء
الاعلى فهذا القدر يعرف العامي ان ظاهر النزول باطل بل مثاله ان يريد من
في المشرق اسماع شخص في المغرب ومناداته فيتقدم الى جهة المغرب باقدام معدودة واخذ
يناديه وهو يعلم انه لا يسمعه ولكن نقله الاقدام عملا باطلا وفعله كفعل المجانين
فكيف يستقر تقبل هذا في قلب عاقل بل يضطر بهذا القدر كل عامي الى ان يتيقن
نفي صورة النزول وكيف وقد علم استحالة الجسمية عليه واستحالة النزول عليه غير الانتقال
فان الفايدة في نقل هذه الاخبار عظيمة والضرر يسير فاني يساوي هذا احكام الظواهر
المقصود في الانفس فهذه سبيل تجاذب [illegible] في اباحة [illegible] وقل

والمفصل [illegible] الشيء لا يبعد ذكره وجه ثالث وهو ان نظر الى قرائن حال السائل والمستمع فان علم
انه ينتفع بذكره وان تضرر بتركه وان غلب احد الامرين كان بحسبه كما اعلم في الاحوال
الذكر كم من شخص يحركه ان لا يحرك داعيته باطنا الى معرفة المعاني ولا يمسك في نفسه اشكال
ظاهر [illegible] مشوش عليه كم من انسان يتشكك في نفسه اشكال الظواهر حتى
يكاد ان يسوء اعتقاده في الرسول صلى الله عليه وسلم وينكر قوله الموهم فمثل هذا لو ذكر
معه الاحتمال المفقود [illegible] الاحتمال الذي لا يبقى على اللفظ ينفعه فلا باس
بذكره معه فانه دواء لدايه وان كان مضرا في حق غيره ولكن لا ينبغي ان يذكر على رؤوس
المنابر لان ذلك يحرك الدواعي الساكنة من اكثر المستمعين وقد كانوا عنها غافلين
وعن اشكالها منفكين لما كان في زمان السلف الاول زمان سكون القلوب بالغوا في الكف
عن التاويل خيفة من تحريك الدواعي وتشويش القلوب فمن خالفهم في ذلك الزمان الذي هو
حرك الفتنة [illegible] هذه الشكوك في القلوب مع الاستغناء عنه فباء بالاثم واما الان وقد فشى
ذلك في بعض البلاد فالعذر في اظهار شيء من ذلك رجاء لاماطة الاوهام الباطلة عن القلوب
اظهر واللوم على قائله اقل فان قيل فقد قسمتم التاويل الى المقطوع به والمظنون فبما
ذا يحصل القطع بصحة التاويل قلت بامرين احدهما ان يكون المعنى مقطوعا بثبوته لله تعالى
كفوقية الرتبة والثاني ان لا يكون اللفظ محتملا الا لامرين وقد بطل احدهما وتعين الثاني
مثاله قوله وهو القاهر فوق عباده فانه ان ظهر في وضع اللسان ان الفوق لا يحتمل
الا فوقية المكان او فوقية الرتبة وقد بطل فوقية المكان لمعرفة التقديس لم يبق
الا فوقية الرتبة كما يقال السيد فوق العبد والزوج فوق الزوجة والسلطان فوق
الوزير [illegible] فوق عباده بهذا المعنى وهذا كالمقطوع به في لفظ الفوق واذا استعمل في
لسان العرب [illegible] الاستواء الى السماء وعلى العرش وقد لا ينحصر مفهوم
اللفظ بهذا الانحصار فاذا تردد بين ثلاثة معان معنيان جائزان على الله ومعنى واحد هو
باطل فتنزيله على احد المعنيين الجائزين بالظن وبالاحتمال المجرد وهذا تمام النظر في الكف
عن التاويل والخوض فيه التصرف الثالث الذي يجب الامساك عنه التصريف [illegible] اذا
ورد قوله استوى فلا ينبغي ان يقال مستو ومستقر لان المعنى يجوز ان يختلف فان دلالة قوله
هو مستوي على العرش على [illegible] قوله [illegible] السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على

بالعرش بل هو كقوله خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوى الى السماء فان هذا ايماء الى ان
هذا انقضى ثم اقبال على خلقه او على تدبير المملكة بواسطة ففي تغيير التصريف تغيير
في تغيير الدلالات والاحتمال فليجتنب التصريف كما يجتنب الزيادة فان تحت التصريف
نقصان وزيادة التصرف الرابع الذي يجب الامساك عنه القياس والتفريع مثل ان يرد اطلاق
اليد فلا يجوز اثبات الساعد والعضد والكف مصيرا الى ان هذه من لوازم اليد واذا
ورد الاصبع لم يجز ذكر الانامل كما لا يجوز ذكر اللحم والعظم والعصب وان كان اليد المشهورة
لا ينفك عنه وابعد من هذه الزيادة اثبات الرجل عند ورود اليد واثبات الفم
والعين عند ورود الضحك واثبات الاذن والعين عند ورود السمع والبصر فكل ذلك
كذب وزيادة وقد تجاسر على بعض ذلك بعض المشبهة الحشوية فلقد كان في زماننا الخامس
الجمع بين المتفرقات ولقد بعد عن التوفيق من صنف كتابا في جمع هذه الاخبار خاصة ورسم
في كل عضو بابا فقال باب في اثبات الراس وباب في اثبات اليد وباب في اثبات العين
الى غير ذلك فان هذه كلمات متفرقة صدرت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في اوقات
متفرقة متباعدة اعتمادا على قرائن مختلفة تفهم السامعين معاني صحيحة فاذا ذكرت مجموعة
على مثال خلق الانسان صار جمع تلك المتفرقات في السمع دفعة واحدة قرينة عظيمة في
تاكيد الظاهر وايهام التشبيه وصار الاشكال في ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لم نطق بما يوهم خلاف الحق اعظم في النفس واوقع بل الكلمة الواحدة الفرد يتطرق
اليها الاحتمال فاذا اتصل بها ثانية وثالثة ورابعة من جنسها صار متواليا يضعف
الاحتمال بالاضافة الى الجملة ولذلك يحصل من الظن بقول مخبرين وثلاثة ما لا يحصل
بقول الواحد بل يحصل من العلم القطعي بخبر التواتر ما لا يحصل بالآحاد ويحصل العلم القطعي
باجتماع القرائن ما لا يحصل بالآحاد وكل ذلك نتيجة الاجتماع اذ يتطرق الاحتمال الى
قول كل عدل والى كل واحدة من القرائن فان اجتمع انقطع الاحتمال او ضعف فلا
يجوز جمع المتفرقات التصرف السادس التفريق بين المجتمعات فكما لا يجمع بين متفرق فلا يفرق
بين مجتمع فان كل كلمة سابقة على كلمة او لاحقة لها مؤثرة في تفهيم معناها ومرجحة الاحتمال الضعيف
فيه فاذا فرقت وفصلت سقطت دلالتها مثاله قوله وهو القاهر فوق عباده لا يتسلط عليه
ان يقول القائل هو فوق مطلقا لانه اذا ذكر القاهر قبله ظهر دلالة الفوق على الفوقية التي للقاهر

مع المقهور التي هي فوقية الرتبة ولفظ القاهر يدل عليه بل لا يجوز ان يقول وهو القاهر فوق
غيره بل ينبغي ان يقول فوق عباده لان ذكر العبودية في وصف من الله فوقه يدل على ان المراد فوقية السيادة
واحتمال فوقية المكان اذ يجوز ان يقول السيد فوق عبده وان كان لا يجوز ان يقول
زيد فوق عمرو قبل ان يتبين تفاوتهما في معنى السيادة والعبودية او الغلبة او النفوذ الامر
او بالزوجية فهذه دقائق يغفل عنها العلماء فضلا عن العوام فكيف يسلط العوام
في مثل ذلك على التصرف بالجمع والتفريق والتاويل والتفسير وانواع التغيير والاصل في هذه
الامور تلقي ما ورد. ولذلك بالغ السلف في الجمود والاقتصار على موارد التوقيف كما ورد على الوجه الذي
ورد باللفظ الذي ورد والحق ما قالوه والصواب ما راوه فاهم المواضع بالاحتياط ما هو
تصرف في ذات الله تعالى وصفاته واحق المواضع بالجام اللسان وتقييده عن الجريان
فيما يعظم فيه الخطر واي خطر اعظم من الكفر

الوظيفة السادسة في الكف بعد الامساك

وهو ان يكف باطنه عن البحث عنه والتفكر فيه فهذا امور فذلك واجب عليه كما وجب عليه امساك اللسان
عن السؤال والتصرف فهذا اثقل الوظائف واشدها وهو واجب كما وجب على العاجز الزمن
ان لا يخوض غمرة البحر وان كان يتقاضاه طبعه ان يغوص في البحر ويخرج درره وجواهره
ولكن لا ينبغي ان يغره نفاسة جواهره مع عجزه عن نيلها بل ينبغي ان ينظر الى عجزه وكثرة
معاطبها ومهالكها ويتفكر انه ان فاته نفائس البحر فما فاته الا زيادات وتوسعات في
المعيشة وهو مستغن عنها وان غرق او التقمه تمساح فاته اصل الحياة فان قلت ان
لم ينصرف قلبه عن التفكر والتشوق الى البحث فما طريقه قلت طريقه ان يشغل نفسه بعبادة الله
وبالصلاة وقراءة القرآن والذكر فان لم يقدر فبعلم آخر لا يناسب هذا الجنس من لغة
او نحو او حساب او خط او طب او فقه فان لم يمكنه فبحرفة او صناعة ولو الحراثة او الحياكة فان لم
يقدر فبلعب ولهو وكل ذلك خير له من الخوض في هذا البحر البعيد غوره وعمقه العظيم خطره وضرره
بل لو اشتغل العامي بالمعاصي البدنية ربما كان اسلم له من ان يخوض في البحث عن معرفة الله
تعالى فان ذلك عاقبته الفسق وهذا عاقبته الشرك وان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء فان قلت العامي اذا لم يسكن نفسه الا باعتقاد مبين بالدليل فهل يجوز ان
يذكر له الدليل فان جوزت ذلك فقد رخصت له في التفكر والنظر واي فرق بين هذا
النظر وبين غيره وان منعته فكيف تمنعه والايمان لا يتم الا به فالجواب اني اجوز له ان يسمع

الدليل على معرفة الخالق ووحدانيته وعلى صدق الرسل وعلى اليوم الآخر ولكن [illegible]
ان الارشاد معه على الادلة التي في القرآن والآخران لا يجاري فيه الامر [illegible]
فيه الا نظرا سهلا جليا ولا يلتفت الى التفكر ولا يوغل غاية الا يحتاج البحث اذ [illegible]
الاربعة ما ذكر في القرآن اما الدليل على معرفة الخالق مثل قوله قل من يرزقكم من [illegible]
ام من يملك السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر [illegible]
الله وقوله افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج
مددناها والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل زوج بهيج تبصرة وذكرى [illegible]
منيب ونزلنا من السماء ماء مباركا فانبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات
لها طلع نضيد رزقا للعباد وقوله فلينظر الانسان الى طعامه انا صببنا الماء [illegible]
الى قوله متاعا لكم ولانعامكم وقوله الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا الى قوله
الفافا وامثال ذلك وهو قريب من خمسمائة آية جمعناها في جواهر القرآن [illegible]
الخلق جلال الخالق وعظمته لا بقول المتكلمين ان الاعراض حادثة والجواهر لا تخلو
الاعراض الحادثة فهو حادث ثم الحادث يفتقر الى محدث فان تلك التقسيمات والمقدمات
واثباتها بادلتها الرسمية يشوش قلوب العوام والدلالات الظاهرة القريبة
الافهام على ما في القرآن تنفعهم وتسكن نفوسهم وترسخ في قلوبهم الاعتقادات الجازمة
الدليل على الوحدانية فيقتنع فيه بما في القرآن من قوله لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا
المدبرين سبب الفساد والتدرج له قوله لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لابتغوا الى
ذي العرش سبيلا وقوله تعالى وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا
على بعض واما صدق الرسل فيستدل عليه بعجزه قل لئن اجتمعت الجن والانس على
ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا وقوله قل فأتوا [illegible]
مثله وقوله قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات وامثاله واما اليوم الآخر فيستدل عليه
بقوله قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي انشأها اول مرة وقوله ايحسب
الانسان ان يترك سدى الم يك نطفة من مني يمنى الى قوله اليس ذلك بقادر على
ان يحيي الموتى وقوله يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب الى
فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت ان الذي احياها لمحيي الموتى [illegible]

[illegible] فان قيل فهذه هي الادلة التي اعتمدها المتكلمون وقد دونوا دلالاتها
[illegible] يمنعون عن هذه الادلة ولا يمنعون عنها وكل ذلك مدرك بنظر العقل بعد التحقيق
[illegible] نظرا وليس عليه طريق النظر [illegible] وليكلف التقليد [illegible]
[illegible] الادلة ينقسم الى ما يحتاج فيه الى تفكر وتدقيق خارج عن طاقة العامي
[illegible] الى ما هو جلي سابق الى الافهام ببادئ الرأي واول النظر مما يشترك كافة
الناس [illegible] لا خطر فيه ولا يفتقر الى تدقيق فليس على حد سعة ادلة القرآن
[illegible] ينتفع به كل انسان وادلة المتكلمين مثل الدواء ينتفع به الآحاد ويستضر
به الاكثرون [illegible] ادلة القرآن كالغذاء الذي ينتفع به الصبي الرضيع والرجل القوي وسائر الادلة
[illegible] الاقوياء مرة ويمرضون اخرى ولا ينتفع بها الصبيان اصلا و
[illegible] القرآن ايضا [illegible] اليها اصغى الى كلام جلي لا يجاري فيه الا الظاهر
[illegible] تحقيق النظر [illegible] ان من قدر على الابتداء فهو على الاعادة
اقدر كما قال وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وان التدبير لا ينتظم
في دار واحدة بمدبرين فكيف ينتظم في كل العالم وان من خلق علم كما قال الله تعالى
الا يعلم من خلق فهذه ادلة تجري للعوام مجرى الماء الذي جعل الله منه كل شيء حيا
وما احدثه المتكلمون وراء ذلك من تحقيق وسؤال وتوجيه اشكال ثم اشتغال بحله فهو
بدعة وضرره في حق عموم الخلق ظاهر فهو الذي [illegible] الدليل على تضرر الخلق [illegible]
والتجربة [illegible] الفتن [illegible] الخلق منذ [illegible] المتكلمون [illegible] صناعة الكلام [illegible] العصر
الاول من الصحابة عن مثل ذلك ويدل عليه ايضا ان رسول الله عليه السلام والصحابة بالجمعهم
ما سلكوا في المحاجة مسلك المتكلمين في تقسيماتهم وتدقيقاتهم لا لعجز منهم عن ذلك
فلو علموا ان ذلك نافع لاطنبوا فيه ولخاضوا في تحرير الادلة خوضا يزيد على خوضهم
في مسائل الفرائض فان قيل انما امسكوا لعدم الحاجة فان البدع انما نبغت بعدهم
فعظمت حاجة المتأخرين وعلم الكلام علاج [illegible] المرضى بالبدع فلما قلت في
زمانهم امراض البدع قلت عنايتهم بجمع طرق المعالجة فالجواب من وجهين احدهما انهم
في مسائل الفرائض ما اقتصروا على بيان احكام الوقائع بل وضعوا المسائل وفرضوا
فيها ما تنقضي الدهور ولا يقع مثلها لانه [illegible] ذلك مما امكن وقوعه صنفوا علمه ورتبوه بل

… الخوض فيه وفي بيان حكم الواقعة قبل وقوعها …
البدع … فلا تحدوا ذلك صناعة … عرفوا
بالخوض فيه اكثر من الاستفادة ولولا انهم كانوا احذروا من ذلك …
فيه الجواب الثاني انهم كانوا محتاجين الى محاجة اليهود والنصارى
نبوة محمد صلى الله عليه وسلم والى اثبات الآخرة مع عبدة الاصنام …
مع منكريه ثم ما زادوا في هذه القواعد التي اعتمدت لمقاتلهم على ادلة …
ذلك قليله ومن لم يقنع به قتلوه وعدلوا الى السيف والسنان بعد …
وما ركبوا ظهر اللجاج في وضع المقاييس العقلية وترتيب المقدمات …
المجادلة وتذليل طرقها ومنهاجها كل ذلك لعلمهم بان ذلك مثار الفتن ومنبع التشويش
وان من لا يقنعه ادلة القرآن لا يقمعه الا السيف والسنان فما بعد بيان الله بيان
ننصف ولا ننكر ان حاجة المعالجة تزيد بزيادة المرض وان لطول الزمان وبعد العهد
عن عصر النبوة تاثيرا في اثارة الاشكالات وان للعلاج طريقين احدهما الخوض
في البيان والبرهان الى ان يصلح واحد ويفسد به اثنان فان صلاحه بالاضافة الى الاذكياء
وفساده بالاضافة الى البله وما اقل الاذكياء وما اكثر البله الغالبة …
والطريق الثاني طريق السلف في الكف والسكوت والعدول الى الدرة والسوط والسيف
وذلك مما يقنع الاكثرين وان كان لا يقنع الاقلين وآية اقناعه من يسترق من الكفار من العبيد
والاماء تراهم يسلمون تحت ظلال السيوف ثم يستمرون عليه حتى يصير طوعا ما كان في
البداية كرها ويصير اعتقادا جزما ما كان في الابتداء امرا ريبا وشكا وذلك بمشاهدة اهل
الدين والمؤانسة بهم وسماع كلام الله وحكايات الصالحين وقرائن من هذا الجنس
تناسب طباعهم مناسبة اشد من مناسبة الجدل والدليل واذا كان كل واحد من العلاجين
يناسب قوما دون قوم وجب ترجيح الانفع في الاكثر فالمعاصرون للطراز الاول
المؤيدون بروح القدس المكاشفون بسر الحضرة الالهية المطلعون … الخبير البصير باسرار عباده
وبواطنهم اعرف بالاصلح قطعا فسلوك سبيلهم لا محالة اولى الوظيفة السابعة
التسليم لاهل المعرفة وبيانه انه يجب على العامي ان يعتقد ان ما انطوى عنه من معاني هذه الظواهر
واسرارها ليس منطويا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن الصديق وعن اكابر الصحابة …

وعن … والمحققين وانه انما انطوى عنه لعجزه وقصور طاقته فلا ينبغي ان يقيس بنفسه غيره فلا
الملائكة بالحدادين وليس ما يخلو عنه مخادع الحجام يلزم ان يخلو عنه خزائن الملوك فقد خلق
الناس … والفضة وسائر الجواهر فما انظر الى تفاوتها وتباين
… صورة ولونا وخاصية ونفاسة فكذلك القلوب معادن لجواهر المعارف فبعضها معدن
النبوة والولاية والعلم ومعرفة الله تعالى وبعضها معدن الشهوة البهيمية والاخلاق الشيطانية
… الناس متفاوتون في الحرف والصناعات فقد يقدر الواحد بخفة يده وصنعته
على … لا يطيع آخر في طبعه … فضل على غاية … حتى …
… معرفة الله بل كما ينقسم الناس الى جبان لا يطيق النظر الى الظلام … البحر
وان كان على ساحله والى من يطيق … الرجل … الى …
… الى … الشط لكن لا يطيق خوض لجة البحر والمواضع المغرقة …
والى من يطيق ذلك لكن لا يطيق الغوص في عمق البحر الى مستقره الذي فيه نفائس جواهره
فهكذا امثال بحر المعرفة وتفاوت الناس فيه … والقدرة … من غير فرق
… لا يعرفون كما يعرفه الله سبحانه وتعالى حتى لا ينطوي عنهم شيء …
… البرهان القاطع في كتاب المقصد الاقصى من معاني اسماء الله الحسنى …
… الا انه وان الخلائق وان اتسعت معرفتهم وغزر علمهم …
الى علم الله سبحانه فما اوتوا من العلم الا قليلا لكن ينبغي ان يعلم ان الحضرة الالهية محيطة
بكل ما في الوجود اذ ليس في الوجود الا الله وافعاله فالكل من الحضرة الالهية كما ان جميع
… في العسكر حتى الحارس هم من العسكر فمن جملة الحضرة السلطانية …
الحضرة … بالحضرة السلطانية واعلم ان لكل ملك قصرا خاصا …
… ميدان واسع ولذلك الميدان عتبة يجتمع عليها جميع الرعايا ولا يمكنون
تجاوز العتبة … طرف الميدان … خواص المملكة … ودخول
الميدان والجلوس فيه على تفاوت في القرب والبعد بحسب مناصبهم …
الى … الوزير … المستكشف … على … الوزير …
… عليه فكذلك فافهم على هذا المثال تفاوت الخلق في القرب من الحضرة الالهية
فالعتبة التي هي آخر الميدان … جميع العوام … حاوزوا

ذلك ولكن لا يمكنه العوض في اطرافه … ذلك …

احدهم استوجبوا الرحمة والتكميل واما العارفون فقد جاوزوا العقبة واقتحموا الميدان
ولهم فيه جولان على حدود مختلفة في القرب والبعد وتفاوت بينهم كثير وان اشتركوا في
مجاوزة الجبة وتقدموا على العوام المحبوسين على الباب فان حظيرة القدس في صدر
الميدان فهي اعلى ان يطأها اقدام العارفين وارفع من ان يمتد اليها ابصار الناظرين
بل لا يلمح ذلك الجناب الرفيع صغير ولا كبير الا غض الدهشة والحيرة طرفه فانقلب اليه
البصر خاسئا وهو حسير فهذه ما يجب على العامي ان يؤمن به جملة وان لم يحط به تفصيلا
فهذه هي الوظايف السبعة الواجبة على عوام الخلق في هذه الاخبار التي
منها وهي حقيقة مذهب السلف والآن نشتغل باقامة الدليل على ان الحق مذهب السلف

الباب الثاني في اقامة البرهان على ان الحق مذهب السلف

اصول هي مسلمة عند كل عاقل الاصل الاول ان اعرف الخلق بصلاح احوال العباد بالنظر
الى حسن المعاد هو النبي صلى الله عليه وسلم فان ما ينتفع في الآخرة او يضر لا سبيل الى
معرفته بالتجربة كما عرف الطب اذ لا مجال للعلوم التجربية الا فيما يتكرر على سبيل التكرار
ومن الذي رجع من ذلك العالم فادرك بالمشاهدة ما نفع وضر واخبر عنه ولا يدرك بقياس
العقل فان العقول قاصرة عن ذلك والعقلاء باجمعهم معترفون بان العقل لا يهتدي الى
ما بعد الموت ولا يرشد الى وجه ضرر المعاصي ونفع الطاعات لا سيما على سبيل التفصيل
والتحديد كما وردت به الشرايع فاقروا بجملتهم ان ذلك لا يدرك الا بنور النبوة وهي قوة
وراء قوة العقل يدرك بها من امر الغيب في الماضي والمستقبل امور على طريق التعرف
لا بالاسباب العقلية وهذا مما اتفق عليه الاوائل من الحكماء فضلا عن حضرة النبوة المقرين
المقتصر على كل قوة سوى هذه القوة الاصل الثاني انه صلى الله عليه وسلم افاض الى الخلق
ما اوحي اليه من صلاح العباد في معادهم ومعاشهم فانه ما كتم شيئا من الوحي ولا اخفاه
وطواه عن الخلق فانه لم يبعث الا لذلك ولذلك كان رحمة للعالمين فلم يكن متهما فيه
وعرف ذلك ضرورة من قراين احواله في حرصه على اصلاح الخلق وشغفه بارشادهم
الى صلاح معاشهم ومعادهم فما ترك شيئا مما يقرب الخلق الى الجنة ورضا الله تعالى الا دلهم
عليه وامرهم وحثهم عليه ولا شيئا مما يقربهم الى النار والى سخط الله تعالى الا حذرهم
ونهاهم عنه وذلك في العلم والعمل جميعا الاصل الثالث ان اعرف الناس بمعاني كلامه واحراهم

بالوقوف على كنهه ودرك اسراره الذين شاهدوا الوحي والتنزيل وعاصروه وصحبوه بل لازموه
آناء الليل والنهار متشمرين لفهم معاني كلامه وتلقيه بالقبول للعمل به اولا وللنقل الى
من بعدهم ثانيا والتقرب الى الله سبحانه باستماعه وفهمه وحفظه ونشره وهم الذين حثهم رسول
الله صلى الله عليه وسلم على السماع والفهم والحفظ والاداء فقال نضر الله امرأ سمع مقالتي
فوعاها واداها كما سمعها الحديث فليت شعري اتهم رسول الله باخفائه وكتمانه عنهم
حاشا منصب النبوة عن ذلك ام اتهم اولئك الاكابر في فهم كلامه وادراك مقاصده
او في اخفائه وستره بعد الفهم او يتهمون في معاندته من حيث العمل فخالفوه
على سبيل المكابرة مع الاعتراف بتفهيمه وتكليفه فهذه امور لا يتسع لتقديرها عقل
عاقل الاصل الرابع انهم في طول عصرهم الى آخر اعمارهم ما دعوا الخلق الى البحث
والتفتيش والتفسير والتاويل والتعرض لمثل هذه الامور بل بالغوا في زجر من خاض فيه
وسال عنه وتكلم فيه على ما سنحكيه عنهم فلو كان ذلك من الدين او كان من مدارك علم الدين
لاقبلوا عليه ليلا ونهارا ودعوا اليه اولادهم واهليهم وتشمروا عن ساق الجد في تاسيس اصوله
وشرح قوانينه ابلغ من تشمرهم في تمهيد قواعد الفرائض والمواريث فيعلم بالضرورة من
مجموع هذه الاصول ان الحق ما قالوه والصواب ما رأوه لا سيما وقد اثنى عليهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم وقال خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم وقال ستفترق امتي على
نيف وسبعين فرقة الناجية منهم واحدة فقيل من هم فقال اهل السنة والجماعة فقيل وما
اهل السنة والجماعة فقال ما انا عليه الآن واصحابي البرهان الثاني وهو التفصيلي فنقول
ادعينا ان الحق مذهب السلف وهو توظيف الوظايف السبعة على عوام الخلق في ظواهر الاخبار
المتشابهة وقد ذكرنا برهان كل وظيفة معها فهو برهان كونه حقا فليت شعري اي
في وظيفة من الوظايف انه يجب على العامي التقديس للحق عن الجسمية ومشابهة الاجسام او في قوله
انه يجب عليه التصديق والايمان بما قاله الرسول عليه السلام بالمعنى الذي اراده او في قوله
الثالث انه يجب عليه الاعتراف بالعجز عن درك حقيقة تلك المعاني او في قوله
عليه السكوت عن السؤال والخوض فيما هو وراء طاقته او في قوله
الامساك عن تصريف الظواهر بالزيادة والنقصان والجمع والتفريق
او في كف باطنه عن التفكر فيه مع عجزه عنه وقد قيل لهم تفكروا في خلق الله ولا تفكروا

في ذات الله تعالى اولى قولنا السابع انه يجب عليه السلام لا بل المعجزة من الانبياء والاولياء
والعقلاء ان السحق فهذه امور يجانبها ايها ولا نقدر احد على جحده والانكار له
ان كان من اهل السنة فضلا من العقلاء والعلماء فهذه هي البراهين العقلية المفيدة
السمعي على ذلك بطريقة ان نقول الدليل على ان الحق مذهب السلف ان نقيضه بدعة
البدعة مذمومة وضلالة والخوض من جهة العوام في التاويل والخوض بهم فيه من
العلما بدعة فكان نقيضه وهو الكف عن ذلك سنة محمودة فها هنا ثلثة اصول احدها
البحث والتفتيش والسوال عن هذه الامور بدعة والثاني ان كل بدعة فهي
الثالث ان البدعة كان نقيضها وهي السنة القديمة محمودة ولا يمكن النزاع في شي من
الاصول الثلثة فاذا سلم ذلك انتج ان الحق مذهب السلف فان قيل لم تنكرون على من ينازع في
البدعة مذمومة او ينازع كون البحث والتفتيش بدعة فينازع في الاصلين الاولين وان لم
ينازع في الثالث لظهوره فنقول الدليل على اثبات الاصل الاول من كون البدعة
اتفاق الامة قاطبة على ذم البدعة وزجر المبتدع وتعيير من تعرف بالبدعة وهذا
الضرورة من الشرع وذلك غير واقع في محل الظن وذم رسول الله عليه السلام المبتدعة
علم بالتواتر بمجموع اخبار يفيد العلم القطعي بمجموعها وان كان الاحتمال يتطرق الى
وذلك كعلمنا بشجاعة علي رضي الله عنه وسخاوة حاتم وحب رسول الله عليه السلام عايشة
رضي الله عنها وما يجري مجراه فانه علم قطعي باخبار احاد ولبعث في الكثرة مبلغا
لا والبيان وان لم يكن احادها الاخبار متواترة وذلك مثل ما روي عن رسول الله صلى الله
عليه وسلم انه قال عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ
واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار
اتبعوا ولا تبتدعوا فانما هلك من كان قبلكم لما ابتدعوا في دينهم وتركوا سنن
انبيائهم وقالوا بارائهم فضلوا واضلوا وقال عليه السلام اذا مات صاحب بدعة فقد فتح على
الاسلام فتح وقال عليه الصلوة والتحية من مشى الى صاحب البدعة ليوقره فقد اعان على
هدم الاسلام وقال عليه السلام من اعرض عن صاحب
بدعة ملا الله قلبه امنا وايمانا ومن انتهر صاحب بدعة رفع الله
درجته ومن سلم على صاحب بدعة او لقيه بالبشر او استقبله بما يسره فقد استخف بما انزل

محمد صلى الله عليه وسلم وقال عليه السلام ان الله تعالى لا يقبل لصاحب بدعة صوما ولا صلوة
ولا زكوة ولا حجا ولا عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا ويخرج من الاسلام كما يخرج
الشعرة من العجين فهذا وامثاله مما يجاوز حد الحصر افاد علما
ضروريا بكون البدعة مذمومة فان قيل سلمنا ان البدعة مذمومة ولكن ما دليل الاصل
الثاني وهو ان هذه بدعة فان البدعة ان كانت عبارة عن كل محدث فقد قال
عمر الجماعة في التراويح بدعة وهي بدعة حسنة وخوض الفقهاء في تفاريع الفقه
وما هو من نقض وكثر فيها ونوضح وتركيب القياس ونوع من
مجادلة والزام بدع لم يوثر عن الصحابة شي من ذلك فدل ان البدعة مذمومة
ما رفع سنة ماثورة ولا نسلم ان هذا ارفع ما خاض فيه الاولون
الا انهم لم يحتاجوا اليه وانما السبب الان العصر عن المسكوك والترددات
فاستغنوا عن الخوض فيه وخاض فيه من بعدهم لحدوث الاهواء والبدع
الى ابطالها فتحوج الى ما ذكرتموه ان البدعة المذمومة كل محدث رفع سنة
قديمة وهو الحق وهذه بدعة رفعت سنة قديمة اذ كان سنة الصحابة المنع من الخوض فيه والزجر
عن السوال عنه والمبالغة في تاديب من فتح باب السوال عن هذه المسائل والخوض في الفوائد
هذه المشكلات على خلاف ما تواتر عنهم وقد صح ذلك عن الصحابة رضوان الله
عليهم بتواتر النقل عن التابعين عن نقلة الاثار وغير السلف صحيحا لا تطرق اليه ريب
وشك كما تواتر خوضهم في مسائل الفرائض وتشاورهم في احكام الوقائع الفقهية و
حصول العلم بها باخبار احاد ولا يتطرق الشك الى مجموعها وان تطرق الاحتمال الى احادها
كما ذكرنا في ذم البدعة كما نقل عن عمر رضي الله عنه انه سال سائل عن ايتين متشابهتين
فعلاه بالدرة وكما روي انه سال سائل عن القرآن اهو مخلوق ام لا فقال العجب
رضي الله عنه كيف جاء ما سئل عنه ذلك امير المؤمنين
رضي الله عنه فاخذه بيده حتى جا به الى علي رضي الله عنه فقال يا ابا الحسن
ما تقول الرجل يا امير المؤمنين فقال الرجل سالته عن القران مخلوق هو
ام غير مخلوق فرحم له علي رضي الله عنه وطاطا راسه ثم رفع راسه فقال سيكون لهذا الكلام
نتاج ان لو وليت من امره ما وليت لضربت عنقه وقد روى احمد بن حنبل

في الحديث عن ابي هريرة وهذا قول علي رضي الله عنه في هذا السوال المحفوظ عنه الى
ولم ينقله ولا احد غيره ذلك من الصحابة ولا عرف على نفسه انه [illegible] عن
ونعرف بحكم كلام الله [illegible] معرفة بصفة القران الذي هو الدال على
صدق الرسول وهذا الدليل المعروف لاحكام التكليف لم يستوجب طلب الموضوع الى
هو الاشد به وانظر الى صدق فراسة عمر رضي الله عنه واشرافه على ان ذلك
الفتنة وان ذلك سينشأ اخر الزمان الذي هو موسم الفتن ومظنتها
صلى الله عليه وسلم وانظر الى تشديده وقوله ولو وليت لضربت عنقه فمثل
الاكابر الذين شاهدوا الوحي والتنزيل واطلعوا على اسرار الدين وحقايقه
السلم في احدها لولم البحث لبعث الحرو وقال في الثاني انا من هذا العلم على
السايل بمثل هذا السوال ثم يزعم من بعدهم من المشغوفين بالكلام والجدال
ما في الارض جميعا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه ان الحق والصواب سبيل هذا السوال
في الجواب وفتح هذا الباب ثم يعتقد فيه انه محق وفي عمر وعلي رضي الله عنهما انهما
هيهات البعد عن التحصيل ما احلى عليهم [illegible] الملائكة بالجدال [illegible]
على الايمة الراشدين والسلف الصالحين فاذن قد عرف على القطع ان
السلف لا يخوض الخوض في التعارض والتعارض فيه فان ذلك وان كان محمودا
فليس من لغات السلف مما نقل عنهم بل اجر من الخوض فيه بل امتناعهم في الخوض
في مسايل الفرايض عرض جواز الخوض فيما ما يبدع في فنون المجادلات
عند اهل التحصيل ذكرناه وجه ذكره في كتاب قواعد العقايد من كتب الاحياء
فمناظرتهم ان كان القصد منها التعاون على البحث عن ماخذ الشرع وهو
في سنة السلف وقد كانوا يتشاورون ويتناظرون في المسايل الفقهية كما نقل
الجد وميراث الام مع الزوج ومسايل [illegible] يدعو الالفاظ وعبارات
مقاصدهم الصحيح فلا حرج في العبارات فلا حرج فيها بل هو مباح لمن
كان مقصدهم الافحام دون الاعلام والالزام دون الاستعلام فذلك
على خلق السلف [illegible]

الباب الثالث في فصول متفرقة

نافعة في هذا الفن فصل ان قال قايل الذي حمل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاطلاق

الموهم [illegible] مع انه كان المهدي انه يوهم التشبيه ويغلط الخلق ويسوقهم الى اعتقاد
ان الله [illegible] ذاته وصفاته وحاشا منصب النبوة ان يخفى عليه ذلك او عرف
الجهال [illegible] ضلال وضلوا فهذا بعيد وشنيع لانه بعث شارعا لا جاهلا
[illegible] فهذا الاشكال الذي وقع في القلوب حتى جر بعض الخلق الى سوء الاعتقاد
فيه فقالوا لو كان [illegible] وصفه بالتجسيم في ذاته وصفاته و
[illegible] الى الاعتقاد والظواهر فقالوا لو لم يكن حقا لما ذكره كذلك مطلقا و
لعبر عنه بالفاظ دالة على غيره او قرنها بما يزيل الايهام فما سبيل حل هذا الاشكال
العظيم وقعه في القلوب الذي يحكم حسيكة في الصدور والجواب ان هذا الاشكال
ينحل عند اهل البصيرة وبيانه ان هذه الكلمات ما جمعها رسول الله عليه السلام وما ذكرها
دفعة واحدة وانما جمعها المشبهة الى التشبيه وقد بينا ان لجمعها من التاثير في الايهام
والتلبيس على ان يوهم [illegible] المفرقة وانما هي كلمات [illegible] رسول الله عليه السلام
في جميع عمره في اوقات متباعدة واذا اقتصر منها على ما في القران وفي الاخبار المتواترة
رجعت الى كلمات يسيرة معدودة وان اضيف اليها الاخبار الصحيحة فهي ايضا قليلة
وانما كثرت الروايات الشاذة الضعيفة التي لا يجوز الالتفات اليها ثم ما تواتر منها الصحيح
نقلها عن العدول فهي ايضا كلمات وما ذكر صلى الله عليه وسلم كلمة منها الا مع قراين
وربما يزيل منها ايهام التشبيه ادركها الحاضرون المشاهدون فاذا نقل الالفاظ مجردة
عن تلك القراين ظهر الايهام واعظم القراين في زوال الايهام المعرفة السابقة
[illegible] تعالى عن قبول معاني هذه الظواهر ومن سبقت معرفته بذلك كانت تلك المعرفة
ذخيرة له راسخة في نفسه مقارنة لكل ما يسمع فينمحي الايهام انمحاء لا يشك فيه ويعرف
هذا بامثلة الاول انه صلى الله عليه وسلم سمى الكعبة بيت الله واطلاق هذا يوهم الصبيان
ومن يقرب منهم ان الكعبة وطنه ومثواه ومستقره لكن عوام الدين اعتقدوا
انه في السماء وان استقراره على العرش انمحق في حقهم هذا الايهام على وجه لا يشككون
فلو قيل لهم ما الذي دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اطلاق هذا اللفظ الموهم
المخيل الى السامع ان الكعبة مسكنه ووطنه لبادروا بافهامهم وقالوا انما يوهم هذا في حق
الصبيان والحمقى اما من تقرر عنده ان الله مستقر على العرش فلا يشك عند سماع

الالفاظ انه ليس المراد به ان البيت مسكنه وماواه بل يعلم على البديهة ان المراد به
نوع من التشريف او معنى آخر سواه سوى ما وضع البيت له ... وكذلك
ابليس كان اعتقاده انه على العرش قرينة افاده علما قطعيا بانه ما اراد كون العرش مكانه
وماواه وان هذا انما يوهم في حق من لم يسبق الى هذه العقيدة فكذلك رسول الله صلى
الله عليه وسلم خاطب بهذه الالفاظ جماعة سبقوا الى علم التقديس ونفي التشبيه وانه منزه
عن الجسمية وعوارضها فكان ذلك قرينة قطعية مزيلة للايهام لا يبقى معها شك
وان جاز ان يبقى لبعضهم تردد في تاويله وتعيين المراد به من جملة ما يحتمله اللفظ
بجلال الله تعالى مثال الثاني اذا ذكر ... القرينة كلما لفظ الصورة ... حين يرى
او العامي فقال صورة هذه المسئلة كذا وصورة هذه الواقعة كذا ولا تفهم صورة المسئلة
صورة في غاية الحسن ربما توهم الصبي والعامي الذي لا يفهم معنى المسئلة ان للمسئلة
صورة في تلك الصورة انف وفم وعين على ما عرفه واشتهر عنده من معنى الصورة
المعرفة اما من عرف حقيقة المسئلة وانها عبارة عن علوم مرتبة ترتيبا مخصوصا
فهل يتصور ان يتوهم للمسئلة عينا وانفا وفما وصورة من جنس صور الاجسام
هيهات بل يكفيه معرفته بان المسئلة منزهة عن الجسمية وعوارضها وكذلك من عرف
الجسمية عن حضرة الالهية وتقدسها عنها لم تكن قرينة في حاله كلما يسمع مفهوم لفظ الصورة
في قوله خلق آدم على صورته وتعجب العارف بتقدسه عن الجسمية ممن يتوهم لله تعالى
الجسمانية كما يتعجب من يتوهم للمسئلة والواقعة صورة جسمانية مثال الثالث اذا قال
قائل بين يدي الصبي بغداد في يد الخليفة ربما ظن وتوهم ان بغداد بين يديه
وانه قد احتوى عليها براحته كما يحتوي على مجرة ودرهم وكذلك العامي لم يعرف
لفظ بغداد اما من علم ان بغداد عبارة عن بلدة كبيرة واسعة الاكناف فلا
ان يخطر له ذلك او يتوهمه وهل يتصور ان يعترض على قائله ويقول لم قلت بغداد في يد
الخليفة وهذا يفضي الى الجهل ويوهم خلاف الحق حتى يعتقد ان بغداد بين يديه
او اعترض قيل له يا سليم القلب ... الا الاحمق الجاهل عند من لا يعرف حقيقة
اما من يعلم بالضرورة يعلم انما اريد بهذه اليد العضو المشتمل على الكف ...
معنى آخر ولا يحتاج في فهمه الى قرينة سوى هذه المعرفة فكذلك جميع الالفاظ

في الاخبار يكفي في رفع ايهامها قرينة واحدة وهي معرفة الله تعالى معرفة انه ليس كمثله شيء
... واقترن رسول الله صلى الله عليه وسلم ... في اول البعثة بل النطق
بهذه الالفاظ مثال رابع قال صلى الله عليه وسلم لنسائه اطولكن يدا اسرعكن بي لحاقا
كانت ... تعرف الطول بالمساحة ووضع اليد حتى ذكرت انما اراد به كثرة السماحة
والجود دون طول العضو وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر هذا اللفظ مع قرينة
افهم بها ارادة الجود والتعبير بطول اليد عنه فلما نقل اللفظ مجردا عن قرينة حصل منه الايهام
فهل كان لاحد ان يعترض على رسول الله صلى الله عليه وسلم في اطلاقه لفظا جهل بعضهم معناه انما
وذلك لانه اطلقه اطلاقا فهمها في حق الحاضرين مقرونا بما يدل على السخا وقد اتفق
نقل اللفظ كما سمع ولا ينقل القرينة اذ كان بحيث لا يمكن نقلها او ظن انه لا حاجة الى نقلها
الا من سمع القرينة كما هو ... وربما لا يشعرون ان فهمهم انما كان بسبب القرينة فاقتصروا على
نقل اللفظ فحصل بهذه الاحتمالات الاسباب بقيت الالفاظ مجردة عن قرائنها فقصرت عن
التفهيم مع ان قرينة معرفة التقديس مجردا كافية في نفي الايهام وان كانت ربما لا تكفي
في تعيين المعنى المراد به فهذه الدقائق لا بد من التنبيه لها مثال خامس اذا قال القائل ...
... قريب درجة ممن لم يمارس الاحوال ولا عرف العادات في المحافل فقال فلان في صدر
المجمع وجلس فوق فلان توهم السامع الغبي انه جلس على راسه او على مكان فوق راسه من عرف
العادات وعلم ان ما يقرب الى الصدر اعلى في الرتبة وان الفوق عبارة عن العلو فهم
منه انه جلس بجنبه لا فوق راسه لكنه جلس اقرب الى الصدر فالاعتراض على من خاطب
بهذا الكلام اهل المعرفة بالعادات من حيث انه يجهل الصبيان احيانا غبيا واعتراض باطل
لا اصل له ... وذلك حال الاغبياء من ... بالعربية ... الا تحجر او قصرت
على القطع ... فان قلت ان هذه الالفاظ الصريحة القلب ... عن اصحابنا الصريحة
بحيث ... تلك القرائن الى ... وبعضهم ... هذه الظواهر
... على الايهام ... التعيين الكثرة الى بعضها من العارف الواحد ...
... العباد والاصنام وان من عبد جسما فقد عبد صنما كان الجسم صغيرا او كبيرا
او جميلا سافلا او عاليا على الارض او على العرش فكان نفي الجسمية عنه ... معلوما
... بالضرورة قاعدة رسول الله عليه السلام ... في التنزيه بقوله ليس كمثله شيء

على اليد

ولو قال لم يكن له كفوا احد ولو قال فلا تجعلوا لله اندادا وبالفاظ كثيرة لا حصر لها لكن المقصود
لا يكن حكايتها وعلم ذلك علما ضروريا فكان ذلك كافيا في تعريف ان المراد ليس هو جسم
مركب من لحم وعظم او من جسم آخر ضرورة وكذلك سائر الظواهر فانها لا يراد بها حقيقة الجسم او
لا اطلق على غير الجسم علم ضرورة انه ما اريد به ظاهره بل معنى آخر مما يجوز على الله تعالى فربما تعين
ذلك المعنى وربما لا يتعين فهذا ما يزيل الاشكال فان قيل فلم لم يذكرها بالفاظ ناصة
بحيث لا تتوهم ظواهرها جهلا ولا في حق العامي الغبي قلنا لانه انما كلم الناس بلغة العرب وليس في
لغة العرب الفاظ ناصة على تلك المعاني وكيف يكون في اللغة لها نصوص وواضع اللغة
لم يفهم تلك المعاني فكيف وضع لها النصوص بل هي معاني ادركت بنور النبوة خاصة او بنور
العقل بعد طول النظر والبحث وذلك ايضا في بعض تلك الامور ولا يكون لها الا الاستعارة
موضوعة فكانت استعارة الالفاظ من موضوعات اللغة ضرورة في كل لغة
كما ان المعنى صورة هذه المسئلة كذى وهي تخالف صورة المسئلة الاخرى وهي استعارة
من الصور الجسمانية ولكن واضع اللغة لم يضع لهيئة المسئلة وخصوص ترتيبها اسما نصا
اما لانه لا يفهم المسئلة وحقيقتها او فهمها لكنه لم يحضره او حضره لكنه لم يضع لها لفظا نصا
اعتمادا على امكان الاستعارة ولانه علم انه عاجز ان يضع لكل معنى لفظا خاصا لان
المعاني غير متناهية العدد والموضوعات بالضرورة يجب ان تتناهى فيبقى معاني لا نهاية
لها يجب ان يستعار اسمها من الموضوع واكتفى بوضع البعض وسائر اللغات اشد قصورا من
لغة العرب فهذا وامثاله من الضرورة يدعو الى الاستعارة من يتكلم بلغة قوم اذ لا يمكنه
ان يخرج عن لغتهم كيف وكل متكلم يجوز الاستعارة حيث لا ضرورة اعتمادا على القرائن
فانه لا فرق بين ان يقول القائل جلس زيد فوق عمرو وبين ان يقول جلس اقرب منه
الى الصدر وان بغداد في ولاية الخليفة او في يده اذا كان الكلام مع العقلاء وليس في
الامكان حفظ الالفاظ عن اوهام الصبيان والجهال فالاشتغال بالاحتراز كالكلام
سخافة في العقل وثقل في اللفظ فان قيل فلم لم يكشف الغطاء عن المراد
بان يقول انه موجود ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا هو داخل العالم ولا خارجه ولا
متصل ولا منفصل ولا هو في مكان ولا هو في جهة بل الجهات كلها خالية عنه فهذا هو الحق عند
قوم والافصاح عنه كذلك كما افصح عنه المتكلمون ممكن ولم يكن في عبارته صلوات الله عليه

قصور ولا في رغبته في كشف الحق فتور ولا في معرفته نقصان قلنا من اراد حقيقة الحق
فعذره ان هذا لو ذكره لنفر الناس عن قبوله ولبادروا بالانكار وقالوا هذا عين المحال
ووقعوا في التعطيل فلا ضير في المبالغة في التنزيه فينتج التعطيل في حق الكل الا الاقلين
وقد بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم داعيا للخلق الى سعادة الآخرة رحمة للعالمين
كيف ينطق بما فيه هلاك الاكثرين بل امر ان لا يكلم الناس الا على قدر عقولهم وقال صلى الله عليه وسلم
[illegible] عليه وسلم من حدث الناس بحديث لا يفهمونه كان فتنة على بعضهم او لفظ هذا
معناه [illegible] وان كان في المبالغة في التنزيه خوف التعطيل بالاضافة الى البعض
ففي استعمال [illegible] هذه الموهمة خوف التشبيه بالاضافة الى البعض ايضا فبينهما فرق
من وجهين احدهما ان ذلك يدعو الى التعطيل في حق الاكثرين وهذا يدعو الى التشبيه في حق
الاقلين واهون الضررين اولى بالاحتمال واعم الضررين اولى بالاجتناب
الثاني ان علاج وهم التشبيه اسهل من علاج التعطيل اذ يكفي ان يقال مع هذه الظواهر
ليس كمثله شيء وانه ليس بجسم ولا هو مثل الاجسام واما اثبات موجود في الاعتقاد على
ما ذكرناه من المبالغة في التنزيه شديد جدا بل لا يقبله واحد من الالف لا سيما الامة
العربية فان قيل عجز الناس عن الفهم هل يجوز عند الانبياء في ان يتركوا في عقائدهم
اعتقادا على خلاف ما هو عليه لتثبت في اعتقادهم اصل الالهية حتى لو توهموا عندهم مثلا
ان الله مستقر على العرش وانه ساكن في السماء وانه فوقهم فوقية المكان لا فوقية
الرتبة فلا معاذ الله ان يظن ذلك او يتوهم نبي صادق ان الصفة الله بغير ما
يحق به ولكن [illegible] ذلك في اعتقاد الخلق بل تاثير قصور الخلق في ان يذكر لهم ما
يطيقون فهمه [illegible] عنهم ما لا يفهمونه فلا يعرضهم بل يمسك عنهم ولا ينطق بما يتبع
بطلته [illegible] الخلق فذلك علاج عجز الخلق وقصورهم لا ضرورة في تفهيمهم خلاف الحق
[illegible] في صفات الله تعالى نعم ضرورة في استعمال الفاظ مستعارة مما يغلط الاغبياء
في فهمها وذلك لقصور اللغات وضرورة المحاورات فما فيهم خلاف الحق قصدا الى
التجهيل فمحال [illegible] او لم يعرض ثم ان جعل علمه اصل ايمانهم حملا
نسبة الى الفاظه وعلم ان الفاظه في الظواهر يفضي الى جهلهم عرضا بما جاء
بلفظ محتمل ملتبس ضرورة ولم يفرق الحال بين ان يكون مجردا قصده الى التجهيل

وبين ان قصد التجهيل بما حصل التجهيل وهو عالم به واضح فقلنا لا نسلم ان [illegible]
يا حافظ بن تقصيرهم في طلب معرفة التقديس [illegible] التي [illegible]
التي كلفوا بها وقدموا على البحث عن الالفاظ لما جهلوا كما ان من حصل [illegible] التقديس
لم يجهل عند سماعها الكيفية ومن حصل العلم بحقيقة المسألة لم يجهل عند سماع [illegible]
المسألة كذا بل الواجب عليهم تحصيل هذا العلم ثم مراجعة العلماء واذا شكوا في ذلك كف
النفس عن التاويل فالزموا التقديس ثم [illegible] العلماء ذلك فاذا لم يفعلوا جهلوا او علم
التشريع بان الناس في طباعهم الكسل والتقصير والفضول الخوض [illegible] من [illegible]
رضا بذلك فلا تسعيا في تحصيل الجهل لكن رضا بالقضاء [illegible] في [illegible] وتقديره حيث قال
وتمت كلمة ربك لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين وقال ولو شاء ربك لجعل الناس
امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم وقال ولو شاء ربك
لآمن من في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين وما كان لنفس ان
تؤمن الا باذن الله وهذا هو السر الالهي في فطرة الخلق ولا قدرة للانبياء في تبديل
سنة الله التي لا تبديل لها فصل لعلك تقول الكف عن السؤال عن المسائل والجواب [illegible]
نفي فقد شاع في البلاد وهذه الاختلافات وظهرت التعصبات فكيف سبيل الجواب
اذا سئل فنقول الجواب ما قاله مالك في مسألة الاستواء اذ قال الاستواء معلوم والكيفية مجهولة
والايمان به واجب والسؤال عنه بدعة فنذكر هذا الجواب في كل مسألة يسأل عنها العوام [illegible]
الفتنة ولا تهيج العوام ودفعا للخطر فان قيل فاذا قال القائل ما قولكم في الاستواء والوجه
واليد والاصبع فيما ذا نجيب قلنا سبيل الجواب ان يقال الحق فيه ما قاله الرسول صلى
الله عليه وسلم وقد صدق حيث قال الرحمن على العرش استوى ونعلم قطعا انه ما اراد الحلول
والاستقرار الذي هو صفة الاجسام ولا يدري ما الذي اراده ولم يكلف معرفته وقد صدق
حيث قال وهو القاهر فوق عباده وفوقية المكان محال فانه كان قبل المكان وهو الآن
على ما عليه كان وانا لم يرد ذلك فالذي اراده قطعا هو معرفة ليس علينا وعليك [illegible]
معرفته وكذلك نقول لا يجوز اثبات اليد والاصبع مطلقا بل يجوز النطق بما نطق به رسول
صلى الله عليه وسلم على الوجه الذي نطق من غير زيادة ونقصان وجمع وتفريق [illegible]
كما سبق فنقول صدق حيث قال خمرت طينة آدم بيدي وحيث قال قلب المؤمن بين [illegible]

اسبابه

من [illegible] من بدنك لا يزيد ولا ينقص وينقل كما روي ويقطع من العظم والعصب والكرك من اللحم
والدم وسائر الاجسام واذا قيل القرآن قديم او مخلوق قلنا هو غير مخلوق لقوله صلى الله عليه
وسلم القرآن كلام الله غير مخلوق فان قيل فالحروف قديمة ام لا قلنا في الجواب المسألة
لم يذكرها الصحابة ولم يخوضوا فيها فالخوض فيها بدعة فلا تسألوا عنها فان بلي الناس
بهم في بلدة غلبت الحشوية وكفروا من لا يقول بقدم الحروف فنقول المضطر الى الجواب
[illegible] الحروف نعلم القرآن فالقرآن قديم والحروف به فالقرآن صفات الله
[illegible] وصفاته محدث والا فقد عليه لان تفهيم العوام حقيقة هذه المسألة عسر
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قرأ حرفا من القرآن فكذلك في الحروف واحد
القرآن ووصف القرآن بانه غير مخلوق فيلزم منه ان الحرف قديم قلنا لا يزيد على ما قاله
[illegible] وهو ان القرآن غير مخلوق وهذه مسألة وان في القرآن حروفا هذه المسألة اما
ان الحروف قديمة وهذه مسألة ثالثة ولم يرد فلا نقول به ولا نزيد على ما قال الرسول عليه السلام
فان زعم انه يلزم من المسألتين السابقتين هذه المسألة الثالثة فهذا قياس وتفريع وقد
بينا انه لا يجب التسلسل الى القياس والتفريع بل يجب الاقتصار على ما ورد من غير تفريع و
كذلك اذا قال عربية القرآن قديمة لانه قال القرآن قديم وقال انا انزلناه قرآنا عربيا فالعربي
قديم فنقول اما ان العربي عربي فحق اذ نطق به القرآن واما ان القرآن قديم فحق نطق
به الرسول واما ان عربية القرآن قديمة فهذه مسألة ثالثة لم يرد فيها انها قديمة فلا نقول
بها ومعنا هذا الوجه لجم العوام والحشوية عن التصرف فيه ومنعهم عن القياس القول باللوازم
بل حيث في التفصيل هذا القول اذا قال القرآن كلام الله غير مخلوق هذا الاجتهاد
ان يقول القرآن قديم ولم يرد لفظ القديم اذ فرق بين غير المخلوق والقديم اذ قال
[illegible] اي غير مصنوع [illegible] المخلوق [illegible]
[illegible] فيها فرق واخر [illegible] قديم القرآن [illegible] فان هذا اللفظ
[illegible] وبدل او نقص [illegible] ان [illegible]
[illegible] بانه غير مخلوق من غير نقل نقص فيه مقصود [illegible]
السلف وهاد فصل فان قيل حكم المسألة المعروفة وهو ان [illegible]
نجيب فقلنا ان ملكنا زمام الامر سؤلنا على السائل سفنا وهن هذا الكلام السخيف الذي لا

ليعلمنا ان هذا بدعة وان كنا نعلم قطعا بطلانه بخطيب ونقول لا الذي اردنا بالقران ان
اردت به شيئا من القران او من صفات الله تعالى مجمع صفات الله قديمة وان اردت شيئا
من معارف الخلق وصفاتهم مجمع صفات الخلق مخلوقة فان اردت كل صفة من الصفات الخلق
فهو عين الهوم والتصور فان الفهم والتصور اذا كشف الفهم حكم في القدم والحدوث اجل
زجر السائل والسكوت عن الجواب هذا صفة مذهب السلف فلا عدول عنه الا لضرورة
وسبيل المضطر ما ذكرناه فان وجدنا ذكيا مستعدا لفهم الحقائق كشف الغطاء عن
المسئلة وخلصناه عن اشكال القران فلنا ان نعلم ان لكل شيء في الوجود اربع
وجود في الاعيان ووجود في الاذهان ووجود في اللسان ووجود في البياض المكتوب
عليه كالنار مثلا فان لها وجودا في التنور ولها وجود في الخيال والذهن اعني بهذا
الوجود العلم بصورة النار وحقيقتها ولها وجود في اللسان وهي الكلمة الدالة عليه اعني لفظ
النار ولها وجود في البياض المكتوب عليه بالرقوم والآخر ان صفة خاصة للنار كالقدم
للقران والكلام لله تعالى والمحرق صفة هذه الخاصة الذي في التنور دون الذي في الاذهان
وفي اللسان وفي البياض اذ اللسان لا يحترق ولكن لو قيل لنا النار محرقة قلنا نعم فان قيل
كلمة النار محرقة قلنا لا فان قيل حروف كلمة النار محرقة وهي النون والالف والراء قلنا لا فان
قيل رقوم هذه الحروف على البياض محرقة قلنا لا فهو لان المذكور والمكتوب بهذه الكلمة
في التنور هي التي محرق وكذلك القدم وصف كلام الله تعالى كالاحراق وصف
النار وما يطلق اسم القران وجوده على اربع مراتب اولها وهي الاصل وجوده قائما
بذات الله تعالى يضاهي وجود النار في التنور ولله المثل الاعلى فلا بد من هذه الامثلة
لتفهيم العجزة والقدم وصف خاص لهذا الوجود الثاني وجوده العلمي في اذهاننا عند التعليم
قبل ان ننطق بلساننا ثم وجوده في لساننا بتقطيع اصواتنا ثم وجوده في الاوراق
بالكتبة فاذا اسئلنا عما في اذهاننا من علم القران قبل النطق به قلنا علمنا صفتنا وهي مخلوقة
ولكن المعلوم به قديم كما ان علمنا بالنار وبصورتها في خيالنا غير محرق والمعلوم
به محرق واذا سئلنا عن صوتنا وحركة لساننا ونطقنا قلنا ذلك صفة لساننا ولساننا حادث
فصفته توجد بعده الاصوات الحادثة قديمة كما اذا ذكرنا حروف النار بلساننا كان
المذكور بهذه الحروف محرقا واصواتنا وتقطيع اصواتنا غير محرق الا ان يقول قائل فرد

النار عبارة عن جسم المقروء فهي قديمة وكذلك رقوم النار والمكتوب به محرقة لان المكتوب بعض
النار لا القران الذي هو صورة النار غير محرقة في الاوراق من غير احراق وصح فيها
هذه اربع درجات الوجود ... على العوام ولا يمكنهم ادراك تفاصيلها وخاصية كل واحد
فلذلك لا نخوض بهم فيها لا يحصل لهم حقيقة هذه الامور وانما تفاصيلها ان النار من حيث انها
في التنور توصف بانها محرقة وجامدة ومشتعلة ومن حيث انها في اللسان توصف بانها عربي
وتركي وعبري وكثير الحروف وقليلها وما في التنور لا ينقسم الى العربي والتركي وما في اللسان
... لا يوصف بالحرارة والاشتعال وان كان مكتوبا على البياض يوصف بانه احمر او اخضر
ومكتوب وانه بقلم ... او الثلث والرقاع او قلم النسخ وما في اللسان يمكن ان يوصف
بذلك واسم النار يطلق على ما في التنور وما في العقل وما في اللسان وما على القرطاس
لكن بالاشتراك فالاسم ما يطلق على ما في التنور حقيقة وعلى ما في الذهن من العلم لا انه حقيقة
لكن فيه صورة محاكية للنار كما ان ما يرى في المرآة يسمى انسانا ونارا لا انه حقيقة
ولكن بمعنى انها صورة محاكية للنار الحقيقية والانسان وما في اللسان من الكلمة يسمى باسمه
بمعنى ثالث وهو انه دلالة على ما في الذهن وهو يختلف باصطلاحات الدول والامم
لا حصر فيه وما في القرطاس يسمى نارا بمعنى رابع وهو انها رقوم تدل بالاصطلاح على ما
في اللسان وههنا فهم اشتراك اسم القران والنار وكل شيء من هذه الامور الاربعة فاذا ورد
في الخبر ان القران في قلب العبد وانه في المصحف وانه في لسان القاري وانه صفة ذات
الله تعالى صدق الجميع وفهم المعنى الجمع ولم تتناقض عنده الاخبار وصدق الجميع لا الاحاطة
بحقيقة المراد وهذه امور جلية ومع انها جلية فيها غموض ... في الادق والاغمض
فيها عند البليد ... البليد ان يمنع عن الخوض فيه فيقال له ... وقل القران
غير مخلوق ... ولا تفكر فيه ولا تنقص ... ولا تبحث عنه ولا ...
... عنه ... اشكال ... ان لا يحدث ... الا بلطف ...
... اشكال ... النظر ... تعالى ... ارباب البصائر ...
... ولا يتبين ان يظن باكابر السلف عجزهم عن معرفة ... والخوض وان لم
... ذكر ... وعن ... العوام ... سكوتهم
... الصور ... اكابر السلف الا اكابر ... تسبيبا ... ولكن

المنطقيون المقدمة الكبرى وهي قولهم ان كل ما تطرق اليه الكثرة فهو باطل فيقولون هذا المذهب كما زعمتم
يتطرق اليه الكثرة فيكون باطلا [illegible] واما ان قدموا المقدمة الصغرى فيقولون ايضا ما كونه نتيجة قضية
والاخرين [illegible] في الفرقة الواحدة والامجرد قولهم ان الاجوبة الكثيرة باطلة منقوض بحال الذي
ضربوه مثالا [illegible] فانه بعد واحد وتسعة واثنان وثمانية وثلثة وسبعة واربعة وستة
وخمسة فان هذه الاجوبة مع كثرتها صادقة الا انها كثيرة ولا تناقض فيها واما المقدمة الصغرى
[illegible] العقل يدرك الحق فيكثر فهذا المثال الغلط الاكبر فان الجواب مع كثرته لا
[illegible] دون بعض فقولهم يدرك الحق العقل في واحد وجواب احد كان
[illegible]
ثم لم يدرك التعليم [illegible] جواب واحد اذ لا يتصور ان يحمل بعض هذا القول على بعض
لا يعقل لم يعرف [illegible] واحد [illegible] فيها الاجوبة ان احدهما والعلم
والاخر [illegible] واحد كثرة [illegible] الكثير المتناقض [illegible] الكثرة
فيه فصلا ان يكون [illegible] الكثرة في الاختلاف [illegible] سبيل سوى هذه
كالقول في ان العالم قديم او حادث للعالم صانع ام لا صانع فان الباطل بالعقل مدارك الحق فيه
مرة وقد لا يدرك كما ان [illegible] البصر الظاهر قد يرى مقدار الشكل على ما هو عليه وقد يرى
اصغر او اكبر [illegible] ان يستدل المبصر ان مدرك الاشكال وهو البصر وهذا جواب واحد
لا كثرة فيه ولا اخرى ان يقتل هذا الشخص كم مقداره وهذا يتصور فيه كثرة [illegible]
يفرد مع ان يكون الكثرة في نفس الجواب يكون في مسائل اخرى [illegible]
[illegible] الجواب في بعض الاحوال عند بعض [illegible] لا يقول العقل مدرك الحق [illegible]
كثيرة كما ان البصر مدرك الاشكال والمقدار شروط كثيرة والاختلاف [illegible]
فقل [illegible] كيف يجمع [illegible] ان يقول [illegible]
في السماء فقال احدهما السماء واحدة وقال الاخر السماء سبع سموات [illegible] باطني قال
الحق ان احد قال ان السماء واحدة والباطل قول من يقول ان السماء سبع [illegible]
[illegible] الحق وهي الواحدة وعلى [illegible] الباطل وهي الكثرة والكثرة في قول من يقول ان
السماء سبع [illegible] المتكلمين [illegible] السماء [illegible]
وخبر [illegible] واحد [illegible] واحد الكثرة فيها الكثرة في السماء والسماء [illegible]
وخبر [illegible] الجواب [illegible] الخبر عنه والواحد [illegible] الجواب والعقل وهو [illegible]

حيث الغوص على المعاني والاطلاع على الاسرار وعنده ارباب القلب البصري جاهل عوام و
الاشهر ايضا الاكثر وذلك سبب آخر من اسباب الضلال يحصل كان قال المطلوب اذ المنع من السمع القطعي
لم يعرف الدليل ومن لم يعرف كان جاهلا بالمدلول وقد امر الله سبحانه وتعالى كافة عباده معرفته
اي بالايمان به التصديق بوجوده اولا وتقديسه عن سمات الحوادث ومشابهته غيره ثانيا
وبوحدانيته ثالثا وصفاته من العلم والقدرة ونفوذ المشية وغير ذلك رابعا وهذه الامور
ليست ضرورية فهي اذن مطلوب [illegible] الى اقتناصه وتحصيله الا بالادلة والتامل
النظر في الادلة والتفطن لوجه دلالتها على المطلوب وكيفية استنتاجها
بالمعرفة بشروط البراهين وكيفية ترتيب المقدمات واستنتاج [illegible]
بالضرورة شيئا فشيئا الى تمام البحث واستيفاء علم الكلام الى آخر الفراغ المعقولات وكذلك
يجب على العامة ان يصدق الرسول صلى الله عليه وسلم في كل ما جاء به وصدقه ليس بضروري بل [illegible]
الخلق فلابد من دليل كسائر الخلق ولابد من دليل يميزه من غيره ممن تحدى بالنبوة كاذبا
ولا يمكن ذلك الا بالنظر في المعجزة ومعرفة حقيقة المعجزة وشروطها الى آخر النظر في
النبوات وهو ثلث علم الكلام فلما الواجب على الخلق الايمان بهذه الامور الايمان
عبارة عن تصديق جازم لا تردد فيه ولا يشعر صاحبه بامكان وقوع الخطاء فيه وهذا
التصديق الجازم يحصل على ست مراتب الاول وهي اقصاها ما يحصل المستوفي
شروطه المحررة اصوله ومقدماته درجة وكلمة حتى لا يبقى مجال احتمال ويمكن الثبات وذلك
هو الغاية القصوى وربما يتفق في كل عصر واحد واثنان ممن ينتهي الى تلك الرتبة وقد يخلو
العصر عنه ولو كانت النجاة مقصورة على مثل تلك المعرفة لقل النجاة وقل الناجون الثاني
ان يحصل بالادلة الرسمية الكلامية المبنية على امور مسلمة مصدقة بها لاشتهارها بين اكابر
العلماء واشاعة النكارة ونفرة النفوس عن ابداء المراء فيها وهذا الجنس ايضا يفيد في بعض
الامور وفي بعض الناس تصديقا جازما بحيث لا يشعر صاحبه بامكان خلافه اصلا الثالث ان يحصل
التصديق بالادلة الخطابية اعني القدر الذي جرت العادة باستعمالها في المحاورات والمخاطبات
الجارية في العادات وذلك يفيد في حق الاكثرين تصديقا بادي الراي وسابق الفهم ان لم
يكن الناظر مشحونا بتعصب وبرسوخ اعتقاده على خلاف مقتضى الدليل ولم يكن المستمع مشغوفا
بتكلف المماراة والتشكك ومتحاملا بتحذلق المجادلين في العقايد واكثر ادلة القرآن من هذا

تمت كتاب الجامع الحجاج

ناقص

مدرك الفرق بين خبر المخبر فيظن الكثرة في المخبر كثرة في الخبر فكذلك قولنا مدرك الحق العقل لا الكثرة
في الخبر الجواب من حيث انه خبر لا في الخبر ايضا لان الخبر مدركه العقل و[illegible] تحقيقه احد [illegible]
الكثرة والعدد عند قولنا [illegible] عن قول من يقول السامع سبعة اذ لا كثرة في خبر ما ولا الخبر بها
بل الناظرون بعين العقل قد تقصر بعضهم لضعف في بصيرة في بعض المسائل النظرية
كحدث العالم وثبوت الصانع وغيرهما وقد يدرك بعضهم فينفي احدهم ويثبت الآخر فاذا اجمع
من احدهما الى الآخر حصلت الكثرة من جواب الخصمين في مسائل اخرى سوى المسئلة التي كان
فيها فان سلكتم هي ان مدرك الحق الراي والتعليم وتلك المسئلة هي ان العالم قديم او حادث
غلبت الكثرة في تلك المسئلة كثرة في هذه وان زعموا ان القول بانه حادث باطل
كما ان القول بقدمه باطل لا يجمع القولين [illegible] فلا يكون قولهم مدرك الحق هو التعليم في
واحد فنقول مدرك العقل ايضا في نفسه واحد وان زعموا ان القول بهذا يفضي الى
الكثرة في مسائل اخرى اذا اختلفوا فيها بالنظر قلنا فليكن كذلك ومتى ثبت لهم ان
علامة القول الباطل ان يكون بحيث لو قال به جماعة مختلفة الطباع افضى بهم ذلك
الى اختلاف وكثرة فهذا احكام عينتموه فقط وانما الذي اخترتموه ما اوردتموه في
الحث [illegible] سبعة وستة ومائة وهذه الاعادة [illegible] كثيرة متناقضة [illegible]
باطلة لهذا الا ان القول بها يجر الناس الى اختلاف في مسائل اخرى [illegible]
في الضعف والقوة مما هو مسلم في هذه المسئلة لم يقيموا الدليل على انه علامة الباطل
ان يقيموا [illegible] عليه دليل البطلان لم يخف قبله في مسائل [illegible]
[illegible] والجهل القاصر [illegible] ان كل [illegible] على حق وباطل
وهذه مسئلة [illegible] على حق وباطل [illegible] من الشكل
الاول من اشكال القياس الحملي ثم [illegible] ذلك [illegible] لكن [illegible]
باطل فانا قولنا صحيح هو قياس يسميه المنطقيون الشرطي المنفصل وقولكم الى الكثرة [illegible]
الباطل فان كان [illegible] يفضي الى الكثرة فهو باطل لكنه يفضي الى الكثرة فهو اذا باطل [illegible]
القياس يسميه المنطقيون الشرطي المتصل [illegible] القياس مع [illegible]
صادقة يقينية ورتبناها على شكل القياس الحملي او الشرطي المتصل او الشرطي المنفصل
صحيح منتج نتيجة يقينية اذا صحت الشروط والى هذه التفترع المقاييس العقلية فانتم لم

تفارقوا اصلا في الاحتجاج بالقياس فانكم احتججتم بترتيب المقدمات وزعمتم ان النتيجة الحاصلة منها
صحيحة ثم [illegible] فاسدة [illegible] شروط القياس وظننتم ان الكثرة في الخبر كثرة
في الخبر وظننتم ان الموجبة الكلية تنعكس فهذه الاقيسة التي قد جمعتموها ان عرفتم
لزوم النتيجة لم لا فان تعرفوا فهم عرفتم صدق المعلم فيما قال وان عرفتم وجه لزوم النتيجة
فيما عرفتم فبم عرفتم ذلك سوى العقل فاذا فحصتموه بالعقل فهم اتهمتم الغلط
على انفسكم فلعلكم غلطتم فكم من ذي فكر ونظر تامل بعقله ثم غلط وما الجواب عن [illegible]
وجه الدليل في العلم واذا اعرض المعلم هذه الاقيسة التي ذكرتموها على [illegible] فتقيمون
لا محالة انه [illegible] صحتها [illegible] لكم الى [illegible] وجه فساد وما فيتبين الموضع
التلبيس فيما ذكرناه والى اعترض لا يتنبه لوجه التلبيس ولكن يعلم ان فيه على الجملة تلبيسا فلا يقع
الكلام [illegible] القبول [illegible] عليه الاول وانه انقسموا الى قائلين
جاحدين لانه ليس يدرك صحته بالضرورة بل [illegible] النظر
والناس متفاوتون في النظر كما ترى فقد حصلت الكثرة في مذهبكم مهما اعترفتم بانه
من النظر وانما [illegible] الدليل بعد [illegible] العلم المعصوم [illegible] صحة الدليل
تعلم بالضرورة ومن غير نظر فقد رضيتم لانفسكم بالبهت الصريح [illegible]
[illegible] ان [illegible] لا يختلفون [illegible] فهو كذب عليكم [illegible]
[illegible] منكم [illegible] منها [illegible] فلعلكم تقولون [illegible]
[illegible] فاذا [illegible] لم [illegible]
[illegible] لا يجب قبول قولكم بل يجب الاعتراف [illegible] المعلم ثم ان كان [illegible]
الشك في [illegible]
[illegible] فان اليهود والنصارى [illegible]
صورته ويسمون [illegible] القرآن ثم اختلفوا [illegible]
كما اختلف [illegible] القرآن [illegible]
احسن [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه عليه السلام لم يقدر على دفع الكثرة
والاختلاف بين الخلق لما شق عليه ذلك نزل القرآن بالانكار عليه وقال فلعلك
باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا وقال انك لا تهدي من احببت

وقال ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا انما هم
اذ قدر على دفع الشكوك الاختلاف بقي في هذه المسألة بعد السماع من المعلم [illegible]
الاول الى حد ويتم ما قالوا انا ورد على الرق شيئا فلا [illegible] بعد التعليم [illegible] فاي
فائدة فيه فان قلتم يجب ان يصدق في كل ما يقول لانه لا يخالف [illegible]
وحضرة وجهلهم يعلم بالضرورة والبديهة بالقياس والنظر فان علم بالضرورة فما [illegible]
ذلك وصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعلم بالضرورة بل شك فيه اكثر الخلق وان علم
بالنظر ومآخذ العقل وقضاء العقل بصحة الدليل الدال [illegible] قضاء العقل [illegible]
فقد يقضي عقل انسان بصدقه ويقضي عقل غيره بكذبه فكيف يوثق بالعقل فان كان
يوثق بالعقل مع تطرق الاختلاف [illegible] يحتاج الى المعلم المعصوم [illegible]
الدليل على اي معلم كان ثم بنظر العقل في صحته ووجه دلالته كما يعلم [illegible] الحساب [illegible]
معلم كان ثم يعرف [illegible] صحة البرهان ووجه دلالته ولا يحتاج الى معلم معصوم لكن
لا تقول العلم ما يحتاج الى المعلم [illegible] سائر العلوم العقلية كالعلوم الحسابية يتعلم [illegible]
يعرف بالعقل وجه صحته [illegible] الى اختلاف الآراء [illegible]
ضروري فان قلتم العقول تختلف في الضعف والقوة [illegible] العقول مختلفة في الكمال و
الخفاء فكذلك لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم [illegible]
[illegible] لا ينقطع [illegible] والكلام ان الناس يختلفون في الضعف والقوة [illegible]
المبصرات مختلفة في البعد والقرب [illegible] والغلط مع ذلك [illegible]
به ويعلم انه لا غلط فيه فكذلك الغلط [illegible] في المسائل الحسابية [illegible] دق [illegible] النظر
[illegible] فلا فرق بين المسائل الحسابية والعقلية
المبصرات والمعقولات الا ان [illegible] اغمض وادق [illegible] فهذا القدر كاف
في قصم الخصم [illegible] تفاريق الشبهات في الكتاب المستظهري كفاية واما
استشهادهم بظواهر القرآن على صحة مذهبهم [illegible] الاستدلال فقد انتهى الخزي
بقوم غيروا النصوص الصريحة وزعموا ان لها بواطن تخالف ظواهرها [illegible] بالظواهر
المحتملة [illegible] عند استشهادهم [illegible] ظاهر اللفظ
لعل له باطنا يخالف [illegible] فلا يتمسك [illegible] فانه لا وثوق [illegible] العوام

الا ما دل [illegible] كثرة كقول المعتزلي والاشعري والجهمي والمشبهي في الفروع كقول
ابي حنيفة والشافعي ومالك رضي الله عنهم وكل يدعي الحق ثم يعرف الحق فان
بالعقل فتحكم [illegible] على العقل فالجواب [illegible] ان قال انتم [illegible]
الحق في هذه المسائل فان قال نقبل العلم من المعصوم فيقال وبماذا تعرف صدق
المعلم بضرورة العقل او بنظره فان ادعيت انك تعرف بالضرورة فلا [illegible]
الناس والضروريات لا يتصور الاختلاف فيها ثم كيف لم يعرف صدق الرسول
عليه السلام بالضرورة وعلم صدق المعلم بالضرورة فان قال عرفته بنظر العقل و
التأمل في الدليل الدال على صدقه فيقال فخصمك الذي عرف كذبه بعقل ايضا
بم تميز عنه فان جاز لك ان تعرف بنظر العقل صدقه وان كان لك مخالف
جاز لي ان اعرف هذه المسائل بغير معلم معصوم وان كان لي فيها مخالف

والله اعلم تمت قواصم الباطنية
والحمد لله حق حمده والصلوة
على نبيه محمد وعترته

قد فرغ من تسويد هذه الرسائل للامام ملك الكلام حجة الاسلام محمد الغزالي قدس
الله روحه العزيز بيد [illegible] المحتاج الى الغفران [illegible] الدين [illegible] غفر الله له ولوالديه
[illegible] في اواسط الشهر الصفر
ختم الله بالخير والظفر سنة [illegible]



هكذا تصوير السؤال الاول

هكذا تصوير السؤال الثاني

هكذا تصوير السؤال الثالث

تصوير السؤال الثالث

تصوير السؤال الرابع

اصحابه العلماء [illegible] رضي الله عنهم ان فتنة القبر من خواص هذه الامة [illegible]
صاحب العقاب فما وافقه بخصوصيته فاي فضيلة تكون في ذلك مع انهم خير الامم افتونا اجاب الشيخ [illegible]
[illegible] وحيد الدنيا عبد الرحمن بن عبد الكريم ابن زياد نفع الله به آمين بما صورته الحمد [illegible]
التوفيق والعصمة اعلم ايها السائل ارشدنا الله واياك الى الصواب ان السؤال في القبر [illegible]
خواص هذه الامة قال الحكيم الترمذي قال ولم يكن للامة قبلها هو معدود من خواصه صلى الله عليه
وسلم [illegible] صلى الله عليه وسلم فاما فتنة القبر فبي تفتنون وعني تسألون الحديث اخرجه احمد [illegible]
من حديث عائشة رضي الله عنها بسند صحيح وحديث زيد بن ثابت مرفوعا ان هذه الامة تبتلى في
قبورها الحديث اخرجه مسلم قال الترمذي الحكيم كانت الامم قبل هذه الامة يأتيهم الرسل فان اطاعوا فذاك
وان ابوا اعتزلوهم وعوجلوا بالعذاب فلما بعث الله محمدا صلى الله عليه وسلم رحمة للعالمين امسك عنهم العذاب
وقبل منهم الاسلام فمن اظهره سرا [illegible] الى ان الله فيقبض الله بهم فتان القبر ليستخرج سرهم
بالسؤال وليميز الله الخبيث من الطيب ويثبت الله الذين آمنوا ويضل الله الظالمين انتهى وقال جماعة [illegible]
السؤال عنهم بل هو عام للامم وتوقف آخرون في ذلك والصحيح انه من خواص هذه الامة [illegible]
[illegible] اظهار ايمان المؤمن وتمحيص ذنوبه ويشهد له ما اراد من [illegible] الملكين [illegible]
[illegible] وانما [illegible] السؤال وهو من تمام الرحمة بالمؤمن [illegible]
تكفيره بهول السؤال ومبالغة في الاعذار للكافر والتعذيب له وقال بعضهم [illegible]
[illegible] ان يتوب فيتوب الله عليه [illegible] او يعمل حسنات [illegible]
[illegible] والفتنة فيكفر عنه [illegible]
يبتلى في الدنيا بالمصائب فيكفر عنه [illegible] ما ينفعه او يبتلى في عرصات [illegible]
من المؤمنين ويستغفرون له او يهدون له ثواب [illegible] ما ينفعه [illegible]
يكفر عنه او يدركه شفاعة نبيه او رحمة ربه انتهى فظهر بما ذكرنا معنى الحكمة في اختصاص هذه
[illegible] القبر والله تعالى اعلم ه نقل من فتاوى الشيخ عبد الرحمن بن زياد رحمه الله تعالى آمين آمين [illegible]

فهرس الرسائل التي في هذه المجموعه

1 بداية البدايات ... [illegible]

2 رساله في ... الذكر

3 رساله في ... [illegible] ... جلال الدين ...

4 خاتم علم الكور

5 اوراد الاخره

6 رساله في ... [illegible]

7 [illegible]

8 رساله في آداب التصوف للنسفي

9 الرشح المجموع للقشيري

10 رساله شيخ الاكبر ... [illegible]

11 رساله في ... [illegible]

12 رساله في ... [illegible]

13 رساله في فضل ... [illegible]

14 اوراد ... للسمناني ... [illegible]

15 رساله ... [illegible]

... ورق

۴۷

[illegible] بیکسی

[illegible] جان باختی

یک دل چه شکسته [illegible] جان باختی

خون گشته ز درد تو و [illegible] بیماری آید

بسیار بکوشید نهان داشت نهفت

بوی جگری سوخته غمازی کرد

مجموعه رسائل [illegible] و غیره

رساله [illegible] الکبری ۱۲

رساله [illegible] مقامات الاولیاء ۱۴۳

[illegible]

فصول احوال [illegible] ۱۸

رساله [illegible] ۱۹

[illegible]

الدیلمی ۲۲

رساله [illegible] ۲۱

جواهر [illegible]

رساله [illegible] الخفی ۲۳

[illegible]

اوراق متفرقة ١٣

قال [illegible] مدارك وقوله تعالى انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
الارض الآية [illegible] من التشبيه المركب شبهت حال الدنيا في سرعة تقضيها و
انقراض نعيمها بعد الاقبال بحال نبات الارض في جفافه وذهابه حطاما بعد ما التف
وتكاثف وزين الارض بخضرته ورفيفه والتنبيه على حكم التشبيه ان الحيوة
صفو بأنسيتها وكدر بأثنيتها كما ان صفو الماء في اعلى الاناء فعالم تر ان العمر
كاس سلافة فاوله صفو واخره كدر وحقيقته ترمين حمأة الطين مصابيح الله
والدين كاختلاف النبات على اختلاف التكوين فالطينة الطيبة تنبت
بساتين الانس ورياحين الروح وزهرة البر وكروم الكرم وحبوب الحب
وحدائق الحقيقة وشقائق الطريقة والخبيثة تخرج خلاف الخلف وثمام
الاثم وشوك الشرك وشيح الشح وحطب العطب ونبع اللعب ثم يعود
معاده كما يكون للحرث حصاده فتزايله الحيوة [illegible] النبات
مصفرا فتقنب خشة في الامس كان لم تغن بالامس الى ان يعود في ربيع
البعث وموعد العرض والبحث . وكذلك المال الدنيا كالماء قليله ينفع و يهلك
كثيره ولابد من تركه [illegible] واحد الماء لا يصفو من ذلة
كما [illegible] بالجو [illegible] وجه واساكه يضر صاحبه وابلاكه فيما دون
النصاب [illegible] والنصاب كنهر حايل بين الجار
والجواز الى المفاز لا يمكن الا بقنطرة وهي الزكوة وعمارتها بذل الصلات
فمتى اختلت القنطرة غرقته امواج القناطير المقنطرة وعن هذا قال النبي
صلى الله عليه وسلم الزكوة قنطرة الاسلام وكذا المال ليبا عدا لا [illegible] دون
الاجار كما ان الماء يجتمع في الوهاد دون النجاد وكذلك المال لا يجتمع الا عند
البخيل كما ان الماء لا يجتمع الا بسد المسيل ثم يفنى ويتلف ولا يبقى كما
في الكهف ٥٠ مدارك

ان يصلي [illegible] عشرين سنة [illegible] والحمد عند النوم سواك [illegible] اعز علي
اهل [illegible] القيام قبل الصبح [illegible] في جوف الليل كنزان من كنوز البر [illegible]
[illegible] اليوم [illegible] فلن تغني عنك كنوز الدنيا [illegible] وقل عند النوم باسمك
ربي وضعت جنبي وباسمك [illegible] ارفعه فاغفر لي ذنبي اللهم قني عذابك يوم تجمع عبادك
اللهم باسمك [illegible] واعوذ بك من شر كل ذي شر ومن شر كل دابة
[illegible] اخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر
[illegible] خلقت نفسي وانت تتوفاها لك مماتها ومحياها ان [illegible]
[illegible] وان ارسلتها فاحفظها اللهم اني اسالك العافية اللهم ايقظني [illegible]

لا تحيه وتحيت تحت الآخر وعند الصباح يحمد القوم السرى ولتعلمن نبأه بعد حين وإذ
أرشدناك إلى ترتيب الأوراد فلنذكر كيفية الصلوة والصوم وآدابها وآداب القدوة
والجمعة **آداب الصلوة** فإذا فرغت عن طهارة الحدث وعن طهارة الخبث في
البدن والثياب والمكان ومن ستر العورة من السرة إلى الركبة فاستقبل القبلة
مزاوجا بين قدميك بحيث لا تضمهما واستو قائما واقرأ قل أعوذ برب الناس تحصنا
من الشيطان الرجيم وأحضر قلبك وفرغه عن الوساوس وانظر بين يدي من تقوم ومن
تناجي واستحي أن تناجي مولاك بقلب غافل وصدر مشحون [illegible]
الشهوات واعلم أنه مطلع على سريرتك وناظر إلى قلبك [illegible]
وتواضعك وتضرعك واعبده في صلوتك كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك
فإن لم يحضر قلبك [illegible] لقصور معرفتك بجلال الله تعالى فقدر [illegible] من وجوه
[illegible] ينظر [illegible]

اليمنى واقبض بها على كوعها وقل الله أكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة وأصيلا
ثم اقرأ وجهت وجهي للذي إلى آخره ثم قل أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم اقرأ
الفاتحة بتشديداتها واجتهد في الفرق بين الضاد و[illegible] وقل آمين ولا تصلها بقوله
ولا الضالين وصلا واجهر بالقراءة في الصبح والمغرب والعشاء أعني في الركعتين
الأوليين إلا أن تكون مأموما واجهر بالتأمين واقرأ في الصبح من السور بعد الفاتحة
[illegible] المفصل وفي المغرب قصاره وفي الظهر والعصر والعشاء نحو والسماء ذات
البروج و[illegible] الصبح في السفر قل يا أيها الكافرون وقل هو الله أحد ولا تصل
[illegible] السورة بتكبيرة [illegible] بل افصل بينهما بقدر قولك سبحان الله وكن في جميع قيامك
مطرقا قاصرا نظرك على مصلاك فذلك أجمع لهمك وأجدر لحضور قلبك ولا تلتفت
يمينا [illegible] في صلوتك ثم كبر للركوع وارفع يديك كما سبق ومد التكبير إلى الانتهاء
إلى الركوع ثم ضع راحتيك على ركبتيك وأصابعك منشورة وانصب ركبتيك ومد ظهرك
وعنقك ورأسك مستويا كالصفيحة الواحدة وجاف مرفقيك عن جنبيك والمرأة
لا تفعل ذلك وقل سبحان ربي العظيم ثلاثا وإن كنت منفردا فالزيادة إلى [illegible] حسن

فبلّغه ولكن هذه الجلسة جلسة خفيفة مثل الركوع كما للأولى واعد التعوذ في الابتداء
ثم تجلس في الركعة الثانية للتشهد الأول وضع اليد اليمنى في جلوس التشهد على الفخذ اليمنى مقبوضة
الاصابع الا المسبحة والابهام فترسلهما واشر بمسبحتك اليمنى عند قولك الا الله لا عند
قولك لا اله وضع اليد اليسرى منشورة الاصابع على الفخذ اليسرى واجلس على رجلك
اليسرى في هذا التشهد كما بين السجدتين وفي التشهد الاخير تستكمل الدعاء المعروف
المأثور بعد الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم واجلس فيه على وركك الايسر
وضع رجلك اليسرى خارجة من تحتك وانصب القدم اليمنى ثم قل بعد الفراغ السلام
عليكم ورحمة الله مرتين من جانبين والتفت بحيث يرى خداك من جانبيك وانو الخروج من الصلوة بالسلام وانو السلام
على من على جانبيك من الملائكة والمسلمين هذه هيئة صلوة المنفرد وعماد الصلوة
الخشوع وحضور القلب مع القراءة والذكر بالفهم [illegible] كل صلوة لا يحضر فيها
القلب فهي الى العقوبة اسرع وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد ليصلي الصلوة
فلا يكتب له سدسها ولا عشرها وانما يكتب للعبد من صلوته ما عقل منها

آداب الامامة والقدوة

ينبغي للامام ان يخفف الصلوة قال انس رضي الله عنه ما صليت خلف احد
صلوة اخف ولا اتم من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يكبر حتى يفرغ المؤذن من الاقامة وتسوى
الصفوف ويرفع صوته بالتكبيرات ولا يرفع المأموم صوته الا بقدر ما يسمع نفسه
[illegible] صحت صلوة القوم اذا نووا الاقتداء ونالوا فضل
[illegible] والسورة في الصبح

يفرغ من السلام ويقبل على الناس بوجهه ولا يلتفت ان كان خلفه النساء لينصرفن اولا ولا يقوم
احد من القوم حتى يقوم الامام وينصرف الامام حيث شاء عن يمينه وشماله واليمين احب
ولا يخص الامام نفسه بالدعاء في قنوت الصبح بل يقول اللهم اهدنا ويجهر به ويؤمن القوم ولا
يرفعون الايدي اذ لم يثبت ذلك في الاخبار ويقرأ المأموم بقية القنوت من قوله انك
تقضي ولا يقضى عليك ولا يقف المأموم وحده بل يدخل الصف او يجر الى نفسه غيره ولا
ينبغي للمأموم ان يتقدم على الامام في افعاله او يساويه بل ينبغي ان يتأخر ولا يهوي
للركوع الا اذا انتهى الامام الى حد الركوع ولا يهوي للسجود ما لم يصل جبهة الامام الى
الارض

آداب الجمعة

اعلم ان الجمعة عيد المؤمنين وهو يوم شريف خص
الله تعالى به هذه الامة وفيها ساعة مبهمة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله تعالى فيها حاجة
الا اعطاه اياها فاستعد لها يوم الخميس بتنظيف الثياب وبكثرة التسبيح والاستغفار عشية
الخميس فانها ساعة توازي في الفضل ساعة يوم الجمعة وانو صوم يوم الجمعة ولكن
مع السبت او الخميس اذ جاء في افراده نهي فاذا طلع عليك الصبح فاغتسل فان غسل الجمعة
واجب على كل محتلم اي ثابت مؤكد ثم تزين بالثياب البيض فانها احب الثياب
الى الله تعالى واستعمل من الطيب اطيب ما عندك وبالغ في تنظيف بدنك بالحلق
والقص والتقليم والسواك وسائر انواع النظافة وتطييب الرائحة ثم بكر
الى الجامع وامش اليها على الهينة والسكينة فقد قال صلى الله عليه وسلم من راح الى
الجمعة في الساعة الاولى فكأنما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكأنما قرب بقرة
ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشا ومن راح في الرابعة فكأنما اهدى دجاجة
ومن راح في الخامسة فكأنما اهدى بيضة فاذا خرج الامام طويت الصحف ورفعت الاقلام
واجتمعت الملائكة عند المنبر يستمعون الذكر ويقال ان الناس في قربهم عند النظر
الى وجه الله تعالى على قدر بكورهم الى الجمعة ثم اذا دخلت الجامع فاطلب الصف الاول
فان اجتمع الناس فلا تتخط رقابهم ولا تمر بين ايديهم واجلس بقرب حائط او اسطوانة
حتى لا يمروا بين يديك ولا تقعد حتى تصلي التحية واحسن ان تصلي اربع ركعات تقرأ في
كل واحدة خمسين مرة سورة الاخلاص ففي الخبر ان من فعل ذلك لم يمت حتى يرى
مقعده من الجنة او يرى له ولا تترك التحية وان كان الامام يخطب والسنة ان تقرأ

اربع ركعات سورة الانعام والكهف وطه ويس فان لم تقدر فسورة يس وسجدة لقمان
والدخان وسورة الملك ولا تدع قراءة هذه السور ليلة الجمعة ففيه فضل كثير ومن
لا يحسن ذلك فليكثر قراءة سورة الاخلاص واكثر الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم
في هذا اليوم خاصة فاذا خرج الامام فاقطع الصلوة والكلام واشتغل بجواب المؤذن
ثم باستماع الخطبة والاتعاظ بها ودع الكلام رأسا في الخطبة ففي الخبر من قال لصاحبه
والامام يخطب انصت او صه فقد لغى ومن لغى فلا جمعة له اي لان قوله انصت كلام فينبغي ان
ينهى غيره بالاشارة لا باللفظ ثم اقتد بالامام كما سبق فاذا فرغت فاقرأ
الفاتحة قبل ان تتكلم سبع مرات والاخلاص سبعا والمعوذتين سبعا سبعا فذلك
يعصمك من الجمعة الى الجمعة ويكون حرزا لك من الشيطان وقل بعد ذلك اللهم يا غني يا حميد
يا مبدئ يا معيد يا رحيم يا ودود اغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن
سواك ثم صل بعد الجمعة ست ركعات او اربعا او ركعتين فكل ذلك مروي في احوال
مختلفة ثم لازم المسجد الى المغرب او الى العصر وكن حسن المراقبة للساعة الشريفة فانها
مبهمة في جميع اليوم فعساك تدركها وانت خاشع متضرع ولا تحضر في الجامع حلق
ومجلس القصاص بل مجلس العلم النافع وهو الذي يزيد في خوفك وينقص من رغبتك
في الدنيا فكل علم لا يدعوك من الدنيا الى الآخرة فالجهل اعود عليك منه فاستعذ بالله
من علم لا ينفع واكثر الدعاء عند طلوع الشمس وعند الزوال وعند الغروب وعند الاقامة
وعند صعود الخطيب المنبر وعند قيام الناس الى الصلوة فيوشك ان تكون الساعة
الشريفة في بعض هذه الاوقات واجتهد ان تتصدق في هذا اليوم بما تقدر عليه وان قل
فتجمع بين الصلوة والصوم والصدقة والقراءة والذكر والاعتكاف واجعل هذا اليوم
من الاسبوع خاصة لآخرتك فعساه يكون كفارة لبقية الاسبوع

آداب الصيام

لا ينبغي ان تقتصر على صوم رمضان فتترك التجارة بالنوافل وكسب الدرجات العالية في
الفردوس فتتحسر اذا نظرت الى الصائمين كما تنظر الى الكواكب الدري وهم في
عليين والايام الفاضلة التي شهدت الاخبار بشرفها وفضلها وبجزالة الثواب في صيامها يوم
عرفة ويوم عاشوراء والعشر الاول من ذي الحجة والعشر الاول من محرم ورجب وشعبان
والاشهر الحرم من الفضائل وهي ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب واحد فرد وثلث سرد

في السنة فاما في الشهر فاول الشهر واوسطه وآخره والايام البيض وهي الثالث عشر
والرابع عشر والخامس عشر واما في الاسبوع فالاثنين والخميس والجمعة فتكفر ذنوب الاسبوع
بصوم الاثنين والخميس والجمعة وتكفر ذنوب الشهر باليوم الاول من الشهر واليوم الاوسط
والايام البيض وتكفر ذنوب السنة بصيام هذه الايام والاشهر المذكورة ولا تظنن
اذا صمت ان الصوم هو ترك الطعام والشراب والوقاع فقد قال صلى الله عليه وسلم
كم من صائم ليس له من صيامه الا الجوع والعطش بل تمام الصيام بكف الجوارح
عما يكره الله تعالى فينبغي ان تحفظ العين عن النظر الى المكاره واللسان عن
النطق بما لا يعنيك والاذن عن الاستماع الى ما حرمه الله فان المستمع شريك
القائل وكذلك تكف جميع الجوارح كما تكف البطن والفرج ففي الخبر خمس يفطرن الصائم
الكذب والغيبة والنميمة واليمين الكاذبة والنظر بشهوة وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انما الصوم جنة فاذا كان احدكم صائما فلا يرفث ولا يجهل
وان امرؤ قاتله او شاتمه فليقل اني صائم ثم اجتهد ان تفطر على طعام حلال ولا تستكثر
منه فتزيد على ما تأكله كل ليلة فلا فرق اذا استوفيت ما تعتاده ان تأكله دفعة او
دفعتين وانما المقصود كسر شهوتك وتضعيف قوتك لتقوى بها على التقوى
فاذا اكلت عشية ما تداركت به ما فاتك ضحوة فلا فائدة في صومك وقد ثقلت عليك معدتك
فاذا عرفت معنى الصوم فاستكثر منه ما
استطعت فانه اساس العبادات ومفتاح القربات قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال الله تعالى كل حسنة بعشر امثالها الى سبعمائة ضعف الا الصوم فانه لي وانا
اجزي به وقال صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لخلوف فم الصائم اطيب عند الله
من ريح المسك يقول الله عز وجل انما يذر شهوته وطعامه وشرابه لاجلي فالصوم
لي وانا اجزي به وقال صلى الله عليه وسلم للجنة باب يقال له الريان لا يدخله الا
الصائمون فهذا القدر من شرح الطاعات يكفيك في بداية الهداية فان احتجت الى
الزكوة والحج او الى مزيد شرح الصلوة والصيام فاطلبه مما اوردناه في كتاب احياء
علوم الدين القول في اجتناب المعاصي اعلم ان للدين شطرين احدهما
ترك المناهي والآخر فعل الطاعات وترك المناهي هو الاشد فان الطاعات

وترك الشهوات لا يقدر عليه الا الصديقون ولذلك قال صلى الله عليه وسلم المهاجر من
هجر السوء والمجاهد من جاهد هواه واعلم انك انما تعصي الله بجوارحك وهي نعمة من
الله تعالى عليك وامانة لديك فاستعانتك بنعمة الله على معصيته غاية الكفران
وخيانتك في الامانة اودعكها الله تعالى غاية الطغيان فاعضاؤك رعاياك فانظر كيف
ترعاها وكلكم راع وكلكم مسؤول عن رعيته واعلم ان جميع اعضائك ستشهد عليك في
القيمة بلسان ذلق يفضحك على ملا الخلق قال الله تعالى يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم
وارجلهم بما كانوا يعملون وقال الله تعالى اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم
بما كانوا يكسبون فاحفظ جميع بدنك خصوصا اعضاءك السبعة فان جهنم لها سبعة ابواب
لكل باب منهم جزء مقسوم ولا يتعين لتلك الابواب الا من عصى الله تعالى بهذه الاعضاء
وهي العين والاذن واللسان والبطن والفرج واليد والرجل اما العين فانما
خلقت لتهتدي بها في الظلمات وتستعين بها في الحاجات وتنظر بها الى عجائب ملكوت الارض
والسموات وتعتبر بما فيها من الايات فاحفظها عن ثلث ان تنظر بها الى غير محرم او الى
صورة مليحة بشهوة نفس او تنظر بها الى مسلم بعين الاحتقار او تطلع بها الى عيب مسلم
واما الاذن فاحفظها عن ان تصغي بها الى البدعة او الغيبة او الفحش او الخوض في الباطل
او ذكر مساوي الناس فانما خلقت لك لتسمع بها كلام الله عز وجل وسنة رسول الله صلى
الله عليه وسلم وحكمة اوليائه وتتوصل باستفادة العلم بها الى الملك المقيم والنعيم الدائم
فاذا اصغيت بها الى شي من المكاره صار ما كان لك عليك وانقلب ما كان سبب فوزك
سبب هلاكك وهذا غاية الخسران ولا تظنن ان الاثم يختص به القائل دون المستمع
ففي الخبر ان المستمع شريك القائل وان المستمع احد المغتابين واما اللسان فانما خلق
لك لتكثر به ذكر الله تعالى وتلاوة القران وترشد به خلق الله الى طريقه وتظهر
ما في ضميرك من حاجات دينك ودنياك فاذا استعملته في غير ما خلق له فقد كفرت نعمة الله تعالى
فيه وهو اغلب اعضائك عليك وعلى سائر الخلق فلا يكب الناس في النار على مناخرهم
الا حصائد السنتهم فاستظهر عليه بغاية قوتك حتى لا يكبك في قعر جهنم ففي الحديث ان
الرجل ليتكلم بالكلمة فيهوي بها في جهنم سبعين خريفا وقتل شهيد في المعركة على
عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال قائل هنيئا له الجنة فقال صلى الله عليه وسلم وما يدريك

عن المعصية

لعله كان يتكلم فيما لا يعنيه ويبخل بما لا يغنيه فاحفظ لسانك من ثمانية الاول الكذب فاحفظ
لسانك منه في الجد والهزل لا تعود نفسك الكذب هزلا فيدعوك الى الجد والكذب
من امهات الكبائر ثم انك اذا عرفت بذلك سقطت الثقة بقولك وتزدريك الاعين وتحتقرك
واذا اردت ان تعرف قبح الكذب فانظر الى كذب غيرك والى نفرة نفسك عنه
واستحقارك لصاحبه واستقباحك له وكذلك فافعل في جميع عيوب نفسك فانك لا تدري
قبح عيوبك من نفسك بل من غيرك فما استقبحته من غيرك فاستقبحه من غيرك لا محالة
فلا ترضه لنفسك الثاني الخلف في الوعد فاياك ان تعد بشي ولا تفي به بل ينبغي ان يكون
احسانك الى الناس فعلا بلا قول فان اضطررت الى الوعد فاياك ان تخلف الا لعجز
او ضرورة فان ذلك من امارات النفاق وخبائث الاخلاق قال النبي صلى الله عليه وسلم
ثلث من كن فيه فهو منافق وان صام وصلى اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا
ائتمن خان الثالث حفظ اللسان من الغيبة فالغيبة اشد من ثلثين زنية
في الاسلام كذلك في الخبر ومعنى الغيبة ان تذكر انسانا بما يكرهه لو سمعه فانت
ظالم وان كنت صادقا واياك وغيبة القراء المرائين وهو ان تفهم المقصود من غير
تصريح فتقول اصلحه الله فقد ساءني وغمني ما جرى عليه فنسال الله تعالى ان يصلحنا
فان هذا جمع بين خبيثين احدهما الغيبة اذ حصل التفهيم والاخر تزكية النفس و
الثناء عليها بالتحرج والصلاح لكن ان كان مقصودك من قولك اصلحه الله الدعاء
فادع له في السر وان اغتممت بسببه فعلامته انك لا تريد فضيحته واظهار عيبه
وفي اظهارك الغم بعيبه اظهار تعييبه ويكفيك زاجرا عن الغيبة قوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا
ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه فقد شبهك الله تعالى باكل لحم الميتة فما
احراك ان تحترز منه ويمنعك عن غيبة المسلمين امر لو تفكرت فيه وهو ان تنظر
في نفسك هل فيك عيب ظاهر او باطن وهل انت مقارف معصية سرا او جهرا فاذا
عرفت ذلك من نفسك فاعلم ان عجزه عن التنزه عما نسبته اليه كعجزك وعذره كعذرك
وكما تكره ان تفتضح وتذكر عيوبك فهو ايضا يكرهه فان سترته ستر الله عليك وان
فضحته سلط الله عليك السنة حدادا يمزقون عرضك في الدنيا ثم يفضحك الله
في الاخرة على ملا الخلق وان نظرت الى ظاهرك وباطنك فلم تطلع فيهما على عيب

على

ومن دونها فاعلم ان جهلك بعيوب نفسك اقبح انواع الحماقة ولا عيب اعظم من الحمق ولو اراد
الله بك خيرا لبصرك بعيوب نفسك فرؤيتك نفسك بعين الرضا غاية غباوتك
وجهلك ثم ان كنت صادقا في ظنك فاشكر الله تعالى عليه ولا تفسده بثلب
الناس والتمضمض باعراضهم فان ذلك من اعظم العيوب الرابع المراء والجدال ومناقشة
الناس في الكلام فذلك فيه ايذاء للمخاطب وتجهيل له وطعن فيه وفيه ثناء على النفس
وتزكية لها بمزيد الفطنة والعلم ثم هو مشوش للعيش فانك لا تماري سفيها الا
ويؤذيك ولا تماري حليما الا ويقليك ويحقد عليك فقد قال النبي صلى الله عليه وسلم
من ترك المراء وهو مبطل بني له بيت في ربض الجنة ومن ترك المراء وهو محق بني له
بيت في اعلى الجنة ولا ينبغي ان يخدعك الشيطان ويقول لك اظهر الحق ولا تداهن
فيه فان الشيطان ابدا يستجر الحمقى الى الشر في معرض الخير فلا تكن ضحكة للشيطان
فيسخر بك فاظهار الحق حسن مع من يقبل منك وذلك بطريق النصيحة
في الخفية لا بطريق المماراة وللنصيحة صفة وهيئة ويحتاج فيها الى لطف والا صارت
فضيحة وكان فسادها اكثر من صلاحها ومن خالط متفقهة العصر غلب على طبعه المراء وعسر عليه
الصمت اذ القى اليهم العلماء السوء ان ذلك هو الفضل وان القدرة على المحاجة والمناقشة
هو الذي يتمدح به ففر منهم فرارك من الاسد واعلم ان المراء سبب المقت عند الله تعالى و
عند الخلق الخامس تزكية النفس فقد قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى
وقيل لبعض الحكماء ما الصدق القبيح فقال ثناء المرء على نفسه فاياك ان تتعود ذلك و
اعلم ان ذلك ينقص من قدرك عند الناس ويوجب مقتك عند الله تعالى فان اردت
ان تعرف ان ثناءك على نفسك لا يزيد في قدرك عند غيرك فانظر الى اقرانك اذا اثنوا
على انفسهم بالفضل والجاه والمال كيف يستنكره قلبك ويستثقله طبعك وكيف تذمهم
عليه اذا فارقتهم فاعلم انهم ايضا في حال تزكيتك نفسك يذمونك في قلوبهم ناجزا
بالسنتهم اذا فارقتهم السادس اللعن فاياك ان تلعن شيئا مما خلقه الله تعالى من حيوان
او طعام او انسان بعينه ولا تقطع بشهادتك على احد من اهل القبلة بشرك او كفر او نفاق
فان المطلع على السرائر هو الله تعالى فلا تدخل بين العباد وبين الله تعالى واعلم انك يوم
القيمة لا يقال لك لم لم تلعن فلانا ولم سكت عنه بل لو لم تلعن ابليس طول عمرك ولم تشغل لسانك

بذكره لم تسال عنه واذا لعنت طولبت به وسكت عنه فلا تذم شيئا من خلق الله فقد كان
النبي صلى الله عليه وسلم لا يذم الطعام الردي قط كان ان اشتهى شيئا اكله والا تركه
السابع احفظ لسانك عن الدعاء على احد من خلق الله وان ظلمك فكل امره الى الله
ففي الحديث ان المظلوم ليدعو على ظالمه حتى يكافيه ثم يبقى للظالم فضل عنده يطالب
به يوم القيمة وطول بعض الناس لسانه في الحجاج فقال بعض السلف ان الله تعالى
لينتقم للحجاج ممن تعرض له بلسانه كما ينتقم من الحجاج لمن ظلمه الثامن المزاح والسخرية و
الاستهزاء بالناس فاحفظ لسانك منه فانه يريق ماء الوجه ويسقط المهابة ويستجر
الوحشة ويؤذي القلوب وهو مبدأ اللجاج والتضارب ويغرس الحقد في
القلوب فلا تمازح احدا وان مازحك غيرك فلا تجبه واعرض عنهم حتى يخوضوا في
حديث غيره وكن من الذين اذا مروا باللغو مروا كراما فهذه مجامع افات اللسان
ولا يعينك عليها الا العزلة او ملازمة الصمت الا بقدر الضرورة وقد كان
الصديق رضي الله عنه يضع حجرة في فيه ليمنعه ذلك عن الكلام بغير ضرورة ويشير
الى لسانه ويقول هذا الذي اوردني الموارد فاحترز منه فانه اقوى اسباب هلاكك
في الدنيا والاخرة واما البطن فاحفظه عن تناول الحرام والشبهة واحرص على طلب
الحلال فاذا وجدته فاحرص على ان تقتصر على دون الشبع فان الشبع يقسي القلب
ويفسد الذهن ويبطل الحفظ ويثقل الاعضاء عن العبادة والعلم ويقوي
الشهوات وينصر جنود الشيطان والشبع من الحلال مبدأ كل شر فكيف من
الحرام وطلب الحلال فريضة على كل مسلم والعبادة والعلم مع اكل الحرام كالبناء
على السرجين واذا قنعت في السنة بقميص خشن وفي اليوم برغيفين من
الخشكار وتركت التلذذ باطايب الادم لم يعوزك من الحلال ما يكفيك
فالحلال كثير وليس عليك ان تتيقن باطن الامور بل عليك ان تحترز مما
تعلم انه حرام او تظن انه حرام ظنا حصل من علامة ناجزة مقرونة بالمال
اما المعلوم فظاهر واما المظنون بعلامة فهو مال السلطان وعماله ومال من لا
كسب له الا النياحة او بيع الخمر او الربا او المزامير حتى علمت ان اكثر ماله
حرام قطعا فما تاخذه من يده وان امكن ان يكون حلالا نادرا فهو حرام لانه الغالب

على البطن وهو الحرام المحض ما يؤكل من الأوقاف من غير شرط الواقف فمن لم
يشتغل بالفقه فما يأخذه من المدارس حرام ومن ارتكب معصية ترد بها الشهادة فما يأخذه
باسم الصوفية من وقف أو غيره حرام وقد ذكرنا مداخل الشبهات والحلال والحرام في
كتاب مفرد من كتب إحياء علوم الدين فعليك بطلبه فإن معرفة الحلال وطلبه
فريضة على كل مسلم كالصلوات الخمس وأما الفرج فاحفظه عن كل ما حرم الله تعالى وكن
كما قال الله تعالى والذين هم لفروجهم حافظون إلا على أزواجهم الآية ولن تصل إلى حفظ
الفرج إلا بحفظ العين عن النظر وحفظ القلب عن الفكر وحفظ البطن عن الشبهة
وعن الشبع فإن هذه هي محركات الشهوات ومغارسها وأما اليدان فاحفظهما
أن تضرب بهما مسلما أو تتناول بهما مالا حراما أو تؤذي بهما أحدا من الخلق أو تخون بهما
في أمانة أو وديعة أو تكتب بهما ما لا يجوز النطق به فإن القلم أحد اللسانين فاحفظ القلم
عما يجب حفظ اللسان عنه وأما الرجلان فاحفظهما عن أن تمشي بهما إلى حرام أو تسعى
بهما إلى باب سلطان ظالم فالمشي إلى السلاطين الظلمة من غير ضرورة وإرهاق معصية
فإنه تواضع وإكرام لهم وقد أمر الله تعالى بالإعراض عنهم وهو تكثير لسوادهم وإعانة
لهم على ظلمهم فإن كان ذلك بسبب طلب مالهم فهو سعي إلى حرام وقال النبي صلى الله عليه وسلم
من تواضع لغني لغناه ذهب ثلثا دينه هذا في غني صالح فما ظنك بالغني الظالم وبالجملة
فحركاتك وسكناتك بأعضائك نعمة من نعم الله عليك فلا تحرك شيئا منها في معصية
الله تعالى أصلا واستعملها في طاعة الله تعالى واعلم أنك إن قصرت فعليك يرجع وباله
وإن شمرت فإليك تعود ثمرته والله تعالى غني عنك وعن عملك وإنما كل نفس بما كسبت رهينة
وإياك أن تقول إن الله كريم رحيم يغفر ذنوب العصاة فإن هذه كلمة حق أريد
بها باطل وصاحبها ملقب بالحماقة بتلقيب
رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث قال الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت
والأحمق من أتبع نفسه هواها وتمنى على الله الأماني واعلم أن قولك هذا يضاهي قول من
يريد أن يصير فقيها في علوم الدين فاشتغل بالبطالة وقال إن الله تعالى كريم قادر
على أن يفيض على قلبي من العلوم ما أفاضه على قلوب أنبيائه من غير جهد وتكرار و
تعليق وهو كقول من يريد مالا فترك الحراثة والتجارة والكسب وتعطل وقال إن الله

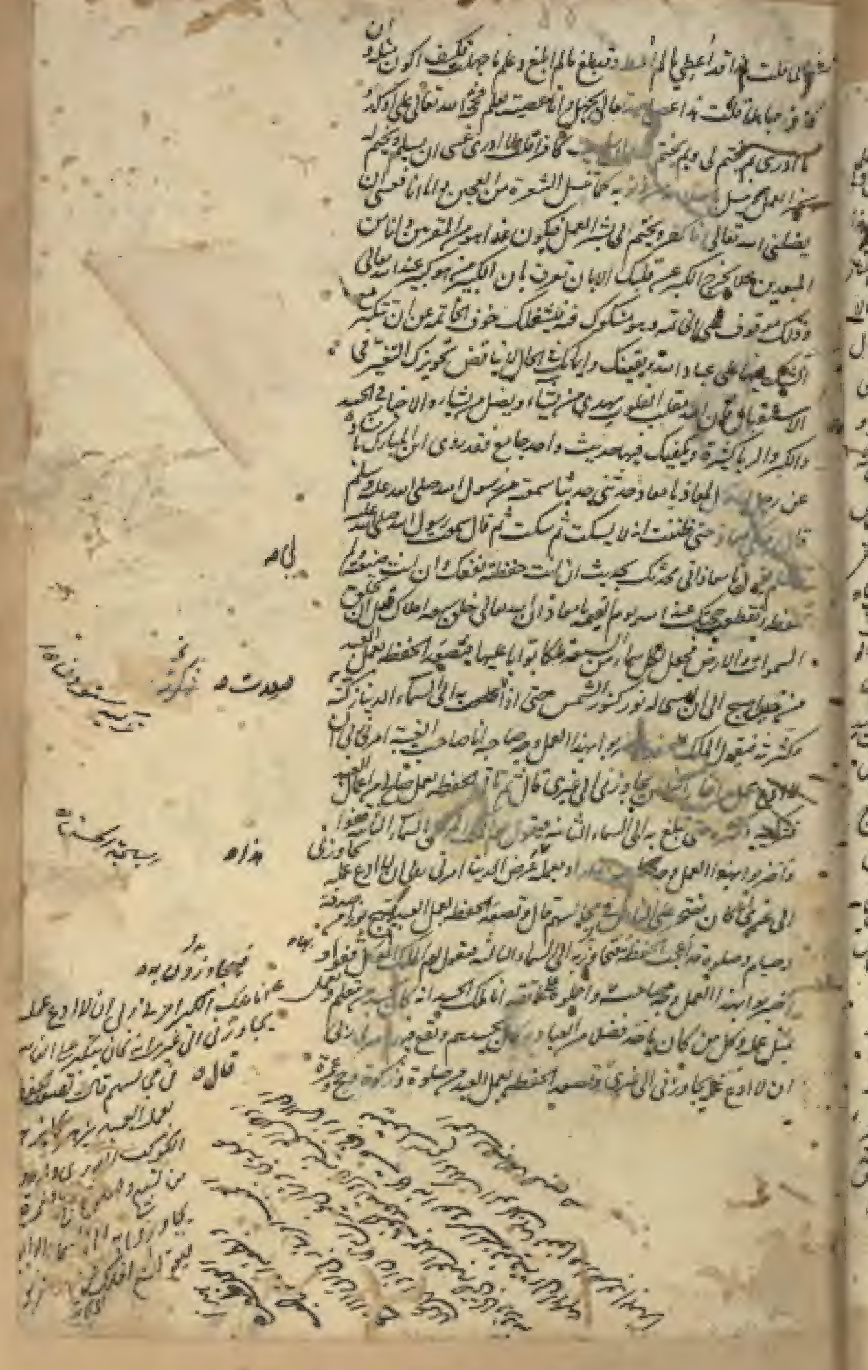
تعالى كريم وله خزائن السماوات والأرض وهو قادر على أن يطلعني على كنز من الكنوز أستغني
به عن الكسب فقد يفعل ذلك لبعض عباده فأنت إذا سمعت كلام هذين الرجلين استحمقتهما
وسخرت منهما وإن كان ما وصفاه من كرم الله تعالى وقدرته صدقا حقا فكذلك يضحك
عليك أرباب البصائر في الدين إذا طلبت المغفرة بغير سعي لها والله تعالى يقول وأن
ليس للإنسان إلا ما سعى ويقول إنما تجزون ما كنتم تعملون ويقول إن الأبرار لفي
نعيم وإن الفجار لفي جحيم فإذا لم تترك السعي في طلب العلم والمال اعتمادا على كرمه فكذلك
لا تترك التزود للآخرة ولا تفتر فإن رب الدنيا والآخرة واحد وهو فيهما كريم رحيم وليس يزيد له كرم
بطاعتك وإنما كرمه في أن ييسر لك طريق الوصول إلى الملك المقيم المخلد بالصبر على ترك
الشهوات أياما قلائل وهذا نهاية الكرم فلا تحدث نفسك بتهويسات البطالين واقتد
بأولي الحزم والنهى من الأنبياء والصالحين ولا تطمع في أن تحصد ما لم تزرع وليت من
صام وصلى وجاهد واتقى غفر له فهذه جمل مما ينبغي أن تحفظ عنه جوارحك الظاهرة

القول في معاصي القلب

واعلم أن هذه الجوارح إنما تترشح من صفات القلب فإن أردت حفظ الجوارح
فعليك بتطهير القلب فهو التقوى الباطن والقلب هو المضغة التي إذا صلحت صلح بها سائر
الجسد وإذا فسدت فسد بها سائر الجسد فاشتغل بإصلاحه لتصلح به جوارحك واعلم
أن الصفات المذمومة في القلب كثيرة وطرق تطهير القلب من رذائلها طويلة وسبيل
العلاج فيها غامض وقد اندرس بالكلية علمه وعمله لغفلة الخلق عن أنفسهم واشتغالهم
بزخارف الدنيا وقد استقصينا ذلك في كتاب إحياء علوم الدين في ربع المهلكات و
ربع المنجيات ولكنا نحذرك الآن ثلاثا من خبائث القلب وهي الغالبة على متفقهة العصر
لتأخذ منها حذرك فإنها مهلكات في أنفسها وهي أمهات لجملة من الخبائث سواها وهي الحسد
والرياء والعجب فاجتهد في تطهير قلبك منها فإن قدرت عليها فتعلم كيفية الحذر من بقيتها
من ربع المهلكات فإن عجزت عن هذا فأنت عن غيره أعجز ولا تظنن أنك تسلم بنية صالحة
في تعلم العلم وفي قلبك شيء من الحسد والرياء والعجب فقد قال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث
مهلكات شح مطاع وهوى متبع وإعجاب المرء بنفسه
وأما الحسد فهو متشعب من الشح فإن البخيل هو الذي يبخل بما في يده على غيره والذي يبخل
بنعمة الله تعالى وهي في خزائن قدرة الله تعالى لا في خزائنه على عباد الله تعالى شحه أعظم

والحسد وهو الذي يشق عليه انعام الله تعالى على عبد من عباده بمال او علم
او محبة في قلوب الناس او حظ من الحظوظ حتى انه ليحب زوالها عنه وان لم يحصل له بذلك
شيء الخبث ولذلك قال صلى الله عليه وسلم ان الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار
الحطب والحقد وهو المعذب الذي لا يرحم ولا يزال في عذاب دائم فان الدنيا لا
تخلو قط من خلق كثير من اقرانه ومعارفه ممن انعم الله عليهم بعلم او مال او جاه فلا يزال
في عذاب دائم في الدنيا الى موته ولعذاب الآخرة اشد واكبر بل لا يصل العبد الى
حقيقة الايمان ما لم يحب لسائر المسلمين ما يحب لنفسه بل ينبغي ان يساهم المسلمين في السراء و
الضراء فالمسلمون كالبنيان الواحد يشد بعضه بعضا وكالجسد الواحد اذا اشتكى منه
عضو اشتكى سائر البدن فان كنت لا تصادف هذا من قلبك فاشتغل بطلب الخلاص
عن الهلاك ... والفروع وعلم الخصومات واما الرياء فهو الشرك الخفي
وهو احد الشركين وذلك طلبا للمنزلة في قلوب الخلق لتنال بها الجاه والحشمة والجاه
ظاهر هو الشيء المهلك وفيه هلك اكثر الناس فما هلك الناس الا بالناس ولو انصف
اكثر الناس لعلم ان اكثر ما هم فيه من العلوم والمذاهب فضلا عن اعمال البر لا
يحملهم عليها الا مراءاة الناس وهي محبطة للاعمال حتى ورد في الاخبار ان الشهيد
يؤمر به يوم القيامة الى النار فيقول يا رب استشهدت في سبيلك فيقول الله تعالى
اردت ان يقال انك شجاع فقد قيل ذلك وذلك اجرك وكذلك يقال للعالم والحاج
والقاري واما العجب والكبر والفخر فهي الداء العضال وهو نظر العبد الى نفسه بعين
العز والاستعظام ونظره الى غيره بعين الاحتقار ونتيجته على اللسان ان يقول انا
وانا كما قال ابليس اللعين انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين وثمرته في المجالس
الترفع والتقدم وطلب التصدر وفي المحاورة الاستنكاف من ان يرد كلامه عليه و
المتكبر هو الذي ان وعظ انف وان وعظ عنف وكل من رأى نفسه خيرا من احد من خلق الله
فهو متكبر بل ينبغي ان تعلم ان الخير من هو خير عند الله في الدار الآخرة وذلك غيب وهو
موقوف على الخاتمة فاعتقادك في نفسك انك خير من غيرك جهل محض بل ينبغي ان لا تنظر
الى احد الا وترى انه خير منك وان الفضل له على نفسك فان رأيت صغيرا قلت هذا لم يعص الله
وانا عصيته فلا شك انه خير مني وان رأيت كبيرا قلت هذا قد عبد الله تعالى قبلي واول

عالما



وصيام فيجاوزون إلى السماء السادسة فيقول لهم الملك الموكل بها قفوا واضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه كان لا يرحم إنسانا قط من عباد الله أصابه بلاء أو ضر بل
كان يشمت به أنا ملك الرحمة أمرني ربي أن لا أدع عمله يجاوزني إلى غيري قال و
تصعد الحفظة بعمل العبد إلى السماء السابعة من صوم وصلاة ونفقة وجهاد وورع
له دوي كدوي النحل وضوء كضوء الشمس معها ثلاثة آلاف ملك فيجاوزون بها إلى السماء
السابعة فيقول لهم الملك الموكل بها قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه اضربوا على جوارحه
اقفلوا على قلبه إني أحجب عن ربي كل عمل لم يرد به ربي إنما أراد به غير الله إنه أراد
رفعة عند الفقهاء وذكرا عند العلماء وصيتا في المدائن أمرني ربي أن لا أدع عمله
يجاوزني إلى غيري وكل عمل لم يكن لله خالصا فهو رياء ولا يقبل الله تعالى عمل المرائي
قال وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكاة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت و
وذكر الله تعالى فتشيعه ملائكة السماوات السبع حتى يقطعون الحجب كلها إلى الله عز وجل
فيقفون بين يديه ويشهدون له بالعمل الصالح المخلص لله تعالى فيقول لهم أنتم الحفظة
على عمل عبدي وأنا الرقيب على قلبه إنه لم يردني بهذا العمل وأراد به غيري فعليه لعنتي
فيقول الملائكة كلها عليه لعنتك ولعنتنا وتقول السماوات كلها عليه لعنة الله ولعنتنا وتلعنه
السماوات السبع ومن فيهن قال معاذ قلت يا رسول الله أنت رسول الله وأنا معاذ قال
اقتد بي وإن كان في عملك نقص يا معاذ حافظ على لسانك من الوقيعة في إخوانك من حملة
القرآن واحمل ذنوبك عليك ولا تحملها عليهم ولا تزك نفسك بذمهم ولا ترفع نفسك عليهم
ولا تدخل عمل الدنيا في عمل الآخرة ولا تتكبر في مجلسك لكي يحذر الناس من سوء خلقك ولا
تناج رجلا وعندك آخر ولا تتعظم على الناس ولا تمزق الناس فتمزقك كلاب
النار يوم القيامة في النار قال الله تعالى والناشطات نشطا هل تدري ما هن يا معاذ
قلت ما هي بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال كلاب في النار تنشط اللحم والعظم
قلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله فمن يطيق هذه الخصال ومن ينجو منها قال يا معاذ
إنه ليسير على من يسره الله تعالى عليه قال فما رأيت أحدا أكثر تلاوة للقرآن من معاذ
لهذا الحديث فتأمل أيها الراغب في العلم هذه الخصال واعلم أن أعظم الأسباب في
رسوخ هذه الخبائث في القلب طلب العلم لأجل المباهاة والمنافسة فالعامي بمعزل عن أكثر

… المتفقه مستهدف لها وهم معرضون للهلاك بسببها فانظر أي الأمور أهم
… أن تعلم كيفية الحذر … المهلكات وتشتغل بإصلاح قلبك وعمارة آخرتك أم
… أن تخوض مع الخائضين فتطلب من العلم ما هو سبب زيادة الكبر
والرياء والحسد والعجب حتى تهلك مع الهالكين واعلم أن هذه الخصال الثلث
من أمهات خبائث القلب لها مغرس واحد وهو حب الدنيا ولذلك قال
النبي صلى الله عليه وسلم حب الدنيا رأس كل خطيئة ومع هذا فالدنيا مزرعة
الآخرة فمن أخذ من الدنيا بقدر الضرورة ليستعين بها على الآخرة فالدنيا
مزرعته ومن أراد الدنيا للتنعم بها فالدنيا مهلكته فهذه نبذة يسيرة من ظاهر
علم التقوى وهي بداية الهداية فإن جربت فيها نفسك فطاوعتك عليها فعليك
بكتاب إحياء علوم الدين لتعرف كيفية الوصول إلى باطن التقوى فإذا
عمرت بالتقوى باطن قلبك فعند ذلك ترتفع الحجب بينك وبين ربك
وتنكشف لك أنوار المعارف وتتفجر من قلبك ينابيع الحكمة وتتضح لك أسرار
الملك والملكوت ويتيسر لك من العلوم ما تستحقر به هذه العلوم المحدثة التي لم
يكن لها ذكر في زمن الصحابة والتابعين وإن كنت تطلب العلم من القيل
والقال والمراء والجدال فما أعظم مصيبتك وما أطول تعبك وما أعظم حرمانك و…
فاعمل ما شئت فإن الدنيا التي تطلبها بالدين لا تسلم لك والآخرة تسلب منك
طلب الدنيا بالدين خسرهما جميعا ومن ترك الدنيا للدين ربحهما جميعا
جمل الهداية إلى بداية الطريق في معاملتك مع الله … أوامره واجتنابه
نواهيه وأشير الآن عليك بجمل من الآداب لتؤاخذ … بها في مخالطتك
مع عباد الله وصحبتهم في الدنيا **القول في آداب الصحبة والمعاشرة**
مع الخالق والخلق اعلم أن صاحبك الذي لا يفارقك في حضرك وسفرك و
نومك ويقظتك بل في حياتك وموتك هو ربك ومولاك وسيدك و
خالقك ومهما ذكرته فهو جليسك إذ قال تعالى أنا جليس من ذكرني ومهما
انكسر قلبك حزنا على تقصيرك في حق دينك فهو صاحبك وملازمك إذ قال
الله تعالى أنا عند المنكسرة قلوبهم من أجلي …

الناس جانبا فان لم تقدر على ذلك في جميع اوقاتك فاياك ان تخلي
ليلك ونهارك عن وقت تخلو فيه بمولاك وتلذذ بمعرفته حاسبا نفسك وعند
ذلك فيلزمك ان تتعلم آداب الصحبة [illegible] وأدابها اطراق الطرف وجمع
الهم ودوام الصمت وسكون الجوارح ومبادرة [illegible] واجتناب [illegible]
الاعتراض على القدر ودوام الذكر وملازمة الفكر وايثار الحق واليأس عن الخلق
والخضوع تحت الهيبة والانكسار تحت الحياء والسكون عن حيل الكسب ثقة بالضمان
والتوكل على فضل الله معرفة بحسن الاختيار وهذا كله ينبغي ان يكون شعارك في
دثارك في جميع ليلك ونهارك فانه ادب الصحبة مع صاحب لا يغفلك
الخلق يفارقونك في بعض اوقاتك وان كنت عالما فادب العلم سنة الاحتمال
ولزوم الحلم والجلوس بالهيبة على سمت الوقار مع اطراق الرأس وترك التكبر
على جميع العباد الا على الظلمة زجرا لهم عن الظلم والتواضع في المحافل والمجالس
وترك الهزل والدعابة والرفق بالمتعلم والتأني بالمتعوف واصلاح البليد
بحسن الارشاد وترك الحرد عليه وترك الانفة من قول لا ادري وصرف الهمة
الى السائل وتفهم سؤاله وقبول الحجة والانقياد للحق بالرجوع اليه عند الهفوة
ومنع المتعلم من كل علم يضره وزجره عن ان يشتغل بغرض الكفاية قبل الفراغ
من فرض العين وفرض عينه اصلاح ظاهره وباطنه بالتقوى ومواخذة
نفسه اولا بالتقوى ليقتدي المتعلم [illegible] اولا باحواله ويستفيد ثانيا من
اقواله وان كنت متعلما فادب المتعلم مع العالم [illegible]
وان يقلل بين يديه الكلام ولا يتكلم ما لم يسأله
اولا ولا يقول في معارضة قوله قال فلان خلاف ما قلت ولا يشير [illegible]
رأيه فيرى انه اعلم بالصواب من استاذه ولا [illegible]
الى الجوانب بل يجلس مطرقا متأدبا كأنه في الصلاة ولا يكثر عليه عند ملاله
واذا قام قام له ولا يتبعه بكلامه وسؤاله ولا يسأله في طريقه الى ان يبلغ الى منزله ولا
يسيء الظن به في افعال ظاهرها منكرة عنده فهو اعلم باسراره وليتذكر عند ذلك
قول موسى للخضر عليهما السلام اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا وكونه

[illegible] تاره اعتمادا على الظاهر وان كان لك والدان فادب الولد مع الوالد
ان يسمع كلامهما ويقوم لقيامهما ويمتثل لامرهما ولا يمشي امامهما ولا يرفع صوته فوق
[illegible] ويخفض لهما الجناح ولا يمن عليهما
بالبر لهما ولا بالقيام [illegible] ولا ينظر اليهما شزرا ولا يقطب وجهه في وجههما ولا يسافر
الا باذنهما واعلم ان الناس من بعدهما لك في حقك ثلثة اما اصدقاء واما معارف واما
مجاهيل فان ابتليت بالعوام المجهولين فادب مجالسة العامة ترك الخوض في حديثهم
وقلة الاصغاء الى اراجيفهم والتغافل عما يجري من سوء الفاظهم والاحتراز عن كثرة
لقائهم والحاجة اليهم والتنبيه على منكراتهم باللطف والنصح عند رجاء القبول منهم واما
الاخوة والاصدقاء فعليك في حقهم وظيفتان احدهما ان تطلب اولا شروط
الصحبة والصداقة فلا تواخ الا من يصلح للاخوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل فاذا طلبت رفيقا ليكون شريكك
في التعلم وصاحبك في امر دينك ودنياك فراع فيه خمس خصال الاولى العقل فلا
خير في صحبة الاحمق فالى الوحشة والقطيعة يرجع آخرها واحسن احواله ان يضرك
وهو يريد ان ينفعك والعدو العاقل خير من الصديق الاحمق قال علي رضي الله
عنه وارضاه فلا تصحب اخا الجهل واياك واياه فكم من جاهل اردى حليما حين
يقاس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه وللشيء من الشيء مقاييس واشباه وللقلب
على القلب دليل حين يلقاه الثاني حسن الخلق فلا تصحب من ساء خلقه
[illegible] الغضب والشهوة وقد جمع علقمة العطاردي رحمه الله
[illegible] لما حضرته الوفاة فقال يا بني اذا عرضت لك الى صحبة الناس
فاصحب من اذا خدمته صانك وان صحبته زانك وان قعدت بك مؤنة
مانك اصحب من اذا مددت يدك بخير مدها وان رأى منك حسنة عدها
وان رأى سيئة سدها اصحب من اذا سألته اعطاك وان سكت ابتداك وان نزلت
بك نازلة واساك اصحب من اذا قلت صدق قولك وان حاولتما امرا امرك
وان تنازعتما آثرك وقال علي رضي الله عنه ان اخاك الحق من كان معك
ومن يضر نفسه لينفعك ومن اذا ريب الزمان صدعك شتت فيه شمله ليجمعك

الصلاح فلا تصحب فاسقا مصرا على معصية كبيرة لان من يخاف الله تعالى لا يصر على كبيرة
ومن لا يخاف الله لا تؤمن غائلته بل يتغير بتغير الاغراض قال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه
ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه [illegible] فاحذر صحبة الفاسق فان مشاهدة
الفسق والمعصية على الدوام تزيل عن قلبك كراهية المعصية ويهون عليك امرها
ولذلك هان على القلوب معصية الغيبة لالفهم لها ولو راوا خاتما من ذهب او ملبوسا
من ابريسم على فقيه لاشتد انكارهم عليه والغيبة اشد من ذلك الرابع ان لا يكون حريصا على
الدنيا فصحبة الحريص على الدنيا سم قاتل لان الطباع مجبولة على التشبه والاقتداء بل
الطبع يسرق من الطبع من حيث لا يدري فمجالسة الحريص تزيد في حرصك ومجالسة الزاهد
تزهد في الدنيا الخامس الصدق فلا تصحب كذابا فانك منه على غرور فانه مثل السراب
يقرب منك البعيد ويبعد منك القريب ولعلك تعدم هذه الخصال في سكان المدارس والمساجد
فعليك باحد الامرين اما العزلة والانفراد ففيها سلامتك واما ان تكون مخالطتك مع
شركائك بقدر خصالهم بان تعلم ان الاخوة ثلاثة اخ لاخرتك فلا تراع فيه الا الدين
واخ لدنياك فلا تراع فيه الا الخلق الحسن واخ لتانس به فلا تراع فيه الا السلامة من شره
وخبثه والناس ثلاثة احدهم مثله مثل الغذاء لا يستغنى عنه والاخر مثله مثل الدواء
يحتاج اليه في وقت دون وقت والثالث مثله مثل الداء لا يحتاج اليه قط ولكن العبد قد
يبتلى به وهو الذي لا انس فيه ولا نفع فتجب مداراته الى الخلاص منه وفي مشاهدته فائدة
عظيمة ان وفقت لها وهو ان تشاهد من خبائث احواله وافعاله ما تستقبحه فتجتنبه فالسعيد من
وعظ بغيره والمؤمن مرآة المؤمن وقيل لعيسى صلوات الله عليه من ادبك قال ما ادبني
احد رايت جهل الجاهل فاجتنبته ولقد صدق على نبينا وعليه الصلاة والسلام فلو اجتنب الناس ما يكرهونه
من غيرهم لكملت آدابهم واستغنوا عن المؤدبين [illegible] فاذا انعقدت
الصحبة فهي عقدة [illegible] وانتظمت بينك وبين شريكك الصحبة فعليك حقوق
يوجبها عقد الصحبة وفي القيام بها آداب وقد قال صلى الله عليه وسلم مثل الاخوين مثل
اليدين تغسل احداهما الاخرى ودخل صلى الله عليه وسلم اجمة فاجتنى منها سواكين
احدهما معوج والآخر مستقيم وكان معه بعض اصحابه فاعطاه المستقيم وامسك المعوج
لنفسه فقال يا رسول الله كنت احق بالمستقيم مني فقال صلى الله عليه وسلم ما من صاحب

٥٨

[illegible] ساعة من نهار الا يسال عن صحبته هل اقام فيها حق الله تعالى او اضاعه
وقال صلى الله عليه وسلم ما اصطحب اثنان قط الا كان احبهما الى الله تعالى ارفقهما
بصاحبه وآداب الصحبة [illegible] فان لم يكن هذا فبذل الفضل من المال
عند الحاجة والاعانة بالنفس في الحاجات على سبيل المبادرة من غير احواج الى
الالتماس وكتمان السر وستر العيوب والسكوت عن تبليغ ما يسوءه من مذمة الناس
اياه وابلاغ ما يسره من ثناء الناس عليه وحسن الاصغاء عند الحديث وترك المماراة
فيه وان يدعوه باحب اسمائه اليه وان يثني عليه بما يعرف من محاسنه وان يشكره على
صنيعه في وجهه وان يذب عنه في غيبته اذا تعرض لعرضه كما يذب عن نفسه وان ينصحه
باللطف والتعريض اذا احتاج اليه وان يعفو عن زلته وهفوته فلا يعتب عليه وان
يدعو له في خلوته في حياته وبعد مماته وان يحسن الوفاء مع اهله واقاربه بعد موته
وان [illegible] فلا يكلفه شيئا من حاجاته فيروح سره عن مهماته وان يظهر
[illegible] بجميع ما يتاح له من مساره والحزن بما يناله من مكارهه وان يضمر في قلبه مثل ما يظهره
فيكون صادقا في وده سرا وعلانية وان يبداه بالسلام عند اقباله وان يوسع له في
المجلس ويخرج له من مكانه وان يشيعه عند قيامه وان يصمت عند كلامه حتى يفرغ
من خطابه ويترك المداخلة في كلامه وعلى الجملة فيعامله بما يحب ان يعامل به فمن لا
يحب لاخيه ما يحب لنفسه فاخوته نفاق وهي عليه في الدنيا والآخرة وبال
فهذا ادبك في حق العوام المجهولين وفي حق الاصدقاء المؤاخين [illegible] وهم
[illegible] لا ترى الشر الا ممن تعرفه اما الصديق فيعينك واما
[illegible] الشر كله من المعارف الذين يظهرون الصداقة
بالسنتهم فاقلل من المعارف ما قدرت فاذا بليت بهم في مدرسة او مسجد او جامع او
بلد او سوق فيجب ان لا تستصغر منهم احدا فانك لا تدري لعله خير منك ولا تنظر اليهم بعين
التعظيم لهم في حال دنياهم فتهلك لان الدنيا صغيرة عند الله [illegible] ومهما عظم
اهل الدنيا في نفسك فقد سقطت من عين الله تعالى واياك ان تبذل لهم دينك لتنال
من دنياهم فلم يفعل ذلك احد الا صغر في اعينهم ثم حرم ما عندهم [illegible] فلا تقابلهم
بالعداوة فانك لا تطيق الصبر على مكافاتهم ويذهب دينك فيهم ويطول عناؤك معهم

تسكن اليهم في اكرامهم اياك وثنائهم عليك في وجهك واظهارهم المودة لك
ان طلبت حقيقة ذلك لم تجد في المائة واحدا ولا تطمع ان يكونوا لك في العلانية
والسر واحدا ولا تتعجب ان ثلبوك في الغيبة ولا تغضب منه فانك [illegible]
من نفسك مثل ذلك حتى في اصدقائك واقاربك بل في استاذك [illegible]
تذكرهم في الغيبة بما لا تشافههم به فاقطع طمعك عن مالهم وجاههم ومعونتهم فان
الطامع في الاكثر خائب في المال وهو ذليل لا محالة في الحال واذا سالت واحدا منهم حاجة
فقضاها فاشكره وان قصر فلا تعاتبه ولا تشكه فتصير عداوة وكن كالمومن يطلب
المعاذير ولا تكن كالمنافق يطلب العيوب فقل لعله قصر لعذر لم اطلع عليه ولا تعظن
احدا منهم ما لم تتوسم فيه اولا مخايل القبول والا لم يستمع منك وصار خصما عليك
واذا اخطؤوا في مسئلة وكانوا يانفون من التعلم منك فلا تعلمهم فانهم يستفيدون منك
علما ويصبحون لك عدوا الا اذا تعلق ذلك بمعصية يقارفونها عن جهل فاذكر الحق
بلطف من غير عنف واذا رايت منهم كرامة وخيرا فاشكر الله تعالى الذي حببك
اليهم واذا رايت منهم شرا فكلهم الى الله واستعذ بالله من شرهم ولا تعاتبهم ولا
تقل لهم لم لا تعرفون حقي وانا فلان بن فلان وانا الفاضل في العلوم فان ذلك من كلام الحمقى
واشد الناس حماقة من يزكي نفسه ويثني عليها واعلم ان الله لا يسلطهم عليك الا
لذنب سبق منك فاستغفر الله من ذنبك واعلم ان ذلك عقوبة من الله وكن فيما
بينهم سميعا لحقهم اصم عن باطلهم نطوقا بمحاسنهم صموتا عن مساويهم واحذر مخالطة
متفقهة الزمان لا سيما المشتغلين بالخلاف والجدال فانهم يتربصون بك لحسدهم
ريب المنون ويقطعون عليك بالظنون ويتغامزون وراءك بالعيون ويحصون
عليك عثراتك في عشرتهم حتى يجابهوك بها في حال غضبهم ومناظرتهم لا يقيلون لك
عثرة ولا يغفرون لك زلة ولا يسترون لك عورة [illegible]
ويحسدون على القليل والكثير ويحرضون عليك الاخوان بالنميمة والبلاغات والبهتان
ان رضوا فظاهرهم الملق وان سخطوا فباطنهم الحنق ظاهرهم ثياب وباطنهم
ذئاب هذا ما قطع به المشاهدة في اكثرهم الا من عصمه الله تعالى فصحبتهم خسران
ومعاشرتهم خذلان هذا حكم من يظهر لك الصداقة فكيف من يجاهرك بالعداوة قال القاضي
[illegible]

عدوك

عدوك مرة واحذر صديقك الف مرة فلربما انقلب الصديق فكان اعلم بالمضرة
[illegible] قيل عدوك من صديقك مستفاد فلا تستكثرن من الصحاب فان الداء
[illegible] يكون من الطعام او الشراب وكن كما قال هلال بن العلاء الرقي
لما عفوت ولم احقد على احد ارحت نفسي من هم العداوات اني احيي عدوي عند
رويته لادفع الشر عني بالتحيات واظهر البشر للانسان ابغضه كانه قد حشا قلبي
مسرات ولست اسلم ممن لست اعرفه فكيف اسلم من اهل المودات الناس
داء دواء الناس تركهم وفي الجفاء لهم قطع الاخوات فخالق الناس واصبر ما بليت
بهم اصم ابكم اعمى ذا تقيات وكن ايضا كما قال بعض الحكماء الق صديقك وعدوك
بوجه الرضا من غير مذلة لهم ولا هيبة منهم وتوقر في غير كبر وتواضع في غير مذلة و
كن في جميع امورك في اوسطها فكلا طرفي قصد الامور ذميم ولا تنظر في عطفيك
ولا تكثر الالتفات ولا تقف على الجماعات واذا جلست فلا تستوفز وتحفظ من تشبيك
اصابعك والعبث بلحيتك وخاتمك وتخليل اسنانك وادخال اصبعك في انفك
وكثرة بصاقك وتنخمك وطرد الذباب عن وجهك وكثرة التمطي والتثاؤب في وجوه
الناس وفي الصلوة وليكن مجلسك هاديا وحديثك منظوما مرتبا واصغ الى
الكلام الحسن ممن حدثك من غير اظهار تعجب مفرط ولا تسال اعادته واسكت عن
المضاحك والحكايات ولا تحدث عن اعجابك بولدك وشعرك وكلامك
وسائر ما يخصك ولا تتصنع تصنع المراة في التزين ولا تتبذل [illegible]
كثرة الكحل والاسراف في الدهن ولا تلح في الحاجات ولا تشجع [illegible]
اهلك وولدك فضلا عن غيرهم مقدار مالك فانهم ان راوه [illegible]
[illegible] لم تبلغ رضاهم واخفهم من غير عنف ولن لهم من غير ضعف ولا
تهازل [illegible] واذا خاصمت فتوقر وتحفظ من جهلك
وتجنب عجلتك وتفكر في حجتك ولا تكثر الاشارة بيدك ولا تكثر الالتفات الى من وراءك
ولا تجث على ركبتيك فاذا هدا غضبك فتكلم وان قربك السلطان فكن منه على
حد السنان واياك وصديق العافية فانه اعدى الاعداء ولا تجعل مالك اكرم
من عرضك فهذا القدر يا فتى يكفيك من بداية الهداية فجرب بها نفسك فانها ثلثة اقسام

وقال آخر

وسالم الناس تسلم من غوائلهم وكن حريصا على كسب المرادات

قسم في اداء الطاعات وقسم في ترك المعاصي وقسم في محاربة [illegible]
معاملة العبد مع الخالق والخلق فاني رايتها [illegible] نفسك [illegible] قبل
اليها راغبا في العمل بها فاعلم انك عبد [illegible] الا ان تدارك شيخ رشيد
وتحقق ان هذه البداية نهايته ووراءها اسرارا واغوارا وعلوما [illegible]
وقد اودعنا كتاب احياء علوم الدين فاشتغل بتحصيله ان رايت نفسك
تستثقل العمل بهذه الوظائف وتشتهي [illegible] هذا الفن من العلم تقصد الى [illegible] نفسك
بهذا العلم في محافل العلماء وحتى يتقدم بها على الاقران والنظراء وكيف [illegible] منصبك
في مجالس الامراء والوزراء وكيف يوصلك الى [illegible] الا [illegible]
والقضا فاعلم ان الشيطان قد اغواك وانك [illegible] وشيك [illegible]
[illegible] يوصلك الى [illegible] ثم اعلم انه لا يصعد اليك الملك في
محلك فضلا من [illegible] ثم يقربك به الملك المقيم والنعيم الدائم
في جوار رب العالمين ه

م

رساله در تلقين ذكر

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان شرط [illegible] ان ما خذه بالتلقين من اهل الذكر كما اخذ الصحابة التلقين من رسول الله صلى الله عليه
وسلم فما روي [illegible] عبادة بن الصامت قال انا عند
[illegible] هل فيكم غريب يعني اهل الكتاب قلنا يا رسول الله
لا فامر بغلق الباب قال ارفعوا ايديكم فقولوا لا اله الا الله فرفعنا ايدينا ساعة
ثم وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده ثم قال الحمد لله اللهم انك بعثتني بهذه
الكلمة وامرتني بها ووعدتني عليها الجنة انك لا تخلف الميعاد ثم قال ابشروا فان الله
قد غفر لكم وقد لقن الصحابة التابعين [illegible] المشايخ شيخا بعد شيخ الى زماننا هذا فكل من كان
اهل الذكر منهم كما كان الصحابة [illegible] والزمهم كلمة التقوى وهي لا اله الا الله
وكانوا احق بها واهلها وان اهل الذكر [illegible] في ارض قلبه غرس الكلمة الطيبة
وربي [illegible] الصالح بمقتضى المتابعة ونظر شمس الولاية في هواء الارادة
الى [illegible] الهام المكاشفات والمشاهدات كل حين باذن ربها وللتلقين
[illegible] هذا المعنى شرط عجيب وخاصية عزيزة ولهذا شبه النبي صلى الله عليه
وسلم النخل الرجل المسلم في حديث عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان من الشجر شجرة لا يسقط ورقها وانها مثل المسلم فحدثوني ما هي فوقع
الناس في شجر البوادي قال عبد الله فوقع في نفسي انها النخلة ثم قالوا حدثنا ما هي
يا رسول الله قال هي النخلة [illegible]
[illegible] شجرة [illegible] الثمار [illegible] موجودا

والله اعلم ه

واما اداب الذكر فاذا اراد الطالب ان يشرف بتلقين الذكر يصوم
ثلاثة ايام بامر الشيخ ويكون فيها دائم الوضوء دائم الذكر قليل الطعام قليل
الكلام قليل المنام [illegible] فاذا افطر [illegible] يغتسل وينوي غسل [illegible] الاسلام
[illegible] التخشع الكلبي [illegible]
يجلس بين يدي الشيخ على ركبتيه ويحضر قلبه [illegible] الشيخ [illegible]
[illegible]



لا اله الخواطر كلها وبقيت ناتبات الا الله استحضره الالهية بالمطلوب والمقصود
والمعبود وهو المحبوب اي لا مطلوب ولا مقصود ولا معبود ولا محبوب الا الله
ثم يقول المريد رافعا صوته ما داوفى حافظا شدة النفي والاثبات كما ذكره
ثم يقول الشيخ مرة ثالثة ثم يقول المريد مع الشيخ بعده دعوانه فيقول
اللهم خذ منه وتقبل منه وافتح عليه ابواب كل خير وفتحه على انبيائك واوليائك
وادل لطاعتك الحسن واهده الى صراطك المستقيم وكن له عونا ومعينا
برحمتك يا ارحم الراحمين ثم يقوم المريد ولا يكلم احدا ويدخل في خلوة
لا يراه احد ويقعد مربعا متوجها للقبلة واضعا يديه على فخذيه ويكرر لا اله
الا الله بقلب حاضر خافضا صوته ويخرج لا اله من صميم قلبه بقوة شديدة
بحيث قطع كل تعلق في قلبه نافيا جميع خواطره ويدخل الا الله بالقوة في قلبه
متوجها بقلبه الى الله ملاحظا جامع معنى ذكره ان لا في الوجود سوى الله
مداوما على الذكر مواظبا عليه ليلة مراقبا لقلبه فيما يرى ويسمع ولا ينام
الا قليلا بقدر الضرورة ٥

بشارات

رساله در تحقیق قیامت از شیخ جلال الدین سیوطی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فقد كثر السؤال عما اشتهر على السنة
الناس ان النبي صلى الله عليه وسلم لا يمكث في قبره الف سنة واجبت
بانه باطل لا اصل له ثم جاءني رجل في شهر ربيع من هذه السنة وهي سنة ثمان وتسعين
وثمانمائة ومعه ورقة بخطه ذكر انه نقلها من فتيا افتى بها بعض اكابر العلماء ممن ادركته
بالسن فيها انه عليه ... مقتضى هذه الاحاديث انه يقع في الالف الثامن خروج المهدي والدجال
ونزول عيسى وسائر الاشراط وينفخ في الصور النفخة الاولى ويمضي الاربعون سنة التي
بين النفختين وينفخ نفخة البعث قبل تمام الالف فاستبعدت صدور هذا الكلام من هذا العالم
المشار اليه وكرهت ان اصرح برده ... بما هو ... الا ... وفي السائل
تحرير المقال في ذلك فلم ... وقلت ... الناس ... فان ...
... على ... في ... الاجتهاد ... على راس
هذه المائة ... على ... هو ...
عليهم ... الناس ... الناس ...
النفخة والناس ... البعث على ذلك ... العلم والسؤال ...
...
... هذا السؤال ...
... الناس ... واحد ...
... ان ...
...
هذه الامة الالف فاقول ان ... هذه الامة تزيد على
الالف ... سنة ... ان مدة الدنيا
سبعة الاف سنة وان النبي صلى الله عليه وسلم بعث في آخر الالف السادسة وورد ان
الدجال يخرج على راس مائة وينزل عيسى عليه السلام فيقتله ثم يمكث في الارض اربعين
وان الناس يمكثون بعد طلوع الشمس من مغربها مائة وعشرين سنة وان بين النفختين اربعين سنة

فهذه

فهذه مائتا سنة لابد منها والباقي الآن من الالف مائة وستون والى الآن لم تطلع الشمس
من مغربها ولا خرج الدجال الذي خروجه قبل طلوع الشمس بعدة سنين ولا ظهر
المهدي الذي ظهوره قبل الدجال بسبع سنين ولا وقعت الاشراط التي قبل ظهور
المهدي ولا ... يمكن خروج الدجال في هذه ... لانه انما يخرج على راس مائة وقبله
مقدمات تكون في سنين كثيرة فاقل ما يكون ان خروجه على راس الالف ان لم
يتاخر الى ما بعده فكيف ... اشراط الساعة ... قبل تمام الالف ... عمر
... ان ... خروج الدجال على راس الالف ... الذي ... الآية
... الناس ... والى ... خروج
الدجال وطلوع الشمس من مغربها ولا ندري كم ... ان ... الدجال على راس الالف
... الاحاديث والآثار التي ... ذكرها ... ان مدة الدنيا ...
سنة وان النبي صلى الله عليه وسلم بعث في آخر الالف السادسة قال الحكيم الترمذي
في نوادر الاصول حدثنا صالح بن محمد حدثنا علي بن ... عن ليث عن مجاهد عن ابي ...
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الشفاعة يوم القيامة لمن عمل الكبائر من امتي
ثم ماتوا عليها فهم في الباب الاول من جهنم لا تسود وجوههم ولا تزرق اعينهم ولا
يغلون بالاغلال ولا يقرنون مع الشياطين ولا يضربون بالمقامع ولا يطرحون
في الادراك منهم من يمكث فيها ساعة ثم يخرج ومنهم من يمكث يوما ثم يخرج ومنهم
من يمكث فيها شهرا ثم يخرج ومنهم من يمكث فيها سنة ثم يخرج واطولهم مكثا فيها
مثل الدنيا منذ يوم خلقت الى يوم افنيت وذلك سبعة الاف سنة ...
وقال ابن عساكر انبانا ابو ... العدادي انا ابو سهل ... بن ... عمر
البصري انا ابو ... بن محمد بن ... انا ابو ... ان
بن ... انا ابو علي الحسن بن داود البلخي بن شعيق بن ابراهيم ... ابي
هاشم الايلي عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...
... الدنيا سبعة الاف ... ايام ... وقال
ابن عدي ... ابراهيم بن عبد الله ... احمد بن محمد بن ... داود

عمر بن يحيى ثنا العلاء بن زيد عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر الدنيا سبعة
أيام من أيام الآخرة قال الله تعالى وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون وقال
الطبراني في الكبير حدثنا أحمد بن النضر العسكري وجعفر بن محمد الفريابي قالا حدثنا
الوليد بن عبد الملك بن مسرح الحراني حدثنا سليمان بن عطاء القرشي الحراني عن مسلمة
ابن عبد الله الجهني عن عمه أبي مشجعة بن ربعي الجهني عن الضحاك بن زمل الجهني قال
رأيت رؤيا فقصصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الحديث وفيه
فإذا أنا بك يا رسول الله على منبر فيه سبع درجات وأنت في أعلى درجة فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم أما المنبر الذي رأيت فيه سبع درجات وأنا في أعلاها درجة فالدنيا سبعة
آلاف سنة وأنا في آخرها ألفا أخرجه البيهقي في الدلائل وأورده السهيلي في الروض
الأنف وقال هذا الحديث ضعيف الإسناد وقد روي موقوفا على ابن عباس من طرق
صحاح أنه قال الدنيا سبعة أيام كل يوم ألف سنة وبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
في آخرها وصحح أبو جعفر الطبري هذا الأصل وعضده بآثار وقوله في هذا الحديث
وأنا في آخرها ألفا أي معظم الملة في الألف السابع ليطابق ما سيأتي أنه بعث في أواخر
الألف السادس ولو كان بعث في الألف السابع كانت الأشراط الكبرى كالدجال
ونزول عيسى وطلوع الشمس من مغربها وجدت قبل اليوم بأكثر من مائة سنة لتقوم
الساعة عند تمام الألف ولم يوجد شيء من ذلك فدل على أن الباقي من الألف السابع
أكثر من ثلثمائة سنة وقال ابن أبي حاتم في التفسير عن ابن عباس الدنيا جمعة من جمع
الآخرة سبعة آلاف سنة فقد مضى ستة آلاف سنة وقال ابن أبي الدنيا في كتاب
ذم الأمل حدثنا علي بن سعيد حدثنا ضمرة بن هشام(?) قال قال سعيد بن جبير إنما الدنيا
جمعة من جمع الآخرة وقال عبد بن حميد في تفسيره حدثنا محمد بن الفضل حدثنا حماد
ابن زيد عن يحيى بن عتيق عن محمد بن سيرين عن رجل من أهل الكتاب أسلم قال إن الله
تعالى خلق السموات والأرض في ستة أيام وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون
وجعل أجل الدنيا ستة أيام وجعل الساعة في اليوم السابع فقد مضت الستة الأيام وأنتم
في اليوم السابع وقال ابن إسحاق حدثنا محمد بن أبي محمد عن عكرمة أو سعيد بن جبير عن ابن
عباس أن اليهود كانوا يقولون مدة الدنيا سبعة آلاف سنة وإنما نعذب لكل ألف سنة

يوما من أيام الدنيا يوما واحدا في النار وإنما هي سبعة أيام معدودات ثم ينقطع فأنزل الله تعالى
في ذلك وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة إلى قوله تعالى فيها خالدون أخرجه
ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم وقال عبد بن حميد حدثنا شبابة عن ورقاء عن ابن أبي
نجيح عن مجاهد مثله وقال الدينوري في المجالسة حدثنا محمد بن عبد العزيز الأزدي قال
سمعت سالم الخواص يقول سمعت عثمان بن زائدة يقول كان كرز يجتهد في العبادة
فقيل له ألا تريح نفسك ساعة فقال كم بلغكم عمر الدنيا قالوا سبعة آلاف سنة قال فكم
مقدار يوم القيامة قالوا خمسين ألف سنة قال أفيعجز أحدكم أن يعمل سبع يوم حتى يأمن
من ذلك اليوم ذكره وقد ورد أن الدجال ينزل على رأس مائة سنة وينزل عيسى بن
مريم عليهما السلام فيقتله ثم يمكث في الأرض أربعين سنة قال ابن أبي حاتم في التفسير
حدثنا يحيى بن عبدك القزويني حدثنا خلف بن الوليد حدثنا المبارك بن فضالة
عن علي بن زيد عن عبد الرحمن بن أبي بكرة عن العريان بن الهيثم عن عبد الله بن عمرو بن
العاص قال ما كان منذ كانت الدنيا رأس مائة سنة إلا كان عند رأس المائة
أمر فإذا كان رأس مائة يخرج الدجال وينزل عيسى بن مريم فيقتله وأخرج الطبراني
عن عبد الله بن سلام قال يمكث الناس بعد الدجال أربعين سنة تعمر الأسواق
ويغرس النخل وأخرج الطبراني عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ينزل عيسى ابن مريم فيمكث في الناس أربعين عاما وأخرج أحمد في مسنده
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج الدجال فينزل عيسى ابن
مريم فيقتله ثم يمكث عيسى في الأرض أربعين سنة إماما عادلا وحكما مقسطا وأخرج
أحمد في الزهد عن أبي هريرة قال يمكث عيسى بن مريم في الأرض أربعين سنة لو
يقول للبطحاء سيلي عسلا لسالت وأخرج الحاكم في المستدرك عن ابن مسعود عن
النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] الدجال أربعون [illegible]
إلى أن قال وينزل عيسى ابن مريم فيقتله فيتمتعون أربعين سنة لا يموت أحد ولا
يمرض أحد ويقول الرجل لغنمه ولدوابه اذهبوا فارعوا وتمر الماشية بين
الزرعين لا تأكل منه سنبلة والحيات والعقارب لا تؤذي أحدا والسبع على
أبواب الدور لا يؤذي أحدا ويأخذ الرجل المد من القمح فيبذره بلا حرث فيجيء منه

سبحانه قد فيمكثون في ذلك حتى يكثر ياجوج وماجوج فيخرجون فيفسدون فيبعث الله دابة من الارض فتدخل في آذانهم فيصبحون موتى اجمعين وتنتن الارض منهم فيؤذون الناس بنتنهم فيستغيثون الله فيبعث الله سبحانه ريحا يمانية غبراء فتكشف بهم بعد ثلث وقد قذفت جيفهم في البحر ولا يلبثون الا قليلا حتى تخرج الشمس من مغربها واخرج ابو الشيخ في كتاب الفتن عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل عيسى بن مريم فيقتل الدجال ويمكث اربعين عاما يعمل فيهم بكتاب الله وسنتي ويموت فيستخلفون بامر عيسى رجلا من بني تميم يقال له المقعد فاذا مات المقعد لم يات على الناس ثلث سنين حتى يرفع القرآن من صدور الرجال ومصاحفهم واخرج مسلم والحاكم وصححه عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج الدجال فيلبث في امتي اربعين عاما ثم يبعث الله عيسى فيطلبه حتى يهلكه ثم يبقى الناس بعده سبع سنين ليس بين اثنين عداوة ثم يبعث الله ريحا باردة تجيء من قبل الشام فلا يبقى احد في قلبه مثقال ذرة من ايمان الا قبضت روحه حتى لو ان احدكم دخل في كبد جبل لدخلت عليه حتى تقبضه ثم يبقى شرار الناس فيتمثل لهم الشيطان فيامرهم بعبادة الاوثان فيعبدونها واخرج ابو يعلى الروياني في مسنده وابن قانع في معجمه والحاكم في المستدرك والضياء في المختارة عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يبعث ريحا على الناس مائة سنة تقبض روح كل مؤمن وذلك الناس بعد طلوع الشمس من مغربها قال ابن ابي شيبة في المصنف حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن ابي حيس عن الهيثم بن الاسود قال خرجت وافدا في زمن معاوية فاذا عنده عبد الله بن عمرو فقال لي عبد الله ممن انت قلت من اهل العراق قال هل تعرف ارضا قبلكم كثيرة السباخ يقال لها كوثى قلت نعم قال منها يخرج الدجال ثم قال ان للاشرار بعد الاخيار عشرين ومائة سنة لا يدري احد من الناس متى يدخل اولها وقال ابن ابي شيبة حدثنا وكيع عن اسمعيل عن ابي خيثمة عن عبد الله بن عمرو قال يبقى الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين ومائة سنة ذكر مدة ما بين النفختين اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم ما بين النفختين اربعون عاما واخرج ابن ابي داود في البعث وابن مردويه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بين النفختين اربعون عاما واخرج ابن المبارك في الزهد عن الحسن قال بين النفختين اربعون عاما الاولى يميت الله بها كل حي والاخرى يحيي بها كل ميت ثم بعد انتهائي في التاليف الى هنا رايت في كتاب العلل للامام احمد بن حنبل قال حدثنا اسمعيل حدثنا عبد الكريم ابن معقل بن منبه حدثني عبد الصمد انه سمع وهبا يقول قد خلا من الدنيا خمسة آلاف سنة وستمائة سنة اني لاعرف كل زمان منها ما كان فيه من الملوك والانبياء وهذا يدل على ان مدة بقائها بعد الالف نحو اربعمائة سنة تقريبا فتحصل ومما يدل على تاخيرها ايضا ما اخرجه الحاكم في تاريخه قال حدثنا اسحق ابن ابي حاتم قال حدثنا عبد الله بن اسحق ابن الياس حدثنا ابو عمار الحسين بن حريث حدثنا الفضل بن موسى عن حسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى لا يعبد الله في الارض مائة سنة قبل ذلك ومما يدل على ذلك ما اخرجه الديلمي في مسند الفردوس قال سمعت والدي يقول سمعت سليمان الحافظ سمعت ابا عصمة نوح بن مطر البرقاني سمعت محمد بن احمد بن سليمان الحافظ سمعت ابا صالح خلف بن محمد سمعت موسى بن افلح سمعت احمد بن حنبل سمعت علي بن موسى سمعت ابا حنيفة سمعت الاعمش سمعت مجاهدا سمعت ابن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاشرار بعد الاخيار خمسين ومائة سنة يملكون جميع اهل الدنيا وهم الترك قال الديلمي واخبرناه عاليا ابي انا علي المدائني انا ابو سعيد بن ابي عبد الله حدثنا ابو عمر بن مهدي حدثنا ابو مخلد حدثنا احمد بن الحجاج الثوري حدثنا يعقوب بن عمار حدثنا معمر بن راشد عن الاعمش واخرج الروياني في مسنده وابن عساكر عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيكون بمصر رجل من بني امية اخنس يلي سلطانا ثم يغلب عليه او ينزع منه فيفر الى الروم فياتي بهم الى الاسكندرية فيقاتل اهل الاسلام بها فذلك اول الملاحم

عشرين



مجموعه رسائل امام غزالی

فاتحة العلم — كتاب زاد الآخرة — رسالة

الجام العوام — كتاب فيصل التفرقة بين الزندقة

والاسلام

٣ ورق

يا الله

كتاب فاتحة العلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بذكره يفتتح كل كتاب والصلوة والسلام على رسوله الذي
يختتم كل خطاب وعلى آله واصحابه الذين بانوارهم تنجلي عن وجه الحق كل سحاب
وينكشف كل حجاب اما بعد فقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تخلقوا باخلاق
الله تعالى فان التأدب بآداب الله تعالى من اعلى مقامات المقربين وقد صدر الله تعالى
كتابه العزيز بسورة سماها فاتحة الكتاب فاحببنا ان نقتدي به وصدرنا العلوم بكتاب
سميناه فاتحة العلم نذكر فيه شرائط العلم وفضائله ولوازمه ولواحقه وآفاته
وغوائله وآدابه وفرائضه وسيرة علماء السلف وعلامات علماء الدنيا وعلماء الآخرة
وننكشف ذلك في سبعة ابواب الباب الاول في فضيلة العلم الباب الثاني في فضيلة
العلم الباب الثالث في علامات علماء الآخرة الباب الرابع في العلوم المحمودة
وآفاتها الباب الخامس في شروط المناظرة وآفاتها الباب السادس في آداب
العلم والمتعلم الباب السابع فيما يحل اخذه من اموال السلاطين للعلماء الباب
الاول في فضل العلم وخدمة العلماء السوء وفيه اربعة فصول الفصل الاول
في فضيلة العلم قال الله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم بدأ سبحانه
بكلمة التوحيد بمقصد الاثبات ثم استشهد عليها بذاته وثنى بالملائكة وثلث باهل
العلم من عباده وناهيك بهذا شرفا وفضلا وجلالة ونبلا فان نظرنا الى المشهود به فهو
كلمة التوحيد وهي اعلى الكلمات ورأس السعادات واساس العبادات وقد قال
وان نظرنا الى المستشهد فهو الله تعالى وان نظرنا الى رفقائهم في الشهادة فهو الله
تعالى وملائكته ثم ان الله تعالى زاد عليه كرما وفضلا وقبل الواسطة الذين
ان الاكتفاء بحاصل المجد والشهادة من شهادة الله تعالى وشهادة اهل العلم
قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب ثم خصص اهل العلم بالدرجات

المطلقة فقال في قصة قارون وقال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن
وعمل صالحا فاوصل الهداية والمعرفة الاطلاع على ان زخارف الدنيا وزينتها متاع
الغرور وان الآخرة هي دار القرار وهذه المعرفة تختص باهل العلم لانه
المعرفة تستفاد من الآيات الدالة عليها والآيات انما تتبين عند اهل العلم قال الله
تعالى بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم ثم خصصهم سبحانه
بمعرفة علامات الحيل عن طوب الخلق كافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ولو
ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ثم خصصهم الله تعالى
بالخشية التي هي رأس الحكمة فقال انما يخشى الله من عباده العلماء ولاجل هذا الخواص
... الله تعالى باسم المحبة اوحى الى ابراهيم صلوات الله عليه يا ابراهيم اني عليم احب
كل عليم ... ونبه على ... وهو الموافقة في الصفة وهو مراد الاكثر على علو
الرتبة ثم خصص رسول الله عليه السلام البركة بالعلم فقال اذا اتى علي يوم لا ازداد فيه علما
يقربني الى الله زلفى فلا بورك لي في طلوع شمس ذلك اليوم وقال ايضا يستغفر
للعالم ما في السموات والارض فما حال قوم هم مشغولون بانفسهم والملائكة مشغولون
بالاستغفار لهم ثم فضل العلماء على ... فقال فضل العالم على العابد كفضلي على ادنى
رجل من اصحابي وقال يشفع يوم القيمة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء فاعظم برتبة هي
تلو النبوة وفوق الشهادة الفصل الثاني في فضيلة طلب العلم اعلم ان العالم
مختص بالرتبة والفضيلة لطالب العلم وهو يجد في الطلب ولم يظفر به الرتبة
العالية والفضل العظيم يعظم قدره فقد روي عن كثير بن قيس قال اتيت ابا الدرداء
وهو جالس في مسجد دمشق فقلت يا ابا الدرداء اني جئتك من مدينة النبي صلى الله عليه وسلم
في طلب حديث بلغني عنك انك تحدثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اما جاء بك
حاجة ... تجارة ولا جاء بك الا هذا الحديث قال قلت نعم قال فاني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا من
طرق الجنة وان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما يصنع وان فضل العالم
على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب وان العالم يستغفر له من في السموات
ومن في الارض حتى الحيتان في جوف الماء وان العلماء ورثة الانبياء لم يورثوا دينارا ولا

وذكرنا دونه تذاكر العلم من احده فقد احسن حفظ وافره وقال عليه السلام ما عبد الله بشيء افضل من فقه في دين ولفقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد ولكل شيء عماد وعماد الدين الفقه وقال عليه السلام لان تغدو فتتعلم بابا من العلم خير لك من صلوة مائة ركعة وفي حديث ابي ذر رضي الله عنه انه قال قال عليه السلام حضور مجلس علم افضل من صلوة الف ركعة وعيادة الف مريض وشهود الف جنازة فقيل ومن قراءة القرآن فقال وهل ينفع القرآن الا بالعلم **الفصل الثالث** في فضيلة الارشاد والتعليم

قد رفع الله تعالى درجة العلماء المعلمين الداعين الى الله تعالى والى طريقه فقال في معرض الاستنطاق والتقرير ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين وقال لرسوله ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وامتن على عباده بان بعث اليهم معلما فقال هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة ولما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم معاذا الى اليمن قال لان يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من الدنيا وما فيها وقال عليه السلام يقال يوم القيمة للعابدين ادخلوا الجنة فيقول العلماء بفضل علمنا تعبدوا وجاهدوا فيقول الله تعالى انتم عندي كبعض ملائكتي اشفعوا تشفعوا فيشفعون ثم يدخلون الجنة وقال عليه السلام ان الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها وحتى الحوت في البحر ليصلون على معلم الناس الخير وخرج عليه السلام ذات يوم فراى مجلسين احدهما يدعون الله تعالى ويرغبون اليه والثاني يعلمون الناس فقال عليه السلام اما هؤلاء فيسألون الله فان شاء اعطاهم وان شاء منعهم واما هؤلاء فانهم يعلمون الناس وانما بعثت معلما ثم عدل اليهم وجلس معهم ولقد خصص الله تعالى العالم المعلم المرشد باعظم الالقاب على اشرف الابواب قال عيسى عليه السلام من علم وعمل وعلم فذلك يدعى عظيما في ملكوت السماء وهذه نهاية الاجلال والتعظيم وقال عليه السلام [illegible] فيما ينفعهم من امر دينهم بعث يوم القيمة مع العلماء وفضل العالم على العابد سبعون درجة الله اعلم ما بين كل درجتين وهذا كله في اثبات فضيلة التعليم وتحقيق شرف العلم ولنذكر الشواهد العقلية **الفصل الرابع** في بيان شرف العلم والتعليم من الشواهد العقلية فنقول كيف يخفى فضل العالم وشرفه على العاقل والفضل عبارة عن الزيادة

والزيادات توجه الى الكمال فالكمال هي الغاية المطلوبة بالزيادة والفضل والكمال على الاطلاق لا بالاضافة فان الشيء قد يكون كمالا بالاضافة كشدة العدو والكر كمال الفرس بالاضافة الى الحمار وقوة الحمل فانه كمال بالاضافة الى الجمال والسواد يكون كمالا بالاضافة الى الشعر وهو نقصان بالاضافة الى الوجه والعلم كمال مطلق لا بالاضافة فانه صفة الله تعالى الذي تمتدح به وشرف الملائكة وبها قرب الملائكة من الله تعالى وكمال الآدمي في قربه من الله تعالى وقربه بالصفات لا بالمكان وانما قربه بصفة العلم فما دام علمه اكمل واكثر فهو من الله تعالى اقرب وبالملائكة اشبه لا يخفى ان شدة العدو كمال في حق الفرس لا في حق الآدمي من حيث انه آدمي والعلم كمال في حق الآدمي والبهائم جميعا حتى ان الكيس من الفرس يميز عن البليد وحتى ان العرب يوقرون بالطبع مشايخهم لاستشعار مزيد علمهم بزيادة التجربة بل تكاد البهيمة تشعر بكمال العلم فان اعظم الحيوانات شكلا وقوة اذا راى الآدمي هابه وكاد لشعورها بتميز الانسان وبكمال ادراكه لعدة حيلها اما فضيلة التعلم والتعليم فتتبين وتستبين من فضيلة العلم فان العلم اذا كان افضل الامور كان تعلمه طلبا للافضل وتعليمه افادة للافضل وبيانه ان مقاصد الخلق مجموعة في الدين والدنيا ولا نظام للدين الا بنظام الدنيا فان الدنيا مزرعة الآخرة وهي الآلة الموصلة الى الله تعالى لمن اتخذها آلة ومنزلا لا لمن يتخذها وطنا ومستقرا وليس ينتظم امر الدين الا باعمال الآدميين واعمالهم وصناعاتهم تنحصر في ثلثة اقسام احدها اصول لا قوام للعالم دونها وهي اربعة الزراعة وهي للمطعم والحياكة وهي للملبس والبناء وهو للمسكن والسياسة وهي للتأليف والاجتماع والتعاون على اسباب المعيشة وضبطها القسم الثاني ما هي مهيئة لكل واحدة من هذه الصناعات وخادمة لها كالحدادة فانها تخدم الزراعة وجملة من الصناعات باعداد آلاتها كالحلاجة والغزل فانها تخدم الحياكة باعداد عملها القسم الثالث ما هي متممة للاصول ومزينة كالطحن والخبز للزراعة وكالقصارة والخياطة للحياكة وذلك بالاضافة الى قوام امر العالم الارضي مثل اجزاء الشخص الآدمي بالاضافة اليه فانها ثلثة اضرب اما اصول كالقلب والكبد والدماغ فهي اعضاء الرئيسة واما خادمة لها كالمعدة والعروق

والشرايين والاعصاب والاوردة واما المكملة لها والمزينة كالطحان والخباز
والخياطين واشرف هذه الصناعات اصولها الاربعة واشرف الاربعة السياسة
بالتألف والاستصلاح ولذلك تستدعي هذه الصناعة من الكمال ما لا يستدعيه غيرها
ولذلك من تكفل بها يستخدم سائر الصناع ويحكم عليهم واعني بالسياسة استصلاح
الخلق بارشادهم الى الطريق المنجي في الدنيا والآخرة وهي على اربع مراتب الاولى
وهي العليا سياسة الانبياء وحكمهم على الخاصة والعامة في ظاهرهم وباطنهم الثانية
الخلفاء والملوك والسلاطين وحكمهم على الخاصة والعامة جميعا ولكن على ظاهرهم
لا على باطنهم والثالثة العلماء بالله وبدينه الذين هم ورثة الانبياء وحكمهم على باطن
الخاصة فقط ولا يرتفع فهم العامة الى الاستفادة منهم ولا تنتهي قوتهم الى التصرف
في ظاهرهم في الالزام والمنع والرابعة سياسة الوعاظ وحكمهم على بواطن العوام
فقط واشرف هذه المقامات بعد النبوة افادة العلم وتهذيب نفوس الناس
عن الاخلاق المذمومة المهلكة وارشادهم الى الاخلاق المحمودة المسعدة وهو
المراد بالتعليم وانما قلنا ان هذه اشرف بين سائر الصناعات لان شرف
الصناعات يعرف بثلاثة امور اما بالالتفات الى الغريزة التي بها يتوصل الى
معرفتها كفضل العلوم العقلية على اللغوية اذ يدرك احدهما بالعقل والآخر بالسمع
والعقل اشرف من السمع واما بالنظر الى عموم النفع كفضل الزراعة على الصياغة
واما بملاحظة المحل الذي فيه التصرف كفضل الصياغة على الدباغة اذ محل احدهما الذهب
وهو اعز الجواهر والتصرف الآخر في جلد الميتة وهو اخسها ولا يخفى ان العلوم
الدينية اعني فقه طريق الآخرة انما يدرك بكمال العقل وصفاء الذكاء والعقل اشرف
صفات الانسان اذ به تقبل امانة الله تعالى وبه يتوصل الى جوار الله تعالى واما عموم النفع
فلا يخفى فانه يعم الآخرة والدنيا اما الآخرة فثمرته السعادة الابدية
الربوبية واما في الدنيا فالعز والوقار ونفوذ الحكم على الملوك ولزوم الاحترام في
فان العالم العامل المعرض عن الدنيا واهلها ملك في الدنيا والآخرة يحكم على ملوك
الدنيا واذا اعلم الله تعالى صدقه في علمه واخلاصه في نيته وبالجملة الله تعالى
اعراضه عن الخلق التي محبته في قلوب الملوك وسخرهم له حتى يخدمونه

وانما العالم المشفق والمعظم هو الذي يعرف حقارة الدنيا واهلها فيدعوهم من الدنيا الى
الآخرة ومن غير الله الى الله ومن الحرص الى القناعة ومن الكبر الى التواضع ومن استحقار
الفقراء الى استحقار الاغنياء ومن خدمة الدنيا الى التجافي عنها وهذا علم لا يوجد في
كتب الطهارة واللعان ولا في كتاب الحج والضمان ولا في جميع انواع الفقه التي تضيع
اهل الزمان بها وقصروا اسم العالم عليها فاطلبوا هذا العلم ان كنتم تطلبون ملكة الدنيا
والآخرة فهذا من حيث النظر الى عموم نفع العلم واما من حيث النظر الى المحل الذي فيه
التصرف فاشرف موجود على وجه الارض الآدمي واشرف اجزائه قلبه الذي هو محل
الايمان والمعرفة والعقل والعلم مشتغل بتكميله وتحليته وتطهيره وسياقه الى القرب
من الله تعالى فتعليم العلم من وجه عبادة الله تعالى ومن وجه خلافة الله تعالى وهي اجل
خلافة الله تعالى قد فتح على قلب العالم العلم الذي هو اخص صفاته فهو كالخازن
لانفس خزائنه ثم هو مأذون في الانفاق على كل محتاج اليه فاية رتبة اجل من
كون العبد واسطة بين الله وبين خلقه في تقريبهم الى الله زلفى وسياقهم الى جنة المأوى

الفصل الخامس في ذم علماء السوء وسوء حالهم عند الله تعالى اعلم ان العالم كلما عظم
شرفه وعلت رتبته عظم ايضا خطره واشتدت آفته فخطر كل شيء على قدر رتبته فخطر
الحافظ في ان يتغير تركيبه في الفلك وخطر السلطان في انهدام مملكته بل خروجه
ومهجته فكذلك فاعلم ان العالم الذي هو اسعد السعداء هو على خطر ان يلحق باشقى
الاشقياء وهو العالم الذي لا يعمل بعلمه ويرشدك الى ذلك تعظيمه لعالم من غير فقه
كان من كمال العلم في درجة وصفه الله في كتابه بانا آتيناه آياتنا فقال واتل عليهم نبأ الذي
آتيناه آياتنا ثم لما لم يعمل بعلمه بمقتضى الآيات التي اوتيها وصفه بالانسلاخ منها
واتباع الشيطان له بالغواية وشبهه بالكلب وهو اخس الحيوانات واخبثها فقال فانسلخ
منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين ثم قال فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او
تتركه يلهث اي سواء آتيناه الحكمة او لم نؤته فهو يلهث والحرص على الدنيا ولم يذكر في غوايته
الا انه اخلد الى الارض واتبع هواه يعني ركن الى الدنيا واطمأن اليها وكان غرضه قضاء
الشهوة واتباع الهوى وشبه العالم الذي لا يعمل بعلمه بالحمار وهو اخس الحيوانات جهلا وبلادة
فقال مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها اي لم يعملوا بها كمثل الحمار يحمل اسفارا

وصف الله تعالى بالعمى والضلال والختم على القلب كان جزاء اتباع الهوى مع
العلم فقال أفرأيت من اتخذ إلهه هواه وأضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه
وجعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله أفلا تذكرون وقد صرح رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال إن أشد الناس عذابا يوم القيامة عالم لا ينفعه الله بعلمه
وقال من ازداد علما ولم يزدد هدى لم يزدد من الله إلا بعدا وذكر [illegible]
وقال يؤتى بالعالم فيلقى في النار فتندلق أقتابه فيدور بها كما يدور الحمار بالرحى
فيطوف به أهل النار فيقولون ما لك فيقول كنت آمر بالخير ولا آتيه وقال عليه السلام
مررت ليلة أسري بي بقوم كانت تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت
فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال خطباء من أمتك يقولون ما لا يفعلون ويقرؤون
كتاب الله ولا يعملون به وسئل رسول الله عليه السلام عن شرار الناس
هلاك هذه الأمة على أيديهم فقال هلاك أمتي رجلان عالم فاجر وعابد جاهل
ألا إن خيار الخيار خيار العلماء وشر الشرار شرار العلماء وقال صلى الله عليه وسلم أنا من غير
الدجال أخوف عليكم من الدجال فقيل ومن ذلك يا رسول الله فقال الأئمة المضلون وعن
عمران بن حصين قال قال رسول الله عليه السلام إن أخوف ما أخاف عليكم بعدي منافق
عليم اللسان وقال عليه السلام اللهم إني أعوذ بك من علم لا ينفع وقلب لا يخشع ونفس لا
تشبع ومن دعاء لا يسمع اللهم إني أعوذ بك من هؤلاء الأربع وقال عمر رضي الله عنه إن
أخوف ما أخاف على هذه الأمة منافق عليم فقيل وكيف يكون منافقا عليما قال عليم
اللسان جاهل القلب والعمل وأوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام يا داود إن أدنى ما أفعل
بالعالم إذا آثر شهوته على محبتي أن أحرمه لذيذ مناجاتي يا داود ولا تسأل عني عالما
أسكرته الدنيا أولئك قطاع الطريق على عبادي يا داود إذا رأيت لي طالبا فكن له
خادما يا داود من رد إلي هاربا كتبته جهبذا ومن كتبته جهبذا لم أعذبه أبدا وقال
عليه السلام مثل العلماء السوء مثل صخرة وقعت على فم النهر لا هي تشرب الماء ولا هي تترك الماء
يخلص إلى الزرع ومثل العلماء السوء مثل قناة الحش ظاهرها جص وباطنها نتن ومثل
القبور ظاهرها عامر وباطنها عظام الموتى

الباب الثاني في تصحيح النية

في طلب العلم وهو أول واجب على المعلم والمتعلم فإن العلم عبادة بل هو أفضل العبادات

الاندلاق فسر الوصل اندلام القوم وخروج الأمعاء من البطن

وحصل العبادات كلها النية قال عليه السلام الأعمال بالنيات ولكل امرئ ما نوى فمن كانت
هجرته إلى الله ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله ومن كانت هجرته إلى دنيا يصيبها أو امرأة
يتزوجها فهجرته إلى ما هاجر إليه وقال عليه السلام من غزا وهو يطلب عقالا فله ما نوى
والعالم والمتعلم والمصلي وكل متعبد بشيء ليس له من عمله إلا ما نواه فإن نوى بعبادته
أنه تعالى يفعله لامتثال أمره وابتغاء مرضاته فله ما نواه وإن نوى غرضا من أغراض
الدنيا فقد فاتته العبادة ولم يبق رجاء الأجر [illegible] بل يستوجب النار لأنه
[illegible] بالعبادة التي هي لله تعالى غير الله فهو كالمستهزئ بالله ومثاله كمن يتمثل بين
يدي ملك قائما في معرض الخدمة وإنما غرضه [illegible] بعض غلمان الملك فعن
جدير بالطرد والمقت والعقوبة والدليل على أن طالب العلم لغير الله تعالى يستحق
النار [illegible] ما روي عن رسول الله عليه السلام أنه قال لا تعلموا العلم لتباهوا
به العلماء ولتماروا به السفهاء ولتصرفوا وجوه الناس إليكم فمن فعل ذلك فهو في
النار وفي المستدرك على الصحيحين رواية هذا الخبر ولكن قال لتماروا به السفهاء ولا تخيروا
به المجالس فمن فعل ذلك فالنار النار وفي خبر آخر من تعلم صرف الكلام ليصرف به وجوه الناس
إليه لم يقبل الله منه صرفا ولا عدلا فتقوم [illegible] أن يطلب العلم ليكتسب به الأموال
[illegible] عشيرته [illegible]
[illegible] من خراج السلطان [illegible]
[illegible] الأقارب [illegible] الأجانب [illegible]
[illegible] وامتثال أمره والتقرب [illegible]
[illegible] في سلك العلماء السوء
ومتعرض للوعيد الوارد في حقهم كما ورد في حق بلعام بن باعوراء [illegible]
[illegible] الانسلاخ من آيات الله تعالى وشبهه بالكلب [illegible] أخلد إلى
الأرض واتبع هواه [illegible]
[illegible]
[illegible] الصيت واتساع [illegible] في أطراف الأرض [illegible] البرهان
القاطع من طريق النقل والقياس [illegible] العلم لغرض من الأغراض سوى ابتغاء

مرضاة الله تعالى فهو عاص ظالم الا من جهة النقل فقوله عليه السلام لا تتعلموا العلم لتباهوا
الحديث وما روي في المستدرك على الصحيحين انه عليه السلام قال ان اول الناس يقضى
يوم القيمة عليه رجل استشهد فاتى به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها قال قاتلت
في سبيلك حتى استشهدت قال كذبت انما اردت ان يقال فلان جرئ فقد قيل
ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار ورجل تعلم العلم وقرأ القرآن فاتي به فعرفه
نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها فقال تعلمت العلم وقرأت القرآن وعلمته فيك قال
كذبت انما اردت ان يقال فلان عالم وفلان قارئ فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي
في النار ورجل اتاه الله تعالى من انواع المال فاتي به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها
قال ما تركت من شيء تحب ان ينفق فيه الا انفقت فيه لك قال كذبت انما اردت ان
يقال فلان جواد فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القي في النار رواه النسائي
فهو ان التعلم والتعليم عبادة ولا يصح العبادة الا بنية خالصة لله تعالى مسئلة
كما علمت ان الطالب عاص بتعلمه اذا قصد غير الله فاعلم ان معلمه ايضا كذلك فهو
ايضا عاص بتعليمه وهو كبايع سيف من قاطع طريق فكما ان العلم يصلح لان يتقرب
به الى الله تعالى فالسيف يصلح لان يغزا به ويجاهد في سبيل الله تعالى فيضرب رقاب
اعداء الله تعالى لكن من علم من قصده انه يريد ان يستعمله في قطع الطريق وايذاء
المسلمين وقتالهم حرم اعانته والبيع منه فكذلك العلماء السوء وهم قطاع طريق الدين
على عباد الله وهم اسوء حالا من قطاع طريق الدنيا فان غاية ضررهم نقصان المال او
هلاك الدنيا وضرر العلماء السوء نقصان الدين وهلاك الآخرة والدنيا حقير في
جنب الدين والعاجلة حقيرة في جنب الآخرة مسئلة فان قلت ان علم
المعلم قصد المتعلم والنية امر باطن لا يطلع عليه ونحن امرنا بالحكم بالظاهر والله يتولى
السرائر قلنا قول الحق لكن قد يكون الظاهر عنوان الباطن ورشح الاناء يدل على ما في الاناء
والاعمال رشح النيات ودليل على السرائر فاذا رأى المتعلم مكبا على الشهوات متبعا
للهوى في المعاملات متكالبا على طلب الدنيا لا على المنهج الحق لم يشك في ان
طلب الدنيا واتباع الهوى غالب على باطنه وتيقن ذلك بالضرورة فحرم اعانته او جوز
ان يزيد عليه اقول [illegible] ان يشتغل بعلوم هي من فروض الكفاية قبل الفراغ مما هو فرض

العين من العلم والعمل وهو تطهير الجوارح عن الآثام وتطهير الباطن عن الصفات المهلكة من الكبر
والحسد والرياء والعداوة والبغضاء وساير الاخلاق المذمومة فاذا كان على
انه يطلب العلم للجاه والمال دون سعادة الآخرة فان معرفة الاخلاق الذميمة
وتغييرها على المحمودة ومعرفة علاج النفس منها ثم الاشتغال بالرياضة التي تطهر منها كل
ذلك من فروض الاعيان فلا يجوز الاشتغال بغيرها من الفقه وخلافه واصوله قبل
الفراغ منها بل الزهد على هذا اقول المتفقه اذا ترك الصلوة بالجماعة بغير عذر ظاهر
فليس يطلب بالعلم زيادة الدين وسعادة الآخرة والا فاذا يقول مع نفسه انكر
قوله عليه السلام صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة فكيف كان انكاره
[illegible] ولكنه يريد بهذا الربح ويستحقره وينظر الخلق في عقده ومن بناحية فعلا منه
[illegible] زيادة الدين بعلمه يقول انا مشتغل بعلم ويعتذر به الكسل فنعمي عنه فمن هو
اسير الكسل الى هذا الحد كيف يتاتى منه العمل بالعلم وتجرع مرارة التقوى والكف عن الدنيا
واتباع الهوى وهو ثمرة العلم ومقصوده والتعب الذي يزيد بان يصلي بالجماعة على التعب
الذي في الانفراد فاذا كان زيادة سبع وعشرين لا تقصد بعمله هذا القدر من الكسل التعب
يرجى خيره وتصليح نيته وانما اوردت الصلوة بالجماعة مثالا والا فجميع السنن والآداب كذلك
لا يسمح نفس المتعلم بها تهاونا بها واستحقارا مسئلة فان قلت لو اعطى الاستاذ
نية المتعلم فهل يحل له صرف جراية المتفقهة اليه فاقول لا يحل له ذلك الا اذا اشتغل
بالعلم النافع لان الجراية اعانة على الدين وهذا عاص بتعليمه ولا اعانة على المعصية فلو
صلحت نية المتعلم حل له تناول الجراية وان فسدت حرم وان كانت صالحة في الاول ثم
خطر له خاطر الرياء وطلب الجاه بالعلم والتفرقة فلا تحل في حصة تطلب جرايته ووجب عليه ان
يلقي الآثار ولا يقبلها او يعود الى التوبة وصلاح النية مسئلة فان قلت ان كان
المتعلم [illegible] تعلمه فليجب على المعلم منعه من التعلم لان المنع من المعصية واجب قلت
ان كان يشتغل المتعلم بالعلم النافع الذي يعرف فساد نيته ويخوفه مغبة امره وهلاك
دينه [illegible] فلا يمنعه منه بل يحثه عليه لان هذا مرض في قلبه وانما علاج
[illegible] بالعلم النافع وهو الذي اودعناه كتاب الفاتحة بل كتب الله
[illegible] من جملته علم القرآن وعلم الاخبار واطلاق كل علم فيه تخويف نفسه ارفال العمل

نتيجة العلاج فاما ما عدا هذا من العلوم فيجب المنع منه كعلم الفقه مذهبا وخلافا والاصول و
الكلام وكل علم خال عن التخويف والانذار وبيان آفات الاعمال وعيوب النفوس
وبيان خساسة الدنيا ووجوه اتباع الغرور وبيان عظم الدار الآخرة وانها
دار القرار فهذه العلوم اذا صادفت قلبا مائلا الى طلب الدنيا زاده فسادا على
فساد وهيجا لاسباب الدنيا ودعاه الى صحبة اهلها والاشتغال معهم بالمباهاة والتنافس
والرياء والمداهنة وبث فيه بذور الصفات المهلكة من الحسد والرياء والكبر والعداوة
والتعصب وسائر الاخلاق الذميمة وليس الخبر كالمعاينة ولهذا حث الله تعالى على علم الانذار
العلم خاصة فقال فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا
قومهم اذا رجعوا فانظر العلم الذي فيه الانذار فان كان فتح الالفاظ المطلوبة وسائر
بها فاشتغل به والا فاطلب العلم المنذر بما هو اهم فاشتغل به وهو العلم الذي قال بعض
تعلمنا العلم لغير الله فابى العلم ان يكون الا لله تمثل هذا العلم ابى ان يكون الا لله
واما سائر العلوم فيحتاج وتابى ان يكون الا لغير الله اللهم الا من حقق التحقيق في وجه الله
تعالى فانه ينبغي في كل علم وعمل وجه الله تعالى وعلى الجملة ليس الخبر كالمعاينة مسئلة
فان قلت فماذا تقول فيمن قصد بالتعلم وجه الله تعالى والدار الآخرة ومع ذلك قصد
العز والوقار وان يكون ذا منصب محترم من الامارة والمناصب فاقول هذا انما يفسد
اصل النية ولكنه قد فات الاخلاص وكان النية شرط صحة العبادة فكذلك الاخلاص
شرط صحة النية وهو كمن يصلي لله ويقصد مع ذلك ان يرى الخلق صلوته فيعتقدون
فيه الزهد والعبادة والورع وينظرون اليه بعين الوقار وقد ذكر ذلك ابو عبيد
في كتاب الرياء ان شاء الله تعالى وقد قال الله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قيل اراد به الاخلاص وان لا يريد بعلمه مع الله غيره
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انا اغنى الاغنياء عن الشرك فمن عمل
لي عملا اشرك فيه غيري فهو كله له وانا منه بريء وقد سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن الرجل يقاتل في سبيل الله تعالى ليثاب ويحمد فقال عليه السلام قاتل لتكون كلمة الله
هي العليا فهو في سبيل الله خصص ذلك بالمخلص ومهما امتزجت النية فهل هو
مسئلة كما يجب تصحيح النية على المتعلم يجب تصحيحها ايضا على المعلم بل هو اهم لانه اعيان العلوم

المتعلمين
اشرف من عبادة التعلم لان فساد التعلم مقصور عليه وفساد التعليم يسري الى سائر
فان غاية التعليم التقرب بالتأديب والاقتداء به فمنزلة العالم منزلة العلم وكلف من التقرب
الى الله تعالى بهدايته وفيه شرف ودعوة المتعلمين من عباده الى القيام بحقه
رسوله في اصلاح امته وفي سياقتهم الى جوار الله ولا ينبغي ان يقصد به انتشار الصيت
وقيام الجاه في ظرف السلاطين وفي قلوب العوام ولا ان يقصد به استخدامهم والاستتباع
والتعاظم بكثرة الانصار والاتباع ومباهاة الاقران بكثرة الاصحاب ولا ان يبنون التمسك
على تلامذته تعليمه حتى ينتظر منهم ان يعوا جزاء او خدمة وموالاة ونصرة فيكلف
بنية العبادة بل الاقتداء بالانبياء كلهم حيث قدم كل واحد على دعوته قوله قل لا
اسألكم عليه اجرا فتأمل صورة الشعراء وحكاية دعوة الانبياء فيها فخمت في السورة
منها سماع الاسمار بل لتطلع منها على الاسرار فلا يقول العبد سماعا
لقومه فاتقوا الله واطيعون الا ويقول قبل ذلك وما اسألكم عليه من اجر ان اجري
الا على رب العالمين فاتقوا الله واطيعون فتصفح هذه القصص في دعوة نوح
وابراهيم وموسى وثمود ولوط وشعيب وصالح وغيرهم فاخلص النية في تعليمهم
بالكلية فاذا رأيت المخلص الآن ديننا وفيه نوع من علماء الدين والا فهو من العلماء السوء
بعباده فالله تعالى ومن علم بما اسرار الدين فقيرا وراجح فقيرا وراى فيها من نوع
البشرية ما رأى فلا يتصور ان يفرح في الدنيا ولهذا قال علماء السلف ازدادوا علما
ازدادوا خوفا لا لما عرفوا الحزن والخوف في اكثر الاحوال فيكاد الاكثر من العلماء بما
يخشى الله من عباده العلماء وكذلك كان علماء السلف فما رأى الحسن البصري الا وكأنه
انصرف من جنازة غريب من الحزن لشدة خوفه واحتياجه بحاجة الصبيان
يلعبون فقال العبوا فوالله لقد رأيت شيئا فما رفعكم ولكن لست شعري كان يعلم ما بعده
... الشرائع والاخلاص نية وجعله لله تعالى وقد تحقق ان طلبه بعد النوازع
والشهوات تكلف تطهير القلب منها بالرياضة والمجاهدة حتى يتفرغ الى ان يتم النهي
قوله من يهدي ليفقهوا ... ان هذا اغرابا فمن ظالق وان لم يكن نوعه فالمعلق
... وجها طلقت ثم ... قبيله فالي ... لذا لا
من ... ماذ كان متعب ان يفرغ من تطهير ظاهره وباطنه واتصل مقاريره الشهوات

بالكلية من غلبه وجرد قصده لله تعالى اعرض عن الدنيا بالكلية وفرغ من الغزالي
نبرة فاراد ان يتمم بالوقائع النادرة التي تقع لآحاد المسلمين حتى يعرفهم طرق
الشرع فيها فطوبى لمن يتفرغ لذلك وما اعظم مكانه عند الله تعالى مسئلة
فان قلت هل الحضر ومثل هذه النية الى ان يسبق التدريس والتعليم فهل يلزمه الاعراض عن
نشر العلم لما يجب عليه الشرع فيما والنية فاقول نشر العلم لغير الله معصية كالصلوة
لغير الله او العز والغير الله تعالى ولكن يفارق الصلوة من حيث انه سبب لاشتغال الخلق
في الطاعة والخير اعني نشر العلم النافع الداعي الى الخير فناشر العلم النافع يأثم
ولكن يجود ويسعد بسببه خلق كثير ممن لم يطلعوا على فساد نيته وقد قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله تعالى يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم وقال ان الله تعالى ليؤيد
هذا الدين بالرجل الفاجر فمثل هذا العالم كالسراج يحرق نفسه ويضيء لغيره فالواجب
عليه ان كان ينظر لنفسه ان يعرض عن نشر العلم ويشتغل باصلاح قلبه وتصحيح نيته اذ
فان النجاة في ذلك لنا اذا سئلنا عن ذلك لم نأمره بالاعراض لان في اعراضه فساد خلق
وفي اقباله فساده وحده ونجاة خلق والجمع في ميزان الشرع مرجح على الواحد فلا نعلمه
ولكن نقول لا تنشر العلم واصلح النية ولا تبالي ان هلكت هو وصلح بسببه خلق فان لم
يكن استغاله بالعلم النافع المنذر المخوف فمنعه عنه ولو تحيت عليه [illegible] لكان يزداد
بذلك في نفسه فسادا وكل من يجلس بين يديه يسري اليه فساده فالواجب الزوم
ينظر لنفسه ويعلم انه اذا هلك لا ينجيه صلاح غيره فاذا احس من نفسه الضعف عن القيام
بحق النشر والافادة اعرض اذ وجب عليه الاعراض فان حاجة غيره في اعراضه وصار
من نفسه نية تصحيح النية والقيام بشرط الافادة عاد واقبل ثم وجب عليه العود
الاقبال او تعد اعراضه لتحقق العجز واليأس عن القيام بشرط النشر ثم رجعنا الى حيث
رجونا قوة القيام بالشرط ظاهرا وباطنا ولقد كان الصارف عن [illegible] الوقت
العجز والداعي الان ليس هو حس القدرة والثقة بوعد النفس والامن من خدع اعتبار
فان النفس خداعة ملبسة مكارة تعد بالخير ثم اذا طلب منها الوفاء بالوعد نكصت ورجعت
الى سجيتها ولكن الرجاء الغالب هو الداعي اليه فان غلب الرجاء لعدم الخوف العود
الى الاعراض فلا ينبغي ان يقتضي العجب الاعراض في مدة والا دبار في جهة والاعراض بعد

ان تعلق بل يجب تقليب الاحوال عند تقليب النيات والقلب بين الصحيحين
واصلاح الحم مسئلة فان طلب عامل انه صح النية فسادا في التعليم وتم لو عرف المعلم
من نفسه ذلك فضلا من غيره فاقول علامتها كثيرة وجملتها ان يتكرر منه لوازمه المعلومة
في جميع مصادره وموارده وذلك لا ينحصر ولكن يذكر علامتين خاصتين احدهما
ان يكون بحيث لو اتعب نفسه في حق تلميذه حتى خرجه في العلوم وبلغه الدرجة العليا
فقصر في حقه وفي القيام بخدمته وانحاز الى بعض اقرانه ظاهرا بمكافأة التعجب
فيقصد لسبب ما سبق من تعليمه فلو وجد في نفسه عن هذا انكارا فيدل على انه كان
يمن عليه بتعليمه وعرف لذلك حقا عنده وطلب منه جزاء وشكرا ومكافأة فهو
يدل على انه تعليمه لم يكن خالصا لوجه الله تعالى بل ينبغي ان يقبل المنة من تلميذه اذ
[illegible] علمه وتوفي به حق الله تعالى في خلافته ووراثته لرسالة الحق
في الاخرة [illegible] ليرضى ليرتع فيها والثانية انه اذا ظهر في اقرانه من هو افضل
واتقى منه وكان احمد على الارشاد والدعوة الى الصلاح منه وانحاز اصحابه اليه
لاستفادة منه فينبغي ان يفرح بان كان قصده ارشاد عباد الله فقصد طلب كفاية
مؤنة التعب فما باله يحزن به ويحزن نفسه وتضيق به فما له ان وجد مسلما وقع
يئس على راسه حجر ثقيل فاشتغل بتنحية الحجر الثقيل لانقاذ المسلمين حسبة لله
تعالى فحضر من هو اقوى على رفع الحجر وكفاه مؤنة التعب فانه يفرح به ويشكره عليها
فالله يشكره ان كان من اقرانه افضل واتقى على ارشاد المتفقهة اقوى عنده هذا
فينبغي ان يفضل على اهله وتقول ليس عندك الا فوات الجاه واعراض الاتباع
بل ما يفوتك من ثواب التعليم فانه متى كثر المتعلم كثر الثواب ويجد اصبح لكن غير
ان يكون بحيث لو عرف ان ثوابه في الخمول والتسليم الى الافضل اكثر من ثوابه في القيام
بنفسه [illegible] يسمح نفسه بذلك الى عند غيره بل لا تسمح نفسه بالقيام كما
كان من ابي عمر رضي الله عنه فانه علم ان في القيام بالخلافة من الثواب ليس في ترك
ثواب ثم لما علم ان [illegible] اصلح للامامة قال الا ان اقدم فيضرب عنقي احب الي
من ان [illegible] ابو بكر فهذا هو الصدق ولا يقبل مع القيم الا الصدق
[illegible] ومن البعض ... فهم فالناس كلهم هلكى الا العالمون والعالمون كلهم هلكى الا

منه ورفع الحجر

العاملون والعالمون كلهم هلكى الا المخلصون والمخلصون على خطر عظيم كلما ازداد
هذا الخطر ازداد الخوف والحزن والوجع في العالم الناصح ايم ركبه في الخطر فلا يشتغل
الا به **مسئلة** فان قلت تعلم العلم لغير الله حرام اي علم كان ام هو مخصوص ببعض العلوم
فاقول هو مخصوص بالعلوم الدينية التي هي من جملة العبادات فاما ليس من العلوم الدينية
كالطب والحساب فلا يحرم ان يقصد بتعلمه الجاه وكسب المال واما من العلوم الدينية فكالتفسير
وعلم الاخبار وعلم الفقه والاصول اي الكلام فلا يجوز تعلمها لغير الله تعالى واللغة
والنحو يتعلق بعلم الدين لكنه آلة وليس بمقصود فينبغي ان يلحق بالحساب والطب في انه
يجوز تعلمه لكسب المال او الجاه وبالجملة قوله عليه السلام من تعلم علما لغير الله فليتبوأ مقعده من النار وقوله لا
تتعلموا العلم لتباهوا به العلماء الحديث ورد في العلم مطلقا ولكن تخصيصه بالعلوم الدينية التي هي من
جملة العبادات دليل على ما روى ابو هريرة رضي الله عنه متصلا انه عليه السلام
قال من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله تعالى لا يتعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا لم يجد
عرف الجنة يوم القيامة **مسئلة** فان قلت اليس اخذ المتعلم الجراية في المدارس
المعلومة رزق المدرس من موضعها المرسوم به فاقول ان اخذ الجراية لاجل التعلم فهو ان كان
تعلم لياخذ الجراية فهو عليه حرام فينبغي ان ينظر الى المقصود في تعلمه لو قطعت الجراية
عنه ترك التعلم وان كان يكفيه من وجه آخر ولو غلقت المدرسة عن المدرس قاعد في بيته
بل يعتكف في المدرسة لطلب الجراية في راس كل شهر ويغتم بتعطيل المدرس وانقطعت
الجراية عنه شهرا ويلازم التدريس والافادة ويرغب ويثني على المدرس ويطلق لسانه
لسانه وربما يصفقه لا يمكث يوما في المدرسة المعطلة وان كانت الجراية دارة فهو
مطلع على النيات وكذلك للمدرس ان ياخذ ما يكفيه ليفرغ قلبه من المعيشة ويتجرد
لنشر العلم ولكن مقصوده النشر وثواب الآخرة وياخذ الرزق ليفرغ سره للمقصود
وربما يشتغل بالنشر لاجل المال وغرضه ومقصوده المال وانما النشر وسيلة اليه **مسئلة**
فان قلت اليس يجوز عند الشافعي اخذ الاجرة على تعليم القرآن والنكاح بتعليم القرآن
كما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال زوجتكها بما معك من القرآن فهو
تعليم لغير الله تعالى فاقول هذا جائز ونزيد على هذا فنقول يجوز اخذ الاجرة على الاذان
وامامة صلوة التراويح ويجوز للمعيد اخذ الاجرة على مسائل معينة يكررها للمدرس على
معينة تجب تعليمها ولا ينبغي ان يظن ان امام صلوة التراويح ياخذ الاجرة على الصلوة
وان الصلوة لغير الله جائز فهذا الباطل فان ذلك حرام بالاتفاق ولكن انما ياخذ الاجرة على موضع
معين وقيامه في وقت معين ليس بواجب عليه وليس بغرض العبادة فما الاجرة لذلك
القدر فكما ان المصلي في الدار المغصوبة مطيع من حيث انه مصلي عاص من حيث انه كان في الدار
المغصوبة فكذلك هو مخلص من حيث انه يصلي التراويح ... معاوض من حيث انه التزم المكان
المعين بغير العبادة في الوقت الذي يعينه المستاجر فكذلك تعليم القرآن في تعيين سور
تخصها فيها ليس مما يجب عليه فله ان يتقرب الى الله تعالى بهذا التقريب وله ان ياخذ العوض
عليه ان كان ذلك من فروض الكفايات كحفر القبور ودفن الموتى وغسلهم والدليل عليه
ان من تعين عليه تعلم الفاتحة فليس له ان يعلم الا الله تعالى فانه فرض عليه وتعلم الفاتحة
ان ... اجرة وان كان تعليمها واجبا على المتعلم ولكن ليس من الله تعالى نفسه مجانا
والمضطر في المخمصة يجب على مالك الطعام ان يبذل الطعام ويتعين اذا لم يحضره
غيره ولكن يجوز له ان يمنعه ان يملكه بعوض لان الواجب عليه الانقاذ ولا الانقاذ
مجانا فكذلك التعليم **الباب الثالث** في العلماء الفاضلين من علماء الدنيا و
الآخرة اعلم ان جهل فساد علماء السوء في تنعيمهم في معاملتهم وانما تعلم بواطنهم تعلما
ظاهره من صالحتهم وعلماء الدين وهم الابرار علماء الآخرة والعلماء السوء وهم التجار
علماء الدنيا فيقول اعلم ان لعلماء الآخرة علامات اولها ان لا يطلب الدنيا بعلمه فان اقل درجات
العالم ان يدرك حقارة الدنيا وخستها وكدورتها وانصرامها وعظم الآخرة ودوامها
... وعظمة ملكها ويعلم انهما متضادان وانهما كالضرتين مهما ارضيت احديهما
اسخطت الاخرى وانهما ككفتي الميزان مهما رجحت احديهما خفت الاخرى فان من
لا يعلم حقارة الدنيا وكدورتها وقرب انصرامها فهو فاسد العقل فان المشاهدة والتجربة
ترشد اليه فكيف يكون من العلماء من لا عقل له ومن لا يعلم عظم امر الآخرة ودوامها
فهو كافر مسلوب الايمان فكيف يكون من العلماء من لا ايمان له ومن لا يعلم مضادة الدنيا للآخرة
وان الجمع بينهما طمع في غير مطمع فهو جاهل بشرائع الانبياء كلهم بل هو كافر بالقرآن كله
ومن ... جميعه فكيف يعد من زمرة العلماء ومن علم هذا جملة شريعة الانبياء ومن علم هذا كله ثم
لم يؤثر الآخرة على الدنيا فهو اسير الشيطان قد اهلكته شهوته وغلبت عليه شقوته فكيف

دتعلمها

لاضطرب

شقوة

بعد من حزب العلماء جسمه وله درجته ولهذا قال الحسن رضي الله عنه عقوبة العلماء موت القلب
وموت القلب طلب الدنيا بعمل الآخرة وقال عمر رضي الله عنه اذا رأيتم العالم محبا للدنيا
فاتهموه على دينكم فان كل محب يخوض فيما احب وعن ابي الدرداء رضي الله عنه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ويل للذين يتفقهون لغير الدين ويتعلمون
لغير العمل ويطلبون الدنيا بعمل الآخرة يلبسون للناس مسوك الكباش و
قلوبهم كقلوب الذئاب السنتهم احلى من العسل وقلوبهم امر من الصبر اياي يخادعون
وبي يستهزئون لاتيحن لهم فتنة تذر الحليم حيرانا وروى الضحاك عن ابن عباس رضي
الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال علماء هذه الامة رجلان رجل اتاه الله علما
فبذله للناس ولم يأخذ عليه طمعا ولم يشتر به ثمنا فذلك يصلي عليه طير السماء وحيتان
الماء ودواب الارض والكرام الكاتبون يقدم على الله يوم القيمة سيدا شريفا حتى
يرافق المرسلين ورجل اتاه الله علما في الدنيا فضن به على عباد الله واخذ عليه
طمعا واشترى به ثمنا يأتي يوم القيمة ملجما بلجام من نار ينادي مناد على رؤوس الاشهاد
هذا فلان بن فلان اتاه الله علما فضن به على عباد الله واخذ به طمعا واشترى به
ثمنا يعذب حتى يفرغ من حساب الخلق وقال عليه السلام ان العبد لينشر له من الثناء
ما بين المشرق والمغرب ما يزن عند الله جناح بعوضة وروى جابر مرفوعا وموقوفا
الى رسول الله عليه السلام لا تجلسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من خمس الى خمس من
الشك الى اليقين ومن الرياء الى الاخلاص ومن الرغبة الى الزهد ومن الكبر الى التواضع ومن
العداوة الى النصيحة وقال عيسى عليه السلام يا علماء السوء تصومون وتصلون وتتصدقون
ولا تفعلون ما تؤمرون وتدرسون ما لا تعملون فيا سوء ما تحكمون تتوبون بالقول
والاماني وتعملون بالهوى وما يغني عنكم ان تنقوا جلودكم وقلوبكم دنسة بحق اقول
لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب ويبقى فيه النخالة كذلك انتم تخرجون الحكمة
من افواهكم ويبقى الغل في صدوركم يا عبيد الدنيا كيف يدرك الآخرة من لا تنقضي من الدنيا
شهوته ولا ينقطع منها رغبته بحق اقول ان قلوبكم تبكي من اعمالكم جعلتم الدنيا تحت
السنتكم والعمل تحت اقدامكم بحق اقول افسدتم آخرتكم فصلاح الدنيا احب اليكم من
صلاح الآخرة فاي الناس اخس منكم لو تعلمون ويلكم حتى متى تصفون الطريق

وتقيمون في محلة المتحيرين كانكم تدعون اهل الدنيا ليتركوها لكم مهلا مهلا ويلكم ماذا
يغني عن البيت المظلم ان يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم كذلك لا
يغني عنكم ان يكون نور العلم بافواهكم واجوافكم منه وحشة معطلة يا عبيد الدنيا
لا كعبيد اتقياء ولا كاحرار كرام توشك الدنيا ان تقلعكم عن اصولكم فتلقيكم
على وجوهكم ثم تكبكم على مناخركم ثم تاخذ خطاياكم بنواصيكم ثم يدفعكم العلم من خلفكم
حتى يسلمكم الى الملك الديان عراة فرادى فيوقفكم على سوآتكم ثم يجزيكم بسوء اعمالكم
فلا بد من العمل بما يأمر به او العامل بما نهى عنه اولا ينتهي قال الله تعالى اتامرون الناس
بالبر وتنسون انفسكم وقال كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وقال في قصة
شعيب وما اريد ان اخالفكم الى ما انهاكم عنه وقال تعالى لعيسى عليه السلام يا ابن مريم عظ
نفسك فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحي مني وقال الفضيل يعني ان الفسقة
من العلماء يبدأ بهم قبل عبدة الاوثان وقال حاتم الاصم ليس في القيامة اشد حسرة من رجل
علم الناس علما فعملوا به ولم يعمل به ففازوا بسببه وهلك هو وقال ابن السماك كم من مذكر
بالله ناس لله وكم من داع الى الله فار من الله وكم من مخوف بالله جريء على الله
وكم من مقرب الى الله بعيد من الله وكم من تال كتاب الله منسلخ عن آيات الله وقال
مكحول حدثني عشرة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انا كنا ندرس العلم في مسجد قبا
اذ خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال تعلموا ما شئتم ان تعلموا فلن يأجركم الله حتى
تعملوا وقال ابن مسعود سياتي على الناس زمان تملح فيه عذوبة القلوب فلا ينتفع بالعلم
يومئذ عالمه ولا متعلمه فتكون قلوب علمائهم مثل السباخ من ذوات الملح ينزل عليها قطر
السماء فلا يوجد لها عذوبة وذلك اذا مالت قلوب العلماء الى حب الدنيا وايثارها على
الآخرة فعند ذلك يسلبها الله ينابيع الحكمة ويطفئ مصابيح الهدى من قلوبهم فيخبرك
عالمهم حين تلقاه انه يخشى الله بلسانه والفجور ظاهر في عمله فما اخصب الالسن يومئذ
وما اجدب القلوب فوالله الذي لا اله الا هو ما ذاك الا لان المعلمين علموا لغير الله
والمتعلمين تعلموا لغير الله وقد قال عليه السلام ان الشيطان ربما يسبقكم بالعلم قيل
كيف ذلك قال يقول اطلب العلم ولا تعمل حتى تعلم فلا يزال في العلم قائلا وللعمل مسوفا
حتى يموت وما عمل فالشان ان يكون غاية تحصيل العلم النافع في الآخرة

السبخة

قايلا

مثال المعرض عن علم الاعمال ... الصارف عنه الفقيه ويسوق العلوم الذي يكثر فيها الجدال والقيل والقال
من يعرض عن علم الاعمال ويشتغل بالجدال وبالتفاريع النادرة في المسايل مثال
رجل مريض به علل كثيرة وصادف طبيبا حاذقا في وقت ضيق يخشى فواته فلم
يسال عن علاج مرضه واشتغل بالسوال عن خاصية العقاقير والادوية وغرايب
الطب وذلك محض السفه جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علمني
من غرايب العلم فقال وما ذا صنعت في راس العلم قال وما راس العلم فقال هل عرفت الرب
قال نعم قال وما صنعت في حقه قال ما شاء الله قال هل عرفت الموت قال نعم قال فما
اعددت له قال ما شاء الله قال اذهب فاحكم ما هناك ثم تعال اعلمك من غرايب
العلم فهذا يدل على ان الواجب رؤس العلم وهو الايمان بالله وباليوم الاخر فانه
قال هل عرفت الله هل عرفت الموت بل ينبغي ان يكون التعلم من جنس ما روي عن حاتم
الاصم تلميذ شقيق البلخي قال له شقيق منذ كم صحبتني قال منذ ثلث وثلثين سنة
فقال ما تعلمت مني في هذه المدة قال ثماني مسايل قال شقيق انا لله وانا اليه راجعون
ذهب عمري معك ولم تتعلم الا ثماني مسايل قال يا استاد لم اتعلم غيرها واني لا احب ان
اكذب فقال هات هذه قال حاتم نظرت الى هذا الخلق فرايت كل واحد يحب محبوبا
فاذا دخل القبر فارقه فجعلت الحسنات محبوبي حتى اذا دخلت القبر دخلت معي فقال
احسنت يا حاتم فما الثانية قال نظرت في قوله تعالى واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فعلمت
ان قوله الحق فاجهدت نفسي في دفع الهوى حتى استقرت على طاعة الله تعالى الثالثة اني نظرت
الى هذا الخلق فرايت كل من معه شيء له قيمة عنده ومقدار حفظه ثم نظرت الى قوله ما عندكم
ينفد وما عند الله باق فكلما وقع معي شيء له قيمة ومقدار وجهته اليه ليبقى لي عنده الرابعة
اني نظرت الى هذا الخلق فرايت كل واحد يرجع الى المال والحسب والشرف فنظرت فاذا هي
لا شيء ثم نظرت الى قوله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم فعملت في التقوى حتى اكون عند الله
كريما الخامسة نظرت الى هذا الخلق وهم يطعن بعضهم في بعض ويلعن بعضهم بعضا واصل هذا
كله الحسد ثم نظرت الى قوله تعالى نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا فتركت
الحسد واجتنبت الخلق وعلمت ان القسمة من عند الله وتركت عداوة الخلق عني السادسة
نظرت الى هذا الخلق يبغي بعضهم على بعض ويقاتل بعضهم بعضا فرجعت الى قوله ان الشيطان

تعالى شهد عليه انه عدو لي فتركت عداوة الخلق السابعة نظرت الى هذا الخلق فرايت كل واحد
منهم يطلب هذه الكسرة فيذل فيها نفسه ويدخل فيما لا يحل له ثم نظرت الى قوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها فعلمت اني واحد من هذه
الثامنة نظرت الى هذا الخلق فرايتهم متوكلين هذا على ضيعته وهذا على تجارته وهذا
على صناعته وهذا على صحة بدنه وكل مخلوق متوكل على مخلوق فرجعت الى قوله تعالى
ومن يتوكل على الله فهو حسبه فتوكلت على الله فهو حسبي قال شقيق يا حاتم وفقك الله
فاني نظرت في علم التورية والانجيل والزبور والقرآن العظيم وهو يدور على هذه الثماني مسايل
فهذا الفن من العلم لا يهتم بادراكه الا علماء الاخرة واما علماء الدنيا فيشتغلون بعلم ما يتيسر به
اكتساب المال والجاه ويهملون امثال هذه العلوم التي بعث الله بها الانبياء
وقال الضحاك ادركتهم وما يتعلم بعضهم من بعض الا الورع وهم اليوم يتعلمون الكلام
ومنها ان يكون غير مايل الى الترفه في المطعم والتنعم في الملبس والتجمل في الاثاث
والمسكن وان يكون مايلا الى القناعة والتقلل ما امكن اخذا بالحزم واقتداء بالسلف وكلما
ازداد الى طرف التقلل ميله ازداد من الله تعالى قربه وارتفع في علماء الاخرة حزبه
حكي عن ابي عبد الله الخواص وهو من اصحاب حاتم الاصم قال دخلت مع حاتم الري
بعد الحج فاخبر حاتم ان قاضي الري محمد بن مقاتل رجل عالم وهو مريض فقال زيارة
العالم وعيادة المريض فيه فضل كثير فخرج لعيادته فاذا بباب شامخ عاليا ودارا
حسنة [illegible] فدخل عليه فاذا هو نايم على فرش وطية فبقي
حاتم متفكرا فقال هو ... فقعد القاضي المريض لاجل حاتم وسالم فجلس حاتم
[illegible] قال لك حاجة قال نعم قال وما هي قال مسالة اسالكها قال سل
قال قم فاستو جالسا حتى اسالك فاستوى جالسا فقال حاتم علمك هذا من اين اخذته قال
الثقات حدثوني به قال عمن قال عن اصحاب رسول الله قال واصحاب رسول الله عمن قال عن رسول الله
قال ورسول الله عمن قال عن جبريل عن الله قال هل سمعت فيما اداه جبريل عن رسول الله
عن الله ان من كان داره اوسع وتجمله اكثر وماله اوسع كانت له عند الله المنزلة اكبر
قال فكيف سمعت قال من زهد في الدنيا ورغب في الاخرة واحب المساكين
[illegible] له عند الله المنزلة قال فانت بمن اقتديت ابالنبي واصحابه ام بفرعون
ونمرود اول من بنى بالجص والاجر يا علماء السوء مثلكم يراه الجاهل

راغبا فيها فيقول عالم الزمان هكذا فكان أكون شرا منه وخرج من عنده فازداد مقتا
مرضا فأخبر حاتم أن الطنافسي بقزوين أعظم شأنا منه فسار إليه متعمدا فدخل عليه
ومبدأ [illegible] فقال رحمك الله أنا رجل عجمي أريد أن تعلمني وضوئي ومفتاح صلاتي
قال نعم وكرامة فدعا بماء فتوضأ بين يديه وقال هكذا توضأ رسول الله فقال حاتم
أنا أتوضأ بين يديك فيكون أوكد لما أريد فقال نعم فتوضأ حاتم فغسل الذراعين
أربعا فقال الطنافسي أسرفت قال حاتم فيماذا قال في الغسل أربعا قال حاتم سبحان الله
أنا أسرفت في كف من ماء وأنت في هذا الجمع كله لم تسرف فعلم الطنافسي الغرض
فخجل ودخل البيت فلم يخرج إلى الناس أربعين يوما ثم سار إلى بغداد فاجتمع إليه
العلماء فقالوا أنت رجل عجمي ألكن لا يكلمك أحد إلا قطعته قال معي ثلاث خصال
بهن أظهر على خصمي أفرح إذا أصاب خصمي وأحزن إذا أخطأ وأحفظ نفسي أن لا أجهل
عليه فبلغ ذلك أحمد بن حنبل رحمه الله فقال يا سبحان الله ما أعقله قوموا بنا إليه فلما
دخلوا عليه قال يا أبا عبد الرحمن ما السلامة من الدنيا قال يا أبا عبد الله لا تسلم من الدنيا
حتى تكون معك أربع خصال تغفر للقوم جهلهم وتمنع جهلك منهم وتبذل لهم شيئك
وتكون من شيئهم آيسا فإذا كنت هكذا سلمت ثم سار إلى المدينة فاستقبله أهل المدينة
فرأى فيها قصورا مرتفعة وأبنية مشيدة فقال يا قوم أية مدينة هذه قالوا مدينة رسول الله
قال فأين قصر رسول الله حتى أصلي فيه قالوا ما كان له قصر إنما كان له بيت لاطئ بالأرض
قال فأين قصور أصحابه قالوا ما كان لهم إلا بيوت لاطئة بالأرض قال حاتم يا قوم فهذه
مدينة فرعون فأخذوه وذهبوا به إلى الوالي وقالوا هذا العجمي يقول لمدينة رسول الله
إنها مدينة فرعون قال الوالي لم قلت ذلك قال لا تعجل علي أنا رجل عجمي [illegible]
رسول الله وصحابته وقص القصة وقد قال الله تعالى لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة
فأنتم بمن تأسيتم برسول الله أم بفرعون أول من بنى بالجص والآجر فخلوا عنه وتركوه
فهذه سيرة أهل الصلاح حكاية واحدة [illegible]
فصلا من سيرة [illegible] من كان يعلمهم [illegible] ثلاثين سنة [illegible]
ذكر ما كان يعلمه كذلك إذ كان أول مقصده من التعليم [illegible]
[illegible]

ثم يحصل من علمك إصلاح نفسك ثم إصلاح غيرك [illegible] إلا تبدأ بعقلك
فمتى رأيت رجلا [illegible] ثم يلبس جلده قبل الدباغ حتى تصرف [illegible]
ويتبين أن هذه جيفة ميتة لا يجوز لبسها [illegible] دباغها فذلك ميت [illegible]
وقد انتشرت فتنة في الآفاق فلم يهتم بباطنه وتطهيره عن نجاسته ولا يتعلم طريق
باطنه حتى رأيت رجلا [illegible] ثم تزوجها حتى تصرف [illegible]
أن هذا النكاح جائز أم فاسد والمقصود أن علماء الآخرة يعتنون [illegible]
ويتركون التجمل وإن كان مباحا لعلمهم أن ذلك المباح يدعوهم إلى الحرام كما قال عمر
رضي الله عنه كنا ندع سبعين بابا من الحلال مخافة الوقوع في الحرام والمشتبه [illegible]
[illegible] لا يمكن إلا بكثرة الأسباب من الضياع والمستغلات ولا يمكن حفظها [illegible]
[illegible] ولا يتم الجاه إلا بمعاونة السلاطين ولا يتم ذلك إلا بمخالطتهم [illegible]
مداهنتهم والسكوت على ظلمهم [illegible]
[illegible] قال رسول الله عليه السلام حيث قال [illegible]
[illegible] حفظ هذه المباحات [illegible] إلى المعاصي [illegible]
بالضرورة [illegible] أن يكون منقبضا عن مخالطة السلاطين وزيارتهم [illegible]
إلا لضرورة وشفاعة أو دفع ظلامة أو نصيحة وإرشاد إلى مصلحة ليقطع طمعه عن [illegible]
وجاههم حتى [illegible] وقبل شفاعته وقد احترز الأولون من الدخول على السلاطين
[illegible] عن علي عن رسول الله عليه السلام أنه قال إن في النار [illegible]
[illegible] سبعين مرة أعدت للقراء المرائين [illegible] أبغض القراء إلى الله
الذين يزورون الأمراء وقال عليه السلام العلماء أمناء الرسل على عباد الله ما لم يخالطوا السلطان
فإذا فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل فاحذروهم واعتزلوهم وقال عليه السلام شرار العلماء
الذين يأتون الأمراء وخيار الأمراء الذين يأتون العلماء وقال رسول الله عليه السلام [illegible]
جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن أتى السلطان افتتن وقال حذيفة رضي الله عنه [illegible]
[illegible] أبواب الأمراء [illegible]
[illegible]
[illegible] السلطان [illegible] الباقي [illegible]

سعيد بن المسيب إذا رأيتم العالم يغشى الأمراء فاحترزوا منه فإنه لص وقال الأوزاعي ما من شيء
أبغض إلى الله من عالم يزور عاملاً وقال بعضهم الذباب على العذرة أحسن من الفقهاء
على باب السلطان وقال أبو ذر لسلمة يا سلمة لا تغش أبواب السلاطين فإنك
لا تصيب من دنياهم شيئاً إلا أصابوا من دينك أفضل منه وكان يقال العلماء
إذا علموا عملوا وإذا عملوا شغلوا فإذا شغلوا فقدوا فإذا فقدوا طلبوا فإذا
طلبوا هربوا وكتب عمر بن عبد العزيز إلى الحسن رضي الله عنه أما بعد فأشر علي بقوم
أستعين بهم على أمر الله تعالى فكتب إليه أما أهل الدين فلن يريدوك وأما أهل الدنيا
فلن تريدهم ولكن عليك بالأشراف فإنهم يصونون شرفهم عن أن يدنسوه بالخيانة
هذا في مثل عمر بن عبد العزيز وهو ثاني عمر بن الخطاب ذكر له أن أهل الدين لن
يريدوك وقال ابن مسعود إن الرجل ليدخل على السلطان ومعه دينه فيخرج ولا دين
له قيل كيف قال يرضيه بسخط الله واستعمل عمر بن عبد العزيز عاملاً فقيل كان عاملاً
للحجاج فعزله فقال إنما عملت له على شيء يسير فقال حسبك بصحبته يوماً وجهاراً
شؤماً وشراً وكان سعيد بن المسيب يتجر في الزيت ويقول إن في هذا لغنى عن
هؤلاء السلاطين وقال وهيب هؤلاء الذين يدخلون على الملوك لهم أضر على الأمة من
المقامرين فإن قلت ما سبب هذا التشديد في الدخول عليهم لا سيما من الأخذ منهم
شيئاً فأقول سببه أن الداخل عليهم متعرض لسخط الله وعصيانه إما في فعله أو سكوته
أو قوله أو اعتقاده ولا ينفك عن أحد هذه الأمور أما الفعل فالدخول عليهم في غالب
الأمر يكون في دار مغصوبة أو معمورة بالمال الحرام مفروشة بالفرش المغصوبة
فتخطي الدار والاستظلال بتلك العمارات وتوطئ الفرش كل ذلك معصية فإن
فرض السلطان في صحراء أو في مسجد لم يعص بمجرد الدخول لكن يقول السلام عليكم
عليك ولكن إن سجد أو ركع وانحنى أو مثل قائماً كان مكرماً للظالم لسبب ولايته التي
هي آلة ظلمه والتواضع للظالم معصية بل قال عليه السلام من تواضع لغني لغناه ذهب
ثلثا دينه هذا في غني غير ظالم فما قولك في الظالم فلا يجوز إلا السلام إلا عن ضرورة
نعم إذا رآه يتقرب إلى الله وإلى العلم استوجب المكافأة على الإكرام بالسلام مقصوره
للسفر إلا أهل الدين والخير يجب الإجلال عليه حتى يزيد رغبة العلم ويقول عليه السلام

إذا جاءكم كريم قوم فأكرموه وقد سلك بعض السلف سبيل الخشونة في ترك قيامهم
وإن زاروهم استحقاراً لهم ذلك السلام فالأولى إذا لم يؤد إلى كسر حشمة السلطنة وتهييج
سبب للتنفير للتقصير عن إكرام العلم ويختلف ذلك باختلاف أحوالهم واعتقادهم
ودياناتهم وأما المعصية بالسكوت فإنه يرى في مجلسهم من الفرش وثياب الحرير
وأواني الفضة من الديباج الملبوس لهم ولغلمانهم ما هو حرام وكل من رأى سيئة
وسكت عليها فهو شريك في تلك السيئة بل النهي عن المنكر واجب قطعاً بل يسمع من كلامهم ما هو
فحش وكذب وإيذاء والسكوت على جميع ذلك حرام فإن قلت إنما يجوز ذلك إذا لم
يخف على نفسه فإذا خاف فهو معذور قلت نعم ولكنه مستغن عن الحضور والمشاهدة
فهو غير معذور في حضور موضع يجري فيه معصية الله تعالى فمن حضر مجلس شربهم وشاهد
فسقهم وزعم أنه معذور في حضوره وسكوته للخوف لم يعذر وقيل يجب عليك أن لا تحضر
مجلساً يجري فيه معصية الله تعالى وأما القول فهو أن يدعو له أو يثني عليه أو يصدقه
بقوله الباطل بصريح قوله أو بتحريك رأسه أو باستبشار في وجهه أو يظهر له الحب والموالاة
والاشتياق إلى لقائه والحرص على طول بقائه فإنه في الغالب لا يقتصر على السلام بل يتكلم
ولا يعدو هذه الأقسام أما الدعاء فلا يحل له إلا أن يقول أصلحك الله أو وفقك الله للخيرات
أو طول الله عمرك في طاعته وما يجري هذا المجرى فأما الدعاء بطول العمر وإسباغ النعمة
والخطاب بالمولى فلا رخصة فيه قال عليه السلام من دعا لظالم بالبقاء فقد أحب أن يعصى
الله في أرضه فإن جاوز الدعاء إلى الثناء فيذكر ما ليس فيه فيكون كاذباً ومنافقاً و
مكرماً للظالم وهذه ثلاث معاص وقد قال عليه السلام إن الله تعالى ليغضب إذا مدح الظالم
وفي خبر آخر من أكرم فاسقاً فقد أعان على هدم الإسلام فإن جاوز الدعاء والثناء
إلى التصديق له فيما يقول والتزكية فيما يفعل كان عاصياً بترك النهي عن المنكر وبالإعانة
على المنكر فإن التزكية والتصديق تحريك الرغبة وتجرئة عليه كما أن التكذيب
والتقبيح زجر عنه وتضعيف لدواعيه والإعانة على المعصية معصية و[illegible]
[illegible] إظهار الشوق إلى لقائه والفرح بدولته وإقباله فإن كان كاذباً
[illegible] النفاق والكذب وإن كان صادقاً فقد عصى بحبه بقاء الظالم وحقه أن يبغضه
في الله تعالى ويمقته فالبغض في الله واجب ومحب المعصية والراضي بها عاص

ومن احب ظالما لظلمه فهو عاص لان حب الظلم هو عاص من حيث انه يبغضه
الواجب عليه ان يبغضه وان اجتمع في شخص خير وشر وجب ان يحبه لما فيه من الخير و
يبغضه لما فيه من الشر ويجمع بين الحب والبغض وسنبين كيفية الجمع في كتاب الاخوة
والحكام المتحابين في الله تعالى واما الاعتقاد فاقول ان سلم من جميع ما ذكرناه
فلا يسلم من فساد قلبه فانه اولا ينظر الى توسعه في النعمة فيزدري نعمة الله تعالى
على نفسه ويكون مقتحما نهي رسول الله عليه السلام حيث قال لا تدخلوا على اهل الدنيا
فانه مسخطة للرزق بل قال الله تعالى ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا
منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم فيه ولا شك ان من يشاهد ذلك يتحرك عنده حرصه
على الدنيا وحب الدنيا راس كل خطيئة وقد حكي ان رجلا كان يمشي مع سفين الثوري فمر
الى باب بيت مرفوع فنظر اليه فانكر سفين وقال لولا اعانة على الاشراف لما [illegible]
ينظرون اليه لما فعلوه فمن فعل ذلك كان يتقحم في الخطر لا في الغرض الناظر وفي
خفيه ان الداخل على السلطان يتعرض لهذه المعاصي فلا يجوز له ذلك الا لضرورة
وهي اشد ضربها ان يكون من السلطان الزام لا امر اكرام وعلم انه لو امتنع اوذي او فسد
عليهم امر الرعية واضطرب امر السياسة الثانية ان يدخل على مسلم يستعين لما يعارف
المحبة في حق غيره او ما يتظلم في حق نفسه الثالثة النصيحة على العموم اذا علم سبيل الاحد
اليه وكان مقبول القول عندهم وفي هذا ذكر الشيطان فانه ربما يحسن عنده مداخلة
السلاطين ويقول انا فرضك مصالح الخلق وشفاعة الضعفاء ولا يكون ذلك باعثه في
الشريك العقول الى الجاه وعلامته انه لو ظهر من هو اقعد منه قولا في الشفاعة والنصيحة
واستغنى عن الدخول يحزن ويغتم ولو كان لضرورة لكان ذلك عنده غنيمة اذ كفى
مؤنة التعب والتعرض للخطر واعلم ان ادنى ما يتعرض له البعيد وادنى في الطريق
حركة الرغبة في الدنيا وهو اساس كل فساد كما قال الله تعالى فخرج على قومه في زينته
قال الذين يريدون الحيوة الدنيا يا ليت لنا مثل ما اوتي قارون حتى قال اهل العلم
ويلكم ثواب الله خير لمن امن والعلم الذي يعرف به انه ينبغي ان تطاع فيجلس له
قال حاتم الاصم قال الاغنى وبين الملوك يوم واحد اما امس فلا يجدون لذته وانا وهم
غدا في وجل منه على وجل وانما هو اليوم فما عسى ان يكون في اليوم وقال ابن الدرداء

فان الله تعالى يحيي الكآبة وقال [illegible] ويا يحيى يا عيسى كم لي عباد وقال تعبت ان البكاء
فوالك طيبت بازاي فاني سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه يقول
اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى ~~رجل جاهل~~ فانظر الى رجل
جالس وحوله قوم قيام فسكن غضبه واستحسن مستقبلا وودعه قال يا طاوس عظني قال
سمعت علي بن ابي طالب يقول ان في جهنم حيات كالابل وعقارب كالبغال تلدغ
كل امير لا يعدل في رعيته ثم قام وهرب وحكي ان سليمان بن عبد الملك في الخلافة
قدم المدينة وهو يريد مكة فارسل الى ابي حازم وهو من اكابر علماء الدين و دعا فلما
دخل عليه قال سليمان يا ابا حازم ما لنا نكره الموت قال لانكم خربتم اخرتكم وعمرتم الدنيا
فكرهتم ان تنتقلوا من العمران الى الخراب قال يا ابا حازم كيف القدوم على الله قال
يا امير المؤمنين اما المحسن فكالغائب يقدم على اهله واما المسيء فكالابق يقدم على مولاه
فبكى ثم قال ليت شعري ما لي عند الله قال اعرض نفسك على كتاب الله حيث قال
ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال سليمان فاين رحمة الله قال قريب من
المحسنين وقال عمر بن عبد العزيز لابي حازم عظني قال اجعل الموت عند راسك ثم انظر
ما تحب ان يكون فيك تلك الساعة فخذه الان وما تكره ان يكون فيك تلك الساعة فدعه الان
فلعل تلك الساعة قريبة فهكذا كان كلام العلماء مع السلاطين فتعلموا ولا تتعلموا طرقهم
في الكلام ثم ادخل ولا باس سادسها ان لا يتسرع مسارعا الى الفتوى بل يكون متحرزا
عنه بعد الا حتما ودع السايل عنه فانه ثلث اقسام تعلمها [illegible] او
السنة وقياس جلي فيفتي به [illegible] فيما فيقول لا ادري وان سلف
عنه قول لا ادري بل يعرف لصدق [illegible] وما اوتيتم من العلم الا قليلا وقيل علم لا ادري
والعلم فيه فهو عظيم لوضعه يحيله على غيره اذا لم يكن معه [illegible]
وعلماء السلف انما التسرع الى الفتوى والشرف فكل ان يكون هو المسؤول فعلى الغي
[illegible] ان العلم ثلث كتاب ناطق وسنة قائمة ولا ادري قال الشعبي لا ادري
نصف العلم ومن سكت حيث لا يدري فليس اقل اجرا [illegible] الا عرف
بالجهل اشد على النفس كان من علاء السلف والفتوى قال [illegible]
يعلم الناس [illegible] ما في عنقه وقال ابن مسعود رضي الله عنه ان الذي يفتي الناس

اهل الاموال ما يأكلون فأكل ويلبسون فلبس ويشربون وتزينا لم فضول اموال ان ينظروا

اليها ونظر معهم اليها عليهم حسبه ... ومنها ابدا وخشى ... العلماء يعلمون ان

ثواب الله خير وتبلغ العلم مركع علماء الدين ان السلطان ان ظلم يا خذوه مع اعراض

عليهم حكي عن مقاتل بن صالح قال كنت عند حماد بن سلمة واذا ليس في بيته الا حصير وهو

جالس عليه ومصحف يقرأ فيه وجراب فيه علمه وكتب ومطهرة يتوضأ منها فبينا

نحن عنده اذ دق داق الباب فاذا هو محمد بن سليمان احد الخلفاء فدخل وجلس بين يديه

ثم قال ما لي اذا رأيتك امتلأت منك رعبا فقال حماد لانه عليه السلام قال ان العالم

اذا اراد بعلمه وجه الله تعالى هابه كل شي وان اراد ان يكنز به الكنوز هاب من كل شي

ثم عرض عليه اربعين الف درهم في صرة فقال تأخذها وتستعين بها فقال اردده على من

ظلمته بها قال والله ما اعطيتك الا ما ورثته قال لا حاجة لي فيها قال فتأخذها

فتقسمها قال لعلي ان عدلت في قسمتها ان يقول بعض من لم يرزق منها انه لم يعدل

في قسمتها فيأثم فازوها عني فهكذا كانت معاملة اهل الدين مع السلاطين اذا

دخلوا زيارتهم واذا استحضروا وحضروا تكلموا بالمعروف وبالغوا في النصيحة بغير مداهنة

كما حكي ان هشام بن عبد الملك قدم حاجا الى مكة وقال ائتوني برجل من الصحابة فقيل

تفانوا فقال من التابعين فاتي بطاوس اليماني رحمه الله فلما دخل عليه خلع نعليه بحاشية بساطه

ولم يسلم بامير المؤمنين ولكن قال السلام عليك ولم يكنه وجلس بين يديه وقال كيف

انت يا هشام فغضب هشام غضبا شديدا حتى هم بقتله فقيل له انت في حرم الله وحرم رسوله ولا يمكن

ذلك فقال يا طاوس ما الذي حملك على ما صنعت فقال وما الذي صنعت فازداد غيظا

وقال خلعت نعليك بحاشية بساطي وهذا منكر في رسوم الخلفاء ولم تقبل يدي ولم تسلم

بامير المؤمنين ولم تكنني وجلست بازائي بغير اذن وقلت كيف انت يا هشام

فقال اما ما خلعت من نعلي بحاشية بساطك فانا اخلعهما بين يدي رب العزة

كل يوم خمس مرات ولا يعاقبني ولا يغضب علي واما قولك لم تقبل يدي فاني

سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضوان الله عليه يقول قال رسول الله عليه السلام

لا يحل لرجل ان يقبل يدي رجل الا امرأته من شهوة او ولده برحمة واما قولك لم تسلم

بامير المؤمنين فليس كل الناس راضين بامارتك فكرهت ان اكذب واما قولك لم تكني

في كل ما يستفتونه لمجنون وقال جنة العالم لا ادري فاذا اخطأها اصيبت مقاتله ... عبد الله رضي الله

عنه ... رجل يتكلم على الناس فقال هذا يقول اعرفوني وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسأل

عن شيء فيقول لا ادري حتى ينزل جبرئيل ويبين له وكان ابن عمر رضي الله عنهما

يسأل عن عشر مسائل فيجيب عن واحدة ويسكت عن تسع وابن عباس رضي الله عنهما

يجيب عن تسع ويسكت عن واحدة وكان في الفقهاء من يقول لا ادري اكثر ممن

يقول ادري منهم سفيان ومالك واحمد بن حنبل والفضيل بن عياض وبشر بن الحارث

وجماعة وقال عبد الرحمن بن ابي ليلى ادركت في هذا المسجد مائة وعشرين من اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم ما منهم من احد يسأل عن فتوى الا ود ان

اخاه كفاه وكانت المسألة تعرض على احدهم فيردها الى آخر ويردها الآخر الى الآخر

حتى تعود الى الاول كذلك كانوا يتدافعون حذرا من خطر الفتوى وكان [illegible]

سأل واحد من اكابر الصحابة راس مشوي وهو في غاية الفقر فقال اخي فلان احوج اليه فبعثه

اليه وبعثه ذلك الى آخر ودار على جماعة حتى عاد الى الاول بعد سبعة فانظر الآن كيف

صار المطلوب مهروبا عنه والمهروب عنه مطلوبا وقال بعضهم كانت الصحابة يتداولون

اربعة اشياء الامامة والوديعة والوصية والفتوى وصار الناس يتجاوبون في هذه

الاربعة ... ومنها ان يكون اكثر اهتمامه بعلم الباطن ومراقبة القلب ومعرفة طريق

الآخرة وتوقع انكشاف ذلك من المجاهدة فان المجاهدة تفضي الى المشاهدة قال الله تعالى و

الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ... فالمجاهدة والجلوس مع الله والخلوة مع تطهير القلب

عن ... تنفجر ينابيع الحكمة من القلب ... غيره

فمحض ... القلب الجالس في ... الكشف

... وكم من متعلم ... وكم من مقتصر على علم على فهم ...

مراقبة القلب فتح الله تعالى من لطائف الحكمة بما تحار فيه عقول ذوي الالباب ولذلك قال عليه

السلام من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم وقال الله تعالى ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا

... ويرزقه من حيث لا يحتسب ... الشبهات والظلمات ...

... وفي بعض الكتب السالفة يقول الله تعالى يا بني اسرائيل لا

تقولوا العلم في السماء من ينزل به ولا في تخوم الارض من يصعد به ولا من وراء ...

فاتى العلم مجعول في قلوبكم تادبوا بين يدي باداب الروحانيين وتخلقوا الى اخلاق الصديقين
يظهر العلم في قلوبكم حتى يغطيكم ويغمركم ولولا ان النفوس باطن الطب ستملي وحاكم على علم القلب
لما قال عيسى عليه السلم استفت قلبك وان افتاك المفتون وقد قال تعالى لا يزال العبد يتقرب
الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه وبصره فكم من الفرق بين من يسمع ويبصر
بالحق وبين من يسمع ويبصر ويجتهد وينظر بقوة نفسه وعن هذا المعنى عبر العلماء بعلم
القلوب فكان الشافعي يجلس بين يدي شيبان الراعي ولم يكن من العلماء بعلم الظاهر فقيل
للشافعي مثلك يجلس الى هذا العجمي فيقول ان هذا وفق لما اغفلناه وكان احمد بن حنبل
ويحيى بن معين يختلفان كثيرا الى معروف الكرخي ولم يكن في علم الظاهر بمنزلتهما فتعلم
من هذه العلامات على ما ذكرناه فقد ذكرنا بعضها في كتاب الاحيا فليطلب منه

فصل

وبالحري ان نذكر في هذا المقام نبذة من سيرة ائمة المذاهب ليعلم المقيدون بهم ان
شرفهم وعلو درجتهم ومكانهم عند الله تعالى لم يكن بمجرد العلم الظاهر والتبحر في تفاريع
المسائل الفقهية بل لكونهم من علماء الاخرة جامعين للعلامات متشبهين فيها بالصحابة
والتابعين والسلف الصالحين ويتبين ان كل واحد منهم كان عابدا وزاهدا و
عالما بعلوم الاخرة وفقيها في مصالح الخلق ومعاملات الدنيا ومريدا بفقهه وجه الله
تعالى فهذه خمس خصال اتبعهم فقهاء العصر من جملتها على خصلة واحدة وهو التشمير
والمبالغة في تفاريع الفقه لان الخصال الاربع لا تصلح الا للآخرة وهذه الخصلة
الواحدة تصلح للدنيا والآخرة جميعا ان اريد بها الآخرة قل صلاحها للدنيا فشمروا
لها وادعوا بها مشابهة اولئك الائمة وزعموا ان من طعن فيها فقد طعن فيهم
وطعن في العلماء في العلم وهيهات هيهات فلا يقاس الملائكة بالحدادين بل هم في القيمة خصومهم
وخصومهم اتباعهم الذين انتسبوا اليهم وانتحلوا مذاهبهم ولنذكر
من احوالهم في هذه الخصال ما يستحي المدعي لاتباعهم ان اتصفوا انفسهم اما ابو حنيفة رحمة الله
عليه فيدل على كونه عابدا ما روي عن ابن المبارك انه قال كان ابو حنيفة له مروة وكثرة
صلاة وروى حماد بن ابي سليمان انه كان يحيي الليل كله ويروى انه كان يحيي نصف
الليل فاشار اليه انسان وهو يمشي وقال هذا الذي يحيي كل الليل فلم يزل بعد ذلك يحيي
كل الليل وقال انا استحيي من الله تعالى ان اوصف بما ليس في من عبادته واما زهده فقد روي

الربيع بن عاصم فقال ارسلني يزيد بن عمر بن هبيرة فقدمت بابي حنيفة عليه فاراده على بيت
المال فابى فضربه عشرين سوطا فانظر كيف هرب من الولاية واحتمل العذاب وروي انه ذكر
ابو حنيفة عند ابن المبارك فقال اتذكرون رجلا عرضت عليه الدنيا بحذافيرها ففر منها
وروي انه قيل لابي حنيفة قد امر لك ابو جعفر امير المؤمنين بعشرة آلاف درهم قال فما
رضي ابو حنيفة فلما كان في اليوم الذي توقع ان يؤتى بالمال صلى الصبح ثم تغشى
بثوبه فلم يتكلم فجاء رسول الحسن بن قحطبة بالمال فدخل عليه فلم يكلمه فقال من حضر
لا يكلمنا الا بالكلمة بعد الكلمة اي هذه عادته فقال ضعوا المال في هذا الجراب في زاوية
البيت ثم اوصى ابو حنيفة بعد ذلك لابنه وقال اذا مت ودفنتموني فخذ هذه البدرة
واذهب بها الى الحسن بن قحطبة وقل له هذه وديعتك التي اودعتها ابا حنيفة
قال ابنه ففعلت ذلك فقال الحسن رحمة الله على ابيك لقد كان شحيحا على دينه وروي انه دعي الى
القضاء فابى وقال لا اصلح له فقيل لم قال ان كنت صادقا فلا اصلح له وان كنت كاذبا
فالكاذب لا يصلح للقضاء واما علمه بامور الاخرة وطريق الدين ومعرفته بالله تعالى
فيدل عليه شدة خوفه من الله تعالى وزهده في الدنيا قال شريك النخعي كان ابو حنيفة طويل
الصمت دائم الفكر قليل المحادثة للناس وهذا من اوضح الدلالات على العلم الباطن
والاشتغال بمهمات الدين واما الشافعي رحمه الله فيدل على كونه عابدا ما روي انه
كان يقسم الليل ثلثة اجزاء ثلثا للعلم وثلثا للصلوة وثلثا للنوم وقال الربيع كان
الشافعي يختم القرآن في رمضان ستين مرة كل ذلك في الصلوة وكان البويطي
[illegible] يختم القرآن كل يوم مرة وقال حسين الكرابيسي بت مع الشافعي
غير ليلة فكان يصلي نحوا من ثلث الليل [illegible] يزيد على خمسين آية فاذا اكثر
فمائة آية وكان لا يمر باية رحمة الا سال الله لنفسه والمؤمنين ولا يمر باية عذاب الا
تعوذ [illegible] سال النجاة لنفسه وللمؤمنين وكانما جمع له الرجاء والرهبة معا فانظر
كيف يدل اقتصاره على خمسين آية على تبحره في اسرار القرآن وتدبره فيها وقال
الشافعي ما شبعت منذ ست عشرة سنة لان الشبع يثقل البدن ويقسي القلب ويزيل
الفطنة [illegible] ويضعف صاحبه عن العبادة فانظر الى حكمته في ذكر آفات الشبع
ثم في جده في العبادة اذ طرح الشبع لاجلها وراس التعبد تقليل الطعام [illegible]

٨١

متابعته ولا تترك الشيخ و[illegible] الا قصد ابتداء فقد جاء اثر يا [illegible] فان الذي يعرف ان [illegible] يكون
لا اتصالا وعلم مقدار التفاوت بين الاتصال والانفصال وانه بين في الدين والشقاوة
بين الشيخ ومن تغافل النظام في تهيئة اسباب السعادة والشقاوة لا يدخل تحت الحصر
وانت لا تكلف اليه والشيطان يلقي اليك ان تعصيك في الوتر وافراد الاقامة [illegible]
الا للتعصب وانت متمتع تبليسه ومغتر به وقال الشافعي ما حلفت بالله تعالى [illegible]
ولا كاذبا فانظر الى حرمته وتوقيره وصدق دلالته ذلك على علمه بجلال الله تعالى وسئل
عن مسالة فسكت فقيل له الا تجيب فقال حتى انظر الفضل في سكوتي او في الجواب فنظر
الى ضبطه للسان مع انه اشد الاعضاء تسلطا على الفقهاء وبه يعلم انه لا يتكلم
الا بفقه وقال الشافعي كتب الى حكيم قد اوتيت علما فلا تدنس علمك بظلمة الذنوب
فتبقى في الظلمة يوم يسعى اهل العلم بنور علمهم واما زهده فقد قال الشافعي من ادعى انه جمع
بين حب الدنيا وحب خالقها في قلبه فقد كذب وقال الحميدي خرج الشافعي الى اليمن
مع بعض الولاة فانصرف الى مكة بعشرة الاف درهم وصرف خباء خارج مكة وكان الناس
يأتونه فما برح من موضعه حتى فرقها كلها وخرج مرة من الحمام فاعطى الحمامي مالا كثيرا وسقط
سوطه مرة من يده فرفعه انسان فاعطاه خمسين دينارا وسخاوة الشافعي اكثر واشهر
من ان تحكى وراس الزهد السخاء فليس الزهد عبارة عن فقد المال بل عن فقد علاقة
القلب منه فلا تظنن ان سليمان في ملكه لم يكن زاهدا في الدنيا وكان في كل غد يطعم
ويطعم الخلق لذيذ الاطعمة ويدل على شدة زهده مع خلو اليه عن المال بل ان [illegible]
عنده كالماء ولو كان على شط البحر وهو ما دعليه لم يضره ذلك لانه يجده [illegible]
المسلمون ولا يكون لقلبه منه علاقة [illegible] الماء المشروب على ما كان المطعم
كالمشروب وسياتي تحقيق ذلك في كتاب [illegible] [illegible] [illegible]
حب الرياسة فيحكى ان الشافعي يقبل لقدها [illegible] [illegible] [illegible]
عن عبد الله بن محمد البلوي قال كنا قعودا نتذاكر العباد والزهاد [illegible]
عمر بن [illegible] [illegible] محمد بن ادريس الشافعي [illegible] [illegible] الصفا
فاتح [illegible] وكان حسن الصوت هذا يوم لا ينطقون
الشافعي قد تغير لونه واقشعر جلده فاضطرب اضطرابا شديدا وخر مغشيا عليه [illegible]

اتاني رجل يقول ان ذلك من خواص اهل العلم [illegible] خضوع قلب
والعارفين ودلت رقته [illegible] التي لي جودك وحملني بين يديك [illegible]
من تقصيري كرم وجهك قال ثم [illegible] وجعلت بغداد وكان [illegible]
فقعدت على الشط اتهيا للصلوة اذ مر بي رجل فقال يا غلام احسن وضوءك احسن
الله اليك في الدنيا والاخرة فالتفت فاذا انا برجل يتبعه جماعة فاسرعت في وضوئي وجعلت
اقفو اثره فالتفت الي فقال هل لك حاجة فقلت نعم تعلمني مما علمك الله
ان من صدق الله نجا ومن اشفق على دينه سلم من الردى ومن زهد في الدنيا قرت
عيناه بما يرى من ثواب الله غدا افلا ازيدك قلت نعم قال من كان فيه ثلث خصال فقد استكمل
الايمان من امر بالمعروف وائتمر ونهى عن المنكر وانتهى وحافظ على حدود الله تعالى الا انبئك
ثلث بلى قال كن في الدنيا زاهدا وفي الاخرة راغبا واصدق الله تعالى في جميع امورك تنج مع الناجين
ثم مضى فلت من هذا فقالوا الشافعي فانظر الى حالته والى [illegible] وحكمته [illegible]
هذا من ربع النكاح والجراح ام من علم الاخرة المستفاد من الكتاب والسنة واما كونه
عالما باسرار [illegible] الاخرة فيعرف من الحكم الماثورة عنه روي انه سئل عن
الرياء فقال على البديهة الرياء فتنة عقدها الهوى حيال ابصار قلوب العلماء فنظروا
اليها بسوء اختيار النفوس فاحبطت اعمالهم وقال الشافعي اذا انت خفت على
عملك العجب فاذكر رضا من تطلب وفي اي نعيم ترغب ومن اي عقاب ترهب واي
عافية تشكر واي بلاء تذكر فانك اذا تفكرت في واحدة من هذه الخصال صغر في عينك
عملك فانظر كيف ذكر حقيقة الرياء وعلاج العجب وهما من كبار آفات القلب وقال الشافعي
من لم يصن نفسه لم ينفعه علمه [illegible] من اطاع الله بالعلم نفعه سره [illegible]
ما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ما روي عنه انه قال
ان الناس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فانظر كيف اطلع على آفة العلم [illegible]
وكيف كان [illegible] الطلب [illegible] اليه متجردا لنية فيه لوجه الله تعالى وقال لمناظر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] من الله تعالى يحفظ
[illegible] [illegible] ابالي ان حبل الله الحق على لساني او على لسانه وقال ما اوردت
الحق والحجة على احد فقبلها الا هبته واعتقدت مودته ولا كابرني على الحق احد ودافع

جامع
علوم [illegible]

التحريم الاسقاط من عين [illegible] ونقصته فهذه العلامات التي تدل على ارادة [illegible]
بالعلم والمناظرة فانظر كيف كان دأب الناس من جملة هذه الخصال الخمس على [illegible]
ثم كيف خالفوه فيها الفقه وابنه اقال ابو ثور ما رايت ولا رأى الراؤن مثل الشافعي
وقال احمد بن حنبل ما صليت صلاة منذ اربعين سنة الا وانا ادعو للشافعي فانظر
الى انصاف الداعي والى درجة المدعو له وقس به الاقران والامثال من العلماء في هذه
الاعصار وما بينهم من المشاحنة والبغضاء لتعلم تقصيرهم في دعوى الاقتداء
بهؤلاء ولكثرة دعائه له قال له ابنه اي رجل كان الشافعي حتى تدعو له كل هذا
الدعاء فقال احمد بن حنبل يا بني كان الشافعي كالشمس للدنيا وكالعافية للناس فانظر
هل لهذا من خلف وقال احمد ما احد يمس بيده محبرة الا وللشافعي في عنقه منة واما
مالك واحمد بن حنبل وسفيان رحمهم الله فورعهم مشهور وكلامهم في اسرار العلوم و
آفات النفوس والاعمال مشهورة قال الشعراني يحكي ومعرفة ذلك من كتاب حلية
الاولياء وقد ذكرنا الرواية عنهم في كتاب الاحياء فانظر الى سيرة هؤلاء الائمة
وتامل احوال متبعيهم والنظر ان هل الزهد والمعرفة وغيرها من معاملات [illegible] والخضوع
او نوع آخر من العلم اعرض الناس عنه واستغرقوا العمر بما يتعلق بمعاملات الخلق
لما فيه كسب المال والجاه **الباب الرابع** في اقسام العلوم واحكامها
وما ليس منهم وتقسيم العلم الى فرض العين وفرض الكفاية وتقسيم غير العلم الى المباح
والمذموم وفيه فصول **الفصل الاول** في اقسام العلوم فنقول العلوم تنقسم الى
شرعية وغير شرعية ونعني بالشرعية ما استفيد من الانبياء عليهم السلام ولا يرشد العقل اليه
[illegible] كالحساب ولا التجربة كالطب ولا السماع كاللغة واعني الشرعية التي هي المقصودة
بالبيان تنقسم الى اصول وفروع ومقدمات ومتممات [illegible] **الضرب الاول**
الاصول وهي اربعة كتاب الله وسنة رسوله واجماع الامة وآثار الصحابة والاجماع
اصل من حيث انه يدل على السنة فهو اصل في الدرجة الثانية وكذلك الآثار ايضا فانها
تدل على السنة لان الصحابة شاهدوا الوحي والتنزيل وادركوا [illegible] من قرائن الاحوال ما غاب
العبارة عن نقله فرأى بعض العلماء الاقتداء بهم والتمسك بآثارهم وذلك
على شرط مخصوص وفي وضع مخصوص ليس في هذا غرضنا بيانه **الثاني** الفروع وهو ما فهم

من هذه الاصول لا بموجب الفاظها بل بمعان تنبه لها العقول فاتسع بسببها الفهم
حتى فهم من اللفظ الملفوظ به غيره كما فهم من قوله لا يقضي القاضي وهو غضبان انه لا
يقضي اذا كان حاقنا او جائعا وهذا على ضربين احدهما يتعلق بمصالح الدنيا ويحويه
كتب الفقه والمتكفل به الفقهاء والثاني ما يتعلق ببيان طريق سلوك الآخرة وهو علم
احوال القلب واخلاقه المذمومة والمحمودة وما هو مرضي عند الله وما هو مكروه وهو الشطر
الاخير من الاحياء اعني ربع المهلكات وربع المنجيات ومنه العلم بما يترشح
من القلب على الجوارح في عباداتها وعاداتها وهو الذي يحويه الشطر الاول منه **الضرب**
الثالث المقدمات وهي التي تجري منه مجرى الآلات كعلم اللغة والنحو فانهما آلة لمعرفة
كتاب الله وسنة رسول الله [illegible] ذاته لكن من حيث نزلت الشريعة بهذه اللغة فيتعين
تعلمها اذ لو نزلت بلغة اخرى لزم تعلم تلك اللغة بل من الآلات علم كتابة الخط
لكنه ليس ضروريا اذ الحفظ قد يستقل به فقد كان عليه السلام اميا لكنه بحكم العجز في
الغالب ايضا ضروريا **الضرب الرابع** المتممات وذلك في علم القرآن فينقسم الى
ما يتعلق باللفظ كعلم القراءات ومخارج الحروف والى ما يتعلق بالمعنى كالتفسير المنقول
فان اللغة بمجردها دون النقل لا تستقل به والى ما يتعلق باحكامه كمعرفة الناسخ والمنسوخ
والعام والخاص والنص والظاهر وكيفية استعمال البعض مع البعض وهو العلم الذي يسمى
اصول الفقه ويتناول السنة ايضا واما المتمم في الاخبار والآثار كالعلم بالرجال و
اسمائهم واسامي الصحابة وصفاتهم والعلم بالعدالة واحوال الرواة ليتميز الصحيح عن
السقيم [illegible] العلوم الشرعية ومراتبها **الفصل الثاني** في بيان فرض الاعيان
من جملة العلوم فقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم
[illegible] على ان من العلوم ما [illegible] على كل مسلم واختلفوا في تعيينه [illegible]
اكثر من عشرين فرقة [illegible] ولكن حاصله ان كل فريق [illegible]
على العلم الذي يقصده ولم تسمح نفسه بان يكون القائم باهم العلوم غيره والاهم
فرض العين [illegible] فقال المتكلمون هو علم الكلام اذ به يحصل معرفة الله تعالى و
صفاته [illegible] وقال الفقهاء هو علم الفقه اذ به يعرف العبادات والحلال
والحرام في المعاملات وقال المفسرون والمحدثون هو علم الكتاب والسنة فانهما مبداء

معارف العلوم الدينية وقال المتصوفة المراد به علمنا فقال بعضهم هو علم العبد بحاله
ومقامه من الله تعالى وقال بعضهم هو العلم بالاخلاص وآفات النفوس وتمييز لمة
الملك من لمة الشيطان وقال ابو طالب المكي في قوت القلوب هو العلم بمباني الاسلام
الخمسة المذكورة في قوله عليه السلم بني الاسلام على خمس لان هذه هي الواجبات
من الاعمال فيجب علمها ونحن نكشف الغطاء عن هذه المسئلة بما لا يسترب فيه محصل
ولا ينبغي للخلاف معه وجه فنقول العلم ينقسم عندنا الى علم مكاشفة كما سبق
بيانه والى علم معاملة ونظرنا الآن في علم المعاملة والمعاملة التي كلف بها المكلف
ثلث اعتقاد وفعل وترك فاذا بلغ الرجل بالاحتلام او السن مثلا فاول واجب عليه
تعلم كلمتي الشهادة وفهم معنى قول لا اله الا الله محمد رسول الله وليس عليه ان يحصل
كشف ذلك لنفسه بالنظر والبحث وتحرير الادلة بل يكفيه ان يصدق به ويعتقده جزما
من غير اختلاج ريب وذلك قد يحصل بمجرد التقليد والسماع وقد اكتفى رسول الله
عليه السلم من اجلاف العرب بمجرد التصديق ولم يشغلهم بتعلم الادلة المحررة فاذا
فعل ذلك فقد ادى فرض الوقت وكان العلم الذي هو فرض عينه ذلك وليس عليه امر
وراء هذا في الوقت بدليل انه لو مات عقيب ذلك مات مؤمنا ولم يكن عاصيا وانما يجب
ذلك على الشخص بامر عارض وليس ذلك العارض ضروريا في حق كل شخص وذلك العارض
اما ان يكون في الفعل او في الترك او في الاعتقاد واما الفعل فبان يعيش من ضحوة النهار
الى وقت الظهر فتجدد عليه وجوب علم الطهارة والصلوة فتجدد وجوبها فان عاش
الى رمضان تجدد وجوب علم الصوم وانه تجب النية والامساك عن المفطرات
وكذلك فان كان له مال تم الحول تجدد وجوب علم الزكوة فان ملك النعم لزمه علم
زكوة النقد وان ملك النقد لم يلزمه علم زكوة النعم الا اذا دخل اشهر الحج فلا يلزمه الحج
وحاليا انه على التراخي ولكن على علماء الاسلام تنبيهه على ان في تاخيره خطر
فيرى الحزم في المبادرة فيتعلم علم الحج ولا يلزمه الا تعلم اركانه وواجباته فاما
نوافله فتعلم علمه نفل وليس بواجب وكذلك التدريج في علم سائر الاعمال فاما التروك
فيجب علم ذلك بحسب ما يتجدد من الاحوال وذلك يختلف بحال الشخص فلا يجب على الابكم
تعلم ما يحرم من الكلام ولا على الاعمى تعلم ما يحرم من النظر ولو كان في الحال لابس حرير وجالسا [illegible]

وبعضها فيجب تعليمه بحسب الحال [illegible] او لكن يعرض له
التروك كالاكل فيما كان في [illegible] الحرير فيجب تعليم ذلك واما الاعتقادات
واعمال القلوب فيجب علمها بحسب الخواطر فان خطر له شك في معنى علم التوحيد وجب عليه
تعلم ما يزيله فان لم يخطر بباله ذلك ومات قبل ان يخطر له ان كلام الله قديم وانه يجوز
رؤيته الى غير ذلك مما يذكر في المعتقدات فقد مات على الاسلام اجماعا ولكن هذه الخواطر
بعضها يخطر بالطبع وبعضها بالسماع من اهل البلد فان كان في بلدة شاع فيه علم
الكلام وتناطق فيها اهل البدعة فينبغي ان يصان في اول بلوغه عن ذلك بتلقين الحق
لانه لو سبق الى سمعه الباطل لربما علق بقلبه وعسر ازالته فمن العلم الواجب عليه
علم ذلك القلب فيما يجب لكن في وقت وجوب العمل بما ذكره الصوفية من فهم خواطر الشيطان
ولمة الملك فهو ايضا حق لمن يخطر له الا انا نعلم ان الغالب ان الانسان لا ينفك عن
دواعي الشر والرياء والكبر والحسد والغضب والحقد فيلزمه ان يتعلم ما ذكرناه في ربع
المهلكات مما يرى نفسه محتاجا اليه وكيف لا يحتاج اليه وقد قال عليه السلم ثلث مهلكات
شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه وقل من ينفك عنها الا [illegible]
وسائر الصفات المذمومة تتبع هذه المهلكات الثلث وكلها مذمومة تجب
تطهير القلب منها وازالتها [illegible] منها الا بعد معرفتها ومعرفة حدودها ومعرفة اسبابها ومعرفة
علاجها لانه معنى العلاج مقابلة السبب بضده فلا يعرف دون معرفة السبب فلا يعرف الا من معرفة
حده وحقيقته وهو العلم الذي اوردناه في ربع المهلكات وذلك من فروض الاعيان كلها
[illegible] ومنهم الفقهاء [illegible] ينبغي ان ينزل [illegible] والجواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السؤال [illegible]
كلمتي الشهادة فان المراد من تصديق الرسول ان يصدقه فيما ورد به [illegible]
وهو ان من اطاع الله فله الجنة ومن عصاه فله النار فبعد هذا التصديق يتعلم كيفية الطاعة
ليعمل وكيفية المعصية ليجتنب واذا ثبت بهذا التدريج علمت ان كل عبد هو في مجاري
احواله ليس يخلو عن وجوب علم من جملة العلوم فلا يمكن ذلك علما واحدا معينا في جميع الاحوال

بالجمع الاصحاص وقد عرفه رسول الله صلى الله عليه وسلم بان الفقه فقال طلب العلم
يريد به كل علم لا علما معينا لكن المراد به جنس العلم على الحقيقة والله اعلم

الفصل الثالث

في بيان فرض كفاية من العلوم اعلم ان العلوم الدينية التي ذكرنا امر الاحتياج اليه كلها حسن
فرض الكفايات اذ احادها قد يصير فرض عين على الآحاد وعلى اختلاف الاحوال فكل
جملتها فرض كفاية على معنى انه لو خلا البلد عمن يقوم بعلم منها عم الحرج اهل البلد كافة
لاسيما المتمكنون منه على السير [illegible] هذه العلوم تجب على طايفة لا بعينها ولذلك قال الله تعالى
فلولا نفر من كل فرقة منهم طايفة كما قال في الامر بالمعروف ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون
بالمعروف الآية فالخطاب مع الجمع بان يكون منهم امة ويخرج منهم فرقة فان خرج فرقة
سقط الحرج عن الجميع والا خرجوا اثم لا يختص هذا بالعلوم الدينية بل يدخل فيه كل علم
لا غنا للخلق عنه كعلم الطب الذي يحتاج اليه لعلاج المرضى وعلم الحساب الذي يحتاج اليه
في قسمة المواريث والوصايا وعلم المساحة التي يحتاج اليها في قسمة الاراضي بل يتعدى
الى الصناعات كالحياكة والزراعة والخبز والطحن حتى الحجامة مثلا من فروض الكفاية
لو خلى البلد عن الفصاد حرجوا قال عليه السلام احتجموا كيلا يتبيغ بكم الدم فيقتلكم الله
الذي انزل الدا انزل الدوا فلا يجوز التعرض للهلاك واهمال المداواة فاذا
عرفت هذا فاعلم ان القيام بفرض الكفاية من علوم الدين بعد تحصيل فرض العين الا
ان من اشتغل قبل الفراغ من فرض العين فقد تعرض لسخط الله كالذي وجب عليه
دفع اليد عن غيره وبعد طلب بها فتحرم بالصلاة ولو بالمكتوبة في اول الوقت فانه عاص
لا لكونه مصليا ولكن لتضمن صلوته تركا هو واجب على الفور وكان تاركا للترتيب
الواجب [illegible] وكالعاصي من سجد قبل الركوع في صلوته وان لم يعص بنفس السجود من حيث انه
سجود وفرض عين على كل شخص تطهير جوارحه عن المعاصي وتطهير قلبه عن الاخلاق المذمومة
من الكبر والعجب والرياء والحسد وغيرها ثم اذا فرغ من فرض العين فلا بد من رعاية ترتيب فروض
الكفايات فالاشتغال بفرض كفاية تام بها جماعة واهمال فرض تعطل لا قايم به لا وجه
له ايضا بل يتحرى تقديم الاهم فالاهم لا بد في ترجيح الاسبق ان لم يكن الترجيح مختصا لكن
كون غيره في الحرج والاثم لا يخرجه عن كونه معترضا له

الفصل الرابع

في بيان تفصيل علوم الآخرة قد بينا ان العلوم ينقسم الى ما يتعلق بمصالح الدنيا كعلم الفقه والى

[illegible] سلوك طريق الآخرة [illegible] الآخرة وان كنت مستغنيا عنهم
بتفصيل علوم مصالح الدنيا لا اعتبار به ولا يدرس علوم الآخرة واشتغل بما يقول
العلوم المتعلقة بسلوك طريق الآخرة ينقسم الى علوم مكاشفة والى علوم معاملة واعني بعلم
المعاملة ما يراد منه العمل وبعلم المكاشفة ما يراد منه الكشف والمعرفة فقط دون العمل
وعلم المكاشفة هو العلم الخفي الباطن وهو غاية العلوم ومقصدها بل هو المراد من جميع
العلوم وجميع العلوم انما يراد للتوسل والتدرج الى اليه وهو العلم الذي فضل ابو بكر سائر
الاصحاب حتى قال عليه السلام ما فضلكم ابو بكر بكثرة صلوة ولا بكثرة صيام ولكن بسر وقر
في قلبه وهو الذي قيل لاجله ذهب تسعة اعشاره بموت عمر قال ابن مسعود رضي الله عنه لما
مات عمر ذهب تسعة اعشار العلم فقيل كيف تقول هذا وفينا جلة الصحابة فقال لست اريد علم
الفتوى والاحكام وانما اريد العلم بالله وهو الذي اراده النبي عليه السلام حيث قال
ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمه الا اهل المعرفة بالله فاذا نطقوا به لم يجهله الا اهل الاغترار
بالله فلا تحقروا عالما آتاه الله تعالى علما فان الله تعالى لم يحقره اذ آتاه والعلم
قال بعض العارفين من لم يكن له نصيب من هذا العلم اخاف عليه سوء الخاتمة وادنى النصيب
التصديق به وتسليمه لاهله وقيل من كان محبا للدنيا او مصرا على هوى لم يتحقق بهذا
العلم وقد يتصور ان يتحقق بغيره من العلوم واقل عقوبة من ينكره ان لا يذوق منه شيئا وهو
علم الصديقين والمقربين وهو عبارة عن نور يظهر في القلب عند تطهيره وتزكيته
من صفاته المذمومة بالرياضة التامة وقد ينكشف بذلك النور حقايق الامور كان يسمع
قبل [illegible] ويتوهم لها معاني [illegible] فيتضح اذ ذاك حتى يحصل المعرفة الحقيقية
بذات الله تعالى وصفاته [illegible] ومعنى النبوة والنبي [illegible] وخلق الارض
[illegible] ترتيب الآخرة على الدنيا والمعرفة [illegible]
النبي ووجه افاضته الى [illegible] الرسل ومعرفة رتبة النبي ونسبته الى [illegible]
ساير الخلق وكيفية كونه واسطة بين الملائكة وبين الخلق وكيفية [illegible] الوحي اليهم
الملائكة وكيفية ظهور الملك لهم تارة في صورة الحقيقة وتارة في كسوة الامثلة فان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مع كثرة رؤيته جبريل لم يراه في صورة الحقيقية الا مرتين
يحصل معرفة [illegible] حقيقة القلب ووجه نسبته الى عالم الدنيا بواسطة الحواس ووجه

الى عالم الآخرة والملكوت تجلياً [illegible] في ذاته بنظر [illegible] عند ركود الحواس بالنوم حتى يطلع
على الغيب وعلى ما في المستقبل وهو غائب في هذا العالم الا اذا كان [illegible] بهذا العالم بواسطة الحواس
وقد [illegible] واذا انكشف تردد القلب بين العالمين انكشف معنى لمة الملك ولمة
الشيطان وكيفية تصادم جنود الملائكة وجنود الشياطين في القلب واذا [illegible] حقيقة
القلب وخواصه عرفت انه جوهر من عالم الآخرة والملكوت [illegible] غريب في هذا العالم
وانه لم يسافر الى عالم الغربة الا ليتزود ويستعد للرجوع الى مستقره ووطنه الاصلي
الذي منه مبدأه ومصدره واليه مرجعه ويحصل بمعرفة المرجع والمستقر معرفة حقيقة
الآخرة وهي الجنة والنار وعذاب القبر والصراط والميزان والحساب ومعنى قوله تعالى
وان الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون ومعنى لقاء الله تعالى والوصول اليه والنظر
الى وجهه الكريم والنزول في جواره ومعنى مرافقة الملأ الاعلى ومقارنة الملائكة و
النبيين ومعنى تفاوت درجات اهل الجنة حتى يرى بعضهم بعضاً كما يرى الكوكب الدري
في جو السماء ومعنى قوله ان الله تعالى يتجلى للناس عامة ولابي بكر خاصة وفي الجملة
فهو معرفة جميع ما ورد في الله تعالى وفي صفاته وافعاله وفي الآخرة اذ للناس في
معاني هذه الامور بعد التصديق باصولها مقامات فبعضهم يرى ان جميع ذلك امثلة
وان الذي اعده الله تعالى لعباده الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على
بشر وانه ليس مع الخلق من الجنة الا الصفات والاسماء ويكاد يتمادى به الى
افراط في رفع الظواهر وبعضهم يرى ان حقائق بواطنها هي المفهوم من ظواهرها
ليس فيها كناية ولا مثال ولا مجاز ابداً [illegible] تفريطاً [illegible] الى مذهب الحشوية
[illegible] رتبة العوام وبعضهم يرى ان بعضها امثلة وبعضها يوافق حقائقها
المفهومة من الفاظها ويرى بعضهم ان منتهى معرفة الله تعالى الاعتراف بالعجز عن
معرفته [illegible] وبعضهم يدعي لنفسه اموراً عظيمة كالاتحاد والحلول
والوصول [illegible] وبعضهم يقول منتهى معرفة الله تعالى ما يعتقده العوام انه موجود
عالم قادر سميع بصير متكلم فنعني بعلم المكاشفة ان يرتفع الحجاب عن قلبه حتى تتضح
جلية الحق في هذه الامور اتضاحاً يجري مجرى العيان الذي لا يشك فيه
وهذا ممكن في جوهر الانسان لولا ان مرآة القلب قد تراكم صداها وخبثها بقاذورات الدنيا

كما اشار اليه عليه السلام قال لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت
السماء وهو المراد بالاشارة بما اورده رحمه الله تعالى الى بعض الانبياء [illegible] العلم
[illegible] من [illegible] انا العلم مجهول في [illegible] بآداب [illegible] الصالحين [illegible]
[illegible] المراد علم المكاشفة ولا سبيل اليه الا بعد احكام علم المعاملة
[illegible] من المعاملة ونعني بالمعاملة تصقيل مرآة القلب عن كدورات الدنيا
[illegible] الاخلاق وظلمات الشهوات التي هي الحجاب عن الله تعالى وعن معرفة صفاته
وافعاله فبعد ما يصقل [illegible] من القلب [illegible] سطر الحق [illegible] حقائقه
[illegible] الا في المرآة المجلوة [illegible] السماء [illegible] سبيل [illegible]
[illegible] تزكية القلب عن الصفات المذمومة وتحليتها بالصفات المحمودة [illegible]
[illegible] الشطر الاخير من كتاب الاحياء وهو ربع المهلكات وربع المنجيات [illegible]
[illegible] هذه الصفات لتطلع على [illegible] هذا العلم اعني علم المعاملة [illegible]
[illegible] علم المكاشفة فاقول علم المعاملة يرجع الى معرفة احوال القلب [illegible] كالصبر
والشكر والخوف والرجاء والرضا والزهد والتقوى والقناعة والسخاوة ومعرفة المنة
لله تعالى في جميع الاحوال والاحسان وحسن الظن وحسن الخلق وحسن المعاشرة والصدق
والاخلاص فمعرفة حقائق هذه الاحوال وحدودها واسبابها التي بها تكتسب واضدادها
التي تبطلها [illegible] وعلاج ما ضعف منها حتى يقوى [illegible] حتى
يعود [illegible] من علم الآخرة واما ما يذم فخوف الفقر وسخط المقدور والغل والحسد والحقد
والغش وطلب العلو وحب الثناء وحب طول البقاء في الدنيا للتمتع والكبر والرياء
والغضب والانفة والعداوة والبغضاء والطمع والبخل والرغبة والبذخ والاشر والبطر
وتعظيم الاغنياء والاستهانة بالفقراء والفخر والخيلاء والتنافس والمباهاة و
الاستكبار عن الحق والخوض فيما لا يعني وحب كثرة الكلام [illegible] والتزين
للخلق والمداهنة والعجب والاشتغال عن عيوب النفس بعيوب الناس وزوال الحزن من
القلب وخروج الخشية منه وشدة الانتصار للنفس اذا نالها الذل وضعف الانتصار للحق
واتخاذ اخوان العلانية على عداوة السر والامن من مكر الله في سلب ما اعطى والاتكال
على الطاعة والمكر والخيانة والمخادعة وطول الامل والقسوة والفظاظة والفرح [illegible]

ومعنى الرياء [illegible]

والاسف على فواتها والانس بالمخلوقين والوحشة عن اقوام والجفاء والطيش والعجلة وقلة
الرحمة فهذه وامثالها من صفات القلب مغارس الفواحش ومنابت الاعمال المحظورة
واضدادها اعني الاخلاق المحمودة منبع الطاعات فالعلم بحدود هذه الامور وحقائقها
واسبابها وعلاجها هو علم طريق الآخرة وهو فرض عين في فتوى علماء الآخرة
فالمعرض عنه هالك بسطوة ملك الملوك في الآخرة كما ان المعرض عن الاعمال الظاهرة هالك
بسطوة سلاطين الدنيا بحكم فتوى فقهاء الدنيا ولو سئل فقيه عن معنى من هذه المعاني
حتى عن الاخلاص والرياء وما هو متعلق به في جميع الاوقات لم يعرفه ولو سئل عن التفاريع
النادرة في الطلاق والجراح مما لا يحتاج اليه الا نادرا

الفصل الخامس

في بيان العلم الاقصى وبيان نسبة العلوم بالموازنة بمثال كلي يعرف مراتب العلوم فلا يؤثر
الادنى على الارفع والتابع على المتبوع واعلم ان العزيز والرفيع الذي يجوز ان يضاف
اليك والى ما يهمك ولا يهمك الا شأنك في الدنيا والآخرة واذا لم يمكن الجمع بين ملاذ الدنيا
ونعيم الآخرة كما نطق به القرآن وشهد له من نور البصائر ما يجري مجرى العيان فالاهم
ما يبقى ابد الآباد وهي السعادة الابدية وعند ذلك تصير الدنيا منزلا والبدن مركبا
والاعمال سعيا الى المقصد ولا مقصد الا لقاء الله ففيه النعيم كله وان كان لا يدرك
في هذا العالم قدره الا الاقلون والعلوم بالاضافة الى سعادة لقاء الله تعالى والنظر
الى وجهه الكريم على ثلاث مراتب تفهمها بالموازنة بمثال وهو ان العبد الذي علق
عتقه وتمكينه من الملك على الحج وقيل له ان حججت وتممت وصلت الى العتق والخلاص
من شقوة الرق والفوز بسعادة الملك فله ثلاثة اصناف من الشغل الاول تهيئة
الاسباب بشراء الناقة وخرز الراوية واعداد الزاد والراحلة والثاني السلوك
ومفارقة الوطن بالتوجه الى الكعبة منزلا بعد منزل والثالث الاشتغال باعمال الحج
ركنا بعد ركن ثم بعد الفراغ من الاركان تحقق العتق والتعرض للملك والسلطنة
وله في كل مقام منازل من اول اعداد الاسباب الى آخرها ومن اول سلوك البوادي الى
آخرها ومن اول اركان الحج الى آخرها وليس قرب من ابتدأ باركان الحج من السعادة
كقرب من هو في بعد اعداد الزاد والراحلة ولا كقرب من ابتدأ بالسلوك بل هو اقرب
منه بعد الفراغ منه فالعلوم الفقهية ثلاثة اقسام قسم يجري مجرى اعداد الزاد والراحلة

والملك شبهنا والزيادات طرق الحج [illegible] في الفرق [illegible] ملكت العتق

ثم [illegible] وهو كعلم الفقه الذي يتعلق بمصالح معاملات الخلق وقسم يجري مجرى
سلوك البوادي وقطع العقبات وهو تطهير الباطن عن كدورات الصفات وطلوع تلك
العقبات التي عجز عنها الاولون والآخرون واحدى عقباتها البخل والكبر
وعن المداراة [illegible] ادراك ما العقبة فك رقبة او اطعام الآية ولا حجاب بين العبد
وبين الله الا هذه الصفات التي هي صفات القلب وتحصيل علمه كتحصيل علم طريق الحج
ومنازله فكما لا يغني علم المنازل وطرق البوادي دون سلوكها ولا يغني حفظ الادوية
وكيفية طبخها دون شربها فكذلك لا يغني علم تهذيب الاخلاق دون مباشرة التهذيب
لكن المباشرة دون العلم غير ممكن وقسم ثالث يجري مجرى نفس الحج واركانه وهو العلم بالله
وصفاته وملائكته وافعاله وجميع ما ذكرناه في تراجم علم المكاشفة وهو يرجع الى العلم
بالملك والملكوت وهو العلم الاقصى وما عداه من العلوم توابع ومقدمات كلها يراد
لهذا العلم وهذا العلم يراد لذاته لا لغيره فالسعادة الابدية متعلقة بلقاء الله تعالى الا انه
متعلقة بعلم المكاشفة وعلم المكاشفة وراء علم المعاملة الذي هو قطع عقبات الصفات وعلم
قطع العقبات [illegible] علم اسباب المعيشة في الدنيا بحسن المعاملة مع
الخلق واستعلام اسباب المعيشة التي هي الزاد الى طريق الآخرة بالاجتماع والتعاون
الذي يتوصل به الى الملبس والمطعم والمسكن بالسلطان والقانون في ضبط السلطان الناس
على نهج العدل اعني المعاملة في ناحية الفقيه كما ان قانون ضبط اخلاط البدن على نهج
الاعتدال اعني ناحية الطبيب ولذلك قال العلم علمان علم الابدان وعلم الاديان اشار
الى هذا العلم الظاهر المتعلق بمصالح البدن واسباب المعيشة فان ظننت ان علم
الفقه باعداد الزاد والراحلة فاعلم ان الله تعالى اخرج آدم من التراب
[illegible] من ماء دافق فاخرجهم من الاصلاب الى الارحام ومنها الى
القبر ثم الى العرض ثم الى الجنة او الى النار فهذا مبداهم وهذا غايتهم وهذه
منازلهم [illegible] الدنيا زاد للعقبى [illegible] ولا ينتظم الدين الا بصلاح الدنيا [illegible]
بقطع الخصومات [illegible] ولكنهم تناولوها بالشهوات [illegible] اعمال الاموال [illegible]
الرفاهية فجميع الشهوات تتولد منها الخصومات فمست الحاجة الى [illegible] قانون في سياسة
الاختصاص [illegible] والملكوت وسائر المطالب الدينية فهو العلم الذي [illegible]

[illegible] الى [illegible]

للمزوّد

87

الفقه سياسة في رفع المنازعات والتشاجر والحكومات ولا حاجة الى السلطان يسوسهم ويحكم بينهم على
الفصل للخصومات والفقيه هو العالم بقانون السياسة وطريق التوسط بين الخلق اذا
تنازعوا بحكم الشهوات فالفقيه هو معلم السلطان ومرشده الى طرق سياسة الخلق لينتظم
باستقامتهم امورهم في الدنيا ووجه تعلقه بالدين ان الدنيا منزل من منازل الآخرة
بل هي مزرعة الآخرة ولا يتم الدين الا بالدنيا ولذلك قيل الدين والملك توأمان
والدين اصل والسلطان حارس وما لا اصل له فمهدوم وما لا حارس له فضائع فمعلوم ان
الحج لا يتم الا بحارسة تحرس من العرب في الطريق ولكن الحج شيء وسلوك الطريق الى الحج
شيء ثان والقيام بالحراسة التي لا يتم الحج الا بها شيء آخر ومعرفة طريق الحراسة وحيلها
امر آخر فالفقيه يتولى معرفة طريق الحراسة ومن الدنيا التي هي منزل من منازل
الآخرة واما المقصد الاخروي لقاء الله تعالى والساعي الى الله تعالى لينال قربه هو
القلب ولست اعني بالقلب اللحم المحسوس الذي يشارك فيه الميت والبهيمة بل هو سر
من اسرار الله اللطيفة يعبر عنها تارة بالروح واخرى بالنفس
المطمئنة والشرع يعبر عنها بالقلب لانها المطية الاولى لذلك السر
عن حقيقته الا ان يقال انه امر رباني كما قال الله تعالى قل الروح من امر ربي
والمقصود من هذه اللطيفة هي الساعية الى قرب الحضرة الربوبية واما البدن فمطيتها
التي تركبها وتسعى بواسطتها فالبدن لها في طريق الله تعالى كالناقة للبدن في
طريق الحج فكل علم مقصده الاول مصالح البدن وصلاح معيشة البدن في الدنيا فهو علم
من علوم الدنيا ولا يخفى عليك ان علم الطب كذلك فانه يحتاج اليه في حفظ البدن
ولا ... الله تعالى الا بقيام البدن وصحته فكذلك لا يمكن الا بتحصيل اسباب
العيش ... ذلك الا بالاجتماع والتعاون وتصادم الشهوات عند التنازع
الا ... الى التقابل الذي هو سبب الهلاك من خارج كما ان فساد الاخلاط
الا ... الى الهلاك من باطن وبعلم الطب يحفظ الاعتدال في الاخلاط المتنازعة
من داخل وبالسياسة والعدل يحفظ الاعتدال في التنازع من خارج الافعال فهو علم
طريق الاعتدال في الاخلاط والطب علم طريق اعتدال الاحوال بين الناس في المعاملات
وهو متعلق بمصالح المطية في المنزل الاول من منازل الآخرة فمن تجرد له فلم يصلح نفسه

87

يقطع عقبات الصفات بطريقة ما في الاخلاق والاعمال لكن تجرده في الناس
وهيا وشر الرواية وغيرها مستغرق العمر في دقايق العلل التي تجري في الأرض
الاتكال المستغرق عمره في دقائق الاسباب التي تحكم الحوت التي بها تجري الراوية
في الحج وسببه هو الآن من السالك لطريق اصلاح القلب الواصل الى علم المكاشفة
او كسالك الطريق الحج او طالبي المكاتبة فما حفظ واقبل الصحيح بما من نام عن
ذلك ... اليه الا بجهد شديد ومزاولة تامة في سياسة العامة النزوع
من تقليدهم تجويد الشهوة فان قلت لقد سويت الفقه بالطب في اغاية الغض
ودرجة الفقه والفقهاء فاقول حاش ان اسوي بين العلمين بل انما اورد الطب
مثل للتفهيم ولا مناسبة بين العلمين في الشرف والرتبة لا وجه ثلثة احدها ان الفقه
علم ديني شرعي اي يستفاد من النبوة والطب علم حسي يستفاد من التجربة الثاني
ان الطب يحتاج اليه الا مريض والفقه يحتاج اليه المريض والصحيح بل لا يستغني عنه احد
من سالكي طريق الآخرة فانه مقدمة من مقدمات سلوك الطريق كما سبق الثالث
ان علم الفقه مجاور لعلم طريق الآخرة لانه نظر في اعمال الجوارح ومصدر الاعمال
صفات القلوب فالمحمود من الاعمال يصدر عن الاخلاق المحمودة المنجية في الآخرة
ولا يخفى اتصال الجوارح بالقلب والطب نظره تعديل المزاج والاخلاق
وبذلك تقاصر الفقه بمجاورة العلم طريق الآخرة ... متعلقا بطريق الآخرة
... وان المجاورة ان يسلك في احكام الحدود والجراحات والغرامات وفصل
الخصومات فلا تستعظم ما يشتمل عليه الفقه من العبادات الصيام والصلوة والحلال والحرام
فاعلم ان قرب ما يتكلم فيه الفقيه من العبادات الاعمال التي هي الآخرة
الاسلام والصلوة والحلال والحرام واذا تأملت منتهى نظر الفقيه
... ومصالح الدنيا الى الآخرة اما الاسلام فيتكلم الفقيه فيما
يتعلق فيه الى الاسان لان القلب خارج عن ولاية الفقيه بعزل ...
سلوك قال هلا شققت عن قلبه بل يحكم الفقيه بصحة الاسلام تحت ظلال السيوف
وهو يعلم ان السيف لم يكشف ... شبهة ولم يرفع عن قلبه غشاوة الجهل وكانه مشير على صاحب
السيف فانه ... الى ... والا ... صحة الاسلام عند الفقيه الذي يعصم ...

ولذلك فهم رسول الله عليه السلام امره على فعاله فاذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم
واموالهم فهذا الاسلام يصح بالاضافة الى دنيا لا الذي ينفع في الآخرة [illegible]
الى وان رقبته وذلك بعد الموت فلا ينفعه الا النور الذي به ينشرح الصدر للاسلام
والفقيه لا يتكلم الا في حقيقة ذلك النور والتي اساسه تزكية القلب وتصفيته [illegible]
فان خاض الفقيه فيه كان كما لو خاض في الطب والحساب ولم يكن باعتبار كونه فقيها اما
الصلوة فالفقيه يفتي بالصحة اذا اتى بصورة الاعمال وان كان غافلا من اولها الى
اخرها مشتغلا بالتفكر في معاملات السوق ولم يحضر القلب الا مع التكبير فقط
وهذه الصلوة لا تنفع في الآخرة كثير نفع بل قال عليه السلام لا يكتب للرجل من صلوته
الا ما عقل منها وذلك بالخشوع واحضار القلب ودفع الوسواس عنه ولكن
يريد بالصحة انه امتثل صيغة الامر بالصلوة فاندفع عنه سيف السلطان لان القتل
منوط بصورة الاعمال كما ان السيف في الكفر ايضا منوط بصورة كلمة الاسلام
واما الزكوة فشرط الفقيه فيها الى ما يقطع طلبة السلطان وربما يحكم ببراءة ذمته
اذا اخذ السلطان منه قهرا ولا يخوض في بيان سر الزكوة وان المقصود تطهير النفس عن
رذيلة البخل فهو طهره ولهذا كانت الزكوة كغسل النجاسة حتى رفع عنه
رسول الله عليه السلام واقاربه وسماه اوساخ اموال الناس والفقيه لا يلتفت الى
الوجه الذي به يكون اخراج الزكوة طهرة القلب عن خبث البخل بل ربما افتى بما [illegible]
نظرا الى الظاهر الذي هو حده ودرجته في النظر منقول لما حكي عن ابي يوسف
انه كان يهب ماله في آخر السنة لزوجته وتهب له لتسقط الزكوة عنهما
وقد يستنبط الفقيه ويستدل به على فقه نفسه وهو على التحقيق ضد مقصود الزكوة لان غرض
الزكوة [illegible] عن رذيلة البخل وهذا يؤكده ويفيد التخلق بالبخل الا ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم [illegible] لا لكل الشح المطلق بل الشح المطاع وانما يصير مطاعا بمثل [illegible]
ومع [illegible] يصير مهلكا والفقيه يفتي به لانه ينظر الى الظاهر ويقول [illegible]
الزكوة عما تعلق به المطالبة وهذا الملك قد زال قبل انقضاء السنة فهذا نظره في الزكوة واما
الحلال والحرام فالورع فيه له اربع درجات الاولى ورع العدالة وهو الذي يخرج بتركه عن اهلية
عن اهلية الشهادة والقضاء وهو الاحتراز عن الحرام الظاهر الثاني ورع الصالحين

وهو التوقي عن الشبهات ومظان الريبة قال عليه السلام لا يكون الرجل من المتقين حتى
يدع ما لا باس به مخافة ما به باس وذلك كالتورع عن حديث الناس حذرا من الانجرار الى
الغيبة والتورع عن اكل الشهوات خيفة من هيجان النفس والبطر والرابع ورع الصديقين
وهو الاعراض عما سوى الله عن كل عمل ليس لله خالصا وسياتي التفصيل في الدرجات
من بعد وهذه كلها خارج عن نظر الفقيه الا الدرجة الاولى وهو ورع العدول الذي هو
مناط الشهادة والقضاء والقيام بمجرد ذلك لا ينفي خطر الآخرة قال عليه السلام
لوابصة استفت قلبك وان افتوك وان افتوك وان افتوك وقال الاثم حزاز القلوب والفقيه
لا يتكلم في حزازات القلوب وان خلط ذلك الفقيه كان كما لو خلط الطب بالحساب
فانه ربما خرج منهما فذلك علمه لكن لا يكون من فن علمه ومقصوده وبهذا يعلم ان
نظر الفقيه يتعلق بالدنيا التي هي صلاح الآخرة ولا بحث عن طريق الآخرة وليس ما
ذكره غضا من درجة الفقه والفقهاء في نفسه لكن بالاضافة الى العلم الذي يعطي
الفلاح حيث قال الله تعالى قد افلح من زكيها وقال قد افلح من تزكى وذكر اسم
ربه فصلى بل تؤثرون الحيوة الدنيا والآخرة خير وابقى فالعلم الذي يحصل
تزكية القلب وملازمة الصلوة المقرونة بحضور القلب والذكر وايثار الآخرة
التي هي ابقى على الدنيا المشرفة على الانقضاء ارفع من العلم الذي يتعلق بمصالح
معيشته من غيره ولسلوك هذا الطريق حدا على هذا الوجه ينبغي ان يفهم

الباب الخامس في شروط المناظرة وآفاتها وبيان سبب

اقبال الخلق عليه اعلم ان الاعصار قد اختلفت في اقبال الخلق على انواع العلم فالخلفاء بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم تولاها الخلفاء الراشدون وهم ائمة مستقلون بالفتاوى كانوا
لا يستعينون بالفقهاء الا في وقائع نادرة وكان اهل الاسلام في زمانهم [illegible] لكن
لهم رغبة في العلم الا لله تعالى فلا جرم كان [illegible] الشبهات الدين [illegible]
التقوى وطلب علم الحديث والقرآن للعمل بها لا للرواية فاقبلوا [illegible]
فلما انقضى عصرهم تولى الخلافة اقوام لا استقلال لهم بعلم الفتاوى [illegible] الولاية فاحتاجوا
الى الفقهاء [illegible] في جميع الفتاوى والاقضية وكان قد بقي من علماء التابعين من هو
[illegible] ملازم صفو الدين فكانوا اذا طلبوا هربوا فاضطر الخلفاء الى

الى اكابرهم والاطلاع في طلبهم فرأى اهل تلك الاعصار عز العلماء واقبال الخلفاء والولاة عليهم
مع اعراضهم عنهم فاكبوا على طلب علم الفتاوى توصلا الى نيل العز والجاه واكثروا التصانيف
في علم المذهب واتسع هذا العلم واكب الناس عليه ثم عرضوا انفسهم على الولاة وتعرفوا
اليهم وطلبوا الولايات منهم فمنهم من حرم ومنهم من انجح ولم يخل المنجح عن ذل الطلب فاصبح
الفقهاء بعد ان كانوا مطلوبين طالبين وبعد ان كانوا اعزة بالاعراض عن السلاطين اذلة
بالتعرض للطلب الا من وفقه الله تعالى في كل عصر من علماء دينه فلم يخل عصر من الاعصار
عن علماء بالله معرضين عن السلاطين وعن ولاياتهم واموالهم لكن كان اكثر الاقبال في تلك
الاعصار على علم الفتاوى والاقضية وهو الذي سمي الآن علم المذهب ثم حدثت بعدهم
المتكلمين من المعتزلة وغيرهم وظهر من الصدور والخلفاء من مال الى البحث عن العقائد والى
التعصب واقبلوا على من اشتغل بذلك العلم فاكب الناس على علم الكلام واكثروا فيه
التصانيف ورتبوا فيه طرق المجادلات والمناقضات وزعموا ان غرضنا الذب عن دين
الله والنضال عن السنة كما زعم من قبلهم ان غرضنا الاشتغال بالفتاوى لتمييز
الحلال من الحرام ثم ظهر بعد ذلك من الصدور من لم يستصوب الخوض في علم الكلام
لما فيه من الفتنة فاعرض عن المتكلمين واقبل على المتعصبين للمذاهب في الفروع والميل الى
من يناظر في الفقه وبيان الاولى من مذهب الشافعي وابي حنيفة خاصة رضي الله عنهم
يفعلون ذلك لله تعالى وغرضهم استنباط دقائق الشرع وبيان ماخذ الاحكام واكثروا
في التصانيف والاستنباطات ورتبوا طرق المجادلات واعرضوا عن الخلاف مع مالك واحمد بن
حنبل وسفيان مع انهم انما تخالفوا من جهة الاحاديث فالبحث عن معاني الاحاديث والجمع
بينها [illegible] الصحيح اهم في ماخذ الاحكام ولكن كانت رغبتهم بحسب ميل الولاة والصدور
[illegible] التوصل الى الادرار والصلات والولايات فلم يشتغلوا الا بما يروج عندهم
ثم [illegible] يزعمون انه لا باعث لهم الا الدين واحياء الشريعة ولولا ذلك [illegible]
[illegible] مع احمد ومع مالك واشتغلوا بالبحث عن مذاهبهم ومناقضاتهم ولم
يسكتوا [illegible] انما نطلب بهذا الدين لله [illegible] الى الاعصار الى
الآن ولا ندري ما قدره الله تعالى فيما بعده من الاعصار فهذا هو الباعث على الاكباب على
الخلافيات والمناظرة لا غير فلا ترى رجلا يتعلم الخلاف [illegible] علم الفقه لم يتعلم

اهل [illegible] ونخاف ان يقال له يوم القيامة لم تخلص في عملك وعملك لهداية الناس
[illegible] يا فاسق يا مرائي كما ورد في الخبر ان المرائي ينادى يوم القيامة
ومع ذلك لا يعلم علم الاخلاص وطريق الجد [illegible] ما يجري في هذا المجرى من آفات
القلب فانظر الآن ان [illegible] تعليم خوف الآخرة ما اهم ام الاشتغال ببيان شروط المناظرة
اعلم ان المناظرة في احكام الشرع من الدين ايضا ولكن لها شروط ووقت ومحل فمن اشتغل
بها على وجهها وتمام شروطها فقد اقتدى بالصحابة فانهم تشاوروا في مسائل والسلف
الصالحين فالشافعي مع محمد بن الحسن وغيرهم فانهم تناظروا في مسائل وما تناظروا الا
[illegible] طلب الحق [illegible] ولكن لمن يتناظر [illegible] علامات الا ان الاشتغال به
[illegible] يقول غرضي ذلك [illegible] فقال له كذبت [illegible] ذلك الصلوات
[illegible] ثم نظرت [illegible] ان لا يرى فرض كفاية اهم من المناظرة
فان غرض المناظرة طلب ماخذ الشرع لينال رتبة الاجتهاد وهذا من فروض الكفايات
فان رأى فرض كفاية معطلا لا قائم بها فاشتغل بما قام به جماعة فعلم الاحاديث في
هذا العصر من فروض الكفايات ولا قائم به وقد اشرف على الاندراس [illegible]
فمن [illegible] فهو كمن يرى جماعة من العطاش يشرفون على
الهلاك [illegible] يشتغل بتعلم صناعة الحجامة [illegible]
[illegible] البلد عن الحجامين [illegible]
[illegible] من الكفايات التي لا قائم به الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد يكون
المناظر في مجلس مناظرة شاهد الحرير ملبوسا ومفروشا وهو ساكت ويناظر في [illegible]
[illegible]
[illegible] وقعت بين يديه [illegible]
مجلس المناظرة [illegible] الغيبة [illegible] التعصب [illegible]
شيء من ذلك ثم يزعم انه يناظر [illegible] السلف في
هذا [illegible]
ان [illegible] مذهب ابي حنيفة [illegible] الحق على لسان خصمه
[illegible] مناظرة السلف [illegible] على صاحب مذهبه [illegible]

وهو ان يقدر على تركه ان ظهر ضعفه ولو كانت مباحثته عن محل الوصلين الرجعين لكان احرى
وانفع فانه ربما يفهم به ولكن يحترس الى التطويل لكثرة الكلام ولوجدان الخصم فرصة
للتهجم على افحامه واظهار ضعف كلامه الرابع ان يناظر في واقعة مهمة او في مسئلة قريبة
من الوقوع وان يهتم بمثل ذلك فما خاض الصحابة في المشاورة الا بعد وقوع الواقعة ولم
يخوضوا قبل الوقوع الا في الفرائض لعلمهم ان ذلك لا بد منه ونرى المناظر
يهتم بتمييز ما يعم به البلوى كخلاف الكرات وتعليل الخمر وكون الخلع فسخا او طلاقا
مما لا يعم به البلوى من التوضي بنبيذ التمر ودباغ جلد الكلب وذكاة الحمار والبغل
ثم ربما ترك المسائل المهمة لانها مختصرة لا يطول الكلام فيها والمهم ادراك الحق من الباطل
الكلام فكيف يختار ما يطول فيه الجدل على القصير فيه الكلام ولعله يقول غرضنا الرياضة
والامتحان وذلك يحصل بالمسائل الدقيقة القياسية فينبغي ان لا يشبه نفسه بالصحابة
والسلف فانهم ما ناظروا للرياضة وما طلبوا التقوية الا من هذا الطريق بل
بالتقوى والمجاهدة وتحصيل العلم النافع وسنذكر الرخصة فيه للرياضة ونذكر شرطه
من بعد الخامس ان تكون المناظرة في الخلوة احب اليه منها في المحافل والصدور فان
الخلوة اجمع للهم واحرى لصفاء الذكر ودرك الحق وفي حضور الجمع ما يحرك دواعي الرياء
والحرص على الافحام ولو بالباطل وانت تعلم كسالتهم عن الجواب عن المسائل في الخلوة
وتنافسهم في المسائل في المحفل واجتهادهم في الا [illegible] تعجبا عن اهل الجمع السادس
ان يكون في طلب الحق كناشد ضالة لا يفرق بين ان يظهر على يده او على يد غيره ويرى
رفيقه معينا لا خصما ويشكره اذا عرفه الخطأ واظهر له الحق كما لو اخذ طريقا في طلب
ضالة فنبهه غيره على ضالته في طريق اخر اليس كان يفرح به ويشكره فالحق ضالة المؤمن
يطلبه كذلك فماله اذا ظهر الحق على لسان خصمه ويخجل واسود وجهه وارتعد لونه وتجهد
في مجاحدته ودفعه باقصى ما يقدر عليه واخذ يذم من افحمه طول عمره ثم لا يشبه نفسه
بالصحابة وقد ردت امرأة على عمر رضي الله عنه وهو في خطبته على ملأ من الخلق فقال
صدقت اصابت امرأة واخطأ رجل ورد رجل على علي رضي الله عنه فقال اصبت واخطأت
وفوق كل ذي علم عليم وسئل ابو موسى الاشعري وكان اميرا بالكوفة عن رجل قاتل في
سبيل الله فقتل فقال هو في الجنة وكان ابن مسعود حاضرا فقال اعد على الامير فلعله لم يفهم

فاعاد الجواب فقال ابن مسعود وانا اقول ان اصاب الحق فقتل فهو في الجنة فقال ابو موسى
الاشعري لا تسألوني عن شيء وهذا الحبر بين اظهركم ولو اعترض الان بمثل ذلك على
اقل فقيه لانكره واستبعده وقال لا حاجة الى ذكره فانه معلوم وان لم يذكر وما يجري
مجرى اللغو السابع ان لا يمنع معينه عن الانتقال من دليل الى دليل ومن سوال الى
سوال بل يورد ما يحضره ذكره كما يحضره ويخرج من كلامه جميع دقايق الجدل كما كان
مناظرة اهل الدين فاما قوله هذا لا يلزمني فقد تركت كلامك الاول وليس لك
ذلك فهذا محض الهذيان بل الرجوع الى الحق ابدا اكمل فما حصل الا باطل والحق
قبوله وانت ترى المناظرة في المحافل تنقضي بمحض المجادلات حتى يقيس المستدل
على اصل فيطالب بعلة قد ذكرها فيطالب بالدليل على علة الاصل فيقول هذا
ما ظهر لي فان ظهر لك ما هو اولى منه فاذكره فيصر المعترض ويقول اعرفه ولا
اذكره وينقضي المجلس في الاصرار على هذا العناد وقوله اعرفه ولا يلزمني ذكره
مع سوال عنه كذب على الشرع فانه ان كان لا يعرفه وانما ذكر لتعجيز خصمه فهو
فاسق كذاب عاص لله تعالى ومتعرض لسخطه بدعواه معرفة هو عاطل عنه
قصده افحام مسلم وتعجيزه وايذاؤه وان كان صادقا فقد فسق باخفائه
ما عرفه من امر الشرع وقد ساله اخوه المسلم ليفهمه وينظر فيه فان كان قويا رجع
اليه وان كان ضعيفا اظهر له ضعفه واخرجه من ظلمة الجهل ولا خلاف ان اظهار ما علم علم
الدين واجب عند السوال ومن كتم العلم الجم بلجام من نار كما ورد في الخبر فكانه يقول لا يلزمني في
الجدل الذي ابدعناه وسلكنا سبيل الاحتيال في الافحام والمصارعة والا فهو لازم في
دين الله تعالى وشرع رسوله كما سبق فانظر في مناظرات الصحابة والسلف هل سمعت
مثل ذلك وهل رايت انكارا على من انتقل من اية الى خبر ومن [illegible]
مناظرة ابراهيم نمروذ ان الله يحيي ويميت فقال انا احيي واميت قال فان الله يأتي بالشمس
من المشرق فأت بها من المغرب فانتقل الى دليل آخر لما راى الاول [illegible] الثامن
ان يناظر من هو مستقل بالعلم ويستفيد منه ان كان يطلب الحق والغالب انهم يحترزون من
مناظرة الفحول والاكابر خوفا من ظهور الحق على لسانهم ويرغبون فيمن دونهم طمعا في ترويج
الباطل عليهم ووراء هذه شروط دقيقة ولكن في هذه الشروط الثمانية ما يهديك الى من يناظر

عنده الا من يناظر لطلبه واعلم يقينا ان من هذا يناظر الشيطان ان يستولي على قلبه وقد شهد الله
بالعداوة ولا يزال يدعوه الى الهلاك ثم يناظر في مسائل الخطب فيها اخبر واحد
بجران فهو ضحكة الشيطان وعبرة للمصلحين ولذلك شمت الشيطان به بما نشر
ظلام الآفات كما تقرره ونفصلها بيان آفات المناظرة وما يتولد منها من مهلكات
الاخلاق اعلم وتحقق ان المناظرة الموضوعة لقصد الغلبة والافحام واظهار
باظهار الفضل هو منبع جميع الاخلاق المذمومة عند الله تعالى المحمودة عند عدو الله
ابليس ونسبتها الى الفواحش الباطنة من الكبر والعجب والرياء والحسد والمنافسة وتزكية
النفس وحب الجاه وغيرها كنسبة الخمر الى الفواحش الظاهرة من الزنا والقذف والقتل
وكما ان من خير بين الشرب وبين سائر الفواحش اختار الشرب استصغارا له فدعاه
ذلك الى ارتكاب سائر الفواحش فكذلك من غلب عليه حب الافحام والغلبة في المناظرة
وطلب الجاه والمباهاة دعاه ذلك الى اضمار الخبائث كلها فمنها الحسد فان المناظر تارة يغلب
وتارة يحمد كلام غيره وما بقي في الدنيا من يعتقد فيه انه اقوى على الخصوم منه فلا بد وان
يحسد ويحب زوال النعمة عنه والاعتقادات فيه فلو يحسده في الحال ... في عذاب
الآخرة اشد لذلك قال ابن عباس خذوا العلم حيث وجدتم ولا تقبلوا اقوال الفقهاء بعضهم
في بعض فانهم يتغايرون كما تتغاير التيوس في الزريبة ... ومنها التكبر والترفع على الناس قال عليه السلام
لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذرة من كبر وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
الله ومن تواضع رفعه الله وقال الله تعالى العظمة ازاري والكبرياء ردائي فمن نازعني
فيهما قصمته ويتحرك بالمناظرة داعية الكبر والترفع على الاقران في المجالس بالتقدم في الطرق
حتى انهم ليتقاتلون على القرب من الصدر وربما يتبجح المغرور بالتواضع بالقرار في
لست ارضى بان اعزاز العلم وصونه عن الاذلال ليس بمعنى ان الخداع بالتواضع لغير
الصدور من اهل الدنيا لا الاقران فيسمي التواضع المحمود عند الله تعالى ذلا والتكبر
المقرب ... فقد حرفوا الاسم واضلوا الخلق ومنها الحقد قال عليه السلام المؤمن ليس
بحقود ولا يكاد المناظر يقدر على ان يتحرك الياس في الكلام ...
جميع المستمعين على ترجيح كلامه فلا يخلو عن التحقق ... لا انه اما
يتشاغل او صرح كلامه ثم ان جرى من خصمه او من واحد منهم ما فيه قلة مبالاة به ولا

المزبور ... لا يعطوا بالله الى آخر الفواحش ومنها الغيبة وقد شبهها الله تعالى
باكل الميتة ولا يزال المناظر مثابرا على اكل الميتة فانه لا يخلو عن حكاية كلام خصمه وعرض
التهجين والتوهين له وربما يحرف كلامه فيكون كاذبا مغتابا وغاية احتياطه ان يصدق فيما يحكيه
... الزيادة والنقصان ... فيحكي كلامه على وجه يدل على
قصوره ... نقصان فضله وقد يصرح باستجهاله واستحماقه
... الغيبة اشد من الزنا كما ورد في الخبر ولا يملك الاحتراز عنها ومنها
تزكية النفس قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم ولا يخلو المناظر عن الثناء على نفسه اما تصريحا
واما تعريضا بنفي غيره وتهجين كلام غيره والغالب انه يصرح ويقول لست ممن يخفى
عليه امثال هذا وانا المتفنن في العلوم والمستقل بالاصول والفروع وما يجري مجراه
تارة للحاجة الى ترويج كلامه واستمالة القلوب اليه وتارة على سبيل الصلف والتبجح
وذلك مذموم عقلا وشرعا ومنها التجسس وتتبع العورات قال الله تعالى ولا تجسسوا وقال
عليه السلام يا معشر من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه لا تتبعوا عورات المسلمين فمن تتبع
عورة مسلم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته فضحه ولو في جوف بيته ولا يخلو المناظر
عن طلب عثرات الاقران والخصوم ليدخرها ذخيرة لنفسه ليتمكن من افضاحه في مناظرة
وتخجيله حتى انه ليتفحص عن احوال صباه وعيوب بدنه فعساه يعثر على هفوة او على عيب
... ان يشنع عليه به واما ان يعرض به ان كان قبيحا
فيتبجح به ويقول كيف تحكم ... وكيف اخرجت ... ويستحسن ذلك من لطائف التسبيب وربما
لا يمتنع من الافصاح به الافصاح كما يحكى عن جماعة من السفهاء يعدون من اكابر المناظرين
وما بعده الغريب ... اهل الدين ومنها الفرح بمساءة الناس والغم بمسارهم ومن لم يحب لاخيه
المسلم ما يحب لنفسه فهو ناقص الايمان بعيد عن اخلاق اهل الدين وكل من طلب المباهاة على
الاقران بالمناظرة يسره ما يسوءهم من نقصان الحال والجاه ويسوءه ما يسرهم من ارتفاع الصدر
وانتظام الامر ويكثر التباغض فيما بينهم كالتباغض بين الضرائر فكما ترى احداهن ... ترتعد فرائصها
ويرتعد لونه كانه رأى شيطانا ... واهل الدين متباشرون بالتلاقي ويستريحون اليه ...
... في العلم ... يتسابقون في الفضل والتنافس ...
... في رضي الله عنه العلم بين اهل العلم رحم متصل ...

الغفلة حتى لا يدري المصلي منهم في صلوته ما يقرأ ولا يحسن الخشوع في قلبه واستغراق الهم بعلوم التي
لا تنفع ليستعين بها في المناظرة حتى تحسين العبارة وتسجيع اللفظ وحفظ النوادر واعلم ان
الرذائل لازمة للواعظ اذا كان قصده بالوعظ طلب القبول والجاه ونيل الثروة والعزة
[illegible] للمشتغل بعلم المذهب والتفسير وغيره اذا كان قصده الدنيا وطلب القضاء
[illegible] والتقدم على الاقران وبالجملة فهي لازمة لكل من طلب العلم لغير وجه الله تعالى
[illegible] صاحب [illegible] ويقر بحرمة الله تعالى [illegible] لكتاب
الملك [illegible] فان [illegible] في المناظرة فائدة فان
احدهما ترغيب الناس في العلم اذ لولا حب الرياسة لاندرست العلوم [illegible]
[illegible] الرغبة والاخرى ان فيه تشحيذ الخاطر وتقوية النفس [illegible] الشرع فنقول
صدقت فلم نذكرها وذكرنا في باب المناظرة بل ذكرنا لها ثمانية شروط وعشر آفات
ليرى المناظر شروطها ويحترز عن آفاتها ثم [illegible] من الرغبة في العلم وتشحيذ الخاطر
[illegible] ان تقول [illegible] هذه الآفات ويحصل [illegible] الرغبة في
العلم [illegible] الخاطر [illegible] فان الله تعالى رغب الخلق في العلم بما وعدهم
من ثواب الآخرة لا بالرياسة وقال ان الملائكة تبسط اجنحتها وتستغفر للعلماء يوم القيمة
ومن سلك طريقا يطلب فيه علما [illegible] طريقا الى الجنة [illegible]
[illegible] طالب العلم [illegible] على [illegible]
[illegible] السلطان [illegible] الرياسة [illegible] والاوقاف
[illegible] في الترغيب في العلم اكثر من حرص الانبياء والرسل [illegible] طلب العلم [illegible]
تعلم للدنيا [illegible] وجوه الناس [illegible] على
هذه الطبع الشنيع ثم حب الرياسة باعث طبيعي والشيطان [illegible] والترغيب
[illegible] الشيطان [illegible] رغبة
تحريك الشيطان [illegible] ان الله يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم [illegible]
[illegible] في ثواب الله تعالى فهم ورثة الانبياء وخلفاء الرسل وانصار
[illegible] المناظر [illegible] الخاطر [illegible] الآفات التي ذكرناها
[illegible] فكيف بخاطر كخاطر الصحابة والتابعين فان كان

العداوة والتحاسد مع الاخوان والشركاء في العلم وبعض ذلك عن اطلاق [illegible]
الى [illegible] المتناقضين في التعادي والتباغض فقد كان يجري بين الشافعي واحمد بن حنبل
مناظرة في علم الحديث وغيره ثم كان [illegible] ما صليت منذ اربعين سنة الا وادعو
للشافعي رضي الله عنه ومنها النفاق والاضمار [illegible] مذموما وهم مضطرون اليه اذ يلزمهم
لقاء الخصوم والاقران واتباعهم [illegible] المفرط الى
[illegible] في الحال [illegible] ويعلم كل واحد من صاحبه انه كاذب
[illegible] وقال عليه السلام اذا تعلم الناس العلم وتركوا العمل وتحابوا
بالالسن وتباغضوا بالقلوب وتقاطعوا في الارحام لعنهم الله عند ذلك فاصمهم واعمى ابصارهم
رواه الحسن وقد صح ذلك [illegible] المشاهدة والعيان ومنها الاستكبار عن الحق وكراهيته والحرص
على مدافعته بالمماراة حتى ان ابغض شيء الى المناظر ان يظهر الحق على لسان خصمه ومهما
ظهر تشمر لجحده ما قدر عليه من التلبيس [illegible] والمكر والحيل ثم يصير المماراة له عادة
وطبيعة حتى لا يسمع كلاما الا [illegible] للاعتراض عليه [illegible]
للخصم فان كان محقا فقد لا يكون قصده اظهار الحق بل اظهار نفسه [illegible]
قال عليه السلام من ترك المراء وهو محق بني له بيت في اعلى الجنة ومن ترك المراء وهو مبطل
بني له بيت في ربض الجنة وقد سوى الله تعالى [illegible] ومن كذب بالحق فقال
ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بالحق لما جاءه ومنها الرياء [illegible] الخلق
والجهد في استمالة [illegible] الرياء هو الداء العضال كما سيأتي في كتاب الرياء فهذه عشر خصال
من امهات الفواحش الباطنة سوى ما يتفق لغير المتماسكين منهم من الخصام المؤدي الى الشتم
والضرب [illegible] بالايدي [illegible]
المعتبرين واما [illegible] لا ينفكون عن هذه الخصال العشر [illegible] بعضها
سلم عن بعضها ثم يتشعب من هذه الخصال العشر عن كل واحدة عشرة اخرى [illegible]
لم نطول بذكرها وتفصيل احادها مثل الغضب [illegible] والطمع [illegible]
[illegible] من الغلبة والمباهاة والاشر والبطر وتعظيم الاغنياء [illegible]
[illegible] واستحقار الناس [illegible]
مراكب [illegible] والملابس المحظورة والخوض فيما لا يعني وكثرة الكلام [illegible] القلب [illegible]

الخاطر بعلم الدين والشرع فقد تشحذت خواطر اهل الدين للمواظبة على العلم وطول الفكر فيه وتصفية
القلب عن كدورات الاخلاق فان الشي ان كانت له منفعة واحدة وآفات كثيرة فلا يجوز التعرض لاجل
تلك المنفعة الواحدة يدل عليه الخمر قال الله تعالى اثمهما اكبر من نفعهما فلا شك في منفعة
الخمر وتعديل المزاج وتقوية الطبع وتقوية الدماغ وتشحيذ الخاطر الى [illegible]
بالتطريح تشحيذ الى [illegible] الاشتغال والتعرض لآفاته لذلك لا ينظر ان علم
اقليدس والمجسطي ودقايق الحساب والهندسة والرياضة بها لا نستحث الى [illegible] ولا
تقوي النفس ونحن نمنع منها لآفة واحدة وهي انها مقدمات علم الاوائل [illegible]
فاسد لمتعلق بالدين ولكنا نخاف والانجرار اليه على ان لا يمنع من الناظر فيه لمن يقدر على
القيام بشروطه التي فيه والحذر عن آفاته [illegible] والرخصة فيها لمن لم يقدر عليه هذا هو الحق
فان [illegible] عنه [illegible] الناس [illegible] جهلوا [illegible] بهذا القول على [illegible]
سقطت [illegible] الباب السادس في آداب المتعلم والمعلم اما المتعلم فادابه
كثيرة وقد اطنب العلما فيه واكثروا ولكن تنظم تفاريقها جمل الوظيفة الاولى
تقديم طهارة النفس عن رذائل الاخلاق وخبائث الصفات اذ العلم عبادة القلب وصلاة
السر وقربة الباطن الى الله تعالى وكما لا يصح الصلوة التي هي وظيفة الجوارح الا
بتطهير الظاهر عن الاحداث والاخباث فكذلك لا يصح عبادة القلب بعمارة العلم
الا بعد طهارته عن خبائث الاخلاق ونجاسات الصفات فليس النجاسة مقصورة على
الظاهر قال الله تعالى انما المشركون نجس تنبيها للعقول على ان طهارة البدن والثوب
غير كافية والطهارة والنجاسة عبارة عما يجتنب فاذا كان القلب ملطخا بصفة يجب اجتنابها
فهو نجس بل هذه اعظم فانها في الحال نجاسات وفي المآل مهلكات وقد دل على اشتراط
هذه الطهارة للعلم قوله عليه السلام لا يدخل الملائكة بيتا فيه كلب والقلب بيت هو منزل
الملائكة ومهبط آثارهم والصفات الرديئة مثل الغضب والشهوة والعجب والكبر واخواتها
كلاب ضارية نابحة ونور العلم انما يقذفه الله تعالى في القلوب بواسطة الملائكة وما كان
لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فكذلك ما يرسل من رحمة العلوم
الى القلوب انما تتولاها الملائكة الموكلون بها وهم المقدسون المطهرون [illegible]
فلا يلاحظون الا طيبا ولا يعمرون بما عندهم من خزائن رحمة الله الا طاهرا ولا اقول ان المراد

بالبيت القلب وبالكلب الغضب بل هذا الظاهر كما ورد مقبول ومقرر ولكنا نعبر من الظاهر الى الباطن
ومن الصورة الى السر والمعنى وهذا طريق الاعتبار الذي امر الله تعالى به فقال فاعتبروا
يا اولي الابصار اذ علق [illegible] الظاهر [illegible] البيت [illegible] الكلب فاعبر من البيت الذي هو بناء
الخلق الى البيت الذي هو بناء الخالق وهو القلب ومن الكلب الذي ذم لصفته لا لصورته
بل لما فيه من الضراوة الى روح الكلبية وهي الضراوة والسبعية واعلم ان القلب المشحون بالغضب
والشره والتكالب على الدنيا والحرص على تمزيق اعراض الناس كلب في المعنى وقلب في الصورة
ونور البصيرة يلاحظ المعاني لا الصور والصور في هذا العالم غالبة على المعاني
والمعاني باطنة فيها فترى ذئبا في صورة انسان وفي عالم الآخرة تتبع الصور المعاني
فيحشر كل شخص على صورة تناسب معناه الباطن فيحشر الممزق لاعراض الناس كلبا
ضاريا والشره الى اموالهم ذئبا عاديا والمتكبر عليهم في صورة نمر وطالب الرياسة
والاستيلاء في صورة اسد وقد وردت بذلك الاخبار وشهد له الرؤيا فان النايم
لا يبعد عن عالم المحسوسات وقد [illegible] ذلك العالم اذ النوم اخو الموت فيرى في النوم الشخص
بصفاته في الصور التي ذكرناها فان قلت كم من طالب ردي الاخلاق حصل
العلوم وصار علما فيها فكيف تكون هذه الطهارة شرطا فاقول هيهات ما ابعدك
عن العلم الحقيقي النافع في الآخرة فان من اول العلم ان يعرف ان المعاصي سموم مهلكة قاتلة وهل
[illegible] الذي تسمعه من المترسمين حديث يلفقونه بالسنتهم
ويرددونه بالسنتهم وما استضاءت قلوبهم بنور العلم اصلا قال ابن مسعود ليس العلم بكثرة
الرواية انما العلم نور يقذف في القلب وقال بعضهم انما العلم الخشية فقد قال الله تعالى انما
يخشى الله من عباده العلماء فاعلم مقدار علمه بمقدار خشيته الوظيفة الثانية
ان يقلل علائقه من الاشتغال بالدنيا ويبعد عن الاهل والوطن فان العلائق شاغلة وما جعل الله
لرجل من قلبين في جوفه ومهما توزعت الفكرة قصرت عن درك الحقائق ولذلك قيل
تفرق كماء في جداول تنشفت الارض بعضه واختطف الهواء بعضه [illegible]
[illegible] تحصيل العلم لا يعطيك بعضه حتى تعطيه كلك فاذا اعطيته
[illegible] على خطر الوظيفة الثالثة ان لا يتكبر على العلم
[illegible] على المعلم بل يلقي اليه زمام امره في كل تفصيل ويذعن لنصحه اذعان المريض

بل الطبيب الشفيق الحاذق فاذا اشار عليه بطريق في التعلم فليقلده وليدع رأيه
فان خطأ مرشده انفع له من صوابه اذ التجربة تطلع على دقائق يستبعد سماعها
المستبدع مع انه يعظم نفعها فكم من مريض محرور يعالجه الطبيب بعض اوقاته
بالحرارة ليزيد في قوته الى حد يحتمل العلاج فيتعجب منه من لا حذق له وقد نبه الله
تعالى في قصة خضر وموسى عليه السلم على ذلك اذ قال له كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا
فالتزم الصبر ثم لم يصبر عليه فكان ذلك سبب الفراق بينهما فكل متعلم استبقى لنفسه رايا واختيارا
فاحكم عليه بالاخفاق والخسران فبالجملة تدبير المعلم غاية الكمال عليه بل قبل ان يكون
المتعلم للمعلم كارض دمثة نالت مطرا غزيرا فتشربت بجميع اجزائها فقد قال عليه السلام
ليس من اخلاق المؤمن التملق الا في طلب العلم ومن تكبره ان يستنكف عن الاستفادة الا من
المشهورين المرموقين وهو عين الحماقة لان العلم سبب النجاة ومن طلب مهربا من سبع
لا يفرق بين ان يرشده الى المهرب ايضا مشهور او خامل فالحكمة ضالة المؤمن يغتنمها
حيث ظفر بها ويتقلد المنة لمن ساقها اليه كائنا من كان ولذلك قيل العلم حرب للمتعالي
كالسيل حرب للمكان العالي فلا ينال العلم الا بالتواضع والتسليم وقال الله تعالى
ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد ومعنى القلب الفهم والقاء
السمع هو الصغي المحضر ليقبل بالقبول والتقليد وينبغي ان تنزل نفسه مع معلمه وان كان
منه انسب وارفع جاها قال الشعبي صلى زيد بن ثابت على جنازة فقربت اليه بغلته ليركبها
فاخذ ابن عباس بركابه فقال زيد خل عنه يا ابن عم رسول الله فقال ابن عباس هكذا امرنا
ان نفعل بالعلماء والكبراء فقبل زيد يده وقال هكذا امرنا ان نفعل باهل بيت نبينا
الوظيفة الرابعة ان العمر اذا كان لا يتسع لجميع العلوم فالحزم ان ياخذ من كل شيء احسنه
ويقتنع منه بشمه ويصرف جمام قوته الى استكمال العلم الذي هو اشرف العلوم وهو علم
الآخرة اعني قسمي المعاملة والمكاشفة وغاية المكاشفة معرفة الله تعالى ولست اعني
الاعتقاد الذي يلقنه العامي وراثة او تلقفا ولا طريق تحرير الكلام والمجادلة في تحصين ذلك عن
مراوغات الخصوم وتركيبات المبتدعة كما هو غاية المتكلم بل ذلك نوع يقين هو ثمرة
نور يقذفه الله تعالى في قلب عبد طهر بالمجاهدة باطنه من الخبائث حتى ينتهي الى رتبة ايمان
ابي بكر الذي لو وزن بايمان العالمين لرجح والى السر الذي فضل به ابو بكر الصحابة العلم

٩٤

الذي ... مشعر باشارة وهو ... قال ابن مسعود ولم يكن فضل ... عقيدة العامي ولا ... كان له
ولا المتكلمين مختصا بابي بكر ... من يسمع قبل ... الا ... رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
سمع ... وعلى ... قال ذلك ... الصوفية والطامات ... منتشر ... عنه
... ذلك العلم ... ويحرص عليه الوظيفة الخامسة ان يعرف السبب الذي به
يدرك شرف العلوم وان ذلك يراد به شيئان احدهما شرف الثمرة والثاني وثاقة الدليل وقوته وذلك
كعلم الدين وعلم الطب فان ثمرة احدهما الحياة الابدية وثمرة الآخر الحياة الفانية
فيكون علم الدين اشرف ومثل علم الحساب وعلم النجوم فان علم الحساب اشرف لوثاقة
براهينه وادلته وان نسب الحساب الى الطب فالطب اشرف باعتبار ثمرته والحساب
اشرف باعتبار براهينه وقوة ادلته واذا تقابل منهما كان ملاحظة الثمرة اولى لان
الدليل ... بل لاجل الثمرة والفائدة فلذلك كان الطب اهم واشرف وان كان اكثره
بالتخمين وبهذا تبين ان اشرف العلوم العلم بالله وملائكته وكتبه ورسله والعلم بالطريق الموصل
الى هذه العلوم فاياك ان ترغب الا فيه وتحرص عليه الوظيفة السادسة ان يكون قصد
المتعلم في الحال تحلية باطنه بنعوت الكمال وفي المآل التقرب الى حضرة الجلال والترقي الى جوار
الملأ الاعلى من الملائكة المقربين ولا يقصد به الرياسة والمال والجاه والتقدم على الاقران
كما سبق واذا كان هذا مقصده طلب لا محالة ما هو الاقرب الى مقصوده وهو علم الآخرة
ومع هذا فلا ينبغي ان ينظر بعين الحقارة الى سائر العلوم اعني علم الفتاوى والاحتياط
... واللغة المتعلقين بكتاب الله تعالى وسنة رسوله وغير ذلك مما اوردناه في المقدمات
والمتممات ولا تفهمن من غلونا في الثناء على علم الآخرة تهجين هذه العلوم فان المتكفلين
بها كذلك فالمتكفلون بعلوم الدين كالمتكفلين بالثغور والمرابطين بها والغزاة
كلهم مجاهدون في سبيل الله فمنهم المقاتل ومنهم الردء ومنهم الذي يسقيهم الماء ومنهم الذي
يحفظ الدواب ويتعهدها على اختلافهم لا ينفك احد منهم عن الاجر اذا قصد اعلاء كلمة الله تعالى
دون حيازة الغنيمة فكذلك العلماء قال الله تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم
درجات وقال ... هم درجات عند الله والفضيلة نسبية واستحقارنا الصيارفة بالاضافة الى الملوك
لا يدل على حقارتهم بالاضافة الى الكناسين فلا تظنن ان ما نزل عن الرتبة العليا
... بل الرتبة العليا للانبياء ثم للاولياء ثم للعلماء الراسخين ثم للصالحين على تفاوت

درجاتهم وبالجملة من يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن قصد العلم اي علم كان نفعه ورفعه
وظائف المعلم وآدابه اعلم ان للانسان في علمه اربعة احوال كما في اقتناء الاموال اذ
لصاحب المال حال استفادة فيكون مكتسبا وحال ادخار لما اكتسبه فيكون به غنيا
عن السؤال وحال انفاق على نفسه فيكون منتفعا وحال بذل لغيره فيكون سخيا متفضلا
وهو اشرف احواله فكذلك العلم يقتنى كالمال فله حال طلب واكتساب وحال تحصيل يغني عن السؤال
وحال استبصار وهو التفكر في المحصل والتمتع به وحال تبصير وهو اشرف الاحوال فمن علم
وعمل وعلم فهو كالشمس تضيء لغيرها وهي مضيئة وكالمسك الذي يطيب غيره وهو طيب والذي يعلم
ولا يعمل كالدفتر الذي يفيد غيره وهو خال عن العلم والمسن الذي يشحذ غيره ولا يقطع والابرة
التي تكسو غيرها وهي عارية وذبالة المصباح تضيء لغيرها وهي تحترق ومهما اشتغل بالتعليم فقد
تقلد خطرا عظيما فليحفظ آدابه ووظائفه وهي سبع **الوظيفة الاولى** الشفقة على المتعلمين
وان يجريهم مجرى البنين قال عليه السلام انما انا لكم مثل الوالد لولده فيقصد انقاذهم من
نار الآخرة وهو اهم من انقاذ الابوين ولدهما من نار الدنيا ولذلك صار حق المعلم اعظم
من حق الوالد فان الوالد سبب الوجود الحاضر والحياة الفانية والمعلم سبب الحياة الباقية ولولا المعلم لانساق ما حصل
من جهة الاب الى الهلاك الدائم وانما المعلم هو المفيد للحياة الآخرة الدائمة اعني معلم علوم
الآخرة او علوم مصالح الدنيا على قصد الآخرة لا على قصد الدنيا فاما التعليم على
قصد الدنيا فهو هلاك واهلاك نعوذ بالله منه وكما ان حق ابناء الرجل الواحد ان
يتحابوا ويتعاونوا على المقاصد فحق تلامذة الرجل الواحد التحاب ولا يكون الا كذلك ان
كان مقصودهم الآخرة ولا يكون الا التحاسد والتباغض ان كان مقصدهم الدنيا فان
العلماء وابناء الآخرة مسافرون الى الله وسالكون اليه الطريق والدنيا وسنوها و
شهورها منازل الطريق والترافق في الطريق بين المسافرين الى الامصار سبب التواد و
التحاب فكيف السفر الى الفردوس الاعلى ولا ضيق في سعادة الآخرة فكذلك لا يكون بين ابناء
الآخرة تنازع ولا سعة في سعادات الدنيا ولذلك لا ينفك عن ضيق التزاحم والعادلون الى
طلب الرياسة بالعلوم خارجون عن موجب قوله انما المؤمنون اخوة وداخلون في مقتضى قوله الاخلاء
يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين **الوظيفة الثانية** ان يقتدي بصاحب الشرع صلى الله عليه وسلم
فلا يطلب على افادة العلم اجرا ولا يقصد جزاء ولا شكورا بل يعلم لوجه الله كما قال الله

قل لا اسألكم عليه اجرا ولا يرى لنفسه منة عليهم وان كانت المنة لازمة عليهم لكن الفضل لهم
ويلزم الحق كثيرا ما يقصد طالبوا العلم الآن بل يشكر الله تعالى اذ جعل قلوبهم مزرعة
العلم فيه حتى يحصل له بسببهم الثواب في الآخرة فاذا لا غنى عن التعليم
[illegible] على ان المال وما في الدنيا خادم للبدن والبدن حامل
خادم [illegible] العلم اذ به شرف النفس فمن طلب بالعلم المال فقد طلب الاخس بالاشرف وكان
كمن مسح النعل بوجهه لينظفه وهذا اشد انعكاس من جعل الخادم مخدوما والمخدوم خادما
جهادا فحال كثير من قصد المعلم ذاك فاذا الامر الى التحقيق فالمنة لازمة على التلامذة
الشبان فيطلب بالعلم الجاه وعكس الامر اصبح التلميذ يمن على استاذه بتكثير سواده في الدروس
بين يديه [illegible] جرم يتحكم عليه فيطلب الجراية ويطوف في خدمة السلاطين لاطلاق
جرايته ويكلفه القيام بجميع حقوقه والتصدي لجميع الآفات ونصرة اوليائه ومعاداة
اعدائه ويطمع في ان يسخره في جميع اغراضه ويتخذه حمارا له في حاجاته والمسكين المعلم
يتكلف جميع ذلك ويلزمه خيفة من ان ينثلم جاهه باعراضه عنه ويتفرق اتباعه فكذلك
[illegible] للعلم واتخذه [illegible] على المتعلم ان [illegible]
الوظيفة الثالثة ان لا يدع من نصح المتعلم شيئا وذلك بان يمنعه من التصدي لرتبة قبل استحقاقها
والتشاغل بعلم خفي قبل الفراغ من الجلي ثم ينبهه على ان الغرض بطلب العلوم القرب الى الله تعالى لا الرياسة
سواه فان علم انه لا يقصد الا الدنيا نظر فان كان يتعلم العلم النافع المنذر المخوف المستحقر
للدنيا [illegible] فلا يمنعه منه فانه اما ان يصلحه ذلك العلم ويرده الى الله تعالى آخرا او يحمله على الوعظ والانذار
طلبا للجاه والقبول فيصلح به جمع من الناس وان هلك في نفسه فكان حب القبول كالحب حول
الفخ ليقتنص به الطير وقد فعل الله تعالى ذلك بعباده اذ جعل الشهوة ليتسارع الخلق بها الى
اسباب النسل وخلق لصاحب الرياسة ليكون سببا لاحياء العلوم ولولا حب الرياسة لاندرس
العلوم والله تعالى تحت كل شر سر وفي طيه خير يحصل به [illegible]
جميعا فاما ان كان يطلب الجدل المجرد والتفريعات الغريبة فلا يزيد التجرد لها مع الاعراض
عن غيرها الا قسوة في القلب وغفلة عن الله تعالى وجرأة على الدنيا وتماديا في الحرص الا من
تداركه الله تعالى [illegible] علما آخر من العلوم النافعة المنذرة [illegible]
[illegible] احياء علم الآخرة [illegible]

ولكن إذا كان هذا الإحياء بمن يصلح لغيره فما يفيده فاقرب تحريك رغبة الدنيا في الجهاد وكثير
ما يصلح من الفتاوى حتى لا يجوز التقية فيه إذ لا يجوز قبول الفتوى إلا من عدل ورع وجل
يخاف الله تعالى لا نؤمن غوائله ولا يوثق بقوله فيضا وقبل من العالم أكثر من صلاحه
ولذلك كان سفين الثوري حزينا فقيل له لم قال صرنا متجرا لأهل الدنيا يلزمنا أحدهم
حتى إذا تعلم جعل عاملا أو قاضيا أو قهرمانا **الوظيفة الرابعة** أن يزجره عن سوء الأخلاق
بالتعريض لا بصريح النهي وبطريق اللطف والنصح لا بطريق التوبيخ فإن التصريح يهتك
حجاب الهيبة ويهيج الحرص على النهي عنه قال صلى الله عليه وسلم لو نهي الناس عن
فت البعر لفتوه وقالوا ما نهينا إلا وفيه شيء وينبهك على هذا حكاية قصة آدم وحوا
ونهيهما عن أكل الشجرة ولأن في التعريض تشوق النفوس الزكية إلى استنباط معانيه
والمراد وتشوق إلى العمل ليعلم أن ذلك ليس بغريب من فطنته **الوظيفة الخامسة**
أن المتكفل ببعض العلوم لا ينبغي أن يقبح في نفس المتعلم ما عداه كمعلم الفقه يزري علم الحديث
ويقول إنه محض النقل والتقليد وليس فيه تحقيق كالمتكلم يزجر عن الفقه ويقول إنه
ظن وتخمين لا برهان فيه وهو كلام في حيض النسوان فأين هو من كلام في صفات
الرحمن فهذه أخلاق مذمومة بل ينبغي أن يوسع على المتعلمين طريق العلوم لكن بعد
الأهم والأشرف ويراعي التدريج والترتيب **الوظيفة السادسة** أن لا يلقي
إلى المتعلم ما لا يحتمله فهمه فينفره أو يخبط عليه عقله اقتداء بذلك بسيد المرسلين حيث قال
نحن معاشر الأنبياء أمرنا أن ننزل الناس منازلهم ونكلمهم على قدر عقولهم وقال عليه السلام
ما أحد يحدث الناس بحديث لا تبلغه عقولهم إلا كان فتنة على بعضهم وقال علي رضي الله عنه وأشار
إلى صدره إن ههنا علوما جمة لو وجدت لها حملة ولقد صدق فقلوب الأحرار قبور الأسرار
بل لا ينبغي أن يبث كل ما يعلمه العالم إلى كل أحد إذا كان لا ينتفع به فضلا عما إذا يضره قال
عيسى عليه السلام لا تعلقوا الجواهر في أعناق الخنازير والحكمة خير من الجوهر ومن كرهها فهو شر من
الخنزير وسئل بعض العلماء عن شيء فلم يجب فقال السائل أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من كتم علما نافعا جاء يوم القيامة ملجما بلجام من نار فقال اترك اللجام واذهب فإن جاء من
يفقهه فكتمته فليلجمني وقد قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء أموالكم تنبيها على أن حفظ
العلم ممن يفسده ويضره أولى وليس الظلم في إعطاء غير المستحق بأقل من الظلم في منع

المستحق للجهال لما يحملونه من منع المستحقين فهو ظلم **الوظيفة السابعة** أن يكون عاملا بعلمه فلا يكذب
قوله فعله لأن العلم يدرك بالبصائر والعمل يدرك بالأبصار وأرباب الأبصار أكثر من أرباب البصائر
ولا إرشاد مع مخالفة العمل القول إن أمر بالزهد الناس حتى تناول طعاما وزعم أنه سم فهو
يسخر الناس منه واتهموه وازداد حرصهم عليه فقالوا لولا أنه أطيب الأشياء وألذها لما استأثر به
ومثل المعلم المرشد من المسترشدين مثل النقش من الطين والعود من الظل فكيف
ينتقش الطين بما لا نقش فيه وكيف استوى الظل والعود أعوج قال الله تعالى أتأمرون
الناس بالبر وتنسون أنفسكم وقال علي رضي الله عنه قصم ظهري رجلان عالم متهتك و
جاهل متنسك فالجاهل يغر الناس بتنسكه والعالم يغرهم بتهتكه فهذه وظائف المعلم
مما ذكرناه جملة من آفات علماء الدين **الباب السابع** في تحلل العلماء وتحذيرهم من
أحوال السلاطين ونحو ذلك وفيه فصول **الفصل الأول** في فضل الورع قال الله تعالى
كلوا من الطيبات واعملوا صالحا أمر بالأكل من الحلال وقدمه على العمل الصالح قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم طلب الحلال فريضة على كل مسلم كما أن طلب العلم فريضة على كل مسلم
وقال بعضهم ومعنى هذا أيضا طلب العلم بالحلال فضل الحديثين حديثا واحدا وعلى كل
حال فطلب الحلال من أهم مراتب الدين فالعلم والعبادة مع الحرام كالبناء على السرجين
وقد قال عليه السلام من أكل الحلال أربعين يوما نور الله قلبه وأجرى ينابيع الحكمة من قلبه على
لسانه وزهده في الدنيا وروي أن سعدا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يسأل
الله تعالى أن يجعله مجاب الدعوة فقال أطب طعمتك تستجب دعوتك وقال عليه السلام
رب أشعث أغبر مشرد في الأسفار مطعمه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام يرفع يديه
فيقول يا رب يا رب فأنى يستجاب لذلك وفي حديث ابن عباس عن النبي عليه السلام
أنه قال إن لله ملكا على بيت المقدس ينادي كل يوم من أكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل
الصرف النافلة والعدل الفريضة وقال عليه السلام من اشترى ثوبا بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام
لم يقبل الله صلاته ما دام عليه منه شيء وقال عليه السلام كل لحم نبت من حرام فالنار أولى به وقال
السلف من لم يبال من أين مكسبه لم يبال الله تعالى من أين أدخله النار وقال عليه السلام
العبادة عشرة أجزاء تسعة منها في طلب الحلال وقد روينا في كتاب الكسب والتجارة
[illegible] حرام [illegible] كثير ما يدل على تشديد الأمر في طلب الحلال والتحرز

٩٧

... الصديق رضي الله عنه ... ادخل اصبعه في فيه وتقيأ حتى كاد يخرج روحه
انه كان قد شرب من اللبن شبهة وهو لا يعلم ... ثم قال اللهم
اني اعتذر اليك مما حملت العروق وخالط الامعاء ... من اهل الصدق
... [illegible]
من فضل العبادة الورع ... الورع والنظر ...
... [illegible]

الفصل الثاني في درجات الورع وهي اربع الدرجة الاولى ورع العدول وهو
الذي يقتضي المفتي تحريمه كالربا والمعاملات الفاسدة وخراج السلطان ... الا وقفا
على خلاف شرط الواقف وهو الذي يلزم المعصية والفسق بتركه الثانية ورع الصالحين
وهو الحذر من الشبهات قال عليه السلام دع ما يريبك الى ما لا يريبك ...
... فتوى الفقهاء الثالثة ورع المتقين وهو ترك ما لا بأس به مخافة ما به بأس قال
عليه السلام لا يبلغ العبد درجة المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس وقال عمر
... تسعة اعشار الحلال مخافة ان تقع في الحرام ... القبيل ...
... حنيفة ... [illegible] ...
... النقصان ... [illegible] ...
من الحلال مخافة الوقوع في الحرام ... ان الحلال الذي يخشى ...
... تسعة اعشار الحلال ... [illegible]
... الناس ... [illegible]
... [illegible] ... ان الحسن اخذ تمرة
من الصدقة في فيه فقال عليه السلام كخ كخ القها ...
... [illegible]
... المسلمين ... [illegible]
فقال ... [illegible]
... [illegible]
... المسلمين ... [illegible]

٩٨

... [illegible] ... فقال ... ان ... [illegible]
... [illegible] ... ثم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
الذي ... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... القسم الثاني ... الحلال الذي لا يفضي ... الورع ...
اكل الشهوات ... الحلال ... المباحات ... الزينة والتجمل ... الملبس
والاثاث ... وذلك ان كان مباحا ... [illegible]
... تحرك دواعي الشهوة ... [illegible]
المباحات ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... النبي صلى الله عليه وسلم ... [illegible]
... رسول الله عليه السلام ... [illegible]
... الحرام ... [illegible]

ثم قال ... [illegible]

وحدث النفس فيؤدي ذلك الى الانجرار الى الغيبة والنميمة ولذلك [illegible]
ما يحرم فيه لكن الطرف الى البعض شبابه تحريم لكان في الثاني الا شرب الماء في الانهار التي
حفرها الامراء اذا النهر يشبه بجريان الماء [illegible] الى ان [illegible] وكان بعضهم
في طريق مكة لا يشرب من مصانع السلاطين [illegible]
هذا الماء [illegible] وذا النون المصري فكان محبوسا بالظلم فبعثت اليه امرأة
طعاما من كسبها بالغزل فلم يأكل فعاتبته فقال [illegible]
فقال جاءني على طبق ظالم اي على يد السجان [illegible] ان القوة التي ساقته
[illegible] وهذا الاحرى في يد الفاسق [illegible] ان القوة لا يحصل [illegible]
انما يحصل باكل الحرام فيختص بالظالم والسارق وشارب الخمر [illegible]
كسب الخياط الذي يخيط في المسجد لانه كره الخياطة في المسجد [illegible]
[illegible] ابتني [illegible] فقال [illegible] انما [illegible] الاخرة وكره ذلك
اقسام الدرجة الثالثة من ورع المتقين الدرجة الرابعة ورع الصديقين وهو ان
يحترز عن جميع ما هو منفك عن الافات التي ذكرناها فلم يحضره النية في تناولها لله تعالى
بل تجنب كل ما ليس لله تعالى فيه [illegible] وهو الموحد المخلص لا يحكم الا لله ولا
الا لله ولا يشربون ولا ينامون الا لله [illegible]
[illegible] العبادة [illegible] كل [illegible] القانون [illegible] تعالى
الله ثم [illegible] فكل ما ليس [illegible] حرام عندهم وروي عن يحيى بن يحيى انه شرب
الدواء فقالت امرأته لو مشيت خطوات ليعمل الدواء فقال هذه مشية لا اعرفها
وانا احاسب نفسي منذ ثلثين سنة فكأنه لم يحضره نية خالصة في الدين بل حكي عن
سري انه دعي الى جنازة الحسن البصري ليصلي عليها فقال ليس يحضرني الآن نية فهذه [illegible]
درجات الورع وورع العدول [illegible] لا يحصى الا احتياطا [illegible] كان العبد
احتياطا وتشديدا على نفسه كان اخف ظهرا يوم القيامة واسرع جوازا على الصراط
وابعد من [illegible] على [illegible] وتتفاوت المنازل في الآخرة بحسب تفاوت
الدرجات كما تتفاوت دركات النار في حق الظلمة بحسب تفاوت درجات [illegible] فاذا
عرفت حقيقة الامر فاليك الخيرة فان شئت فاستكثر من الاحتياط وان شئت فرخص [illegible]

لا تستحوذ على نفسك [illegible] لم يورد [illegible] اقسام ورع المتقين الصديقين [illegible]
ورع الصالحين [illegible] امثال [illegible] لا يسمح
[illegible] ورع العدول هو ادنى الدرجات التي
[illegible] العدول [illegible] الشهادة والفتوى والرواية [illegible] تقوم
[illegible] الدرجة فاقل درجات [illegible] عدالة [illegible] ورواية وفتواه
فقط [illegible] التكليف عن [illegible] لا يجوز الاعتماد على [illegible]
[illegible] روايته [illegible] العدالة في تناول اموال السلاطين
فان الحاجة ماسة اليه الفصل الثالث فيما يأخذه العلماء من اموال السلاطين اعلم ان
مال السلطان ينقسم ثلاثة اقسام قسم يعلم حله وقسم يعلم تحريمه وقسم هو ملتبس يجب البحث عنه
القسم الاول ما يعلم حله وهو انواع الاول المال المأخوذ من الكفار على سبيل القهر والغلبة او
الفيء الحاصل منهم من غير قتال او مال الصلح المأخوذ [illegible] والجزية المضروبة عليهم
على شرط الشرع [illegible] فكل ذلك اذا ادى على الشرط [illegible] كان مرصدا للمصالح يحل
[illegible] من مصالح الاسلام ان يأخذ منه الثاني الاموال الضائعة التي لا يتعين
مالكها والمواريث التي لا مستحق لها من العصبات واصحاب الفرائض فهذا ايضا مرصد
للمصالح فما يكتب [illegible] للعلماء [illegible] يحل اخذه على وفق المصلحة الثالث
الاوقاف التي [illegible] على الخيرات المقصودة [illegible] ذلك
شرط الوقف كان اخذه [illegible] الرابع ما كتب على ضيعة احياها السلطان
او اشتراها بالتراضي [illegible] ثم [illegible] او من الحرام [illegible]
[illegible] حرام [illegible] شبهة ولكن لا يحرم [illegible] العدالة [illegible]
[illegible] القسم الثاني ما يقابل [illegible] وهو الذي يعلم تحريمه وذلك ما كتب على الخراج المضروب
على المسلمين [illegible] فانه حرام [illegible] فان مذهب الشافعي انه وقف على مصالح
المسلمين [illegible] ذلك [illegible] ورخصة [illegible]
[illegible] العراق [illegible] بمقدار الكفاية [illegible]
[illegible] الطيب [illegible] العلم في هذا الزمان
[illegible] الحرام [illegible] ما كتب على الخراج [illegible] حرام فما كتب على

اموال المصادرة والرشا فهو حرام وكذلك ما ياخذه الولاة من العمال على سبيل الرشوة فهو
يجوز ان يوخذ وبالجملة كل ما اخذه وعطاه فلا يكفي تحليله فان من انواع التحريم الغصب
والجزية والمصادرة والرشوة والثالث ما يتيسر على الشخص من رجال [illegible] على
على عامل من العمال فيعطيه نقدا او لا يكتب به الخط على جهة الدخل ثم لا يعرف مصدره
او تحليله فان كان عاملا على الخراج وجميع اموال الفئ فهو حرام قطعا وان كان عاملا
على الدهقنة في املاك السلطان والسلطان املاك موروثة و[illegible] يعلم
حلها فهو حلال وان كان عاملا عليها جميعا ويعلم اجتماع الحلال والحرام في يده فالاولى
ان تركه من الورع المهم ولكن ان كان الاكثر حلالا فلا يقتضي تحريمه نظرا الى الاكثر وان كان
الاكثر من الحرام فيتعين الاجتناب وكذا الحكم لا للاكثر الدرجة الثانية ان يكتب على الخزانة
فان علم ان مال السلطان انه لا مدخل له من الحلال فهو حرام وان كان له دهقنة وتجارة و
يده مصالح فيبنى الحكم فيما يغلب على الاكثر الدرجة الثالثة ان يكتب على بياع
معامل السلطان فان كان لا يعامل غير السلطان فهو كعامل الخراج الا ان كان مع ذلك
يعامل الدهاقين والتجار فلا يحرم تناول ما في يده اذ ليس بيده الظلم في الغالب
اموال مثل هذا الكون يكتسب بالتراضي وقد يكتسب وكل من المشترك اليه وساير عماله
من عمال السلطان فحلال ان كان يعامل غير السلطان بغير تعامله وان لم يعامل الا
ما يعطيه البياع [illegible] قرضا على السلطان فحكمه حكم ماله لكن يتطرق اليه
تحريم العوض فان اقتضى ثمنه من المال الحرام وان كان اشترى في الذمة فهو حلال
وفيه تفصيل طويل ذكرناه في كتاب الحلال والحرام والشبهات من كتاب الاحياء وكذلك
اموال السلاطين تفصيل الطرق فيها ذكرناه ثم واقتصرنا على هذا التنبيه

الفصل
الرابع في وجوب رد الحلال على السلاطين الظلمة ولزوم التنزه عنه [illegible] اعلم انه
قد نقل عن بعض ائمة السلف اخذ جوايز السلطان ولا يشك انهم كانوا ياخذون ما يعلمون
انه حلال وقد كان الحلال كثيرا في ايدي الولاة في اول العصر وذلك عن اموال الكفار
ابتدأ من فتح البلاد واما في هذا الزمان فينبغي ان يوخذ منهم ما يعلم حله [illegible] السلاطين
هذه الاعصار لا تسمح نفوسهم ببذل شئ [illegible] الا طمعا في استخدامهم
والتكثير بهم والاستعانة بهم على اغراضهم والتجمل بغشيان مجالسهم وتكليفهم المواظبة على [illegible]

ولزوم الحياء في المحافل وجمع حتى انهم ليسرعون المجالس على اسم ختم القران واستحضارهم
للفقهاء واستحضارهم عالما يستتباعهم فلولا الاخذ لما لهم نفوسا [illegible] اليهم و
في الخدمة ثنا وبالثناء والدعاء [illegible] اغراضهم عند الحاجة
والحاجة وتكثير جمعهم في مجالسهم وباظهار الحب والولاء والمناصرة
على [illegible] ومساعدتهم في عادتهم وساير [illegible]
[illegible] فضل بل في مثل [illegible] فاذن لا يجوز ان يوجد منهم في هذا الزمان
ما يدل الى هذه [illegible] فانه حرام [illegible] لوازمهم
[illegible] المعاصي مع الذل للظالم وكثرة الحاجة الى التردد الى ابوابهم لا يسلم مؤمن منهم
[illegible] على دينه وقد ذكرنا جميع هذه اللوازم من الثناء والدعاء والدخول عليهم
[illegible] وظاهرهم حرام فاي فايدة في حلال يجر الى المحنة [illegible] المحظور
[illegible] الكلية عن اموالهم حرامهم وحلالهم ليسلم لك دينك والسلم مسلك [illegible] بها
[illegible] وهذا الكتاب [illegible] على [illegible] من الورع [illegible] السلف
[illegible] ان بعث اليك السلطان مالا تفرقه على المساكين الاولى رده او
[illegible] فاقول ان ما كان وجه حرام وكان لا يعلم مالكه [illegible]
بل يوجه رده الى مالكه وان كان من جملة اموال لا يعرف مالكها ويعني فيها بالتصدق
على المساكين فلان ياخذه ويفرقه على المساكين فذلك اولى من تركه في يده حتى
يستعين به على ظلمه ويصرفه الى فساده [illegible] ولكن بشرط [illegible] اهل
العلم الاولى ان يظن السلطان [illegible] حلال [illegible] لكن [illegible] اليه
[illegible] فان كان كذلك [illegible] فان حصل له من ذلك [illegible] الحرام
او النفع [illegible] مباشرتك التفرقة [illegible] ان يبطل اليك [illegible] الفقهاء
بك في الاخذ ويستدلون على جواز الاخذ ثم لا يفرقون فقد فعل ذلك جماعة
من الخلفاء [illegible] التفرقة [illegible] على يد المتفرقة وقد روي ان وهب بن منبه و
طاوس دخلا على محمد بن يوسف اخي الحجاج وكان عاملا وكان في غداة باردة فقال لغلامه
هات ذلك الطيلسان والقه على طاوس وكان قعد على الكرسي فالقى عليه فلم يزل يحرك
كتفيه حتى القى الطيلسان فغضب محمد بن يوسف فقال وهب لم اغضب [illegible] على

بكثرتهم



ان يتصدق به فقال لو لا ان تقول نفسي [illegible] ثم اصبح [illegible]

ذلك [illegible] تخصيصه لك [illegible] فان

كذلك فلا تقبل فاخرج [illegible] الفاضل [illegible] فانك [illegible]

وان [illegible] ان يحرص على [illegible] قالت عائشة [illegible]

جبلت النفوس على حب من احسن اليها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الفاجر على يدا [illegible] ان حب القلب [illegible] ضرورة وان [illegible]

بعض الامراء الى [illegible] دينار عشرة آلاف درهم فاخرجها كلها فقال [illegible]

ما [illegible] ما اعطاك هذا [illegible] فقال سل اصحابي فقالوا اخرجه كله فقال [illegible]

الله اهلك اشد حبا الآن ام قبل ان ارسل قال الآن قال ما كنت [illegible]

ان حبه يقتضي الرضا [illegible] وكراهية عزله [illegible] العلم

ومن رضي بالظلم فهو شريك فيه قال الله تعالى ولا تركنوا الى الذين ظلموا [illegible]

بالعالم وان كان [illegible] علي كان من [illegible] فلا باس [illegible]

لبعض عباد البصرة وكان يفرق اموال السلاطين [illegible]

[illegible] رجل يهدي [illegible] عصى ربه [illegible]

[illegible] الذي [illegible] شكر [illegible] على [illegible] والله اعلم

تم الكتاب والحمد لله حق حمده والصلوة

على رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين

ب زاد الآخرة الشيخ [illegible] الاسلام الغز[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله قال الله تعالى أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على
نور من ربه وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن شرح الصدر فقال ان النور اذا دخل
في القلب انشرح له الصدر فقيل وهل لذلك من علامة فقال نعم التجافي عن دار الغرور
والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله وقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم [illegible] الاستعداد فقال اكثرهم للموت ذكرا واحسنهم له استعدادا [illegible]
على الاستعداد [illegible] واسبابه [illegible] العبد مستعد للموت الذي ينبغي ان
يحصله [illegible] ذلك عدة [illegible] لهذا الطريق فاعلم بان الموت عبارة عن السفر من
هذا العالم الى الحضرة الالهية قال الله الى الله المصير فكل مسافر الى حضرة ملك من الملوك
افتقر في الاستعداد لنفسه ومقصده الى ثلاثة امور قطع العلائق التي تمنعه من الذهاب
واعداد الزاد للطريق والاستظهار بالتحف المقبولة عند الملك المقربة الى رضاه
فكذلك المسافر الى الحضرة الالهية يفتقر الى هذه الامور الثلاثة اعداد الزاد وقطع العلائق
وتحصيل الهدية المقربة اما الزاد فعبارة عن التقوى قال الله تعالى وتزودوا فان خير
الزاد التقوى واما قطع العلائق فعبارة عن [illegible] حب الدنيا والى هذا الاشارة
بالتجافي عن دار الغرور واما التحفة فهي المحبة التي تصدر عن حقيقة المعرفة وحقيقة الايمان
فلنشرح هذه الاركان الثلاثة الركن الاول في اعداد الزاد للطريق والزاد
لسفر الآخرة التقوى والتقوى عبارة عن امتثال اوامر الله واجتناب نواهيه
فليكن العبد ممتثلا لجميع اوامر الله ومنتهيا عن جميع نواهيه الآن [illegible] فيما
مضى من الاحوال فذلك هو الكمال وهو الثبات الذي لا صبوة له وان كان قد سبق
منه تقصير فلا يستعد الا بالتدارك وذلك بان يفتش عن احواله من اول [illegible]
عن اوامر الله ونواهيه ويشتغل بقضاء ما فات وتدارك ما قصر فيه اما الامور

[illegible] تتعلق باركان الاسلام كالصلوة والصوم والزكوة والحج فان كان اخل
بشيء من ذلك فيرجع [illegible] ذمته [illegible] بالقضاء حتى يعلم انه لم يبق عليه من فرض [illegible]
[illegible] القسم [illegible] المحظورات [illegible] الله كالزنا والشرب وسماع الملاهي [illegible]
[illegible] فيتداركها بالتوبة النصوح وتصميم العزم [illegible] الاستغفار [illegible]
العود اليه فالتوبة النصوح كفارة كل ذنب والتائب من الذنب كمن لا ذنب له
[illegible] حقوق العباد [illegible] مظلمة من مال او عرض فتداركه برد الحقوق الى مستحقيها
[illegible] يحاسب نفسه في جميع معاملاته ويبالغ في التفتيش فيها ويستفرغ الجهد [illegible]
الحقوق [illegible] اموال الخلق [illegible] ما استهلكه منها وما يتعلق بالعرض كالغيبة والايذاء
[illegible] مظلمة عظيمة لا يتخلص منها الا باستحلال المظلوم فيطلب كل من آذاه
[illegible] في الغيبة او غيرها [illegible] الى ان [illegible] فان [illegible]
[illegible] ان يحلله فان المظلوم [illegible] فيكثر من الحسنات [illegible]
[illegible] اذا [illegible] الى المظلوم في القيامة [illegible] فاعلم ان [illegible] الكفاية في الزاد
[illegible] النوافل والخيرات [illegible]
[illegible] زاد [illegible] فاذا رجع زاد الطريق الى الاعمال فعلا وتركا على
الامر والنهي الركن الثاني في قطع العلائق المانعة عن الخروج الى السفر الذي
[illegible] يتعلق [illegible] فلا بد من قطع العلائق
[illegible] سفر الآخرة [illegible] الى حب الدنيا والانس بها والميل الى
لذاتها [illegible] المستعد [illegible] المستوحش [illegible] المشتاق
الى [illegible] الدنيا [illegible] المحبوب [illegible]
[illegible] على [illegible] فهو [illegible] مستعد وان كان [illegible] علامة [illegible] ان
لا يكره الموت [illegible] فان كراهية الموت دليل على حب الدنيا [illegible]
ومن كره الموت من حيث [illegible] تقصيره فهو معذور في هذه الكراهية [illegible]
المستعد من فرغ من التدارك ولم يبق عليه [illegible]
[illegible] الاخلاق [illegible] احوال القلب [illegible] الحسد والحقد والكبر
جميع الاخلاق المذمومة [illegible] فان هذه امراض القلوب والمريض لا يكون مستعدا

للسفر ولئن شرط الاستعداد والحلو [illegible] من الموت
منه [illegible] بحث لا يقوى على عمل [illegible] [illegible] سوى كما قال عليه الصلوة والسلام
لا يجوز ان آدم من الحسد والتطير [illegible] فصح منهن فان احبه
فلا تبغ واذا ظننت فلا تحقق واذا تطيرت [illegible] من علم شرط في النجاة اخلاقه الصفات
لكن لكفي بان لا تحمله هذه الصفات على العمل بمقتضاها وعلى خلاف مقتضاها الا خلاق
وهو الذي يعبر عنه بالخلق الحسن ولا يتوصل اليه الا بالرياضة والمجاهدة [illegible]
مواقع الغرور فيها كما فصلناه في ربع المهلكات [illegible] هذه الصفات فتنة الدنيا
والانسان مجبول على حب [illegible] لمن عرف التحقيق الآخرة خير وابقى آثرها على
الدنيا فهذه الاحوال ثمرة هذه المعارف [illegible] المعارف من شعب الايمان الركن
الثالث المحبة المفرقة الى الله تعالى وذلك هو الايمان المنتج للمحبة
ونعني بالايمان [illegible] من عرف الله احبه لا محالة فان كان لا يحبه فلا يعرفه
وان عرفه واحبه لكن غلب [illegible] غلبة [illegible] مرض [illegible] الا يكون
باكل الطين المهلكات احب الى المريض من الغذاء الذي هو قوام [illegible]
الا قليلا دينا وجعلها باستحكام العلائق مع لذاتها فاذن لا تقرب الى الله الا موفقا
فجمع اركان الاستعداد الى ثمرة احوال في النفس واعمال في البدن ومعارف في القلب وانما
اعتدال احوال القلب ثمرة المحبة [illegible] عن الدنيا [illegible] وانما الاعمال كالزاد للطريق
وانما السبب الخاص في الوصول الى الله هو المعرفة والمحبة وذلك هو الايمان [illegible] ودرجات
اما درجاته فلنقتصر على [illegible] المعاد [illegible] [illegible] سماع اعتقاد آخر [illegible] ان
[illegible] ان [illegible] ذلك [illegible] مسكن [illegible] والحالة [illegible] [illegible] تعالى [illegible]
استيلاء رياضة مجامع قلبه حتى كانه يشاهده [illegible] الضروري اللازم [illegible] يخطر له
خلافه لا خطورا مستقرا ولا خطورا مختلفا وهو الا على الاول كاعتقاده ان
في الدار زيدا [illegible] والثاني كاعتقاده سماع صوته والثالث كشاهدته
اياه والتفاوت بين هذه الدرجات في اقتضاء السعادات عظيم [illegible]
هذه درجات الايمان اما شعبه فكثيرة واصولها [illegible] الايمان بالله واليوم الآخر
تصديق الرسول ثم الايمان بالله [illegible] الايمان بالصفات على الوجه الذي اشتمل عليه القرآن

نذلك بسبب مرض [illegible]

من غير [illegible] عقد وشبهة وتردد وشك فاذا اقتصر في حق الله تعالى على العلم والقدرة
والبقاء والمشيئة والحياة [illegible] الصفات كما قال [illegible] ان يخوض في التفصيل
فان خاض واصاب الحق [illegible] كما اعتقد في اليوم الآخر [illegible]
ويثاب على طاعته [illegible] كفاه ذلك وليس عليه معرفة التفصيل
[illegible] في حصول [illegible] ما اخبر عنه كفاه ذلك ان لم يعلم تفصيل ما اخبر
[illegible] الاستعداد للموت والله تعالى يوفق لمن
اراد الاستعداد وهو باسمه التوفيق والعصمة

في سبيل الايمان والاسلام لحجة الاسلام الغزالي

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان الايمان والشريعة يدور على عشرين [illegible] منها على القلب وخمس منها
على اللسان وخمس منها على الجوارح وخمس منها خارج الجوارح الاول التي على القلب ان
يعرف ان الله واحد لا ثاني له وهو خالق الكل ورازقهم وخالقهم [illegible] الى
[illegible] على اللسان ان يؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله والقدر خيره وشره
من الله تعالى واما التي على الجوارح فهو الصلوة والزكوة والصوم والحج والاغتسال
من الجنابة واما التي خارج الجوارح فطاعة الامراء والسلاطين والائمة المؤمنين
والمسح على الخفين وصلوة العيدين [illegible] الايمان والاسلام والاحسان
الايمان اقرار باللسان وتصديق بالقلب [illegible] الانقياد لامر الله تعالى والاحسان
[illegible] الاحسان [illegible] الله تعالى والشفقة [illegible] [illegible]
[illegible] الايمان [illegible] الشريعة [illegible] الايمان هو الاقرار بالوحدانية
[illegible] معرفة الله بالوحدانية بلا كيفية ولا شبهة والتوحيد هو الاقرار
بالوحدانية [illegible] واحد في الاتحاد [illegible] الاخلاص [illegible] التعطيل والتشبيه
الانقياد [illegible] تقديم اوامره واجتناب نواهيه والدين [illegible] على
[illegible] الى يوم الموت [illegible] اصل الايمان [illegible] اصل الايمان ان تعرف
بان الله واحد لا ثاني له عالم لا جاهل وعادل لا جور له وقادر لا عجز له وجواد

ان تقول اصل الايمان السرور على وجود [illegible] الخوف ذهاب الايمان والبغض على
الكفر وان سالك الايمان مخلوق او غير مخلوق فقل ان كان اقرار وعملا فالاقرار
العبد فعله وهو كما [illegible] مخلوق وان سالك عن اتيان الايمان
فرضا ام سنة فقل الاقرار السابق [illegible] الله تعالى ورسالة المصطفى
جميع الانبياء والرسل والكتب فريضة والتكرار والاعادة سنة وان سالك كيف
عرفت الله تعالى فقل ليس له كيف وكيفية معرفته بلا كيف [illegible] كمثله شيء وهو
السميع البصير فان قال فاذا عرفت الله تعالى فقل عرفت الله تعالى [illegible] عرف
عرفه وجواب آخر ان تقول عرفته بالدلائل والبراهين فنظرت الى المخلوقات و
مصنوعاته فتفكرت فعلمت ان لها صانعا وخالقا ولهذا قلنا ان من لم [illegible]
الرسالة مخلد في النار ولا تقبل معذرته لانه شاهد المصنوعات والمخلوقات فامكنه
استدلالا على اثبات الصانع بمشاهدة المصنوعات فتفكر فيها واستدل على ان العالم
صار موجودا بالصانع وان سالك عن المؤمن اذا مات اين يذهب الايمان مع الروح
او مع الجسد فقل الايمان كلمة طيبة وهو شجرة المعرفة في قوله تعالى كشجرة طيبة
اصلها ثابت وفرعها في السماء والشجرة عروق وفروع فجسد المؤمن اصل الشجرة و
المؤمن فرع الشجرة فاصل الايمان في جسد المؤمن في القبر وفرعها والروح في عليين
مع الايمان وان سالك عن حقيقة العبودية فقل حقيقة العبودية ان يفعل ما يرضى الله تعالى
ويرضى بما قضى الله تعالى وان سالك المؤمن اذا اصبح ماذا يفترض عليه فقل يفترض عليه
اشيا اثبات على الايمان وتعلم العلم [illegible] القران وستر عورة الرجال والنسوان واداء
شرائع الايمان وارضاء الخصوم [illegible] وان سالك على المذاهب [illegible]
محيط بحده [illegible] الرسول [illegible] القران
من غير تكليف وحب الى الملائكة من غير [illegible] وحب الى الصحابة من غير بغض وحب الى
المسلمين من غير تصغير وتحقير وتحقيقه اعلم بان كلمة لا اله الا الله اثنا عشر حرفا
محمد رسول الله اثنا عشر حرفا وابو بكر الصديق اثنا عشر حرفا وعمر ابن الخطاب
اثنا عشر حرفا وعثمان ابن عفان اثنا عشر حرفا وعلي بن ابي طالب اثنا عشر حرفا
فاضرب [illegible] اثنا عشر يصير اثنان وسبعون [illegible] هذه العقيدة [illegible]

في روح المؤمن في السماء [illegible] جسده
خال عن الايمان ولا روحه خال عن
الايمان فالجسد في القبر مع الايمان

[illegible] البدعة وان سالك [illegible] السنة والجماعة فقل [illegible]
عشرة اشياء تفضيل الشيخين وحب الختنين وتعظيم القبلتين والصلاة على الاموات
وترك الخروج على الامام والصلاة على البار والفاجر [illegible] والمسح
على الخفين وصلوة العيدين [illegible] القدرين وان سالك فرض الصلوة على [illegible]
[illegible] فقل الصلوة [illegible] روح وعلى [illegible] فقل على عقل فان [illegible]
[illegible] هذه الاشياء [illegible] احد افترضت عليه الصلوة
[illegible] فريضة في اي وقت كان [illegible] ياثم وان تركها تائبا
[illegible] الحائض والنفساء [illegible] الصوم والصلوة ياثم وان تركها تائبا وان سالت
اي فريضة [illegible] على المؤمن ثم يفترض عليه ساعته فقل كشف
العورة [illegible] عند الختان والطهارة [illegible] ثم يفترض عند الغسل وان سالت
اي سنة قام مقام الفريضة فقل المسح على الخفين وان [illegible] من اعضاء الطهارة
ان غسلها لا يجوز صلوته وان [illegible] كما لا يجوز صلوة [illegible] فقل المسح [illegible]
[illegible] الخفين بغسل الرجل المشروع لا يجوز صلوته فسبيله ان ينزع الخف [illegible]
ويغسل القدمين وان سالت اي جنب لا يلزمه الغسل ويلزمه الغسل فقل جنب [illegible] الغسل
وبقي على جسده لمعة [illegible] تلك اللمعة [illegible] جميع البدن وان سالت اي مصلي
جائز صلوته بغير قراءة فقل الامي والاخرس واللاحق وان سالت عن مصلين [illegible]
في الصلوة جائز صلوة احدهما وبطلت صلوة [illegible] فقل امام احدهما عالما والاخر ساهيا
وان سالت [illegible] الامام [illegible] فقل الامام احدث فاستخلف رجلا [illegible]
[illegible] فصلى [illegible] الامام [illegible] فسدت صلوته وحده
اعلم بان [illegible] علم الله [illegible] بقدره الا بامره ورضائه ومحبته
وكل ما امر الله تعالى فهو بامره ورضائه وكل ما نهى الله تعالى عنه فهو بغير رضائه وكل ما علم الله
تعالى ان يكون اراد ان يكون وكل ما علم الله تعالى ان لا يكون اراد ان لا يكون والخير والشر [illegible]
[illegible] القران كلام الله منزل على النبي ومكتوب في المصاحف مقروء بالالسن محفوظ
في القلوب ومن قال القران مخلوق فهو كافر بالله تعالى ورؤية الله تعالى حق للمؤمنين
[illegible] الرؤية [illegible] جائز بالعقل [illegible] واجب بالخبر [illegible] عصاة المؤمنين [illegible]

هذه مجموعة مشتملة على خمسة عشر [illegible] رسالات من [illegible]
[illegible] الكامل المحصل رسالات غريبة نادرة في تحصيل [illegible] المدعو محمد [illegible]
في علم السلوك في الفقه والتصوف
والتوحيد والمعرفة

[illegible]

١٠٤

١٠٣

حرمته او خطر ان بعقولهم يجوز سهوا ونسيانا بل الخطأ [illegible] وسلم [illegible] جميع الانبياء [illegible]
معاصيهم ثم تخرج منها برجعة او شفاعة نبي عليه السلام والجنة والنار مخلوقتان
لا يفنيان وكل كتاب انزل من السماء حق الا انه [illegible] جميع [illegible] اوله آدم وآخره
محمد صلى الله عليه وسلم وعدد الانبياء [illegible] بالخبر [illegible] بالغيب ونقول
آمنا بالانبياء كلهم والملائكة حق وهم عباد الله ونفضل المؤمنين على الملائكة
[illegible] جميع الملائكة [illegible] مثل نبينا عليه السلام [illegible] بني آدم [illegible]
عرفت اولا ثم آمنت به او آمنت به ثم عرفته فقل آمنت به ثم عرفته [illegible]
الا ان فيك او انت في الايمان فقل لا ايمان حقا [illegible] لكن [illegible] الايمان [illegible]
وعند ابي حنيفة الايمان اقرار باللسان وتصديق بالقلب وكذا عند الشافعي [illegible]
عنده العمل من الايمان والايمان [illegible] عمل وعند ابي عبد الله قول [illegible]
تصديق فرد والايمان مستدل او مقلد فالمستدل ايمان ابي بكر رضي الله عنه و
المقلد ايمان علي رضي الله عنه لما قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر آمن
قال بأي دليل فقال النبي عليه السلام [illegible] الى [illegible] فقال [illegible]
رسول الله اعرض علي الاسلام فعرض عليه فاسلم فقال العلي رضي الله
عنه اسلم فاسلم من غير دليل فايمان ابي بكر احكم واتقن لانه اسلم بالحجة وعلي
اسلم بغير حجة ومن عمل [illegible] احكم واحسن اعلم ان الايمان مجمل والاسلام
مفصل والايمان على خمسة اوجه ايمان مطبوع وهو ايمان الملائكة وايمان
مقبول وهو ايمان الانبياء [illegible] وهو ايمان المؤمنين وايمان
موقوف وهو ايمان المبتدعين وايمان مردود وهو ايمان المنافقين
والله اعلم بالصواب

رسالة في ... المكتوم والعلم المكنون للشيخ ابي القاسم بن هوازن القشيري

بسم الله الرحمن الرحيم

قال شيخنا شيخ الشيوخ قدوة الاسلام هادي طوايف الانام قطب اقطاب العالم مرشد كافة بني آدم مرشد الملة والشريعة والحقيقة والدين ابو القسم عبد الكريم القشيري رضي الله عنه ... الرحيق المختوم افاض الله تعالى عليه السر المكتوم الحمد لله الذي سبق الاشياء وجودا وعلما كرما وجود وابعدا ... لنفسه وتحيير ... وصلى الله على محمد خير الخلايق واكرمهم فضيلة واقربهم الى الله وسيلة وعلى آله واصحابه انجم الدين وازواجه الطاهرات امهات المؤمنين صلوة دائمة لا ينقطع مددها ولا ينقضي امدها اما بعد فان بعض من قدم لي صحبة وحثني في رغبته سألني ان املي رموزا من العلم المكنون والسر المصون الذي هو نتيجة الخدمة وثمرة الحكمة لا يظفر به الا الغواصون في بحار المعاني ولا يسعد به الا المصطفون بانوار المشاهدات اذ هي اسرار مكنونة في القلوب لا يظهر الا بالرياضة وانوار ملتمعة في العيون لا ينكشف الا للقلوب ... قال النبي صلى الله عليه وسلم ... الفرق لعبد ... وعلها ... ان علما اخبرنا بالحافظ ابو جعفر احمد ابن صالح احمد بن عبد الملك اخبرنا محمد بن الحسين اخبرنا ابو حامد بن عبد الله الهروي اخبرنا نصر بن محمد بن الحارث اخبرنا عبد السلام بن صالح حدثنا سفيان بن عيينة عن ابن جريج عن عطا عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان من العلم كهيئة المكنون لا يعرفه الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ينكره الا اهل الغرة بالله الحديث بتمامه فان حب الملتمس الى التمه مستوفقا من الله الصواب

فصل اعلم ان الهداية هي التي اوجبت الولاية ولولاها لما قرب آدم ولعن ابليس وقد استويا في الاتيان والمحبة هي التي اورثت القربة ولولاها لما ربح موسى بالاصطفاء وقد خرج للاصطفاء جحودي لك تفضيل ...

يخلا آدم ترك ذلك في البين ابليس فليس بينه وبين الذنوب الا الكرم الا الا ... في الاذلال عن قوم فاسخطهم ... الى الرضا اجتباه ورزقنا ... عليه ... عن قوم فاستعملهم باعمال اهل السخط كره الله انبعاثهم فثبطهم

شعر كيف السبيل الى مرضات من غضبا ... من غير جرم ولا عذر لك اسببا

اخبرنا الحداد اخبرنا ابو نعيم اخبرنا الحسن بن محمد بن كيسان اخبرنا اسمعيل ابن اسحق القاضي اخبرنا اسرائيل عن البراء رضي الله عنه انه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الخندق وهو ينقل معنا التراب وهو يقول والله لولا الله ما اهتدينا ... ولا تصدقنا ولا صلينا ... فانزلن سكينة علينا وثبت الاقدام ان لاقينا والمشركون قد بغوا علينا اذا ارادوا فتنة ابينا سلب علماء ذنوب العصمة وادلى ابرهيم الرشد من قبل به ابو الاصل وما سواه فضل

شعر ما حيلتي والفضل الاقدار لا امرت ... والناس بين ذوي غي وذوي رشد

فلنظر بهذا النمط من الكلام الى البسط ولا ينقطع سلك النظام

فصل لا حجاب الا وجودك ولا غيبة الا شهودك تغيب من الشهود ولكن حاضرا او يمحى وجودك لكن واصلا فلولا ان مراعي القلوب صدفت لترابت فيها العجايب ولولا ان احجارها عميت لظهرت فيها الغرايب والقلوب ... الذنوب حجبت عن مطالعتها الغيوب وكاشف عليها ظلم السرائر ودقت عليها حجب الشبهات فظلمت فلا ينفعها الذكرى ولا ينجع فيها وعظ ... ان القرآن ام على قلوب اقفالها لهم قلوب لا يفقهون بها

فصل لا وصول الا بحفظ الاصول وهي تطهير النفس عن سفساف الاخلاق اذ هو منها الطباع الرديه وبدل الصفات البهيمة والسبعية والشيطانية ... الملكية المرضية فالحق ... في المقامات بكرامة اكرم الله بها المؤمنين من بني آدم وفضل اعطاهم على غيرهم وهم صنفان محبوبون مرادون يرعاهم كما يحب ويرزقهم كما يحب مستورون على الناس مقربون في حظيرة القدس كما سيل ابو يزيد عن معروف الكرخي فقال غطى الزبد بالترياق في جمع الرحمان

شعر ... غذا بالحق حرفا صعب الخلق فيهم مستعاذ

ومريدون محبون تارة تجلى لهم جماله فيطلعون وتارة تجلى لهم جلاله فيطرقون فهم متقلبون من الخوف الى الرجا مترددون بين

من ... الاثام يعبدون ربهم خوفا وعابدوهم ربهم بالتنور ويهديهم بالتلطف شعر
او يحق ... العلوة يا فتى فانظر الى نقد احسنت يا دي فصل الاسلام
الانقياد للامر ظاهرا والتسليم للحكم باطنا فلما اسلما وتله للجبين ... وثمرة فراغ
النفس ... الى ... نتيجته الفرح بالتلقف في طهور الحق بل الثبات
اصبح ذي ثبت في سبيل الله ... من قوله تعالى اذ قال له
اسلم قال اسلمت لرب العالمين وقوله عليه السلام انه كتب الى هرقل بسم الله الرحمن
الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله الى هرقل سلام على من اتبع الهدى ادعوك
بدعاية الاسلام اسلم تسلم ... اجرك مرتين فصل الايمان ...
القلب ... ارتفاع الريب وهو ثمرة حسن الظن بالخير نتيجته
الالتذاذ بالاسم على رؤية المسمى الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله
تطمئن القلوب شعر اذا ام طفل ... جرع ... وعذة ... بالاسم الفضل ... بعضهم
الفضل فصل والاحسان مراقبة قيام الله على كل نفس على الدوام وهو
ثمرة العلم بقرب الحق وافتقار الاشياء اليه نتيجته استشعار الحياء وملازمة
الوفا شعر كان رقيبا منك يرعى خواطري وآخر يرعى ناظري ولساني
فما رمقت عيناي ... منظرا يسوءك الا قلت قد رمقاني وما ... ان ... بعدك
يسوءك الا قلت قد سمعاني وما خطرت في السر مني خطرة الا ... عوجا عناني
واخوان صدق قد ... منهم وامسكت عنهم ناظري ولساني وما الزهد ... عنهم ...
وحالك مشهود ... مكاني ولكن ... والعهد بيننا كما كنت ... تراني
فصل للنفس منازل وللقلب منازل وكلما نزلت النفس الى ... منزلا
ورد القلب من المشاهدة منهلا وكلما حلت النفس بقعة كسى القلب خلعة وكلما
زينت النفس بتهذيب شرف القلب بتقريب والدليل قوله عليه السلام عن ربه جل جلاله
من تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعا ومن تقرب الي ذراعا تقربت اليه باعا ومن
اتاني مشيا اتيته هرولة فصل اول منزل تنزل النفس منزل الارادة وهي
انبعاث النفس لطلب الخلاص من وحشة الاوبار وظلمة السكون الى الاغيار وهي ثمرة
العلم مع خسران الصفقة في ... الفرقة نتيجتها تدل الورع ...

الذائقة مع ترك الشكوى ... الاقدار فصل التوكل على الحق
والتوجه الى الحق ... احتمال ... الفضل والاعراض عن الخلق
الناس شعر اذا اشام الفتى برق المعالي فاهون فائت طيب الرقاد فصل
واذا نزلت النفس بهذا المنزل ورد القلب منهل اللحظ وهو ان يلاحظ القلب لطف
الحبيب في الازل فيرى اليه ... فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن ... شعر
شعر سقيا لمعهدك الذي لو لم يكن ما كان يعني للصبابة معهدا ... وهو ابتداء
سير القلب الى الرب وهو ثمرة جذب الحق ... نتيجته ان يكون الحب
بالقلب في ... فارغا ... شعر اتاني هواها قبل
ان اعرف الهوى فصادف قلبي خاليا فتمكنا فصل ثم تنزل النفس منزل
التوبة والتوبة هي انخلاع النفس عن المخالفات وانقطاعها عن متابعة الشهوات وهي
ثمرة انتباه القلب من سنة الغفلة وندم النفس على ما فات من الوصلة نتيجتها التشمر
في ... ما يستقبله من الساعات والتحسر على ما فات ... شعر واذكر ايام الحمى ثم انثني
على كبدي من خشية ان تقطعا فصل واذا نزلت النفس بهذا المنزل ورد القلب
منهل الذوق وهو ان يجد روح الحب وبرد القرب ... على ... المنزل الى
... وهو ثمرة الوقوف على الباب ... الحجاب ... نسيم ريح النجاح ...
شعر ... سمعت الريح لحاجتي فاذا ... نسيم نتيجته التحريض على
... والنكوص ... الاقدام في طلب الشهوات وطرح ما سواه ...
حول الحجب ويرضاه شعر الى القلب الام ... فيلت ... او تحبب
... وسلم ... ومن ... فصل ثم تنزل
النفس منزل الورع والورع تعطش النفس عن الملوثات بما يورث تبعة للخلق او
معاتبة للحق وهو ثمرة الحذر على الانقطاع ووقوع الحجاب نتيجته التوقف والتاني
... التقي ... الى اشارة القلب وتقييد الجوارح لامتثال
الاوامر واجتناب النواهي ... الاحتفاظ عن شبهة التهمة والاحتراز عن
... مستوفزون على حال كانهم ... يريدون ان يمضوا او يرحلوا
فصل واذا نزلت النفس بهذا المنزل ورد القلب منهل الشوق ...

تقف ... الى المحبوب وارتياح السريرة وهو ثمرة نسيم ريح الوصال ونتيجة المسامرة
في الخلوة وجملت لبيك رب لترحلي فالاشتياق نقيض الاستباق فالمشتاق
يحل بالبهجة على حفظ ولا يعوج بوعظ وحدتني يا سعد عنهم فزدتني شجونا فزدني
من حديثك يا سعد والمشتاقون على مراتب مشتاق يسمى بقدم الملامة على مركب
المعذرة في وادي التوبة مقصده القبول وآخر يسمى بقدم الاجتهاد على مركب
الافتقار في وادي الرغبة مقصده النوال وثالث يسمى بقدم التهذيب على
مركب الخشوع في وادي الاشفاق مقصده الامان ورابع يسمى بقدم الاخلاص
على مركب النجاة في ... مقصده الاكرام وخامس يسمى بقدم المحبة
مركب الشوق في وادي الهيمان مقصده المحبوب شعر اشتاقه فاذا بدا
اطرقت من اجلاله لا خيفة بل هيبة وصيانة لجماله فصل ثم تنزل
النفس منزل الزهد والزهد ترفع عن الالتفات الى الدنيا وترك الطلب لان ... تعلقه
حبها وكثرة بلواها وهو ثمرة اخساس الآجلة وذوق النفس عن العاجل ونتيجة
خلة الاكترات بها والانزواء عنها لا يبالي حيث تركها المستحق اخذها او غير مستحق
وقصاراه استواء الذهب والحجر عنده او محبة الدنيا محنة قديمة ولو ... عظيمة
حقيقة الدنيا ما شغلك عن رفعة الرفيق او تعلق الذيل في الطريق فالزاهد تحقق
الدنيا وعند ذكرها فلا يعبر لحظا ولا يذكرها لفظا شعر اذا الفضر في ... الشر
لم تكلف اليه بوجه آخر الدهر يقبل فصل فاذا نزل النفس بهذا المنزل
ورد القلب منزل العطش والعطش شوق القلب نحو الوصال والتخلص عن علل
الانفصال وهو ثمرة صدق العزم وعلو الوجد شعر اني شربت لكاس حبك دونه
فما بلغ الشرب فكيف ... ونتيجة الذهاب بحكم الوجود انقطاعا الى الوجود
وشيم برق التجلي في السر وشم نفحات الكشف في ايام الدهر شعر اطلت علينا
منك يوما غمامة اضاءت لنا برقا وابطا رشاشها فلا غيمها يجلو فييأس طامع
ولا غيثها يأتي فيروى عطاشها والعطش مراتب عطش ارادة يتولد من العلم
وصاحبها عازم وعطش طلب يتولد من المعرفة وصاحبه سائر وعطش تشوق يتولد
من المحبة وصاحبها واصل شعر وابرح ما يكون الشوق يوما اذا دنت الخيام من الخيام

فصل ثم ينزل النفس منزل الفقر والفقر هو الاكتفاء بالمكون عن الكون
احتياج النفس في البين وهو ثمرة ... حقيقة النفس الى الفقر صفة ... للنفس لا
يزول عنها ... الحادث ... لا يزول عنه ابدا ونتيجة ان لا
يستند لموجود ما ان الحق فاقته ولا يستقر لفاقته او الحق وجوده يلتجي الى قراه ولا يبالي
بما سواه شعر تسترت عن دهري بظل جنابه فعيني ترى دهري وليس يراني
فلو تسأل الايام ما اسمي ما درت واين مكاني ما عرفن مكاني فصل
فاذا نزلت النفس بهذا المنزل ورد القلب منهل الفرق وهو السداد ومسالك الاتقاء
... القلب سبيل انوار الكشف عليه ... شعر لا يهتدي قلبي الى غيركم
لانه سد عليه الطريق وهو ثمرة اشتغال القلب بالمحبوب والاحوال السرية ونتيجة
فيضان الاحوال والعلوم واضمحلال الرسوم شعر فلما استبان الصبح ادرج ضوءه
باسفاره انوار ضوء الكواكب واهل الفرق على مراتب فمنهم اهل النقطة غرقوا في بحار
عزة واهل التوبة غرقوا في بحار عفوه واهل الرجاء غرقوا في بحار جوده واهل المعرفة
غرقوا في بحار انسه واهل الخوف غرقوا في بحار نور المشاهدة واحرقوا انوار الكاشفة
فهم الذين ... سفائنهم واتبعهم لجج فلم يبق لهم اثر ولم يوثر فيهم خضر لان منهم
... الامواج الى السواحل مع علاء الذين التقمهم الحوت فليس منهم ...
... مشرقة ورجت مغربا فشتى التقاء مشرق ومغرب فصل
... النفس منزل الصبر والصبر هو حبس النفس على مجاري القضاء بترك
الشكوى ... اذا البلوى وهو ثمرة نفوذ حكم ... وضعفا امره
المحبوب ... ما توثر غيره هو ... الهوى احسن ... ترك الفقر
... ونتيجة الالتذاذ بالمحن على روية الممتحن فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا
لا يريد انتقالا ... ولا يخطر ذلك حاله شعر وقف الهوى بي حيث انت فليس لي
متأخر عنه ولا متقدم اجد الملامة في هواك لذيذة حبا لذكرك فليلمني اللوم
اشبهت اعدائي فصرت احبهم اذ كان حظي منك حظي منهم واهنتني فاهنت نفسي صاغرا
ما من يهون عليك ممن اكرم فصل واذا نزلت النفس بهذا المنزل ورد
القلب منهل السكر والسكر تبدل الصفات وتغير النعوت وهو ابتداء تنقل الصحو ...

ما اسمي

ستيار ...

صابرا

المنزل ...

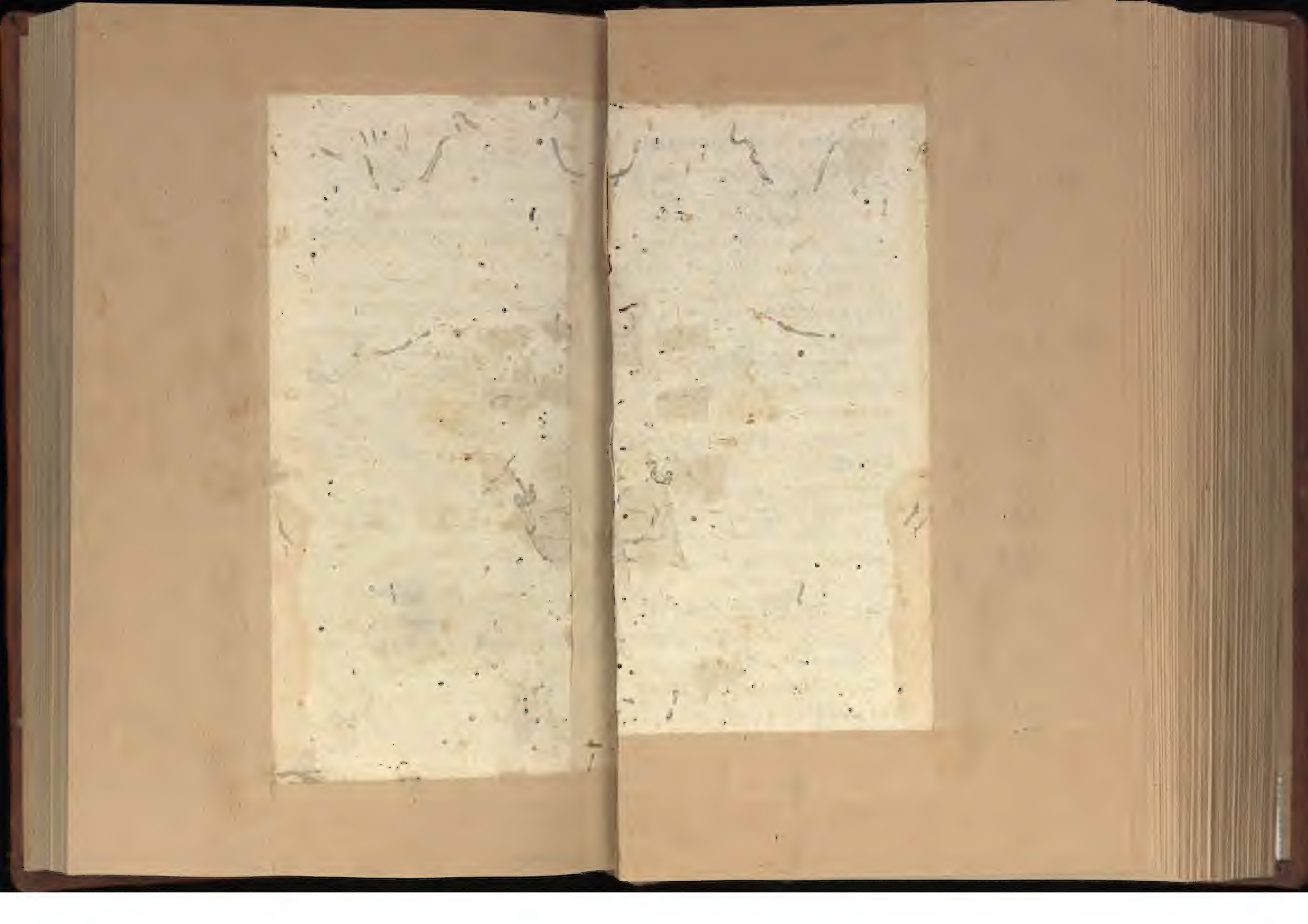
[illegible] كن الذي تمنى فيه وهو ثمرة الكرع في الوصل والانفصال عن الفصل ونتيجته
ان يعقل لسانه ونظر في جنانه وفتح بيته ولسانه حينه شعر ومقعد قوم قد تكسر
من شرابهم واحمى سقيتا وما انا بصراة واخرس لم ينطق [illegible] وانما
عليه الكاس يوما فاخبر وعلامته ان يبوح بالاسرار لا يميز بين الاملاك
الاسرار ثم لسانه بسر القلب وبحر الحب شعر حيثما دارت الزجاجة درنا
يحسب الجاهلون انا جننا فتلاشت ذاته واضمحلت صفاته اسكرته قهوة الجمال
ونظرة سطوة الجلال فبي ينطق وبي يبصر وبي ياتي وبي يبطش شعر متهتكين في
الحق قد هدروا [illegible] واستنطقوا عند انفاذ توحيد فصل ثم سال النفس
التوكل السوكل الالتجاء الى الله والارتضاء باختياره في حكمه وهو ثمرة النظر
لطف الله به وكونه في الاول بحفظه ونتيجته نيال الاوقات ومراقبة نظره
في جميع الحالات ومطالعة العلم التام وقدرته البالغة وبحضه القضاء على كل شيء
وعلامته استقامة خواطره لا بحركات مجاري الاقدار مع علمه بان كل شيء
عنده بمقدار شعر اذا شئت ان ارضى وترضى وتملكي زمامي فاعشي معا
وعشنا فانا اذا ما رمتني الدنيا فيني لا اسعى باذيالها والتقى بيها بيننا فصل
واذا انزلت النفس في المنزل ورد القلب منهل الصحو والصبر اما استراح من
القرب والسكون الى برد الوصل ثم وضع يده بين كتفي حتى وجدت برد انامله
بين ثديي فعلمت علم الاولين والآخرين وهو ثمرة ما عطفه الحب الانسان
في كنفه ونتيجته التمكن وذهاب التلون ما زاغ البصر وما طغى والتمتع بكماله والتكرع
في جماله شعر [illegible] عندما حدث كثير المسك طيب بالخبر
حديث لو ان الميت يوحى بنفسه لاصبح حيا قد باضما القبر توسد تم كفي [illegible]
ولمت ليلى كل مقدر قدر البدر فصل ثم نزل النفس منزل الرضا والرضا
طمانينة النفس تحت اعباء سطوات القدر حتى لا يبيح لها تقبض ولا يوثر فيها رفع ولا
خفض وهو ثمرة الاستسلام والانقياد للحق اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب
العالمين شعر خليلي لو دارت على راسي الرحى من الذل لم اجزع ولم اتجزع
ونتيجته ان يفرح بالمحنة فرح غيره بالنعمة وان يشكر عند البلا شكر غيره في الرخاء [illegible]

التوكل [illegible]

[illegible] الامن في المنزل الثالث وصار [illegible] الوصل في ابتدائه لا منقلب [illegible]
فصل ثم ورد القلب منهل [illegible] الحزن فاقوا
الجلال في كل وادي يهيمون وهو ثمرة الصبر وموت العبد ونتيجته التزين
لباس التقوى والتحلي من الزين والتحلي اشتغالا عما يعانيه شعر يرحني اليك
الشوق حتى اميل من اليمين الى الشمال وما ضر في لو كان ارتياح كما نشط
الاسير من العقال فصل ثم ورد القلب منهل التلف وتلف الامتحانات
[illegible] بات الغيرة وخطفات الغيرة ولمعان انوار الكبرياء والقدس [illegible]
[illegible] سلمهم بين [illegible] استغلوا [illegible] الحرم جوار الرب
[illegible] شعر [illegible] الهوى عن الموالي [illegible] ونتيجته فناوه
عن وجوده وقيامه بقيومية الحق من كان في الله تلفه كان الله خلفه شعر [illegible]
المنى [illegible] منك حتى ظننت انك انى فصل ثم ورد
القلب منهل الحب [illegible] اول واحد من اودية الفنا وهي العقبة التي تحدر منها
الى شارع الجمع فاقبل المحبة من المناهل تفرد بالعبد [illegible] الى الرب [illegible] فاذا
[illegible] الجمع [illegible] وهي البقعة المباركة والوادي المقدس [illegible]
[illegible] وتخلع [illegible] من المنازل المناهل
[illegible] محبوبا وطالب مطلوبا شعر لست من جملة المحبين ان لم اجعل
[illegible] اجابة [illegible] استلذا
[illegible] ان المحبة [illegible] عجب
[illegible] الغيرة [illegible]
[illegible] مقامات اول التحريض والحث على الامتثال في الحب [illegible]
[illegible] يوسف والثاني [illegible] الانكار [illegible]
والثالث الاشتغال بذكره [illegible] والرابع [illegible]
[illegible] والخامس [illegible]
[illegible] والسادس [illegible] والسابع
[illegible] شعر فما الحب حتى تبرق العين بالبكاء

ثم سر حتى كأنك المنادي **فصل** ثم رد القلب منزل التوحيد وهو اقرب [illegible] بعد
الذي هي حيث تحكمت [illegible] اخبرنا ثابت بن طاهر ابو جعفر الهروي
قال اخبرنا علي بن احمد المؤذن اخبرنا محمد بن الحسن بن موسى اخبرنا محمد بن علي
الطالقاني اخبرنا ابو عبد الله محمد بن حاتم اخبرنا احمد بن عبد الله اخبرنا ابو حنيفة عن
مقاتل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحانك اللهم
وبحمدك مكتوب على ساق العرش وتبارك اسمك مكتوب على باب الجنة وتعالى جدك مكتوب على
حجاب العرش ولا اله غيرك توحيدا لله فردا وحدا صمدا [illegible] **التوحيد** افراد [illegible] الخلق
محو آثار البشرية وتجريد الالوهية **ثمرته** الخروج عن مضيق رسوم الانسانية الى [illegible]
الصمدية **ونتيجته** رؤية الاغيار كأن لم تكن ورؤية الجبار على ما لم يزل قل الله ثم ذرهم
وحقيقته دوام المشاهدة على المساعدة فاذا كان نظر الحق الى القلب [illegible]
القلب ثابت القبول [illegible] التوحيد [illegible] تنقطع عن الهم
السر ووصل الى مقعد صدق **شعر** [illegible] وهي ذاكرك [illegible] وحسبك [illegible]
كيف تغيب **والتوحيد** على مراتب **توحيد اقرار** وهو المعني بقوله عليه السلام امرت ان اقاتل
الناس حتى يقولوا لا اله الا الله **وتوحيد العلم** وهو المقصود بقوله [illegible] فاعلم انه
لا اله الا الله **وتوحيد وجود** وهو المراد بقوله تعالى قل الله ثم ذرهم **وتوحيد شهود**
وهو المشار اليه بقوله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم فالتوحيد
الاقراري ثمرة السمع ورؤية المعجزات **ونتيجته** الاسلام والتوحيد العلمي ثمرة الادلة
ونتيجته الايمان والتوحيد الوجودي ثمرة العناية **ونتيجته** الاحسان والتوحيد
الشهودي ثمرة المعرفة **ونتيجته** المحبة **فالموحد** الغافل متعرض ومتسع [illegible]
والموحد العالم [illegible] الاثر [illegible] الاحباب [illegible]
ان [illegible] والموحد [illegible] المتصل [illegible] الموحد [illegible]
[illegible] سلك النظام [illegible] التحرير [illegible] فهام
وكان [illegible] الحق [illegible]
وان [illegible] القدر [illegible] الشرح [illegible]
[illegible] الرب وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى [illegible]

فلا اوى على وليا [illegible] اعجز [illegible] وصفا [illegible]
[illegible] وتلوح واذا بدت [illegible] سلكت [illegible]
[illegible] اذ تبدت وانا [illegible] الاحرام [illegible] **شعر**
لا شكر [illegible] ذاك المحمود عليك [illegible] **تم الكتاب**
بحمد الله وحسن توفيقه واختم الكتاب بوصية مرضية فليكن الحق تعالى
اول فكرك وآخره وباطن ذكرك وظاهره وعين عقلك محولة النظر
اليه ووجهة قلبك موقوفة على المثول بين يديه وكن مسافرا الى الملكوت
الاعلى وما فيه من الآيات الكبرى فاذا اطلعت من الافق الاعلى الى اسفل [illegible]
وانظر الى [illegible] آثاره فبا باطن بعزته ظاهر بحكمته [illegible] عبودية العباد
بكل شي **شعر** ففي كل شي له آية تدل على انه واحد فاذا [illegible] الحالة
وكثرت هذه العقيدة الطبيعة في نفسك نقوش الملكوت وتجلى لك
قدس اللاهوت والفت الانس الاعلى وذقت اللذة القصوى واخذت
نفسك [illegible] اولى واطلعت على العالم الادنى [illegible] اسمى مراحم
[illegible] لجهله مستخف لثقله مستحقر لعقله [illegible] الطرفة [illegible]
[illegible] تعجبهم منه [illegible] وكان
[illegible] **واعلم** ان افضل حركاتك واحمد سكناتك الصلوة و
[illegible] والبر الصدقة واطهر [illegible] الاحتمال والبطل السعي [illegible]
وخير الاعمال ما صدر عن اخلاص نية وخير النية ما انشرحت عن جناب علم
وحكمة **واعلم** ان الحكم [illegible] اولى الاوائل اليه يصعد
الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه اقول قولي هذا واستغفر الله الغفار لي
ولكم ولجميع المسلمين انه هو الغفور الرحيم تجزت كتابة هذا الكتاب الكريم
المسمى بالرحيق المختوم والعلم المكنون والنبأ [illegible] الشيخ شيوخنا
والامام [illegible] الشيخ ابي القسم [illegible] بن هوازن القشيري رضي الله عنه



رسالة كتبها الشيخ محي الدين ابن عربي الى الامام فخر الدين الرازي رحمهما الله

رسالة الشيخ الامام الشيخ الاوحد محي سيد المشايخ ... سراج الطريقة كاشف الحقيقة ... باسد يحيى الملة والدين ... المسلمين ابي عبد الله محمد بن علي بن محمد العربي الطائي الحاتمي الاندلسي قدس الله روحه وكثر من الصديقين امثاله الى الامام العلامة افضل المتاخرين اكمل المتبحرين فخر الملة والدين محمد بن عمر بن الخطيب الرازي قدس الله سره والرسالة هذه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وعلى وليي في الله تعالى فخر الدين محمد اعلى الله همته اما بعد فانا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احب احدكم اخاه فليعلمه اياه وقد احببناك ... تقول الله تعالى واذا اصوابك الحق وقد وقفت على بعض تواليفك وما ايدك الله به من القوة المتخيلة والفكر الجيد ومتى تغذت النفس بما تكسبه بفكرها لا تجد حلاوة الجود والوهب وتكون ممن اكل من تحت رجله لا من فوقه كما قال الله تعالى ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم وليعلم وليي وفقه الله ان الوراثة الكاملة هي التي لا تكون من بعض الوجوه دون بعض والعلماء ورثة الانبياء فينبغي للعاقل ان يجتهد ان يكون وارثا من جميع الوجوه ولا يكون ناقص الهمة وقد علم وليي وفقه الله ان حسن اللطيفة الانسانية انما يكون بما تحمله من المعارف الالهية وقبحها بضد ذلك وينبغي للعالي الهمة ان لا يقطع عمره في معرفة المحدثات وتفاصيلها فيفوته حظه من ربه وينبغي ايضا ان يسرح نفسه من سلطان فكره فان الفكر يعلم مأخذه والحق المطلوب ليس كذلك وان العلم بالله خلاف العلم بوجوده فالعقل يعرفه من حيث كونه موجودا ومن حيث السلب لا من حيث الاثبات وهذا خلاف الجماعة من العقلاء والمتكلمين الا سيدنا ابا حامد الغزالي قدس سره فانه معنا في هذه القضية وجل الله ان يعرفه العقل بنظره وفكره فينبغي للعاقل ان يخلي قلبه عن الفكر اذا اراد معرفة الله من حيث المشاهدة وينبغي للعالي الهمة ان لا يكون تعليمه عند عالم الخيال وهي الانوار المتجسدة الدالة على معان وراءها وانزال المعاني العقلية في القوالب الحسية كالعلم في صورة اللبن والقران في صورة الحبل والدين في صورة القيد وينبغي للعالي الهمة ان لا يكون تعلمه موقوفا على الاخذ من النفس الكلية كما ينبغي له ان لا يتعلق بالاخذ عن غير

... فلا كمال له الا بعده وهو فقير ... ان ما سوى الله عز وجل ... ان لا يأخذ علما الا منه سبحانه تعالى بالكشف فان عند المحققين انه لا فاعل الا الله فاذا لا يأخذون الا عن الله لكن عقلا لا كشفا وما فاز اهل الله الا بالوصول الى حق اليقين مع علم اليقين فاعلم ان اهل الافكار اذا بلغوا فيه الغاية القصوى اداهم فكرهم الى حال المقلد المصمم فان الامر اعظم من ان يقف فيه الفكر فما دام الفكر موجودا فمن المحال ان يطمئن العقل ويسكن وللعقول حد تقف عنده من حيث قوتها في التصرف الفكري ولها صفة القبول لما يهبه الله تعالى فاذا ينبغي للعاقل ان يتعرض لنفحات الجود ولا يبقى ماسورا في قيد نظره وكسبه فانه على شبهة في ذلك ولقد اخبرني من اثق به من اخوانك ... انه رآك وقد بكيت يوما فسألك هو ومن حضر عن بكائك فقلت مسألة اعتقدتها منذ ثلثين سنة تبين لي الساعة بدليل لاح لي على خلاف ما كان عندي فبكيت وقلت ولعل هذا الذي لاح لي ايضا مثل الاول فهذا قولك ومن المحال على العارف برتبة العقل والفكر ان يسكن او يستريح لا سيما في معرفة الله تعالى اذ المحال ان يعرف ماهيته بطريق النظر فما لك يا اخي تبقى في هذه الورطة ولا تدخل طريق الرياضات والمجاهدات والخلوات التي سنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنال ما نال من قال الله تعالى فيه عبدا من عبادنا آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما ومثلك من يتعرض لهذه الخطة الشريفة والمرتبة العظيمة الرفيعة وليعلم وليي ان ... كل موجود ... سبب ذلك الحديث مثلا فان له وجهين وجه ينظر الى سببه ووجه ينظر الى موجده وهو الله سبحانه فالناس كلهم ناظرون الى وجوه اسبابهم كالحكماء الفلاسفة وغيرهم الا المحققين من اهل الله تعالى كالانبياء والاولياء والملائكة عليهم السلام فانهم مع معرفتهم بالسبب ينظرون من الوجه الآخر الى موجدهم ... ينظر الى ربهم ... لا من وجه سببه فقال احدهم اخبرني قلبي عن ربي وقال الآخر وهو الكامل حدثني ربي واليه اشار صاحب العارف بقوله اخذتم علمكم ميتا عن ميت ... اخذنا علمنا عن الحي الذي لا يموت ... الوجود ... امر عزه ... لا شيء ... يقول على ... ثم ليعلم وليي ان الحق وان كان واحدا فان له الينا وجوها كثيرة مختلفة فاحضر عند الموارد الالهية ... من هذا الفصل

فليس الحق من كونه ربا عندك حكم كما ليس لها ولا حكم من كونه ربها حكم عن ربك
وكذلك جميع الاسماء جلبت فيه ربنا ثم اعلم ان الوجه الالهي الذي هو اسم الله الجامع
الاسماء مثل الرب القدير الشكور وجميعها كالذات الى موطنها فيه الصفات
فاسم الله مستغرق جميع الاسماء محفوظ عند المشاهدة فكل لا تشاهده مطلقا فاذا
ناجاك بره فهو الى مع ما ناجاك وانظر المقام الذي يقتضي تلك المناجاة او
تلك المشاهدة وانظر الى اسم من الاسماء الالهية ينظر اليها فذلك هو الاسم الذي خاطبك
او شاهدته فهو المعبر عنه بالتحول في الصورة كالرزق اذا قال يا الله ارزقنا ويا غني
او يا منتقم او يا منتقد وصاحب الالم اذا قال يا الله اشفنا ويا شافي او يا معافي
ما اشبه ذلك وقولك التحول في الصورة ما ذكر مسلم في صحيحه ان الباري يتجلى في
المنافق فينكرونه ويتعوذون منه فيتحول لهم في الصورة التي عرفوه بها فيقرون له
بعد الانكار وكذلك معنى المشاهدة والمناجات والمخاطبات الربانية ينبغي
للعاقل ان لا يطلب من العلوم الا ما يكمل به ذاته وينتقل معه حيث انتقل وليس ذلك
الا العلم بالله تعالى من حيث الوهب والمشاهدة فان علمك بالطب مثلا انما يحتاج اليه
في عالم الاسقام والامراض فاذا انتقلت الى عالم ما فيه ... اسقم من تداوي
بذلك العلم فالعاقل لا يسعى من حيث لا يكون له غيره وان اخذه ... الوهب كطب
الانبياء عليهم السلام على ما يقف منه ليطلب العلم بالله وكذلك العلم ... ما يحتاج اليه
في عالم المساحة فاذا انتقلت في عالمه ... النفيس ساذجة ... وكذلك الاشتغال
بكل علم تركه النفس عند انتقالها الى عالم الآخرة فينبغي للعاقل ان لا يأخذ منه الا ما
الى جاء الضرورة فيه ويجتهد في تحصيل ما ينتقل معه حيث انتقل وليس ذلك الا علمان
خاصة العلم بالله تعالى والعلم بمواطن الآخرة وما تقتضيه مقاماتها حتى يمشي فيها مشيه
في منزله فلا ينكر شيئا اصلا فانه من اهل العرفان لا من اهل النكران ويلك المواطن مع انه
الممدود لا مواطن الاختراع التي يعطي انعط تخلص ان حصل هذا المقام ان يسرق
طريق الطائفة التي حلت عندنا يتجلى ربنا نعوذ بالله منك لست ربنا ونحن منتظرون
حتى يأتينا ربنا فاذا جاءهم في الصورة التي عرفوه اقروا به فما اعظمها من حسرة
فينبغي للعاقل الكشف عن هذين العلمين بطريق الرياضة والمجاهدة والخلوة

... ودت ان اكتب تلك ... رياضة الخلوة وشروطها وما يحتاج فيها
... شيئا بعد شيء لكن منع منه الوقت واعني بالوقت اهل القدرة
الذين انكروا ما جهلوا وقيدهم التعصب وحب الفضول وارباب ... عن
الحق والتسليم له ان لم يكن الايمان به وهذا تمام الرسالة والحمد لله رب العالمين
والصلوة على سيدنا ونبينا وشفيعنا حبيبه
ورسوله وصفيه ونجيه وخليله محمد وآله
وصحبه الطيبين الطاهرين

رسالة كه شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين به امام فخر الدين رازی نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم

كتب شيخنا شيخ الشيوخ قدوة الاسلام هادي طوايف الانام الى دار السلام
ابو حفص عمر شهاب الملة والدين السهروردي الى الامام العلامة فخر الملة والدين
الرازي رضي الله عنهما عن بعض الزمان لنشر العلم فقد عظمت نعم الله لديه فيتعين
للمتعلم ... من ارباب الديانات ان يمده بالدعاء الصالح ليسعى الله
تعالى ... التقوى ومصدره من شوايب الهوى اذ قطرة من الهوى
... نوازع الهوى المركوز في النفوس الانسية المستصحبة اياه من مختبئها العلم
... العلم حطه من اوجه وفرقته في مهامه الافكار التي هي من نتايج
النفوس الجزوية المقتصرة الى ذروة العلم ... استعداد وتهايه واذا
ضعف ... العلم موارده من الهوى ... التي ... ونظامها
في العلم على كمال ... يضعف تردده في مجاوزات الافكار تخريب الافكار ...
... المستقيمة المزاج اذ يا تجرهم العلوم ... المطلوب الثاني ليس
... بالنار دون ... العدل ... رتبة
الراسخين ... سمين بصورة العمل لا المتوسمين بصورة العلم المقتضب
... قوم وراث الانبياء عليهم السلم كرعلم على العلم وعلم على العمل فسادا العلم

والعمل فهم حتى صعف العالم واللطف ... رت مسامرات سرية ومحاورات روحية
مشكلت الاعمال بالعلوم لكان لطافتها وتشكلت العلوم بالاعمال القوة
فعلها وسرايتها الى الاستعدادات في اتباع الهوى اخلد الى الارض قال الله
تعالى ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد الى الارض واتبع هواه فتطهر نور
الفطرة عن رذايل التخيلات والادهان بالموهومات التي استرقت العقول
الصغار المداهنة للنفوس القاصرة هو شان البالغين من الرجال تصحب
نفوسهم الطاهرة الملا الاعلى وتسرح في ميادين القدس فالنزاهة الزاهدة
عن محبة حطام الدنيا والفرار الفرار عما يستحسن سفط الخلق وعقايدهم فتلك
مصابيح الادوار من الرجال تعالى الى الافق الاعلى بحكم حديث التعريفات الالهية
واردة عليه لكان عالم الصور الاسفل واستيصال شافة الابتلا بصنوف الغنى
وكثره ولوجه على حريم القرب الالهي واقتناص سنح الانوار [illegible] بطن الغيب
وفصله كشايف دلايل البرهان بنور العيان فالبرهان لاذكر والا تمام اسرار
لابرهان دالاله ولا برهان عليه بل اتباع لشعاير الملة فاسئله تعالى ان يمد الحق
الصافي الصادق الفخري امدادا قدسية وينفع [illegible] ويوسع دايرة
التفصيل والاستغفار حتى لا يزال يرتقي في معارج الاعتبار الى ان يصل
بحبوحة الاسرار ويتبع في قوالب علو مدروج الانابة ثم يعيد تجليات
حجب الانابة عن الابصار فلا يدركه الا كل سالك طريق الحق [illegible]
هذا الزمان كان القلب متطلعا الى مواصلة المجلس العالي زاده الله علا فقبالها
السيد شرف الدين المهاجر اليه اشار حال الموجه امالي تحدد ذلك
التطلع فصليت ركعتي الاستخارة وتطلعت الى ما ياتي به القدر فتحرر
هذه الكلمات وارجو من الله تعالى ان يبارك في هذه المواصلة وصلى
الله على النبي محمد واله الطيبين الطاهرين
اجمعين

... الاستاد ابو القسم القشيري سمعت الرازي يقول سمعت الشبلي ينشد

ذكرتك لا اني نسيتك لمحة • واسر ما في الذكر ذكر لساني • وكدت بلا وجد اموت من الهوى
وهام على القلب بالخفقان • فلما اراني الوجد انك حاضري • شهدتك موجودا بكل مكان
فخاطبت موجودا بغير تكلم • ولاحظت معلوما بغير عيان • ولذت بذا ما سقاني محبة
بكاس وداد في يد [illegible] • وشرحه فما انس حاله • واسكرني حتى بدالي فحان
[illegible] ولا الهوى • لكدت اموت شوقا من الخفقان • فخاطبني مني اليه شاهدا
واكسبني بالقرب حسن بيان • فشاهدت مشهودا بغير تعب • وخاطبت موجودا بغير توان

الشيخ غيره

وكنت وليس لي قصود من الهوى • فلما تقيسا [illegible] • وكل عقدنا [illegible] الوصل بيننا
فلما وقعنا [illegible] • فان سال الواشون فيم صرمتم • فقل نفس حر سلت فتسلت
[illegible] قبل عزة ما البكا • ولا موجعات القلب حتى تولت

تضوع ارواح نجد من ثيابهم • يوم القدوم لقرب العهد بالدار

ايا جبلي نعمان بالله خليا • نسيم الصبا يخلص الي نسيمها
فان الصبا ريح اذا ما تنسمت • على قلب محزون تجلت همومها
اجد بردها او تشف مني حرارة • على كبد لم يبق الا صميمها
[illegible] دواي طبيبي تدعه • وافقد دا الاشقين تدبها
وما كنت ادري قبل عزة ما البكا • ولا موجعات القلب حتى تولت

قال العارف الموله حسين بن منصور الحلاج رضي الله عنه وقت صلبه بهذه العبارة
الهي انت المتجلي من كل جهة والمتخلي عن كل جهة بحق قيامك بحقي وبحق قيامي بحقك
وقيامي بحقك يخالف قيامي بحقك فان قيامي بحقك ناسوتية وقيامك بحقي لاهوتية
فكما ان ناسوتي مستهلكة في لاهوتيتك غير ممازجة اياها ولا هوتيتك مستولية
على ناسوتي غير مماسة لها.

عن جعفر بن محمد الخلدي قال كنت مع الجنيد رضي الله عنه في طريق الحجاز حتى حضرنا
جبل طور سيناء فصعده الجنيد وصعدنا معه فلما وصلنا في الموضع الذي وقف فيه موسى
عليه السلام وقعت علينا هيبة المكان وكان معنا قوال فاشار اليه الجنيد ان يقول
شيئا فقال شعر وجدا الربع بعدما انه حل الهوا برق تألق موهنا لمعانه
يبدو كحاشية الرداء ودونه صعب الذرى متمنع اركانه فبدا لينظر كيف لاح فلم يطق
نظرا اليه ورده سبحانه فالنار ما اشتملت عليه ضلوعه والماء ما سمحت به اجفانه
قال فتواجد الجنيد وتواجدنا فلم يدر احد منا انحن في السماء ام في الارض وكان بالقرب
منا دير فيه راهب فنادى يا امة محمد بالله اجيبوني … فلم … احد … الوقت
فنادانا الثانية بحق الحنيفية الا اجبتموني فلم يجبه احد منا وناداني الثالثة بحق معبودكم الا اجبتموني
فلم يرد عليه احد جوابا فلما فرغنا من السماع وهم الجنيد بالنزول قلنا له ان هذا الراهب
نادانا واقسم علينا ولم نرد عليه فقال الجنيد ادعوه … انا اليه … الى الآن
فناديناه فنزل وسلم علينا فقال ايكم الاستاذ فقال الجنيد هؤلاء كلهم سادات
استاذون فقال لا بد ان يكون واحد اكبر منكم فاشاروا الى الجنيد فقال
اخبرني عن هذا الذي فعلتموه اهو مخصوص في دينكم او عموم فقال بل مخصوص فقال
الراهب لاقوام مخصوصين او معلومين فقال بل لاقوام مخصوصين فقال بأي نية تفعلون
فقال بنية الرجاء والفرح بالله تعالى فقال بأي شئ تسمعون قال بنية السماع فقال
فقال بأي نية تسمعون فقال بنية اجابة العبودية للربوبية لما قال الله تعالى للارواح الست
بربكم قالوا بلى شهدنا فقال ما هذا الصوت قال نداء الحق تعالى بأي نية تقعدون قال
من الخوف من الله تعالى قال صدقت ثم قال الراهب للجنيد مد يدك اني اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واسلم وحسن اسلامه
فقال الجنيد بم عرفت اني صادق قال لاني قرأت في الانجيل المنزل على المسيح بن مريم ان خواص
امة محمد يلبسون الخرقة ويأكلون الكسرة ويرضون بالبلغة ويقومون في صفاء اوقاتهم
بالله يعرفون والرشد يهتدون وفيه يتواجدون واليه يرغبون ومنه يرهبون
فبقي الراهب معنا ثلثة ايام على الاسلام ثم مات رحمه الله
فتوحات في آخر الكتاب

سيد نور الهدى فرمايد
چون نيست مارا با جماش التفال … چنان آن كه …
ما نه دل بخت ويرانت اى نور الهدى … وقت آن آمد كه بارش … كنيم

قيل ارسل ذو النون المصري الى ابي يزيد رجلا وقال قل له الى متى النوم والراحة
وقد سارت القافلة فقال للرسول قل لاخي الرجل من ينام الليل كله ثم يصبح
في المنزل قبل القافلة فقال ذو النون هنيئا له هذا الكلام لا تبلغه احوالنا

وكان بشر بن الحارث يقول يا معشر القراء … طيبوا … ان الماء اذا
كثر مكثه في موضع تغير وقال بعضهم عند سماع هذا الكلام صر بحرا حتى لا تتغير

وحكي عن ابراهيم الخواص انه قال كنت في البادية احد عشر يوما لم آكل فتطلعت نفسي
ان آكل من حشيش البر فرأيت الخضر عليه السلام مقبلا نحوي فهربت منه ثم التفت
فاذا هو قد رجع عني فقيل له لم هربت منه قال تشرفت نفسي ان يغيثني

روي عن عمر رضي الله عنه انه لما قدم مكة وطاف حول البيت اعتنق الحجر الاسود
وبكى وقال اللهم انعمت علي فلم اشكر وابتليتني فلم اصبر فلا انت سلبت النعمة
بترك الشكر ولا انت زدت على بليتي بترك الصبر هل يكون من الكريم الا
الكريم والوفاء ومن اللئيم الا الجفاء

افضل العبادات اربع الزهد في الخلوة والجود عند الفقر والرضا بالقضاء
… والرابع ياس دل …
… من مقامات العارفين … منه

سئل ابو حنيفة رضي الله عنه عن الخشوع في الصلوة فقال هو ان لا تعلم من بجنبه
خشوع العلماء واما خشوع الزهاد وغيرهم كان يفعل خفيف ابن ايوب رضي الله عنه روي
انه كان مريضا اذا حضرت الصلوة يقول اجلسوني اقوم واكبر ثم اذا كبرت خلوا عني
كان يفعل كذلك كان يصلي على هيئة الصحيح ثم اذا سلم سقط على حاله فقيل له في ذلك
فقال لا قوام للمرض مع الله تعالى ٭ ويحكى انه قام مرة في الصلوة فلما شرع فيها جاء
الزنابير فلسعته على خده حتى سال الدم فقال له ابنه انتفضت فما بكى يا ابت
فنظر فوجد الدم على خده فقال لما منه لم اشعر به احتى نبهتني وكان يقول الا ورعت
من صلوتي استحق الاستغفار كما قمت منها بالطيبة الحزن ٭ واما خشوع
العارفين فهو ان ينسى كل سواه في الصلوة كما كان يفعل يحيى ابن زكريا عليهما
السلام لانه روي انه كان يمشي مع عيسى عليه السلم فصدم امراة ولم يعلم
وكان عيسى عليه السلم ينظر انه يعتذر ويرجع عما فعل فلم يرجع فقال له انظر
كسرت كبدها ولم يندم على ذلك فقال واي حال له فصدمت امراة اجنبية فقال اني
لا اعلم ان ذلك فقال عيسى عليهما السلام ان احي نفسك معي فابن ... فقال يحيى عليه
السلم اني اذ حلف ... على ان لا تشتغل لحظة بغيرالله ... فوصل الى [illegible]
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي ولجوفه ازيز كازيز المرجل [illegible]
حكي ان الحسن البصري رضي الله عنه لما مات روي في المنام فقيل له ما فعل الله تعالى
بك فقال اقامني بين يديه فقال لي يا حسن اتحفظ يوما كنت في الصلوة فلما رايت الناس
ينظرون اليك زدت في الخشوع ثم وكرت وتركت الاراة فلولا شروعك في
الصلوة كان على الاخلاص ورد على الاخلاص والا لكبتك في النار٭
روي انه لما مات داود الطائي راه جاره في المنام فقال له ما فعل الله بك فقال
اقامني بين يديه فقال لي يا داود لما طلبت الي طيب لا افعل الا الطيب من العمل
فقال ... على حب الي اني لا اقدر على الطيب من العمل ولكن حسن الظن
بك فقال الله تعالى اكرمت ... فقال ... فغفر له
بها ومنه ٭ روي ان الله تعالى اوحى الى داود عليه السلام ان تخشى ما حرج
حيث اليه شاعر عليك فان حبي ... لولا ان الشياطين يحومون
على قلوب بني ادم لنظروا الى ملكوت السموات ٭

... لك ... يا رب ... اعرفه ٭ اظن ... وجدت ... [illegible]
وقوافي ظهرت بالحاسب ٭ لسحرت ... الطالبين اجمعيا ... [illegible]
بحي قلوب العاشقين ٭

في اصطلاح الصوفية الحق هو الذات والحقيقة هي الصفة ويريدون ذات
الله تعالى وصفاته وقالوا ان معنى قوله عليه السلام للحارثة ان لكل
حق حقيقة فما حقيقة ايمانك اي لكل ذات صفة فما صفة ايمانك ٭

رفع الى الجنيد رقعة فقال للجنيد ... خير لك ... قصة او حديث ... ما اوجعها
تعذبت الحي قالت كذبتني ٭ فاني ارى الاعضاء منك كواسيا ٭
... طالب الحب ٭ وبعد بك حتى لا تجيب المناديا ٭
وتحل حتى لا يبقي لك الهوى ٭ سوى مقلة تبكي بها وتناجيا ٭

قال ابو بكر الطمستاني اصحبوا مع الله فان لم تطيقوا فاصحبوا مع من يصحب مع
الله ... الى الله عز وجل وقال ذو النون لا تصحب الله الا بالموافقة
ولا مع الخلق الا بالمناصحة ولا مع النفس الا بالمخالفة ولا مع الشيطان الا بالعداوة ٭

شيخ زين الدين ... خافي انكه بود ٭ رونق ... ارشاد ... مرشد
چونکه روح پاک او ... آسمان ٭ گفت قدسی سال ... امام خانقه
[illegible]

قال ذو النون السماع وارد حق جاء يزعج القلوب الى ربها فمن اصغى اليه بحق تحقق
ومن اصغى اليه بنفس تزندق ٭ حكي الاستاذ في الرسالة انه كان ابن زيري من اصحاب الجنيد
... كان ... بحضر موضع سماع فان استطابه فرش ازاره وجلس عليه وقال
الصوفي مع قلبه وان لم يستطب ... ارباب القلوب وقد اخذ نعله ٭
حضر ابو الحسين النوري مجلسا فيه سماع فسمع هذا البيت ٭ ما زلت انزل في ودادك

منزلا يحجب الالباب عند نزوله . فقام وتواجد وقام على وجهه فوقع في اجمة قد قطع وبقي اصوله مثل السيف وكان يعدو عليها ويعدو الميت الى الغداة والدم يسيل من رجليه فورم قدماه وساقاه وعاش بعده قليلا ومات ٥ كانت جارية لعمر على قصره تقول . في سبيل الله قد كان مني لك يبذل . كل يوم تتلون غير هذا بك اجمل . فاذا شاب يحتسب فقال يا جارية بحق مولاك اعيدي فاعادت فقال الفقير هذا والله تلوني مع الحق وشهق شهقة خرج روحه فقال صاحب القصر للجارية انت حرة لوجه الله فاخرج الدار وارتدى بردا وتصدق بجميع ماله ... وجه ولا يسمع له اثر .

قيل في بعض الكتب المنزلة عبدي انا وحقك لك محب فبحقي عليك كن لي محبا

قال الحسن البصري ان مما كتب الله لابراهيم في الصحف الاولى ان احب احبائي الي الفقراء الذين يشتغلون مرضاتي ... حقي علي ان لا ادعهم يشتغلون بغير طاعتي . وفي حديث اخر يقول الله تعالى عبادي واصفيائي ما زويت عنكم الدنيا لهوانكم علي ولكن اردت ان تزداد اصواتكم الي واسمع منكم النداء ... صحيحا .

قال صاحب المنارات رضي الله عنه ان الله تعالى اراني في بعض مكاشفاتي العالم باصره وفي طرف منه رسم فقال الا ترى علل العالم يا بصره فقال ... الرسم علت لا يا رب قال هذا اساس مسلك الفقر فاحفظ ولازم ... نفسي في لزوم هذه العقبة منذ خمسين سنة بفضل الله ونعمته ٥

اعلم ان التصوف مبني على ثلثة اصول فهو الخروج عن الدنيا ومطالبات النفس عنها واما العروج فهو العروج الى اعلى مراتب العقبى وملاحظات القلب فيها واما الولوج فهو الولوج في التخلق باخلاق الله والفناء فيها والصوفي اسم جامع لمن ادى حق كل مقام ... في كل حال ... والله اعلم ٥

قال ... سبحانه من الزمته القيام مع اسمائي ... الى ... بحقيقة ذاتي الزمته الطلب ... الادب هو الطلب .

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه اذا كان الغالب على عبدي الاشتغال بي جعلت همته ولذته في ذكري فاذا جعلت همته ولذته في ذكري عشقني وعشقته ورفعت الحجاب فيما بيني وبينه لا يسهو اذا سهى الناس اولئك كلامهم كلام الانبياء اولئك الابطال حقا اولئك الذين اذا اردت باهل الارض عقوبة او عذابا ذكرتهم فصرفته بهم عنهم ٥ ٥ سئل الشبلي عن السماع فقال ظاهره فتنة وباطنه عبرة فمن عرف الاشارة حل له استماع العبرة والا فقد استدعى الفتنة وتعرض البلية ٥

[illegible] في امر المعاش حاله وكيف قضى الزمان استغفر منه كما يستغفر من الذنب [illegible]
[illegible] فاذا اقيم على دوام ميل القلب الى الله بالمحبة الصادقة وترك الميل [illegible]
[illegible] الى الغير فالقلب ذنب حالي فان لم يستغفر منه لم يخرج الى الله كان [illegible]
طلب لطالب الغير وحرم حاجب العزة عن بساط الملك بدوام التقرب كذا [illegible]
والانتهى فهذا من اعظم الذنوب وعقوبته اصعب العقوبات فانه على بساط الملك يده بسرة
فتح بحجم التحول الى الرجال فيتلذذ بالنظر الى كمال الجمال وجمال الكمال فاذا اعمل بحفظها
سواه بالتحول من الاكوان عذبه بالبعد وابتلاه بالحجاب وسد باب اللقاء [illegible]
قال بعض المشايخ [illegible] الادب على البساط رد الى الباب ومن اساء الادب على
الباب رد الى اصطبل الدواب فجعل من جملة الكلاب فلا بد للكل واحد من المبتدي والمتوسط
والمنتهي من التائب والمعطي [illegible] والاستغفار من تلك الذنوب وان من من النفس
الشيطان وان [illegible] بعفو [illegible] بجوده ورضاه من سخطه وبرحمته عن عذابه [illegible]
الى [illegible] [illegible] الا بالمقام على التوبة والمحافظة عليها الى [illegible]
الثالث اكثر الرجال من مباد وصول جميع المقامات والاحوال ومنها انهم عبدان [illegible]
زمرة التائبين [illegible] انهم من جملة المريدين الطالبين الوصول الى مشاهدة رب العالمين
[illegible] لا يكونوا مثل العوام البطالين الاكالين كالبهائم العاطلين بل [illegible]
[illegible] كانهم في التصرف مع مباحاتهم في حالاتهم ومعاملاتهم في مراتبهم و[illegible]
[illegible] اشتغلوا من امر المعاش بالادنى الدون فان من اراد ان ياكل اللذيذ ويلبس
[illegible] المنازل العالية على الفرش الناعمة فطلائه في الدنيا بل [illegible]
حرصه على ما فيها ما عليها وصار [illegible] في الدنيا فهو بمعزل عن طريق الاولياء ولم يبلغ معاملة
من معاملات الاصفياء ومن كان عزيزا فلا يجوز له على قانون سلوك الطريق ان يتزوج فانه
مع النفس في نزاع وجدال في حضوره لمنعها عن هواها فاذا وجدت النفس فرصة [illegible] طلب
الاكل والمتاهي وهي المراة المطالبة للالذة والمتاهي من الملاعب والملاهي [illegible]
من الميل الى الدنيا و[illegible] القطع عن الطريق والعيان [illegible] فيعود لا ينفع [illegible]
[illegible] في [illegible] ويطلب الخلاص ولات حين مناص [illegible] من [illegible]
[illegible] في السوح فقال الله [illegible] الفرد [illegible] تعالى [illegible]

يا الله

وصايا الشيخ زين الدين [illegible] لاولاده ومريديه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله وسلم على سيد المرسلين محمد واله [illegible]

اما بعد حمد الله تعالى والصلوة والسلام على رسوله محمد واله [illegible]
واولادي الذين تابوا الى الله وقصدوا السلوك طريق اولياء الله بلغهم الله واياكم
الى منتهى همم الصديقين وسلك بنا طريقة احباب المقربين صدر عن مجلس الفقير
[illegible] التماساتهم بيان ما ينفعون من عنايتهم ليتوجه كل منهم والمريدين بين [illegible]
بيانا وافيا بجميع المراتب والمقامات وشرح كل درجة من الدرجات فان من زع [illegible]
السفر والاشتغال بما لا يكفي ولكن الرجاء والتوق منهم اذا عملوا بهذه الوصية احفظوا
بها ينفتح على قلوبهم ابواب الفهم وشرح صدورهم بنور اليقين فيكشف لهم [illegible]
ويقودهم بها الى الترقي [illegible] ان شاء الله تعالى والوصية [illegible] **ومنها**
انهم بعد ان تابوا الى الله تعالى الشرائط الثلاثة التي هي الندم على ما مضى من [illegible]
في غير طاعة الله تعالى والاكباب على الشهوات [illegible] القربات وان [illegible]
والعزم على ان لا يضيع عمره فيما لا يعنيه من الاشتغال ينبغي ان يهتموا اهتماما [illegible]
بهذه التوبة فانها مفتاح كل خير واساس كل مقام بها يفتح الابواب الاحوال عليها
يبتني المقامات وكل من اراد ان يبني مقاما عاليا ولا يحكم اساسه [illegible]
وكان الشيخ قدس الله سره العزيز يقول يعني [illegible] من مراعاة [illegible]
مراعاتها بالمحاسبة اللطيفة على سبيل المناقشة والمسابقة والمسامحة [illegible]
الطاعة وعلى ترك المعصية والذنب [illegible] بعد استكمال بصره [illegible]
بما ينفعه في دينه او دنياه وكان [illegible] السمع الا بما ينفعه كذلك لا ينطق الا بما ينفعه [illegible]
ولا الضرر في [illegible] سائر الجوارح واعضائه فاذا وقع [illegible] من
هذه الاعضاء فينبغي ان ياتي الشرائط الثلاثة من الندم والاقلاع والعزم [illegible]
تعالى باللسان المواطئ القلب [illegible] بطاعة زائدة على ما كان يعمل [illegible]
النفس المسابقة اذا اغفل في مجلس او ابتلى بصحبة غير جنس [illegible] مراعاة حاله في
ذلك المجلس تداركه في مجلس اخر وذكر نفسه ويستغفر فالمبتدي [illegible]
الاعضاء والجوارح والمتوسط الذي بلغ مقام القلب [illegible] الاحوال [illegible]
على فعل وترك [illegible] على التسليم مع الله تعالى وترك تدبير النفس فاذا انفرع [illegible]

بلغ الكتاب اجله اشارة الى ان السالك ينبغي ان يعزم ويعزب [illegible] ذلك [illegible]
التزام الرخص لعسر وارده ودواه وبلغ مبلغ الرجال كالحال فاذا بلغ الى ذلك المبلغ [illegible]
تحتاج الى اختيار المراة فان لم يجد مطلقة دينة تائبة صابرة معينة له في طاعة
وتهجداته تصبر على العزوبة فان الصبر عنها خير من الصبر عليها ومعالجة العزوبة بالجوع
السهر اهون واكثر ثوابا على الا ان اصحابنا سيما في هذا الزمان [illegible]
قال عليه السلام خيركم بعد المائتين الخفيف قيل وما الخفيف قال [illegible]
الذي لا اهل له ولا ولد صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وان كان متزوجا [illegible]
في هذا الطريق فان وافقته امراته على العزم وهي العفة تائبة وتشتغل بالطاعة
فلا يطلقها فان المراة الصالحة الموافقة عون على الطاعة ان لم توافق بل تعيره
بهموم ضيق المعيشة وترك ما كان تيسر له فليعطها مهرها ويتركها لوجه الله تعالى
ان لم يكن له مهرها كلها فليعطها ما في يده [illegible] ما سوى [illegible] عورته [illegible] منها ولو
في نية الفقر مهرها فنظرة الى ميسرة **ومنها** انهم يجب عليهم ان يحصلوا من العلم
النافع ما يصحح به اعتقادهم على مذهب اهل السنة والجماعة ويحترزوا به من شبه المشبهة
والمعطلة والجبرية والقدرية والوجودية [illegible] سائر [illegible] من الرافضة
والخارجية وغيرها فان القلب اذا كان معقدا [illegible]
الطاعات [illegible] ان [illegible] وصل الى اعلى مقامات [illegible]
المشايخ العارفين كانوا على مذهب اهل السنة والجماعة من التابعين مع العلماء المجتهدين
ويحصلوا ايضا ما يصح به اعمالهم على وفق الشريعة المطهرة على الوفاق من المذاهب الاربعة [illegible]
اذا كان حنفي المذهب يحافظ في امر صلاته وصومه وسائر عباداته حتى يكون على مذهب
الشافعي ومالك واحمد رحمهم الله تعالى [illegible] فان مذهب المشايخ الصوفية على الجمع بين
اقوال الفقهاء فان لم يتيسر الجمع فياخذون بالاحوط والاولى فالشافعي لا يجوز عليك
ان لم تتوضا من القلتين وابو حنيفة لا يجوز عليك ان توضات من مس المراة والذكر
ويجمعوا [illegible] اصحاب المذاهب الاربعة ومع الجميع ولا يتعصبوا [illegible] الرخص فلا يتبعوا
ومن حصل من العلم ما يعرف به الاعتقاد الصحيح والعمل الصحيح فالاولى ان يشتغل [illegible] بالاوراد
[illegible] بطاعة الله [illegible] ذكره وتلاوة كتابه فان النفع واكثر ثوابا وارفع [illegible]

[illegible] العلم فان علم العبودية وعلم الربوبية والبواقي هو من النفس والعجب [illegible]
[illegible] وان يصل الى الحضرة وقد حصل من الاصطلاحات [illegible] اليماني [illegible]
تعالى واحاديث رسوله عليه الصلوة والسلام ثم يشتغل بذكر الله تعالى ومراقبته [illegible]
ما سواه وينصب الى قلبه مياه العلوم اللدنية التي لو عاش الف سنة في تحرير الاصطلاحات
وتحقيقها لا يشم منها رائحة ولا اثرا بدا من اثارها وانوارها **ومنها** ان
يتاكدوا في رعاية سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم والمحافظة على اداب المشايخ
المتبعة من سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم في العادات والعبادات ويطالعوا كتب
القوم في الاداب فان التصوف كله ادب ولكل عمل ادب ولكل حال ومقام ادب [illegible]
شيخ شيوخنا العالم العارف المحقق الشيخ شهاب الملة والدين عمر السهروردي في كتاب عوارف
المعارف في الاداب [illegible] من الاهتمام العظيم باداء الفرائض على الوجه
الاكمل ثم برعاية السنن [illegible] ما بلغ في امر النوافل على الجهد وهذا غلط
فان النوافل من اشكال الفرائض وقد قال تعالى ما تقرب الى المتقربون بمثل اداء ما افترضت
عليهم **ومنها** انهم اذا حصلوا العلم [illegible] توجهوا الى الله تعالى الى الكل ليتجردوا ويتوكلوا
على الله تعالى في امر الرزق ويعتمدون على كمال كرمه ورحمته فانه ضمن وبالغ في الكفالة
[illegible] واقسم عليه فمن لم يعتمد على ضمان هذا الكريم ولم يثق بوعده [illegible]
[illegible] الى استقرار الايمان في قلبه [illegible] تعالى
[illegible] ان لا يطعم المريد [illegible] العقل [illegible]
[illegible] ليلا ونهارا حضرا وسفرا او لم يفته غذاؤه [illegible]
[illegible] هذه التجربة ان لم يكن العلم والمعرفة نعوذ بالله من الجهل الدائم ومن الحرص اللازم
ومنها انهم لا ينبغي لهم ان يعرضوا الشرف لابناء الدنيا ولا يتملقوا لهم ولا يعرضوا
حوائجهم طمعا فيهم ولا [illegible] احوالهم فيسقطوا عن نظر الحق سبحانه [illegible]
الى نظر الخلق فان ارباب هذه الاحوال [illegible] الاعمال [illegible] ملاحظة نظر [illegible]
[illegible] ملاحظة نظر [illegible] الى استحسان الله [illegible]
[illegible] الى استحسان اقرانه واحبائه واعدائه [illegible] ابو بكر
الرقي قدس سره لا تطلب المنزلة عند الله وانت تطلب المنزلة عند الناس [illegible]

يحصل [illegible] ابو يزيد البسطامي قدس الله سره [illegible]

وإن لم يتزول سواء كان في استحسان او استقباح فلا تغتر بالعين وان لم تؤول الى اعتقاد
الناس والكلام بهم يجري مجرى الاعتبار [illegible] يعتقد فيه بما [illegible] ولا يغتر [illegible] تكره
عليه قال عليه الصلوة والسلام لا يكمل ايمان المرء حتى يكون الناس عنده كالاباعر وقال
الفضيل رضي الله عنه العمل لاجل الناس شرك وترك العمل لاجل الناس رياء والعمل
والاخلاص ان يعافيك منهما [illegible] الاخصاص سالني الشيخ الامام العلامة العارف [illegible]
والملة والدين الخجندي ثم المدني قدس الله سره بالمدينة لو كان [illegible] فرضا الله
ايش تعمل في مدة هذه العزلة اخلو كذا وكذا وعددت [illegible] من القربات
تعالى رضي الله عنه الا العمل كله الى اصرف عمر [illegible] الى تحقيق [illegible]
والاخلاص وكفى معها عمل سنة واحدة امال هذا الاسم [illegible] ونظر [illegible]
روحه ونور ضريحه **ومنها** انهم لا يتصحبون البطالين والمشاغلين في امر الدين
تحذو اصحاب الاحداث [illegible] الى [illegible] البعض [illegible] الرسل
وسل عن قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدي واذا لم يجد [illegible] ما اوجب
ما وجد قالوا الانفراد والعزلة اولى [illegible] الا الجماعة الجمعة قال بعض [illegible]
الناس كالقصص التاريخ منفعتها واحذر ان تحركك عن [illegible] الاحوال [illegible]
[illegible] الناس [illegible] بالاختلاط والكذب [illegible] الاختلاط [illegible]
[illegible] وسائر مساوي الاخلاق في الاختلاط وفي العزلة السلامة وفي [illegible]
الشيخ عبد الصمد الدولي رحمه الله تعالى الناس بحر عميق والبعد عنهم سفينة اي [illegible]
فانظر الفلك المسكين **ومنها** انهم اذا اعتزلوا عن الناس يعرفون [illegible]
الله تعالى على ترتيب [illegible] الله تعالى قال [illegible] قدس سره يا معشر الفقراء
انكم انما تعرفون بالله وتكرمون بالله فانظروا كيف تكونون مع الله اذا خلوتم [illegible]
تصير اوقات العبد [illegible] مصروفة الى الطاعات وان كان وقت الاكل والشرب والنوم
والمضاجعة مع المرأة والوقائع والكلام وسائر الحركات والسكنات فاذا [illegible] الاعمال بالنيات فاذا
نوى بالاكل العون على العبادة وكذا بالشرب [illegible] بالنوم دفع الملال والكلال
حتى لا يكون شيطان العبادة [illegible] النفس [illegible] بالمضاجعة [illegible]
في الشرع وبالوقائع تسكين شهوة وتوطين نفسها حتى لا يقعا في حرام ولعل يكون [illegible]

[illegible] والتعبد الله تعالى لا استلذاذ النفس وكذا كل فعل من الحرف والصناعات لاكل الحلال
[illegible] العون على الطاعات وكل هذه العادات تصير [illegible] بالنيات تنقلب عبادات [illegible]
[illegible] ميزان حسناته يوم القيمة [illegible] الآداب [illegible] العادات [illegible]
السنة والمتابعة [illegible] العلم والتقوى [illegible] نور [illegible]
[illegible] تقع على صفة الكمال [illegible] القلب [illegible] نور القلب الى النفس
[illegible] ثم يسري نور النفس [illegible] والتزكية
الى الطبع [illegible] الطبيعة البشرية [illegible] نور القلب [illegible] النفس
[illegible] الطبع [illegible] البشرية [illegible] الطاعة [illegible] الطبع
بل يصير [illegible] الطبع [illegible] القلب [illegible] الطبع [illegible] القلب لم يكن [illegible]
البشرية [illegible] الا [illegible] كان [illegible] من مقتضيات الطبيعة [illegible]
[illegible] **ومنها** [illegible] واهدى
انهم [illegible] هو اللايق [illegible] الطبع [illegible]
الشهادة ويقولوا اللهم اني اصبحت اشهدك واشهد ملائكتك وانبياءك ورسلك و
جميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك ورسولك
اللهم اني اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد غيري واصبحت
[illegible] فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسؤ بي صديقي ولا تجعل [illegible]
[illegible] اكبر همي ولا مبلغ علمي ولا تسلط علي من لا يرحمني اللهم صل على محمد وعلى
محمد [illegible] اللهم ما اصبح بي من نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شريك لك
فلك الحمد ولك الشكر ثلث مرات ثم يقولوا اللهم لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك ولك الحمد حمدا
مع خلودك ولك الحمد حمدا لا منتهى له دون علمك ولك الحمد حمدا لا منتهى له دون مشيتك
ولك الحمد حمدا لا اجر لقائله الا رضاك ولك الحمد عند كل طرفة عين وتنفس كل نفس لك
الحمد حمدا يوافي نعمك ويكافي مزيدك ثم يقول سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضا نفسه وزنة
عرشه ومداد كلماته [illegible] وان وجدوا فرصة يقولوا سبحان الله وبحمده [illegible]
جميع خلقه [illegible] ويرضى وكما ينبغي لكرم وجهه ربنا وعز جلاله والحمد لله [illegible]
وبحمده جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله

اضعاف ما بلاه ويملا جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله
والله اكبر اضعاف ما كبره ويكبره جميع خلقه وكما ينبغي كما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم
وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اضعاف ما مجده ويمجده
جميع خلقه وكما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ثم يصلوا سنة صلوة
الصبح ركعتين تقرأ في الاولى بعد الفاتحة قل يا ايها الكافرون وفي الثانية قل هو الله احد
ثم يقولوا سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده استغفر الله مائة مرة او ما تيسر ثم يصلي
على النبي صلى الله عليه وسلم ما تيسر ثم تقرأ الدعاء الماثور من السنة والذي اللهم اني اسالك
رحمة من عندك تهدي بها قلبي الى آخر ذكره في العوارف فيحفظه منه ثم تصلي الفرض
بالجماعة ثم تقرأ الاوراد التي تتضمن الفوائد الكلية وهي مشايخه محفوظة للفقراء
يتعلم منه ثم تقرأ الحزب المشهور ثم تشتغل بذكر لا اله الا الله على الوجه الذي يلقن ويحصل
له بان حروف الذكر باخذ جميع مخارج الحروف والقول [illegible] يطلع الى او
سرته ويخرج لا الا من ذلك الموضع وهو محل الهوى النفس و الا الله الى [illegible]
يقلبه الى كبرياء الله وعظمته لتصغير النفس ويميل راسه الى الجانب الايسر [illegible]
تحت عظمة الصدر بحيث يوثر في القلب ويحصل حرارة نار الذكر الى القلب
اللحم التي فوق القلب وبه ان يخصص عن الاحتراق والذوبان مع [illegible] نور
الله كرناره ونور ناره تخلى ونوره تخلى فاذا اثر ناره ونوره في خويي القلب اللطيفة
الذي في وسط القلب وهو منبع الحيوة الحيوانية ومنه تجري انهار الدماء في الشرايين الى
الاعضاء تصرف في البخار اللطيف الذي مركب الدم الساري والاعضاء
البخار هو الروح الحيواني وهو النفس الانسانية التي هي مركب الروح الانساني فاذا القى
الذكر في ذلك البخار بعد تصرفه النفس سارية في جميع البدن فيتخلل الى اعضاء
البدن وتتاثر النفس بنار الذكر ونوره وكما علمنا ان ناره تخلى ونوره تخلى تبدل ظلمات
النفس بالانوار وتزول عنها الاخلاق المذمومة وتحلى بالاخلاق المحمودة ويتخلص القلب
ظلمات النفس ونور القلب بنور الله نور يستعد لبعض انوار اوصاف الرب تعالى على
قدر الملازمة لطالب المنتهى وسمي بعد بيان الذكر وانواره واحوال الطالب وعلامات
يقرأ انشاء الله تعالى وسبب ان تحصر النفس على القلب ويكمل في الا الله دائرة القلب

دائرة القلب الله وتكون جانب الاثبات اكبر ملاحظة جانب النفي ينوي المبتدي بكلمة لا
اله الا الله لا معبود الا الله والمتوسط ينوي لا مطلوب او لا مراد والمنتهي لا مقصود الا الله
واذا كان في القلب محبة مخلوق يحضر له عند المشاهدة [illegible]
وينبغي ان يكون صادقا في المعاني السلب في النفي والاثبات [illegible]
[illegible] والميل الى الشهوات والمستلذات التي هي المعبودات الباطلة [illegible]
الكرامات والكرامات العيانية فلا طالب لها الطالب الحق وحده وينزه عليه المريد حتى
النفس وان الميل الى الكشوفات الكرامات من حظوظ النفس وهو [illegible]
السفت اليها وكان عصمة ومطمح نظره في ذكره تلك هو خروج الناس من المكوّن
ان وقع طالب كأن في جهة الاستدراج قال بعض الكبار اذا دخل شخص بستانا كان فيه
وكان طيور تسمى في ذلك البستان بالسلام عليك يا ولي الله فان التفت اليه لم يكن [illegible]
وهو لم تشعر [illegible] وهو الرصد من الميل الى الكرامات العيانية [illegible] فيذكر
لا اله الا الله والكائنات [illegible] الكائنات من جميع الاقطار الى الكرامات
بعد الوجودات كانت حقيقة وانما هي مجازية ممكنة غير واجبة ويثبت الوجود الحق
الازلي الابدي في قول لا اله الا الله وينوي لا موجود الا الله اي الوجود الحقيقي
لا تلفظ كر لا اله الا الله بهذا المعنى حتى يضمحل جميع ظلمات الكائنات في نظر شهوده
[illegible] وهذا من زلات الاقدام فيتبين بعدان شاء الله تعالى بعض
الاذكار فهو من قول المشايخ يحضر النفس على القلب لوصول اثر حرارة النفس الى القلب
ان لا يتفق الذكر ويضبط النفس حتى يعظم بعده ثم تلك الانفاس كما انضبط فقد
توهموا ذلك وليس المراد من حصر النفس ما توهموا بل ذلك ضبط النفس ومن الحركات الضمنية
ولهم فيها مقاصد دينية محتمرة السالك من ذلك ان يتصل ما فيها ويخلي النفس من ويكي
على اعتقاد ويقدم المبتدي بالقصد على ملاحظة معنى الاحسان مع ملاحظة معنى الذكر
فيخطر بالبال ويلاحظ معنى الذكر ويكرره على طلب الاحسن اولا ثم معنى الذكر في القلب في
معنى الاحسان وذكر كانه يسترسل به من غير تكلف النظر اليه بل بطريق الاجلال و
تعظيما ورقة ما قال بعض المشايخ وفي الطريق من اجلاله لا يخفيه
[illegible] هيبته وصيانته باجلاله فذكره ذلك الحق هو وقد قال سبحانه اذا رايتني

فلا يذكرني واذا لم يتدلى فلا يفارق السعي ولم يكن هذا المقام مقام بسطه تعالى
موعودة الى محله ان شاء الله تعالى ولكن الكلام يجر الكلام ثم اذا ذكر كثيرا او اراد
الشمس سبح بهم حتى يحصل له الكلال يترك الذكر ويراقب الذكور ويلاحظ انوار
تعالى الرحمن بجميع الكوائن وذرات وجوده ويجعل ذاته [illegible] نظره تعالى فان في الجهة
والله سبحانه منزه عن الجهة فلا يمكن له ان يتوجه الى جهة ما ولكن في الاخذ نظره تعالى
اليه يستحضر جوانبه بضعف وجوده وكلما تضعف وجوده يتبعه ذلك النظر ويقوى
جوده حتى لا يبقى له مفر [illegible] الى ربك يومئذ المستقر ثم [illegible] وقيل
الجهات ملاحظ قرب الصفات ولا يحتاج الى التكلفات [illegible] الارواح منزه
عن الجهات فذلك قرب [illegible] ثم يترقى الى الذوق وذلك ثم اذا
تحركت الخواطر [illegible] بالدعاء المشهور عند الفقراء المحفوظ منهم ثم يصلي ركعتين الاشراق
يقرأ في الاولى بعد الفاتحة الله نور السموات والارض الى كل شيء عليم وفي الثانية في
بيوت اذن الله الى بغير حساب ثم يذكر مرات [illegible] ثم يشتغل بقراءة القرآن
بالتامل والاتعاظ والترتيل والاحتفاظ كأنه يقرأ على الله او كان الله يكلمه حاضر
القلب [illegible] مصغيا متأدبا متخشعا ويقرأ مقدار حزب او حزبين ولا يكون
قصد الاكثار بل في قصد الاتعاظ والاعتبار فرب قارئ القرآن والقرآن يلعنه لانه
لا يصحح الحروف ولا يراعي الوقوف ولا يتعظ بمواعظه ولا يعمل بما امر به
ثم اذا فرغ من التلاوة يصلي صلوة الضحى ركعتين او اربعا [illegible] الضحى
والم نشرح [illegible] والسورتين قبلهما والشمس والليل ويختصر على هذا المقدار ثم
اذا كان محتاجا الى التعلم [illegible] ويخلص من شوائب النفس وسلم الله
تعالى في العلوم التي تقدم ذكرها وان كان ذكيا فهما قابلا لاستخراج من الكتاب والسنة
الاصطلاحات ايضا فهذا يحتاج الى الفضول والزوائد مما يصح فان القرآن يتقرب
الى السلطان نعوذ بالله من الخذلان والخسران والمعلم المخلص النية يعلم لله تعالى
ويكون في قصده [illegible] والاحتذار عن الاعراض [illegible] وبلد
الذهن فربما يتعرض [illegible] اغراضا ليس لها ورد فيصير ضحكة المستعدين وسخرة العلماء
المحققين [illegible] على الناس [illegible] المحدثين [illegible] الادب العلماء

المتقدمين لو رسخ التحري في العلوم والمتعلم اذا جلس بين يدي المعلم ينبغي ان يلاحظ مجلس رسول
الله صلى الله عليه وسلم واصحابه يحترم استاده [illegible] بارد [illegible]
مستغفرا ومتبركا [illegible] ويجلس مجلس الاستاد [illegible] مع الحضور والميل الى ما
يقرر الاستاد وفي مطالعة [illegible] ليس مراد المصنف او الشارح فلا يمكن الاستاد من المقرر
[illegible] قبل هذا التعلم الحقيقي بل بالمراجعة والقدر [illegible] كثير من الطلبة المستعدين لم
[illegible] ساعده وجادلوا معهم مجادلات [illegible] عند الاقران والمباهات
فلا صحوا ولم ينتفعوا العلم بل صار وبالا [illegible]
الطالب مع كتاب صحيح [illegible] يطالع متن الكتاب قبل الشرح مرارا فان فهم كلام المتن جزم
ثم استطلع الشرح [illegible] الذهن [illegible] اختصر المطولات [illegible]
قراءة الشرح [illegible] المتون [illegible] هذا [illegible] يحصل له [illegible]
او الشرح [illegible] والمتن [illegible] والذهن [illegible] الكل [illegible]
[illegible]
[illegible] بالمباهات فان [illegible] هذه المصائب [illegible] عليه [illegible]
الله تعالى وكذلك المدرس [illegible] قال بعض العلماء [illegible] ارى فقهاء هذا العصر [illegible]
العلم [illegible] اذا ناظرتم [illegible] سوى حرفين [illegible]
[illegible] التعليم والتعلم [illegible] الحلال الا من الحرام والشبهة [illegible]
الحلال الكثرة [illegible] على [illegible] قال شيخ شيوخنا شهاب الملة والدين
السهروردي قدس الله سره [illegible] حلال [illegible] الله تعالى على عباده
[illegible] المبالغ في الحلال على قانون الورع الا على ما يفضي الى الحرج [illegible]
[illegible] هو الميزان المستقيم واذا كان في مدرسة او خانقاه او مسجد [illegible]
الولاة ولا يكدر [illegible] الوسوسة [illegible] فيها سيما اذا كان [illegible]
على التحصيل والطلب والعبادة فالمحظ للذين يقعدون في الربط والمدارس التي
بنيت من مال الولاة هو المحظ فلقد استفتي [illegible] خراسان شيخ الشيوخ شهاب الملة
والدين السهروردي قدس الله سره العزيز في السكنى في الربط التي بنيت من مال الولاة
فاجاب رحمه الله تعالى نعم يجوز [illegible] ان يسكن الربط التي بنيت من مال الولاة فاجاب

المتن

والعجب من بعض المشرفة انهم شاهدوا الائمة المتبحرين والعلماء الربانيين والمشايخ الصديقين في
زمانهم في سائر البلاد والامصار وسمعوا ان كل عصر من الاعصار من العلماء الكبار والمشايخ
ذوي [illegible] وقد سكنوا المدارس والخانقاهات التي بنت من اموال الحكام
والولاة ومع ذلك ينكرون على المقيمين بها كمدرسة خوارزم بناها الامير قتلغ تمور ومدرسة
البخاري بناها الامير مسعود بك ومدرسة سمرقند بناها الامير ضياء الدين [illegible]
الهداية صدر الامام شمس الائمة الكردري رحمهما الله تعالى ومدرسة هراة بناها الملك غياث
الدين ومدرسة طوس بناها الوزير نظام الملك ومدرسة تبريز وشيراز وبغداد وسائر
الممالك صنعت من مال الولاة [illegible] كالعقل وارادة النفس
وبعض [illegible] في الولاية [illegible] ولانهم يأخذون من اولاد الخلفاء
ومدرسة سلطان حسن وغيرها كيف يكون حراما وكيف [illegible] والمحيط
هو المحيط واي مدرسة بناها [illegible] من اعطاء [illegible]
البستان الفقهية والعقيبة [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
واذا رأيت احدا متمسكا بالشريعة يخيف عليه من زوال الايمان نعوذ بالله [illegible] ان
كانت نفسه المصدور [illegible] في اطمأن النفس [illegible]
من [illegible] بالنية التي تقدمت [illegible] الذي ذكر [illegible] كما ذكرنا [illegible]
عزما على قيام الليل فاذا استيقظ وقام توضأ وصلى ركعتين شكرا لله تعالى ويشتغل
بالذكر الى ان زوال الشمس فاذا زالت تصلي اربع ركعات [illegible] كان
خفيفا كذا صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقرأ فيهما بعد الفاتحة [illegible] حزبا او اكثر
او اقل وان لم يحفظ القرآن يقرأ في كل ركعة بعد الفاتحة ثلث مرات آية الكرسي ثم يصلي سنة
الظهر اربعا ثم يصلي الفرض بجماعة ثم يصلي السنة ركعتين [illegible] ثم اذا كان [illegible]
او مطالعة [illegible] يشتغل به الى العصر ثم يصلي سنة العصر اربع ركعات ثم يصلي الفرض مع
الجماعة ثم يقرأ الحزب المعهود من الاذكار ثم يشتغل بذكر لا اله الا الله كما ذكره الى وقت
المغرب وان فرغ والشمس [illegible] يشتغل بالتسبيح والاستغفار ثم يصلي المغرب بالجماعة
ويصلي ركعتي السنة ثم يصلي ركعتين لبقاء الايمان يقرأ في كل منهما بعد الفاتحة آية الكرسي
مرة وقل هو الله والمعوذتين كل واحد مرة ثم اذا سلم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم

عشر

الطهر [illegible] ليس الانكار بل الانكار على [illegible] القلب؟ [illegible]

عشر مرات ثم يدعو بهذا الدعاء ثلث مرات اللهم اني استودعك ديني فاحفظه علي في حياتي
وعند وفاتي وبعد مماتي ليثبت الله تعالى على الايمان [illegible] الشيطان
كذا افاد شيخنا قدس الله سره ثم اذا كان من طالب العلم يشتغل [illegible]
[illegible] ولا يتكلم في هذا الوقت فان الكلام فيه يكدر القلب [illegible]
[illegible] الى اخر الليل [illegible] بعد العشاء الاخرة [illegible]
[illegible] واذا كان مقتصرا على [illegible] الحاجة [illegible]
[illegible] الا على الوصف الذي يعلم فان الذكر في هذا الوقت [illegible]
[illegible] الطبيعية النهار [illegible] بالضحى [illegible] بالليل ثم يصلي
سنة العشاء [illegible] ثم يصلي الفرض بالجماعة ثم يصلي اربعا [illegible] ركعتين ثم
[illegible] اربع ركعات بسلام واحد يقرأ بعد الفاتحة في الاولى آية الكرسي وفي الثانية
امن الرسول الى الاخر [illegible] سورة الحديد الى عليم بذات الصدور وفي الرابعة
اخر سورة الحشر من لو انزلنا [illegible] ثم يشتغل بالذكر [illegible] الوظيفة [illegible] يقرأ سورة
الفاتحة ثلث مرات ثم يشتغل بالذكر مع الفقراء ان كانوا والا وحده ثم اذا اخذ [illegible] الحظ
من الذكر [illegible] ثم اذا تحركت الخواطر [illegible] يشتغل بالصلوة على النبي صلى
الله عليه وسلم مائة مرة ثم يصلي على جبريل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل وحملة العرش والملائكة
المقربين وعلى جميع الانبياء والمرسلين ثلث مرات [illegible] استغفر الله
سبعين مرة [illegible] ثم يعود يقرأ شيئا
من القرآن [illegible] لشيوخه [illegible] واخوانه [illegible] المؤمنين و
[illegible] ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ثم اذا كان [illegible]
يفصل [illegible] يشتغل بالمطالعة الى ان غلبه النوم وان كان [illegible] يشتغل بذكر لا اله الا الله الى ان غلبه النوم
فاذا غلبه النوم [illegible] في تهجده ينام [illegible] على العبادة [illegible]
النفس حاضر القلب ناظرا الى الله تعالى مستحييا منه [illegible]
[illegible] ممتثلا امره تعالى [illegible] الليل الا قليلا [illegible] ويقرأ آية الكرسي
وامن الرسول آخر سورة الكهف من الذين امنوا وعملوا الصالحات [illegible]
[illegible] وضعت جنبي [illegible] اللهم قني عذابك يوم تجمع عبادك [illegible]

ونوال النعم وضعت جنبي وبك [illegible] اليقظى في احب الاوقات [illegible] واستعطي عطائك
فيه فاذا انتبه الله تعالى [illegible] ويذكر الله تعالى ويقول الحمد لله الذي احيانا بعد ما
اماتنا واليه [illegible] البعث والنشور ويسبح الله ويستغفره ويتوضأ ويصلي
ركعتين [illegible] ذلك الوقت فان كان ممن يرى فضل الله تعالى ومنته عليه [illegible]
فقد [illegible] استغفار [illegible] السجدة [illegible] يصلي ركعتين باية الكرسي وآمن الرسول [illegible]
مرارا ويذكر مرارا ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ثم يصلي ركعتين طويلتين يقرأ فيهما
سورة السجدة والدخان ثم يصلي اربعين بسورة يس [illegible] او سورة الزمر [illegible]
الحديد او اي سورة شاء ثم يصلي اربعين بسورة الملك والمرسلات ثم يصلي اربعين بسورة
طه تماما او بعضها ثم يوتر بسورة سبح اسم وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد ويجمع
في دعاء القنوت بين قول الحنفية والشافعية ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ثم يقبل
بالذكر [illegible] الى السحر الادنى [illegible] الى [illegible] ثم يستغفر الله لنفسه ولوالديه
ولجميع المؤمنين والمؤمنات يقول خمسا وعشرين مرة استغفر الله لي ولوالدي
المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات فيكون مؤديا بهذا الاستغفار [illegible]
المسلمين والمؤمنين والمسلمات والمؤمنات ثم اذا قرب الصبح يدعو بدعاء
باصحاب الجنة وارباب الهمم العلية فان ذلك الوقت وقت خاص يستجاب فيه الدعاء
فيدعو بما يلهمه الله تعالى [illegible] مقامه [illegible] طالب الحق في الادعية عن الطلبات الدنية
[illegible] والدعاء لامتثال امره اذ قال ادعوني استجب لكم والتمسك واظهار الذلة والافتقار
اذ قال [illegible] كرمه وجوده على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم من لم يسأل الله [illegible]
يغضب عليه والا فكرمه ولطفه كاف ووجوده وعطاؤه واف اوجدنا ولم نك شيئا
اسبغ علينا نعمه ظاهرة وباطنة من غير استحقاق ولا سابقة خدمة وطاعة فهو الان
علينا وفي الاتي يمن علينا ان شاء بفضله وكرمه ولكن تقتضي حكمته ان تعبدنا بالطاعات
والعبادات والاذكار والادعية والاستغفار ليزيدنا بفضله [illegible] عليه [illegible] صفاته
الازلية الابدية عرف ان الامور التي وقعت وتقع في جميع الكائنات والاوامر والنواهي
التي صدرت التعبدات هي مقتضيات الصفات الثابتة للذات ازلا وابدا [illegible] طلب
الحجة والبرهان الى طلب التسليم والاذعان تحصل ان شاء الله تعالى اعلى مراتب كمال الايمان

الاحسان

والاحسان والعرفان ثم اذا طلع الصبح الصادق يصلي [illegible] ما تقدم ذكره ويحمد الله
على التوفيق ويستغفر الله من كل تقصير صدر عنه في الليل والنهار ليزيده توفيقا ويعفو
عن تقصيراته ومن ظن انه ليس عليه التقصير [illegible] جميع اوقاته
بخدمته وطاعته فيا [illegible] الجاهل المغرور [illegible]
التقصير ياحسرة العاصين يوم معادهم [illegible] على الجنات [illegible]
[illegible] ستر العيوب [illegible] الحسرات [illegible] غفران [illegible]
رحيم [illegible] عصيان [illegible] اوان الله سبحانه [illegible] عنا
لا [illegible] عن [illegible] اشتغل [illegible] او قبل
على [illegible] والسلطان [illegible] ليسمع القول [illegible]
في انواع مكالمته ومناجاته اذا التفت الى خادمه [illegible] السلطان [illegible]
اليه وولى وجهه عنه [illegible] اقبال السلطان عليه على كلامه [illegible]
[illegible] السلطاني [illegible] الصفات [illegible] على نبينا عليه الصلوة
[illegible] الطاعات ولم [illegible] وقد [illegible] على التوجه التام للحضرة
الاحدية نعم من الله تعالى بفضله بعض الاوقات بالتوجه التام ولكن [illegible] احوال
ومقاما [illegible] الى من اقتدينا به صلى الله عليه وسلم [illegible] كانت
مع [illegible] كان بعض الصحابة [illegible] امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب رضي الله عنه في بعض الحروب الجهاد اصيب بسهم [illegible]
[illegible] النصل [illegible] اخراج النصل [illegible]
[illegible] الشريف فقال رضي الله عنه اذا اشتغلت بالصلوة فاخرجوه
[illegible] الصلوة [illegible] اخرجوا العضو واخرجوا النصل [illegible] رضي الله عنه [illegible]
في صلاته فلما فرغ قال لم لم تستخرجوه قالوا قد استخرجنا [illegible] اقباله [illegible]
[illegible] حتى لم يحس بخروج العضو واخراج النصل من جوف اللحم [illegible]
[illegible] علينا [illegible] الحضور [illegible] من تلك
الحالات والمقامات وان [illegible] الاولياء [illegible] الاخلاص التام
والتوجه الكامل في العبادات لطال الكلام [illegible] كتب القوم [illegible]

في ارشد منهم حتى لا تحجب [illegible] مغفرة المعصيات لقطع النظر عن الطاعات فتنقطع فضل
واهب العطيات المحض جوده وسعة رحمته هذا الذي يجري الحق سبحانه على العلم من الوصف
للعموم [illegible] من المنقطعين الى الله والموصلين عما سواه لهم يحتاجون مع
هذا [illegible] احيانا اخر وتنبيهات على مواقع الزلل الحذر فيها انا ادعيهم واما
[illegible] هو الموعود على الاستقامة عليها هنا ودوام اشتغال الباطن
تعالى اخطار الخير بالبال في جميع الاحوال بيان [illegible] مظاهر الافعال [illegible] الفعل الالهي
المنع والعطاء والضر والنفع والايذاء والايلام والاحياء والاماتة وسائر [illegible] الصادرة
للانام ثم اذا ظهر انعام لا تشكر الا الله تعالى حقيقة وتشكر ذلك المظهر الذي يجب [illegible]
مجازا واذا وقع ايذاء وايلام ترى [illegible] منه تعالى ولكن [illegible] نفسه فيما [illegible] منها حتى
استوجب ذلك قال تعالى فما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير [illegible] لا اعرف [illegible]
[illegible] خلقي غلامي [illegible]
سرق متاع جاري الى البيت [illegible] بل البارحة [illegible] كانوا المحققين رضي الله
عنهم [illegible] والجلال مع زيد وعمرو ولا ترى تسليط الحق عليك [illegible]
نفسك [illegible] فمتى تترقى الى توحيد فوق توحيد الفعل ما
صحت توحيد الفعل فتعلم ان من لم يصح اول مراتب التوحيد الحقيقي وهو توحيد الافعال
لا يترقى الى توحيد الصفات واذا لم يترق اليها لا ينكشف له توحيد الذات عيانا وجدانا
فكل ما يحكون هؤلاء الذين لم يسلكوا مقامات الطريقة ولم [illegible]
المشاهدة ولم [illegible] في المجاهدة ولم يتخلصوا [illegible] الدليل والبرهان [illegible] ينكشف
لهم الحق حتى يشاهدوه بعين العيان بل تخيلوا خيالات سموها توحيدا [illegible]
مطالعات [illegible] تقليدا [illegible] الى الزندقة [illegible]
حرمة الشريعة فرقة وكفرت ما جاء به رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرى [illegible] اباطيل
وضلالات وجهالات ولقد شاهدت في بعض مشاهداتي ومكاشفاتي التي من الله
تعالى علي بفضله ان [illegible] الجبال [illegible]
جميع [illegible] العالم وما شاهدت [illegible]
بعد [illegible] تلك [illegible] ولا يمكن البيان بتحرير القلم [illegible]

من سلم

من سلم من التوحيد [illegible] فهو معزول عن التوحيد ونعم ما قال بعض العارفين
رحمه الله: جلت معالي قدس وحدة ذاته عن ان [illegible] الاطوار
[illegible] البقاء بلطائف [illegible]
على لسان [illegible] الاسرار والحق ذلك [illegible] الافكار [illegible]
[illegible] فلا يعرف الله الا الله ولا يشاهد الله الا الله [illegible]
[illegible] علمهم واستعدهم لذلك [illegible] الوصول المشاهدة
[illegible] في الله [illegible] الى الله لا ينقطع سيرها [illegible]
[illegible] لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو
جئنا بمثله مددا والعجب من حال بعض العارفين انهم يقولون ما وراء هذا الذي شاهدوه
مرتقى وقد قال سبحانه وفوق كل ذي علم عليم وكيف [illegible] وقد قال ولدينا
مزيد [illegible] شيخ المشايخ سلطان الاولياء ابو الجناب نجم الحق والدين الكبرى
قدس سره [illegible] واجل من [illegible] الحق [illegible]
[illegible] والله اعلم انك لا تظفر به ابدا [illegible] الاسرار الشيخ فريد الدين عطار روح
الله روحه يقول: این کمان هرگز [illegible] جان [illegible]
گر هزاران سال [illegible] همچنان می‌رو که غایت نبودش: فلا تظن ان من
شاهد الوحدانية في مرآة الكائنات توحيده في غاية الكمال [illegible] العلوم اللدنيات
معارف الاسماء والصفات وصل الى نهاية التوحيد كلا فهو ان كان [illegible]
[illegible] فوق ذلك ولكن [illegible] منكم شرعة ومنهاجا والذي [illegible]
[illegible] الى عالم [illegible] خاتم النبوة هو محمد رسول الله صلى
الله عليه وسلم وخاتم الولاية هو محمد المهدي الموعود [illegible] سلام الله عليه [illegible]
الكلام في هذا المقام من الوحدة ولكن [illegible] بعض الفقراء تمسكوا ببعض معارف العرفاء
[illegible] بعض [illegible] حتى [illegible] ووقعوا وخلعوا ربقة
التكليف [illegible] الحق [illegible] هذه الوحدة [illegible]
[illegible] حتى يصح توحيد الافعال [illegible] المراتب [illegible] فوق ذلك [illegible]
[illegible] المحققين الذين تمسكوا بالكتاب والسنة [illegible] ومكاشفاتهم

وما هو غير مأذون فيه من المباحات ولم يثبت بها الآثار من الأخيار والمتقون

قال سيد الطائفة جنيد البغدادي قدس الله سره مذهبنا هذا مقيد بأصول الكتاب والسنة

وقال رضي الله عنه الطرق كلها مسدودة على الخلق إلا على من اقتفى أثر رسول الله صلى الله

عليه وسلم وقال أبو الحسين النوري قدس الله روحه من رأيته يدعي مع الله حالة تخرجه عن

حد العلم الشرعي فلا تقربن منه وقال أبو سعيد الخراز كل باطن يخالفه ظاهر فهو باطل وقال

أبو حمزة الخراساني قدس الله روحه لا دليل على الطريق إلى الله إلا متابعة الرسول صلى الله

عليه وسلم في أحواله وأفعاله وأقواله وقال أبو العباس أحمد الدينوري قدس الله روحه

لسان الظاهر لا يغير حكم الباطن وقال أبو القاسم النصرآبادي إذا بدا لك شيء من بوادي الحق

فلا تلتفت معها إلى جنة ولا إلى نار فإذا رجعت عن ذلك الحال فعظم ما عظمه الله وقال أيضا أصل

التصوف ملازمة الكتاب والسنة وترك الأهواء والبدع وقال بعض الكبار رحمهم الله ذكر

الحقيقة كل حقيقة ردتها الشريعة فهي زندقة وقال الشيخ أبو القاسم القشيري قدس الله سره

إن المشايخ مجمعون على تعظيم الشريعة متصفون بسلوك طرق الرياضة مقيمون على متابعة

السنة غير مخلين بشيء من آداب الديانة متفقون على أن من خلا من المعاملات والمجاهدات

ولم يبن أمره على أساس الورع والتقوى كان مفتريا على الله سبحانه فيما يدعيه مفتونا

هلك في نفسه وأهلك من اغتر به ممن ركن إلى أباطيله ومنها أنهم إذا وقفوا [illegible] قبل

الانقطاع إلى الله تعالى يصرفوا جميع أوقاتهم بذكر الله إلا ما لا بد منه سوى الفرائض والسنن

الرواتب ويتركوا توزيع الأوقات فإن الالتفات إلى توزيع الأوقات وضبطها ومراعاة

كل عمل في كل وقت مما يشوش على الحضور ويفرقه [illegible] الأوقات وينبغي أن [illegible]

كل وقت فيما يقول صليت الظهر أو صلوة العصر إلى غيرها من الصلوات فإنه إن لم يعطها

[illegible] على قانون الوسط وحضور بين يديه ولا يتكلم معه [illegible] قبل الانقطاع إذ التكلم

معه ولا يحكي أخبار الخارج لا في الخير ولا في الشر فإن الذاكر المتبتل إذا سمع كلاما تخيل صورته

وبقي في فكره فيضيع وقته وقد شرط سيد الطائفة جنيد قدس الله روحه لصحة التبتل

ووجود فائدة الخلوة شرائط ثمانية ١ دوام الوضوء فإن الوضوء نور [illegible] يظهر ابتداء

كنور القمر في الخلوة ثم في انتهائها كنور الشمس فإذا ظهر كقرص الشمس ودخل في الصدر لا يبقى

ظهوره في الآفاق بل يسري إلى الأنفس فلا يظهر بل يظهر أنوار آخر [illegible]

الله تعالى ٢ دوام الخلوة مدخل فيما كان يدخل في المسجد مستقبلا متيقنا مستمدا من أرواح

مشايخه بواسطة شيخه مخلصا نيته منقطعا عما سواه لا يجعل الخلوة كأنها قبره يدخل

فيها ذاهبا إلى الله تاركا ما سواه [illegible] كما يفعل الشهداء محتسبا

حسب ما يستريح [illegible] دون ألم الأعضاء المشوش للقلب متوجها [illegible] إلى

[illegible] الخلوة ولا يتكئ [illegible] تعظيما لله تعالى مغمضا عينيه ملاحظا قوله تعالى [illegible]

[illegible] ثم يجعل جمال الشيخ بين عينيه فإنه رفيقه في طريقه [illegible] روحانيته

فإن من الشيخ حقيقة طور روحانية رقيقة متعلقة بروحانية [illegible] وإن كانوا

الظاهر ثم يشغل قلبه بمعنى الذكر على قدر [illegible] مراعيا معنى الإحسان في هذه الحالة مع

اللسان القلب ويقول بلسانه لا إله إلا الله على الوصف الذي ذكرناه سابقا [illegible]

الإخلاص [illegible] إلا بالإرشاد ونور التوحيد من صفحات الكائنات قبل الخلوة والتبتل لا

يحصل له فتح حقيقي قبل الخلوة في أوقات عزلته وجلوته يشتغل بما ذكرنا أولا من الوظائف

وتوزيع الأوقات [illegible] على قانون الصدق والإخلاص من [illegible] الخلوة

[illegible] في شهود الحق سبحانه ثم إذا غلب معنى الذكر على القلب أشرق نور حضور المذكور

ترك ملاحظة معنى الذكر ولاحظ معنى الإحسان فذكره كأنه يراه ثم إذا غلب معنى الإحسان

يراقب [illegible] مراقبة خاصة بالتفاوت والتفاوق ويفنى عن وجوده [illegible] شهوده

ويكون مع الله كأنه لم يكن ويستمر على هذه الحالة ما دام ساكنا [illegible] النفس فإذا

تحركت النفس يشتغل بالذكر كما ذكرنا والخلوة الحقيقية ما أشار إليها رسول الله صلى الله عليه

وسلم لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل [illegible]

[illegible] إن شاء الله تعالى من هذا المشرب العذب ٣ دوام الصوم و[illegible]

[illegible] المغرب ويؤخر الأكل إلى ما بعد العشاء [illegible] والأحسن أن يؤخر إلى

السحر [illegible] بل يأكل بعد المغرب [illegible] من العشائين ٤ دوام

السكوت إلا عن ذكر الله لا ينبغي أن يتكلم الذاكر المتبتل في خلوته كلاما إلا إذا تعين

في الشرع أو يحتاج إليه أمر ما هو بصدده فلا يتكلم بكلمة غير ضرورية [illegible]

قلبه مع تلك الكلمة فإذا زادت الكلمة إلى الكلمات الغير الضرورية خرجت أنوار حصلت

بالذكر [illegible] فالواجب على الذاكر [illegible] أن لا يتكلم

قطع من وصفنا كائنا من كان الا مع شيخه لوضوح ضرورته اليه ٦ دوام الذكر فذكرنا
كيفيته ٦ نفي الخواطر فاذا كان لا بد من الاشتغال بالتمييز لا يخلي النفس تستوفي الفكر
بما خطر من الامر نفيا بخطر بباله فانه اذا اشتغل في ذلك قويت النفس وضعف القلب
فلا تقوى الا في بعد ذلك جربنا هذا مرارا والنفس تفرح وتنشرح بالفكر وامر الكون
ولا تغيب الا مع الكون وانسات الادب وصرفت تسليط الخواطر وحرصت
النفس عليك وذهبت نظرة الوقت وتكدر القلب وربما انجر الى التنفر عن الذكر والخلوة
وادى الى الاختلاط بابناء الجنس فوسوسة الشيطان الى الرواح الى حلوة ... قبل على الله تعالى
نشوشت عليه وقته وشغلته عن الله فادرك المقت قال عليه السلام من شغل مشغولا بغير
علم فقد ادرك المقت في الوقت فحسرت دنيا واخرة وكل هذه المصائب بلا نيابة الا د
وعدم نفي الخواطر فتحرز النفس من ايقاع الخواطر والامور للذاكر فذهب اهل الذكر والخلوة
ان يتفكر في معنى اية وحديث او غير ذلك الا اذا ورد عليه من الله تعالى في اثناء الذكر
التنبيهات الالهية او الواردات الغيبية من غير الله تعالى من الافكار البشرية فيفهمها ويستوعبها لكن
وان خاف على الفوت بالنسيان لقفاتها كتب بها ويرجع الى الذكر والا
الاشعار والاسجاع فينفيها ويفي كل خاطر في الحال بحفظ بالبال ٧ دوام ربط القلب
بالشيخ بالاعتقاد والاستعداد وعلى وصف التسليم والمحبة والتحكيم ويكون في اعتقاده ان
المنظور هو الذي عينه الحق سبحانه للافاضة عليه فلا يحصل الى الفيض الا بواسطته
ولو كانت الدنيا مملوءة من المشايخ وحتى لو كان في باطن المريد تطلع الى غير شيخه لم ...
الى الحضرة الوحدانية لان في الانسان حجابات ملء بدن وروح والقلب ... وانما نشرة ...
محكما فيضت الاستفاضة من جهة عين الفياض الحق الذي ليس في الجهات لان ...
البدن الانساني المركب من الكثرات الكثيرة جهة واحدة يكون توجهه بتلك الجهة
الى الحضرة الواحدية وهي الكعبة في عالم الابدان والاجسام وعين الروح الانساني
هو مهبط انوار الصفات الالهية جهة واحدة يكون ... تلك الجهة العالي وتلك الحقيقة
رسول الله صلى الله عليه وسلم في عالم الارواح وكما لا تقبل الصلاة الا بالتوجه الى الكعبة
لا يحصل التوجه الى الله الا باتباع رسوله صلى الله عليه وسلم والتسليم له وربط القلب
فانه هو الواسطة منه ومن الله تعالى دون غيره من الانبياء وانهم وان كانوا احياء عند الله تعالى

على

على الحق ولكن الحضرة ... قال بعض الاجر ارتباط القلب بمحمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوجه
البدن الى الجهة الواحدة وتوجه الروح الى الجهة الواحدة يحصل للانسان ان يستعد الى الا...
الى الحضرة الوحدانية ومنهما يعرف ان المناسب ... فلا بد من ...
شرط وقد ورد في بعض الاحاديث على ما ثبت المشايخ في كتبهم ان الشيخ في قومه كالنبي في امته
فلا بد للمريد ان يتوجه الى شيخه ويربط قلبه ويوجه الى الفيض لان الحق ... الا بواسطة ...
الاولياء وكلهم هادين مهديين يعتقد كلهم ويدعو لهم لكن استمداده الخاص
يكون من روحانية شيخه وحده ويعلم ان استمداده من شيخه استمداده من النبي صلى الله عليه وسلم
فان شيخه تعلق مستمد بشيخه وشيخه بشيخه ايضا هكذا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الحق
جل اسمه سنة الله قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا فالربط بالقلب الى الشيخ اصل
كبير في الاستفاضة بل هو اصل الاصول ولهذا بالغ المشايخ قدس الله اسرارهم في رعاية
هذا الشرط وحق قال الشيخ نجم الدين الكبرى قدس الله سره ان الاستاذ بالنسبة الى
الادوات في صنعة المرآة كالمطرقة والسندان والمنفخ والفحم والنار وغيرها من
... اذا اجتمعت ولا تكون ثم استاذ يصنع المرآة لا يحقق وجود المرآة كذلك الشرائط
السبعة المحررة المذكورة لا تصنع بها مرآة القلب بدون ربط القلب على الشيخ وقد ورد ما
نوجه كما قال قدس سره واكثر المريدين اذا انقطعوا عن الفيض والترقي انقطعوا
الا في هذه الجهة اعني عدم ربط القلب بالشيخ بالتسليم والا فعلى الجهة الصادقة
والاشتغال الاعراض ليس باب الفيض ولهذا قال المشايخ في اداب المريد ان يكون بين
يديه كالميت بين يدي الغسال فالميت ليس يعترض على الغسال ان يحل عضوا من
اعضائه فيغسل عضوا آخر او يحركه او يتصرف فيه بل يرى من المصلحة ٨ ترك الاعتراض على
الله تعالى وعلى الشيخ ودوام الرضا بالقضاء بما الله تعالى على ما قدر من الشدة والفتح والقبض
والبسط والصحة والمرض ملاحظا قوله تعالى عسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى
ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون وقوله تعالى فلا وربك لا يؤمنون
حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما
ويتحقق ان الله سبحانه وتعالى ارحم بالعبد من الوالدة بولدها واعلم بمصالح العبد
نفسه والشيخ اعرف بحال المريد ومصالحه ومفاسده وطرق رشده ودواء ... قربه

وما دون الاحوال ويترك الاموال ولم يبلغ مبلغ الرجال والمذكر [illegible] يسلكها ولا
مواقع الحفظ ولا منزلة من النفع والضرر الذي كمرض اعتقد ان العلب العلاني عالم العلاجه وشفائه
من مرضنا المهلك فيحتمه جلوا وصرا وهو غساول ما يعطيه ويسقيه املا لشفاء فيسقيا بحجه
دائه وحتى انما [illegible] من الاشربه والادويه الى يزول مرضه هذا فانوا لحكم والاثر
وهذا عالم عالم الحكمة رتب الحكيم الحق سبحانه المسببات على الاسباب وضع القواعد القوانين
الابواب فاتح فاتوا البيوت من ابوابها وافتحوا الابواب بمفاتحها قال الله تعالى الذين
جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا **ومنها** انه
اذا ان خلطهم ويتكلم لا تعطوا ابوابهم الحق الناس السم وزيادتهم واذكرهم ولينظر ولا الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ابتداء امره واراده تكميل الحقيقه على الله كيف كان
في غار حراء بمكة ولا يصحب احدا فاذا اجاءه الملك طالب منه تشغلك بالله تعالى لذات الا ترى
ملاقاته لحفظ حالك الى اخر [illegible] يوهمك الشيطان ان هذا الشخص فلانا الى يغفلك ان
داريته او تشكرك ان داريته والنفس تسمع قول الشيطان فيقبل ذلك في امرك مع الله
فتبتلى حينئذ باصعب من ذلك وتغضب عليك المولا القدر على الحق ومن فضول الى
الاساس وتضييع الحصول وسماع كلمات خارجة عن قواعد المنقول والمعقول من ظلمهم وجهول
ربما انجر الى مراعات [illegible] المحافظة على كلامه فتشغل عن حضرة الخالق الى غيره من المخلوق
والله تعالى بعض العارفين قدس سره من لم يعبد الحق اختيارا يعبد الخلق اضطرارا فاقطع الطمع
منه ولا تخف منه وازهد في اعتقاده وموداده ودعه غيرك ولا يعتقدك فان اعتقاد
الهولا وعمرة الهلاك ومخرة السالك ولقد رايت انواع الضرر والفتور يلحق بعض من
اختلط ارباب الدنيا المتبعين للهوى واياك وتلبيسات النفس وخدع الشيطان ان
فيك ان هذا الشخص سيهتدي بك وبكلامك ينتفع بل فاتك في الدين فانهما من شبكات
مكر اللعين سيل بعضهم كان يتكلم مع الناس بعض العارفين بان تبة الكلم عليهم النصح
والموعظة فقال لا ارى في المعتقد نيه ولقد سبق بيان ضرر الكلام وانه يخلى يغلب عن عقل
اهل السلوك وعن بسط ابساطا الا في مع الزائرين وتصنيع في نقل الكلام من العارفين
من الشيطان في نصح وقد تحرست حاله فليحترز السالك منه ذلك جدا وليفر من الناس
كما يفر الاسد كان يقول شيخنا قدس سره الشريف اذا العقت فلا تخرج من البيت الا لضرورة

والقصور

في الحجاب [illegible] لم يتكشف له الموضع سدك والتصحي
بعض السالكين بعض العارفين فقال له اجع اسمك من قرينين القوم واقبل المجدا حتى تموت
وكان الامام داود الطائي قدس الله روحه العزيز لا تحظها بالناس تحاها في جهة مال اليه
اعتزلوا واعتزلوا ان كنت من الناس فقال اني ان كنت من الناس [illegible]
التحصيص على عدم الاختلاط فتكرر تاكيده **ومنها** انه لم اذا قصدوا [illegible]
الخلوة فلا بد ان تكون ذلك بحضور الشيخ وامره الظاهر وامره الباطن فان الخلوة اذا
اعتبر مع شيخه في حضوره وكان مسئلا وامره الباطن فان المريد اذا احبت ما يطلع مع
وارشاده يرى شيخه في ما تعبه فنادره وتحقق واتعب اليه ولا يدخل الخلوه لقصد كشف كوني
او تحصيل كرامات عيانية فان من دخل الخلوة على هذه الامانى ولا يراعي شرط الاخلاص
والصرف ينصرف فيه الشيطان ويلعب به ويسخر ويريه الاشياء الباطلة بصور الحق وقد دخل
واحد من الاصحاب في خراسان الخلوة بلا اذن وبلا وقت فجاء الشيطان اليه على صورة
الخضر فقال له اتريد ان تحصل لك العلوم اللدنية فقال نعم وكان مائلا بان يتكلم في المعارف
بلسان اللسان فقال افتح فاك ففتح فاه فارمى الشيطان بزاقه في فمه ثم بعده
فصنف كتابا مشتملا على ابواب من المعارف فلما وصل الى الملاقات عرض ما صنف وحكى ما جرى
فقلت يا مسكين ذلك كان الشيطان جاء اليك في صورة الخضر ولعب بك وخلك عن علمه
اعده وكره واغسل الكل وتب الى الله من الاخيار والشيطان يجي على صورة الصالحين
كثيرا ولا يقدر على التمثل بصورة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عليه الصلوة والسلم
من راني فان الشيطان لا يتمثل بي ولا بصورة الشيخ اذا كان الشيخ تابعا للنبي صلى الله عليه
وسلم ماذونا بالارشاد من شيخه الماذون بهذا الى حضرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ويجي على صور كثيرة على صور الجاهلين من المتفقهة وعلى صورة المبتدعين وعلى
صورة الارباد والكرهى للنظر اصحاب الطلانس في سن الست والسبع الى الثلاثة عشر
وعلى صور الاشخاص المكارين ويجي على صورة الكلب الاسود والذيب وعلى صورة
خزيرة حمراء [illegible] ابيضاء اليه وبين الحمرة والبياض لكن ما هي نورة
ليس صاف [illegible] على السرعة وينطفي وعلى غير هذه الصور ايضا يعرف المحترزون
المستيقظون بانه الملقي [illegible] الصادقون في معاملاتهم مع الله تعالى تلك الصور بهم

اليه

الحق سبحانه وتعالى علينا بواسطة شيخنا قدس سره كيفية ما خطر [illegible] وتطبيقها في الحضور
او الغيبة بعد محو الرابطة كما علمنا ولقد رايته جاء الى الصورة المحضرة في زاوية نورانية الخلوة
فحلت معه كلام معها ان اسمع منك كلاما سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم بلا واسطة
وسمع الشيخ [illegible] الدين علا الدولة منك بلا واسطة فتغير ثم اذا انتخب الحديث و
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايت الرجل القبيح معجبا برايه فقد تمت خسارته [illegible]
وتغير عن الصورة الحضرة الى صورة لص كدر فقصدت اخذه فلم ادرك المقصود [illegible]
التطويل التنبيه والتحذير حتى لا يقع السالك المتبتل القاصد لرؤية الاشياء ووقوع خوارق
العادات في شبكة الشيطان ولا يدخل الخلوة بلا اذن الشيخ قطعا قال بعض العرفاء من لم
يكن له شيخ فشيخه الشيطان ولقد رايت بعض من كان يدعي الارشاد وقطع الشيطان عليه
الطريق فصار [illegible] وكان في الاضلال والافساد في صورة الارشاد [illegible] و
معهم الاعجاب بشيء من الفضائل المتوهمة ووجود اتهام النفس بالسوء على الدوام ورؤية
التقصير وعدم الاندراج في زمرة الكاملين وحسن الظن بالله تعالى [illegible] الاعمال
نيل الامال [illegible] على التحمل [illegible] عدم [illegible]
بالله وبرسوله وقصر الامل وملاحظة هجوم الاجل [illegible] الشيطان [illegible]
انقطاع [illegible] في منابع الايمان ويدفعه عما يعوق السالك في العروج الى ذروة العرفان
نسال الله تعالى علو الهمة ومنها انهم اذا شاهدوا اشياء في الواقعة التي في النقطة
او بين النوم واليقظة لا يخبرونها [illegible] ولا يزيدون عليها ولا ينقصون
[illegible] جميع ما راى على شيخه من غير [illegible] الشيخ [illegible] بالباطل
ولا يكتم من شيخه واقعة فان الكتمان خيانة والله لا يحب الخائنين ان الله يامركم
ان تؤدوا الامانات الى اهلها [illegible]
بمعزل عن معرفة الذاكرين السالكين فان اكثر واقعاتهم نفسية لا افاقية وان [illegible]
الافاقية مع الانفسية [illegible] مناسب [illegible]
يظهر على واقعة غير شيخه [illegible] الذي يحصل للسالك
اظهار واقعته لغير شيخه [illegible] النفس على كتمان الواقعة [illegible]
على كتمان [illegible] الى الوقوف [illegible]

الى ذروة معارج الاولياء الكبار قال بعضهم صدور الاحوال [illegible] والاسرار ولقد راى [illegible]
صلى الله عليه وسلم [illegible] في واقعة [illegible] التصوف [illegible]
[illegible] من السرقات التي [illegible] الصوفية [illegible]
وكان من المعاني و الشيخ ينظر واقعات مريديه مما لا يتعلق [illegible]
في حجاب [illegible] الحجاب [illegible] في واقعة [illegible]
خيالات ترى بها اطفال الطريقة [illegible] ولا يرى في الواقعة [illegible]
يرى بل [illegible] اليقين [illegible] القوي الكامل [illegible]
[illegible] الى الدار الاخرة على ما بين الله سبحانه وبين رسوله صلى الله عليه وسلم
في احاديثه [illegible] من الجنة ونعيمها والنار وجحيمها [illegible] البعض [illegible]
وزن الاعمال وسائر الاحوال والاهوال [illegible]
ولو انكشف بخلاف ما وصف [illegible] الشيطان [illegible] في نور الايمان [illegible]
[illegible] لمن اراد العروج الى معارج العرفان الوصول الى مشاهدة جمال الملك [illegible]
[illegible] الدار [illegible] احوال الناس مما يشغل [illegible] السالك بالحوادث والعوارض
[illegible] الحادث الى [illegible] لظهور نور القديم [illegible]
في جوفه وكان يقول الشيخ قدس سره اي فرق بين ان تعرف احوال الناس [illegible]
اياك وان تعرف [illegible] حادث [illegible] حادث ماذا حصل لك في سلوكك [illegible]
[illegible] الطريق معرفة الحق سبحانه ويقولون فلان راى العرش راى جسما اعظم الاجسام و
[illegible] حادث راى حادثا اخر وكان قدس الله سره [illegible] بالشفقة
[illegible] غاية التنفر من الالتفات الى المكاشفات الكونية والكرامات العيانية
[illegible] اذا حصل لواحد منا شيء من الخوارق [illegible] من الالتفات [illegible]
في النفس [illegible] اطلاع الغير عليه وكان قدس سره [illegible] ويقول [illegible]
[illegible] المقصود من هذا التطويل ان السالك [illegible]
لا يلتفت [illegible] التقييد الى عالم الاطلاق [illegible] الكريم الخلاق
شعر [illegible] تا [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] الاطوار [illegible]

موطن الى موطن التّرقي من مقام الى اعلى منه ومن مشاهدة سر لطيفة الى الاعلى بعد فنائها
الالوان انوار الاذهان تظهر في بعض الاحيان وتخفى في بعض الازمان قال الشبلي قدس سره
قال قدس سره شعر دع الانوار فهو حجاب عني ودرس مقام عجائب الخيال
وكل المعنى يبقى خيال خصوص احوال الرجال وليتحقق السالك ان نور الانوار
منزه عن جميع الالوان التي تظهر على الانوار في ادوار اللطايف السبعة من لون الكدرة و
الزرقة والحمرة العقيقية والبياض والصفرة والسواد البراق والخضرة ومنزه ايضا عن
الاشكال القمرية والشمسية وساير ما يصل الى الاوهام البشرية ومقدس عن الظهور في
صورة نورية او خيالية او مثالية تكون تشابه الانسان بصيرته او عقله معرفة الحق
سبحانه اعلى من ذلك مصرع هرچه آن در وهم آید او نشان نی بود شعر تعالى الله العلي لم
يدرك كيف كيفية الجبار في القدم فهو تعالى منزه عن كيف وكم واين ومتى ازليته
فوق ما يدركه العقول من معنى الازل وابديته اقصى ما يظهر الاوهام من معنى الابد هو الاول
بلا ابتداء وهو الآخر بلا انتهاء وهو الظاهر بلا شبه ومثال وهو الباطن عن غير امكان
ادراك بالخيال منزه عن الحلول والاتحاد ومقدس عما يشاء في الارواح من قال
اتحد بالكون فقد الحد ومن قال انه ليس له عين في ذاته الا في الكون فقد ازدق
والحد ومن كان في ذاته متعينا قبل كاينات عالما بذاته وبما يظهر من مخلوقاته على صفاته
صفاته يتجلى بذاته على ذاته قبل الظهور مظاهر صفاته فاراد اظهار كمالاته على مجالي الارواح
والاجسام من مكنوناته فاظهر اولا مظهر المظاهر ونور الانوار روح حبيبه المصطفى المختار صلى
الله عليه وعلى آله الاطهار وصحبه الاخيار من فيض انوار صفاته الذاتية ثم اظهر من فيض
نوره ما اظهر من عوالم الارواح والانوار ثم اقتضت حكمته الاكمال ميل تعلق مظاهر صفات
الذات مظاهر الاشكال محل الاكوان من عالم الاجسام وآخر خلق جسد آدم عليه السلام
ليكمل تربية الارواح في عوالمها على ما يشير اليها حديث جابر رضي الله عنه ثم علق
الارواح بالانفس تعلق العاشق بعد لطيفة العناصر وكثيرها بالقدرة الكاملة
والحكمة الشاملة وجعلها على هيئة وحدانية قابلة لفيض وحدانية انزه وهو لطيف
للعناصر هي اللطيفة القالبية ويقال لها المزاج على لسان الحكماء والثانية اللطيفة
النفسية بلسان العرفاء ثم جعل القلب الصنوبري الشكل الذي هو لطيف

الصفا والبدن مع تمن اللطيفتين حصل خلق ما وسط مع الحيوة الحيوانية ذاتية عليها
مثال ذلك من جمع منابع الماء فيجري في الانهار يصير فيكون ام انهار الدماء تحت الكبد
القلب والشرايين الى الاعضاء وتشعب منه العروق الكبار والصغار وكذا الى ان
يسري الدم الى ساير الاعضاء وجميع الدم الساري في الاعضاء اللطيفة وذلك
الانظار هو النفس الانساني وهو غير الروح الحيواني فالروح الحيواني هو [illegible]
النفس الانساني جعلها مركبا للروح الانساني ثم لطف ما بين اللطيفتين مع انضمام
الانساني اليها فخلق منها لطيفة اخرى جامعة بين النفس والروح لها وجه الى الروح الانساني
ولها وجه الى النفس وهي اللطيفة القلبية ثم صفاها ولطفها فخلق منها لطيفة اخرى تسمى
وهي اللطيفة السرية ثم باعتبار تجرد الروح قبل تعلقه بالقلب والنفس خلق من لطافتها
لطيفة اخرى وهي اللطيفة الخفية ثم من ترادف انوار الصفات حصلت لطيفة اخرى
وهي اللطيفة الحقية ثم امتازت هذه اللطايف السبع كلها في الحقايق بالوان الكدرة الرقوقية
والزرقة الصافية اللازوردية والحمرة الصافية العقيقية والبياض الصافي الذي الطف اللطيف
الذي هو الطف من الصبغات البشرية والصفرة الصافية الليمونية والسواد
الصافي البراق النازل من الحضرة الفوقية والخضرة الصافية التي هي من عين الحيوة الا انها
كلها حجابات على بعض نورية للحقيقة الانسانية التي خير الهياكل ولما اراد
الحق سبحانه بهذه الانظار التي هي من فيوض الصفات الصفات الذاتية الفعلية الى
بعض اسمه الاول اقتضت ايجاد هذه اللطايف واخفائها تحت الاستار وبعض
اسمه الآخر اقتضت اظهارها لمعرفة الاسرار المودعة في جميع الاطوار من تجلي كل الاسما
في مظاهر الصفات الفعلية الاحكام والآداب والاخلاق والاذكار والدعوات المشتمل على
عليها آيات كتاب الله واحاديث رسوله عليه الصلوة والسلام فما من شيء خلقه
الله سبحانه وتعالى الا وفيه شرح صنع العارف في معرفته بربه وما من حكم ولا
ادب ولا خلق ولا ذكر ولا دعاء اشتمل عليه الكتاب والسنة الا وفي استعمالها ظهور نور
يكشف ستر من استار المودعة في الكاينات لمعرفة صفاتها معنى قوله تعالى سنريهم
آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق الى آخر الآية وفي قوله تعالى وكذلك
اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نورا نهدي

بمنزلة رمز عبارة واشارة الى ما قلنا ولكن بتفصيل هذا الاجمال يقتضي ادب شرح والمقال
ولم يكن شرطنا بابلاغ الاجمال الى الضد والطبع بيان المعارف في الوصايا ولكن لما
غالب على امره ان الجوان يكون سبب السداد او اسباط العوارض ان يحج اسفي الافاق
وجر بيا بيان ارتباط العالمين بصفات خالقهما وسر مسطها الانسان محل مظهر
المعرفة في سائر جامعه ان شاء الله تعالى ثم ان الحقيقة الانسانية الجامعة لمظهر جميع
الاسماء والصفات المحتجبة بحجب استار الكائنات من الانوار والظلمات العلويات والسفليات
الموهوبة فيها نور من فيض نور الحق الذي اشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوله اتقوا
والمؤمنون ينظر بنور الله ما هو فيض نور الله والمؤمنون من فيض نور ربي لغلبة الاجمالات عليهما
على فولاذ او استعلت بجمع قوادها تاركة لها الى مرضي الحق مجرداته والقطع الى الله عز
عما سوى الله لازمت كلمة لا اله الا الله المتضمنة لنفي الكثرة واثبات الوحدة بحيث
مشابهة من التعلق لشيء حادث متعلقه لنفي الكثرة واثبات الوحدة برب كريم قديم تنور
تنزول ظلماتها في التزام الفرائض والسنن نزول ظلماتها التي تلاحقت بما سابقها في
التزام الآداب والاخلاق والاذكار خصوصا افضل الاذكار تندفع عنها ظلماتها
التي وصفت لها لا اختفاء واي شخص تخلص منها بينها في عالمه اي جانب عرض لها بالعلم
بواقعة في يقظته او بين نومه ويقظته او لا تجاله توانيا بوجدانه ذوقه وحاله
وقد سبق انه لا يتصرف فيها بل يعرض على شيخه في حضوره او غيبته رابطة وان اراد
ان يفهم من الضوابط التي موضعها ان نار الذكر اذا سرى بواسطة الوصول الى
الدم الذي في وسط القلب وهو اسطوانة النجار اللطيف الذي هو اول الى الا
محرق كل ما انفتق بحار المذكور بنوره الذي يتبع النار يصفي ويحلي الفتى كلما
من شأن النار والنور او لا في تحقير الصفات الذميمة الغالبة على الذاكر وتبديلها بالصفات
الحميدة ويرى تلك الصفات الذميمة او لا في صور الحيوانات التي غلبت على اهلها
تلك الصفات او في صور اشخاص غلبت عليهم تلك العادات فيرى الشهوة القوية
في صورة حمارة وان كان يغذيه ويربيه او هو سمين لا يمكن من تحميله الا على
غلبة شهوة الفرج على السالك فعليه بادامة الشهر الصوم وتقليل الغذاء واكل
الاغذية تطفئ نار الشهوة وان رأى انها انقطعت اجمالا فعليه لاد وحيث فعل على

العالم الكبير بالصورة الصغير
بالمعنى والعالم الصغير بالصورة
الكبير بالمعنى واد بيانه

من الشهوة الغضبية في صورة النمر كذلك في غالبيتها ومغلوبيتها ويرى القوة الغضبية في
صورة الكلب الاسود او الذئب او الناس او النار المشتعلة بالجمرات او قوده ويرى
الحرص في صورة النمل كبارها اذا كانت قوية وقوة يه وصغارها كذلك وان رأى
يعد سيها ومحيطها فهو يتخلص من شرها ويرى البخل في صورة ... في صورة القرد
الابناء والكبر والضعف والموت ويرى الشره في صورة القرد وفي صورة ... ويرى
الكبر في صورة النمل ويرى ارادة الاستعلاء وان يكون مطاعا في صورة
الاسد ويرى الحسد في صورة الذئب ويرى زيادة الغيظ بصورة الفهد ويرى المكر
والخديعة في صورة الثعلب ويرى الرغبة في البساتين بلا قصد عمارة والاراضي بصورة
ابن آوى ويرى البغض بصورة الارنب ويرى الاستبداد بالرأي وعدم السفاهة
في قول احد بصورة الثور ويرى كثرة الاكل في هذه الصورة ايضا ويرى الحقد في صورة
الجمل اذا كان يدرسه ويعضه او يخاف منه واذا كان حلوا وهو مطيع دل على حلم
نفسه وتحمل اعباء الطريقة واذا كان جربا احمر اللون اسود العينين وهو يتآكل
دل على شوقه ووجده ويرى العداوة في صورة الحية ويرى ايذاء الناس باللسان
في صورة العقرب ويرى الخواطر الشيطانية في صورة الزنبور الاحمر الكبير ويرى
صفات الطبيعة التي ينفر منها الطباع بصورة الضفدع والسام الابرص والعقرب
غالبيتها ومغلوبيتها كما ذكرنا وقس على هذا سائر الحيوانات بالنسبة الى صفاتها غالبا
او مغلوبيتها اذا وجدتها غالبة فعليك العلاج بالضد وقد بين كيفية الرياضة في كتب
القوم واعلم ان النفس الانسانية لما كانت هي الروح الحيواني فيها من كل حيوان
وكان جميع الحيوانات وقعت في ادنى خلقته النفس منها فلما انقلبت عن صفة
تلبست باخرى واستمر حتى تبدل جميع صفاتها الحيوانية بالصفات الملكية واذا
ضعفت بعض هذه الصفات وتبدلت وسرى نور الذكر الى القلب يرى الانس بالله
تعبدا او قعدا او صفي او ازالة ... او قد سراج في بيته او خلوته او دخل في مسجد
... والزجاجة والمسجد والنور والسراج
متعلق بكمال القلب ثم اذا رأى السماء ذات الكواكب فهو ايضا تلبيه بنور بنور
الذكر واذا رأى القمر فهو ايضا تلبيه بتغير الصفات وعدد من ضياء القمر وعدده واذا

رای الشمس فهو صورة روحه واذا رای الزهرة قبال عينه فرح بعيد على [illegible] كوكب
رقص على هواه واذا سرى الذكر الى العناصر فاذا يرى انه يمشي برية او يسبح في البحار او يطير
في الهواء او يدخل في النار او حوالى النار يدور على خلاف العناصر ثم الى الافق الا
على استيفاء كلما يرى في الواقعات لكني اشير الى بعضها فانه قيل ان التي عليها الى اذا
راى انه يدخل الحمام ويزيل الوسخ دل على انه يصفي قلبه ويزيل الوسخ والدرن واذا رای
انه دخول حل السوق دل على انه يعمل بمقتضى الطبيعة واذا راى دخول الدار التي بنيا
اول شهوة دل على الصور طبيعة القدسية فان راها نزهة دل على حسن الحال وان راها غير مكنوسة
منقوشة دل على عدم اهتمامه باصلاح طبعه ونفسه وان رآها يدخل بيتا مظلما دل على سراية العلم
الطبع وان راى انه دخل البستان فان كانت اشجاره مثمرة مثل الرمان والتفاح فذلك
بستان قلبه المعمور اذا كانت الثمرات واقعا صحيحا لان الاشجار مثمر دل على ابتداء اعماله
واصلاحه وان رای انه دخل بستانا وفيها الاشجار الغير المثمرة مثل خلاف والغرب والعفرا
دل على رجوعه الى عالم المسابقة والرفض للطبيعة وان رای انه يسافر الى الحجاز دل على انه
اسعد تعالى وان راى انه سافر الى بيت المقدس فهو في اصلاح حاله وتنزه نفسه وان كان
راكب على السفينة وهي تجري في البحر فهو متمسك بالشريعة سائر في الطريقة وان رای انه
شاهق جبلا عاليا صعبا مسه العون فذلك حمل عليه وان رای انه دخل في دار المرحمة
بعضها خربة وبعضها عامرة فذلك دار الفرح وجوده وكذا روية البيت العتيق وفي بعضها
في سر وجوده وان رای انه يستقي بالدلو من البير فذلك عليه وان رای انه دل على
رويته نفسه فان كانت تشفق عليه دل على صلاح النفس وعكسها عكسها وان رای اباه
فقد رای نفسه المتهمة بالمعاش وكذا الى امه والعمة والاقارب كانت من قبل الام
فهي قواه النفس الشهوية وكذلك الفقيه ومن كان من قبل الاب فهو تقوى القدرة
في الموجه وقد يرى الشيخ ايضا في صورة الاب وهذه القوى يرى في صورة العبيد والخدم
والقوة العاقلة يرى في صورة القاضي والملك يرى في صورة الاتراك الاجناد وكذا ير
في صورة الخصيان لعدم شهوتهم وكذا يرى في صورة الامارد والصلاح الحسان للطافتهم
والجن يرى في صورة القطط والسنور ويرى في صورة بني آدم ايضا على اختلاف الاصناف و
يرى الانسان بعضه في صورة العود والصحيح الرطب الجميل اللطيف ورائه اذا رای انه البطيخ في صورة

الطعام الصحيح وقد يرى طبعه ايضا في هذه الصورة ويرى صلاح حاله في صورة البطيخ وصلاح حاله
في صورة التفاح والعسل والطين واذا رآه اذا لبس الخفين او النعلين لمشي فهو
مستقيم في السير واذا رآه اذا لبس حاسرا او نعله فهو في ضبط آخرته واذا رآه عريانا فيحتمل
ان تكون صورة تجرده ويحتمل ان تكون صورة عدم احترازه عما ينقص من الدين ويرى في تجنب
مواقف ما يكره من حاله واذا رآه اكل طعاما كاللحم والخبز فالاكل قوة النفس ويقوي
بها القلب واخصها الخبز واللحم المطبوخ او المشوي والعسل واللبن واما اللحم التي تدل على
ظهور الشر ويرى العلوم اللدنية ايضا في صورة العسل ويرى الفطرة الاصلية في صورة
اللبن ايضا والفواكه والثمار ايضا من قبيل القوة واخصها العنب والتين والتفاح
والرمان والبطيخ الاصفر صورة العلم الكسبي وكذا الجوز والبطيخ الاخضر صورة المعارف
فاهم الآن حضور مناسب الاطعمة والاشربة والفواكه والثمار وقس الباقي واما الملابس
وهي دليل على احوال القلب والنفس وكدرها على العكس واذا رای ان خرقته خرقت
او سرقت ينبغي ان يتدارك حاله فان هذه مصيبة حيث اصابته بانهاكه في الشهوات و
استيلاء الشيطان عليه وان راه مريضا يعلم ان قلبه مرض بعض الخصال المذمومة التي
باشرها وان راه مات او مات واحد تحته يعلم ان نفسه صارت مغلوبه وصارت كالميت
يعلم انها اذا صدرت هواه ايحيى مرة اخرى فما يتهما تموت مرة اخرى واحدة واحيي
اذا اصابها برد او كدرت واذا اصابها حر الشمس او النار تحركت واضطربت فلا يغتر السالك
ان بيان هذه النفس فانه اذا غفل عن ضبطها عادت الى طبعها فعليه ان يحفظها
بصدده فيصفي النفس لئلا يامن مكرها وهذا عيبها فانها في حركة واحدة تنقل
بهواها كلمة واحدة فتقول او ما طهارة ضبطه من نفسها طاهرة واحدة تخبط
رياضة سنين فانه اذا حركها في الواقع تعرف انها من الدسائس الخبايا وتعلم
ان ال بعض من جرب الحال بالفارسية نفسي ارم كه چندان سر كرد
كوم كه در باختش دهم بركرد چند انكه بجهد الافرش كرد اتم از يكي سخن فضول
زمين كرد و [illegible] النفس خادعا و عادة وسياسها العج للمريد من معرفة
خادعها كان ما لم يطلع الاصحاب الى معرفة الواقعات تعويلا على تفصيل البيان
واوحي اليهم الغنائم ليعلم يستعمون ليبلغوا الى العرفان ان شاء الله تعالى ثم ان

الدنيا ترى في صورة العجوز الشوهاء وتدري في صورة الشابة البهية [illegible]
خادمة فيلتمس الخدمة واذا ترك السالك بالكلية واقتنع منها بالقيات وخرقة [illegible]
ان يخدع بالمعشوقية فيريد ان يخدع بالمال ودينه فلا ينبغي ان تعقبت الهداوة الى [illegible]
على السالك ان يتعلق باهل الاختلاط بابناء الدنيا ومعاشرتهم وظن بهما فان [illegible]
وتمع هذا التحرز في هذه الطريقة كان من جهة الاختلاط المعتقدين من التجار [illegible]
لم يزد في الدنيا لا يعرفه السالك انه الا الضرر المستمر ان يعرف الشيخ الى ضبط امر المريد
من جهة الماكول والمشروب والملابس يحتاج الى ضبط المزاج والاسباب المداخل
فيميل الى الدنيا بعد الزهادة ويكدر عليه صفو العبادة والحق الا كان عليه خفيف ورد سر
سره من عدم الالتفات الى هذه الامور لكن الى المقدور كائن لا حول ولا قوة الا بالله
ونعم ما قال الشيخ النجيبي صلوات الله وسلامه عليه طالب الدنيا ليشتر كما ترى وقد
الدنيا في صورة النجاسات فاذا راى السالك نفسه ملوثا بالشرب بها والسعادة [illegible]
فليعلم انه مال الى الدنيا واذا راى انه دخل الجنة يعلم انه دخل عالم القلب والتجلي [illegible]
واذا راى جهنم علم انه هوى الى النفس واتبع هواها وينبغي ان يعلم ان كل ادمي مجمع
من جميع العوالم فما في العوالم شي الا وفيه شي من ذلك فهو مختص شيئا في ابتداء
وقت سلوكه وعبوره مر كل كان متعلقا من العوالم فيفهم حاله ويعلم ترقياته وتنزلاته
وساير حالاته من واقعاته ومن حركات نفسه وقلبه وسكناتهما ومن كان نظره عاقلا
فيما يصدر منه من مراعات حاله مع الله تعالى في الظاهر والباطن يفهم جميع ذلك
من وجدانه وحالاته ولا يحتاج ان يفصل لكل شي بهذا المقدار يكفي والا فيتسع
تعرف ضاق والوعد قد سبق ان فتح الله في الاجل بتحرير ساير المهمات للسالكين
من معرفة الواردات والفرق بينها وبين الخواطر وحسن كيفية ورود الخواطر وتمييز
بعضها عن البعض والفرق من التجليات وبيان مراتبها ومعرفة اثارها ولوازمها و
كيفية الترقي فيها الى فوقها وبيان اشتباه التجلي الحقي بالتجلي الروحي والعكس
وبيان مراتب التوحيد والفرق بين التوحيد والاتحاد والوحدة وتعلقات الصفات
بالكائنات وما معنى فنائها في تجلي الذات والمعنى لبقائها في تجلي الصفات والذات
في التلوينات الحقيقة والتمكينات وبيان ازدياد المعارف والاسرار الى الابد الاباد

ان شاء الله تعالى فتمسك ايها الطالب بهذه الوصايا واتقن بفضل الله تعالى بالمواهب
والعطايا والمزايا واقنع من سائر الواقعات بهذا المقدار ولا تطلب التفصيل
شرح الانوار وتنبه لما قد علمت لك ان الحق سبحانه وتعالى مقدس عن جميع ما يكشف
على الاسرار فضلا عما يطري على الخيال من الانوار واحفظ حق الشبلي قدس الله
سره وعلو همتك بالفنا ان كنت طالب الوصل واللقا واعلم انك وقت تمتعت بما
ونعيم شي ما لك فانت لست بسالك في طريق الفنا فجرد همتك عن المنهيات من
المكشوفات الكونية والكرامات فانها مواقف لطلاب الحقايق الالهية وموانع
للصاعدين على اعالي مدارج المعارج الابدية والمعارف الحقيقية السرمدية واتبع
بظاهرك وباطنك وسرك حبيب الله المصطفى الذي ما زاغ البصر وما طغى
مشاهدة رب العلى الاعلى ولم يلتفت الى ما عرض عليه من الاخرة والاولى
صلوات الله وسلامه عليه وعلى متبعيه المتمسكين بالصدق اليه رزقنا [illegible]
الاضافات العلية المستعد بها الى الترقيات المستمرة الابدية والله هو الكريم المان
والمتفضل بالجود والاحسان والملتمس منك ان لا تنساني من دعائك سيما في اوقات
صفائك فاني مقيم على ولايك مستعين بدعائك واجعل هذه الوصايا نصب عينيك
وتامل في واحدة واحدة واعمل انت على الترتيب فاني ما كتبت على التسويب والتفت
شاهدت حالي وتوزع بالي واسال الله تعالى حسن العمل ان قضا لي ولكم و
لجميع الطالبين بحرمة سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله وصحبه اجمعين

تحررت هذه الوصايا على يد العبد الفقير الى الكريم الوافي
ابي بكر بن محمد بن محمد بن علي المدعو بزين الخوافي
ادركه الله تعالى بلطفه الكافي بالقدس
الشريف زاده الله تعالى شرفا
مجاورتها ورزق العود
اليها وطلا [illegible]

تم

رسالة نجم [illegible]

رسالة آداب الصالحين

قال الشيخ الامام قطب المحققين قدوة المتأخرين نجم الملة والدين [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على نبينا محمد وآله واصحابه اجمعين وبعد فاني اذكر
لاخواني اني ما رأيت شيئا من آداب الصالحين اعون على طريق الحق سبحانه من العزلة و
الانقطاع عن الخلق والخروج عن عاداتهم اذ في مخالطتهم التلوث بالغيبة والخوض فيما لا
يعني من الكلام وفي ذلك قساوة القلب وقوة النفس الامارة بالسوء وانقيادها
على استيفاء حظها من [illegible] في تحصيل الدنيا [illegible] الزهد
كلما حفظ [illegible] الميل الى الدنيا وشهوتها لذة [illegible] لذاتها والميل الى منصب فيها [illegible] يذكر
الموت [illegible] لا يستحضر ضياع ساعة من عمره ويكون ابدا مترقبا
للموت ملازما حالة لا يكره الموت عليها ولا يعين [illegible] على الخلوة والعزلة الا عمارة
الاوقات بعنوان الاوراد والطاعات ودوام التضرع الى الله سبحانه والاستعانة [illegible]
عن الاستعانة [illegible] ويجتهد في ان يكون [illegible] موافقا للسانه في الاذكار حتى
لا يتلفظ بذكر وتسبيح وتلاوة الا بحضور قلبه [illegible] فان الصلوات والاذكار بدون
حضور القلب فيها [illegible] الاذكار وفنون العبادات ولا يتروح
الى العادات فان اراد ترويحا اكثر من ذلك [illegible] الصحارى والبساتين واطراف
[illegible] مع لزوم الانقطاع عن الخلق ودوام الذكر بقلبه ولسانه في محل خلوته
[illegible] التفكر في صنع الحق سبحانه وآياته ولا يرد الى حظوظ النفس [illegible] الا في المطعم
فيجتهد ان لا يفطر الا بعد العشاء الآخرة وان عجل الافطار موافقة للسنة فحسن لكن لا
يتناول حاجته الا في الوقت الذي [illegible] ذكره ولا يتناول لقمة من الطعام [illegible]
ويجتهد ان [illegible] اول كل لقمة بسم الله وفي آخرها الحمد لله ويراعي السنة في غسل اليدين اول
الطعام وآخره [illegible] بعد الاكل [illegible] قبل تناول الطعام فحسن ويشكر
الله تعالى [illegible] الطعام [illegible]
[illegible]
فيه فلينهض الى الصلوة والخشوع فيه [illegible] القسوة [illegible]

ونها ذوذاوه فانه افضل لك لان تمام الاعمى عنه فانه اذا فعل ما ذكرنا دون الاكل وحصل له القوت
لا تمام بالليل الى تمام ومحلاه ونحو ذلك الصالحين وبه تشتد القلب وزوال الوسوسة عنه فاذا
قام من النوم قرأ العشر الاخر من سورة آل عمران ومسح الوجه مع ما يستوى من الآثار
ملا ذكار وبعده وحضور القلب في اجراء الماء على اعضاء الوضوء ثم يصلى تحية الطهارة
ويصلى ثمان ركعات يقرأ في الركعتين الاولتين آية الكرسي في احدها وآمن الرسول
في الاخرى ثم يقرأ في الاربع بعدها ما تيسر من القرآن اما آخر الوجه على النفي
[illegible] القلب الآثم والجمع من القلب فان [illegible] ذلك
ارجوا ان يمن الله عليه بالسهولة والعيش في القلب وتنور الباطن وزوال الوسوسة وكمال
انس القلب ثم بعد تمام الليل من غير تعب [illegible] وكسل [illegible] ذلك
ركعتين خفيفتين بالاولى سورة الحمد وآخر سورة الاخلاص ويسبح من كل ركعتين
ثلث مرات [illegible] الى سبحان الله والحمد لله [illegible] في الباطن
[illegible] من كثرة الركوع في الليل الاعتصم على ما ذكرنا فان فعل ذلك في سواد الليل ونام
ثم [illegible] يتيقظ للصبح حتى يطلع الفجر [illegible] ويصلى على النبي والآل
واعلم ان مدار هذا الامر على العزلة والسكوت وقيام الليل وقلة الاكل فليجتهد في [illegible]
من هذه الاربع فان على القلق والكلام [illegible] ولى ان يكون عليه [illegible] اثر
كمرة الكلام معهم بالبكاء والتضرع [illegible] ذلك [illegible] زمان آخر
[illegible] على [illegible] الآفة [illegible] المعالج [illegible] التكرار على
[illegible] الا الله [illegible] الذكر [illegible] ولسانه [illegible]
ولا يركن الى [illegible] في [illegible] كلام [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
[illegible] العلوم [illegible] والركون الى [illegible]
[illegible] من [illegible] كيف [illegible]
[illegible] النفوس [illegible] العقول [illegible]
والوقوف [illegible] الله [illegible]
القلب ومن النفس [illegible]

بين الرب ان ارتفع الحجاب بين العلة ومن العلة وصل العلة الى النفس كشف الحجاب عن القلب
ومن قرب ربه دنى اليك مبادي السلوك بعد وما سبق من ذلك فحصل لمعرفة ان الان هنا اكثر
ولا تفتر عن طلب المزيد ما قدرت ولا ترض عن نفسك ابدا واتهمها مهما امكنك فمن لم
يكن في الزيادة فهو في النقصان والنقصان عين الخسران ومن اجل ذلك اورادا وحسب
ان لا تقوم من مصلاك بعد صلوة الغداة الى ان تطلع الشمس فيه [illegible] ساعتك
النوم والانفاس ودم على الذكر فاذا اردت [illegible] حصل [illegible] شكرا
في الاولى [illegible] الكرسي وفي الاخرى [illegible] الرسول [illegible]
اللهم اوزعني شكر نعمك [illegible] اللهم ادم علي نعمك [illegible] لا تزل [illegible]
بجهلي [illegible] عقلي [illegible] اللهم انت تطعمني وانت تسقيني
وانت تحييني انت ربي لا رب سواك ولا اله الا انت وحدك لا شريك لك
الاستعاذة اعوذ بالله [illegible] الظاهر والباطن اقراه في احديهما وفي الاخرى المعوذتين وقل
اللهم اني اعوذ بك [illegible] من شر السامة والهامة [illegible]
[illegible] رحمه الله عليه [illegible]
اسال الله تعالى [illegible] حسن الفهم والعمل [illegible]
شيء [illegible]
[illegible]
التي [illegible]
والعمل فان ذلك شان من لم يصح بصيرته [illegible] انوار [illegible]
الاستخارة [illegible]
لي [illegible] نفسه رضي [illegible] في هذا اليوم [illegible] في الجملة [illegible] قال الله تعالى
لموسى عليه الصلوة والسلام اجعلني [illegible]
ما فاز [illegible] السعادات [illegible] ثم [illegible]
[illegible]
الا [illegible]
[illegible]

والمجالسة كرات فاحذر من [illegible] وآداب [illegible] في لزوم [illegible]
الى درجات [illegible] على الفضلات [illegible]
الدرجات ان شاء الله تعالى وفقنا الله واخواننا لما يحب ويرضى انه جواد كريم رؤف رحيم
تم على كتابة هذه الرسالة الشريفة المفيدة الفقير الحقير عبد الاول بن علاء بن الحسن ابن
غياث الحسيني [illegible] عفي عنه [illegible] يوم الاحد سلخ ربيع الاول سنة
سبع وعشرين وتسعمائة الهجرية على نسخة ذكر ناسخها بكذا نسخت هذه الرسالة من سواد
خط الشيخ الامام قطب الاولياء [illegible] الاصفياء ابي حفص شهاب الملة والشريعة و
[illegible] والدين عمر بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد السهروردي
قدس الله تعالى روحه ورزقنا فتوحه

رسالة [illegible] في معرفة [illegible] وقرب موته [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ [illegible] سلطان المحققين شهاب الملة والدين السهروردي قدس الله روحه
[illegible] بعض [illegible] وجربت الامور وركبت العظام وصحبت الرجال [illegible]
[illegible] الكتب [illegible] العلماء ورايت العجائب [illegible]
[illegible] الدنيا وما رايت شيئا اقرب من الموت والآخرة وما رايت شيئا [illegible]
[illegible] ورايت [illegible] الدنيا والآخرة في القناعة ورايت [illegible] الدنيا والاخرة في الطاعة
ورايت [illegible] الناس [illegible] ورايت [illegible]
الاشياء البخل وما رايت شيئا [illegible] وما رايت [illegible]
[illegible] ورايت [illegible] على النفس [illegible] السؤال ورايت [illegible]
[illegible] ورايت [illegible] وما رايت [illegible] وما رايت [illegible]
[illegible] وما رايت صاحب العيال [illegible] وما رايت صاحب الاموال [illegible]
[illegible] ورايت [illegible] وما رايت [illegible]
[illegible] وما رايت [illegible] على الآخرة وما رايت [illegible]
الدنيا وما رايت [illegible] وما رايت [illegible]
وما رايت [illegible] في طاعة الله تعالى ورايت [illegible]

نسخة سالني بعض الصدقاء [illegible] شرح الفقر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الكمال [illegible]
[illegible]

والآخرة في متابعة رسول الله صلى الله عليه وسلم وإياك دخول الجنة في أكل الحلال وترك المحال

واعلم أيها الفقير وفقك الله تعالى أنه يجب عليك أن تجعل زادك التقوى في السفر إلى الآخرة وانقاسك الراحلة ومتنك الفقر وقرينك الصبر [illegible] وحريرك الجوع وحزنك السكوت وبيتك الخلوة وطعامك الجوع وشرابك [illegible] الفقر ومونسك [illegible] ووسادتك وكنزك الكسب [illegible]

العبرة ورفعك التوفيق ورقيبك الحياء وشحنتك حسن الخلق [illegible]

معلمك القناعة وصلواتك الوداع [illegible]

ومرشدك العلم [illegible] المقابر واعتكافك [illegible] ومطربك الحزن [illegible]

رقصك رفض الدنيا وأربابها وسلاحك الوضوء ومركبك الورع [illegible]

النفس ومجنك الدنيا [illegible] الهوى [illegible] القطوع [illegible]

وحصنك الدين وشعارك الشرع [illegible] الله تعالى [illegible] حسن

الظن بالله تعالى وزينتك الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ولنبين النفس الأمارة

لأن الله تعالى خلق النفس وجعلها من جنبيك وهي مطيتك [illegible]

كمثل السارق الواقف على متاع البيت ولها صفات مذمومة تحت [illegible]

العقل [illegible] الهوى [illegible] إلى الطاعة [illegible] إلى المعصية [illegible] في الشبع

مثل [illegible] وفي الجوع مثل الطفل الضعيف [illegible] المعصية مثل الملوك الجبابرة وفي [illegible]

مثل البهائم وفي الخوف مثل الهرة وفي الأمن مثل النمر والأسد [illegible]

تخاف [illegible] والأخلاق [illegible] تعالى [illegible] الشيطان [illegible]

[illegible] الدنيا [illegible] وما يتعلق بها [illegible] جنود [illegible]

[illegible] مثل كثرة النوم [illegible] كثرة الضحك [illegible]

[illegible] وحب الدنيا [illegible] والكبر والحسد والعداوة [illegible]

الملاهي واللعب [illegible] جمع المال وطول الأمل [illegible] سبحانه وتعالى [illegible]

[illegible] التقوى والورع [illegible]

[illegible] الشرع [illegible] والعبادات [illegible]

في العبادة والطاعة [illegible]

[illegible]

[illegible] تعالى التسوية [illegible]

بعمى [illegible]

وخاصتك

بالسوية

[illegible]

أنت [illegible]

ورش

وزيتون

وكثرة [illegible]

العبادة [illegible]

والرياء والمراء والنفاق وحب المال والجاه وتقبيل اليد وحسن الصيت وثناء الخلق ومخالطة الملوك وأبناء الدنيا والسماع والتخريق والتصنع وإظهار الوجد والبكاء وتحريك الرأس [illegible] والإشارة بالأصابع [illegible] والأوقات [illegible] مع أبناء الدنيا وكثرة [illegible] زيادة الشيطان نعوذ بالله من الشيطان الرجيم وإذا أراد الله بعبد خيرا بصره بعيوب نفسه وحسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

[illegible]

الصبر والصلوة [illegible]

الكرامات [illegible]

[illegible] نجم الدين كبرى في الطريق إلى الله والفناء [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ العارف قدوة السالكين كهف الواصلين أبو الجناب الخيوقي المعروف بنجم الدين الكبرى قدس الله روحه ونور ضريحه ورزقنا فتوحه الطريق إلى الله تعالى بعدد أنفاس الخلائق وإن طريقنا الذي نشرع في شرحه أقرب الطرق إلى الله سبحانه وأوضحها وأرشدها وذلك لأن الطرق مع كثرة عددها محصورة في ثلاثة أنواع أولها طريق الأخيار أرباب المعاملات بكثرة الصوم والصلوة وتلاوة القرآن والحج والجهاد وغيرها من الأعمال الظاهرة وهو طريق الأخيار فالواصلون بهذا الطريق في زمان طويل أقل القليل وثانيها طريق أصحاب المجاهدات والرياضات في تبديل الأخلاق وتزكية النفس وتصفية القلب وتحلية الروح فيما يتعلق بعمارة الباطن وهو طريق الأبرار فالواصلون بهذا الطريق أكثر من ذلك الفريق ولكن الوصول من ذلك النوادر كما سأل ابن منصور إبراهيم الخواص في أي مقام أنت قال أروض نفسي في مقام التوكل منذ ثلاثين سنة قال أفنيت عمرك في عمارة الباطن فأين أنت من الفناء في الله وثالثها طريق السائرين إلى الله الطائرين بالله وهو طريق الشطار من أهل المحبة السالكين بالجذبة فالواصلون منهم في البدايات أكثر من غيرهم في النهايات وهذا الطريق مبني على الموت بالإرادة لقوله عليه السلام موتوا قبل أن تموتوا وهو منحصر في عشرة أصول

أولها التوبة وهو الرجوع إلى الله تعالى بالإرادة كما أن الموت رجوع بغير الإرادة لقوله تعالى ارجعي إلى ربك وهو الخروج عن الذنوب كلها والذنب ما يحجبك عن الله من مراتب الدنيا والآخرة فالإرادة على [illegible] الخروج من كل مطلوب سوى الله تعالى حتى

[illegible]

الوجود كما قيل وجودك ذنب لا يقاس به ذنب ومنها الزهد في الدنيا وهو الخروج عن تمنيها

وشهواتها قليلها وكثيرها الظاهر منها والباطن كما ان بالموت يخرجون منها وحقيقة الزهد

ان يزهد في الدنيا والآخرة قال عليه السلام الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة

حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى ومنها التوكل على الله وهو الخروج

عن الاسباب والتسبب بالكلية ثقة بالله وهو الخروج عن الاسباب كما هو بالموت قال تعالى

ومن يتوكل على الله فهو حسبه ومنها القناعة وهو الخروج عن الشهوات النفسانية والتمتعات

الحيوانية كما هو بالموت الا ما [illegible] الى [illegible] الملبوس

والمسكن ويقتصر على ما لا بد منه ومنها العزلة وهو الخروج عن مخالطة الخلق بالعزلة و

الانقطاع كما هو بالموت الا عن خدمة الشيخ الواصل المربي لانه [illegible]

ان يكون بين يديه كالميت بين يدي الغسال يقلبه كيف يشاء [illegible]

الاجنبية [illegible] واصل العزلة عزل الحواس عن [illegible]

عن التصرف في المحسوسات فان كل آفة [illegible] الروح [illegible]

تربية صفاتها [illegible] الحواس [illegible] الى [illegible]

[illegible] الخلوة وعزل الحواس ينقطع [illegible] الشيطان

باعانة الهوى والشهوة كما ان الطبيب يعالج المريض [illegible]

[illegible] لتنقطع [illegible] المواد الفاسدة [illegible] الطبيعة [illegible]

الحرارة الغريزية [illegible] المرض [illegible] الطبيعة [illegible] الصحة [illegible]

[illegible] المواد [illegible] ومنها ملازمة الذكر وهو الخروج عن ذكر ما سوى الله

تعالى باللسان قال الله تعالى واذكر ربك اذا نسيت اي اذا نسيت غير الله [illegible]

[illegible] المشهد بالذكر وهو كلمة لا اله الا الله فانه معجون مركب من النفي والاثبات فالنفي

يزيل المواد الفاسدة التي [illegible] مرض القلب [illegible] الروح [illegible] النفس

صفاتها [illegible] الذميمة النفسانية [illegible] الشهوانية الحيوانية [illegible]

[illegible] لا اله الا الله يحصل [illegible] القلب [illegible] الاخلاق [illegible]

[illegible] الروح [illegible] الحق [illegible]

وصفاته [illegible] الارض [illegible] صفاتها [illegible]

٣٧

[illegible] وقطع [illegible] فعلى [illegible] فاذكروني اذكركم [illegible]

[illegible] المذكور [illegible] الذاكر [illegible] الذاكر [illegible] المذكور [illegible] للذاكر [illegible]

[illegible] الذاكر [illegible] الذاكر [illegible] المذكور [illegible] البصرية [illegible]

[illegible] الى الله بالكلية وهو الخروج من كل [illegible]

كما هو بالموت فلا معنى [illegible] مطلوب ولا مقصد الا المحبوب ولا مقصود الا الله

[illegible] والمرسلين [illegible] الاعراض [illegible]

[illegible] على الله [illegible]

[illegible] ومنها الصبر وهو الخروج عن حظوظ النفس بالمجاهدة والمكابدة كما

هو بالموت [illegible] على [illegible] وتحمل [illegible]

و[illegible] في طريق [illegible] القلب [illegible] الروح قال الله تعالى وجعلنا منهم ائمة

يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا باياتنا يوقنون ومنها المراقبة وهي الخروج [illegible]

[illegible] كما هو بالموت مراقبا لمواهب الحق متعرضا لنفحات الطافه [illegible]

[illegible] الى [illegible]

[illegible] الرحمن [illegible] باب رحمته [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] على النفس [illegible] النفس [illegible]

بالمجاهدات والرياضات كما قال الله تعالى [illegible]

النفس [illegible] الروح [illegible] يبدل الله سيئاتهم حسنات [illegible]

[illegible] المقربين فيبدل سيئات المؤمنين بحسنات [illegible]

للذين احسنوا الحسنى وزيادة وهذه الزيادة [illegible] الحق [illegible]

[illegible] ومنها الرضا وهو الخروج عن رضا النفس بالدخول في رضا الله تعالى [illegible]

الاحكام الازلية [illegible] الى [illegible]

[illegible] الى المحبوب [illegible]

[illegible] الله تعالى [illegible] كما قال الله تعالى او من كان ميتا

فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها [illegible]

ميتا [illegible] الظلمانية [illegible]

[illegible]

ونسأله احسانا ووصافه الربانية وجعلنا له نورا من انوار حالنا حتى انتهى بذلك الى ...
عمى في الناس في سائر الناس تحنى الفاقه وشاهدوا حاله لكن قيل في الطلاق اى كمرتقى
في الطلاقات تحرر والانسانه ليس كالخارج منهما فرغ من كتابة الفقير الناسخ محمد بن عبد الاول
بن علاء الاماسي يوم الخميس السابع والعشرين من محرم سنة ٩٣٢ في اوائل شهر ربيع الاول

رساله در بیان مقامات اولیا

١٣٢٨

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه رسالة في مقامات الاولياء مما قال ابرهيم بن احمد الخواص رضي الله عنه قال الشيخ العظيم
ابو حاتم محمد بن الحسن بن محمد البزاز يقول سمعت الشيخ ابا علي الحسن بن خلف بن عبد الله
بن ... يقول سمعت ابا بكر محمد بن احمد الطوسي بمكة يقول سمعت ابا اسحق ابرهيم بن
... سمعت ابا اسحق ابرهيم بن احمد الخواص يقول اذا اقبل العبد على العمل فتح الله ...
في ... وعلمه ... في ... الخلق ... كثرة الاستقامة ورجوع الى الاصل
... الى توبة علم انه لا ينال ما عند الله من الثواب والمغفرة
الا باعمال المكاره فاحتمل وصبر واعتبر وكان ذلك عنده حقيرا يسيرا في جنب ثواب
عقابه ... قال الله ... عرف قدر ما يطلب سهل عليه بذل ما يحصل الجزاء بقدر الصبر
وقال ... واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماما
فاذا نظر الله تعالى وهو مجتهد في طلب رضاه ايده بالمعونة ... كان منه ...
... ولا يجد العمال في قلوبهم ... شهواتهم ولذاتهم وسائر الاجساد
... في الطاعة وتسلي النفس عن الدنيا وان كان كاذبا فعوذا بالله ... توبة كره
... الى حالته الاولى لم يأته المعونة ثم ينتقل من مقام التائبين الى مقام الخائفين
ومن مقام الخائفين الى مقام الراجين ومن مقام الراجين الى مقام الصالحين
ومن مقام الصالحين الى مقام المريدين ومن مقام المريدين الى مقام المطيعين ومن مقام
المطيعين الى مقام المحبين ومن مقام المحبين الى مقام المشتاقين ومن مقام المشتاقين
الى مقام الاولياء ومن مقام الاولياء الى مقام المقربين ... [illegible]
لا يعرف قدرها ... مقام التوبة وهو على خمس مقامات اولها الخروج من سائر الجهل
... والفعل المحظور لربك عز وجل وترك الشهوات واعتقاد مقت النفس الامارة
بالسوء واخراج المظالم والاستقلال عن الصغير والكبير ... الى الله ...
ترك القيام ... واجتناب السوء ... المطعم ...
وهو على خمس مقامات الخوف اللازم والعمل ... كثرة البكاء
والتضرع في الليل والنهار والهرب من طريق الراحة وكثرة ...

وهوا فيه الكمد ومنادة الخوف نزول الموت والفوت واما مقام الراجين فهو على
الحج والجهاد والرباط والامر بالمعروف والنهي عن المنكر والمعاونة على البر بالمال والنفس ونصر
المظلوم واجابة الصارخ وتفريج الكربة واغاثة الملهوف واما مقام الصالحين فهو على
عشرة مقامات صوم النهار وقيام الليل واستقاد ذكر الموت وتشييع الجنائز ولزوم
المقابر ومسح رأس اليتيم بالايدي وعيادة المرضى [illegible] اهل الخير
ومداومة الذكر واما مقام المريدين فهو على عشرة مقامات التحبب الى الله بالنوافل
والتملق عنده بالنصيحة في الخلق لما عند الله [illegible] والانس
والصبر على احكامه والايثار [illegible] بذل المجهود في تجويد التوفيق
لكل سبب يوصل اليه الرضا بالبلاء والقناعة بالخمول واما مقام المطيعين فهو [illegible]
اعظام امر الله والغضب فيه والهيبة منه والمراقبة [illegible] الى الله
ووضع الرغبة في [illegible] والسكون بين يدي الله وخفض النفس [illegible]
انتظار ما يقع به من معاملته واما مقام المحبين فهو على عشرة مقامات السهر الدايم و[illegible]
الكاين والرغبة في الخروج من الدنيا بالموت وشهوة لقاء الله والتبرم بالخلق وكثرة
العبادة وطلب الفرج وطلب مجالس ذكره والاستراح بكلامه واشتغال القلب بالنطق
بنعمه واعتقاد اهل الاصول اليه واما مقام المشتاقين فهو على عشرة مقامات تعليق
القلب به وطيران الضمير اليه وهيجان النفس عند الحركة والقلق عند ذكره وكثرة البكاء
وخوف فوت النظر الى الله والانس بالوحدة والهرب [illegible] ولزوم قراءة القرآن والتدبر
لمعاني كلام الرحمن [illegible] وطول مناجاته واما مقام الاولياء فهو على عشرة مقامات
الحب في الله والبغض في الله والموالاة للحق والتبري من الباطل والصبر في مواطن
المحن والزهد في الحلال ومطالعة الرؤية [illegible] اهل البلاء ومحادثة
الفقراء في معاملة [illegible] واما مقام المقربين
فهو على عشرة مقامات [illegible] الصدر واعتقاد الرضا والتوكل على الله في
الآخرة والرفق لعباد الله والرحمة للعصاة واصلاح ذات البين ودعاء الفقراء
والمساكين بالبر والفرح لصلاح الامة والغم لفسادها واعتقاد حسن الظن بالله

الانكماش
الانقطاع

وارا

واما دق مسالك الطريق في كل جد فحاج [illegible] التضييق واخذ القلوب بالمحق زاد [illegible]
يجد اشياء الا ازداد اكثر منه فاذا اصبح على حالة واحدة فقد نقص ومن كان في
نقصان فالموت خير له ومن استوى يوماه فهو مغبون والزيادة من الله تعالى
[illegible] وعلامة وصول الزيادة من الله عز وجل [illegible] القلوب [illegible] واكتشف
لها النور وانشرحت لها الصدور لامور كانت على القلوب مستورة في ستر الغيب محجوبة
[illegible] يقولون فيفعلون والعارف فوق ما يقول [illegible] الزاهد
دون ما يقول [illegible] الدنيا والعارفون غرباء الآخرة والزاهد يقول
زهدي زهدي والعارف يقول [illegible] لان العارف [illegible] الدنيا عنده اقل
[illegible] فيها [illegible] عظم الرب جل وعز في القلب صغر
[illegible] وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه اجمعين وسلم تسليما
كثيرا كثيرا الى يوم الدين

هذه فصول اجراها الله تعالى على لسان عبد من عباده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه فصول اجراها الله تعالى على لسان عبد من عباده في وقايع تلحق [illegible]
مناسبتها ربانيتها والفصل هذه نوبته من شاء [illegible] والحمد والمنة استمد التوفيق
فاقول ان عيش التقي مع عايش [illegible] بات [illegible]
[illegible] النفس [illegible] بعضها فوق بعض
[illegible] ارض البشرية نبات كل شي فان [illegible] المعرفة
[illegible] الرياح [illegible] سبع سنابل في كل سنبلة [illegible]
[illegible] وبالله السميع العليم من [illegible] الشيطان [illegible] النفس [illegible]
[illegible] الى [illegible] الحق [illegible] الفقر [illegible]
[illegible] القلوب [illegible]
[illegible] نورا [illegible] الى [illegible]
ان الله عز وجل كان [illegible] شي [illegible] المحدثات [illegible] الارادة

ولا يفارق المريد فلا شيء الا وهو معه حقيقة وشرعا ومعية اثباتا ظاهرا وحكما باطنا بل كشف
العطا كان هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم فهي تعني [illegible]
والكاس في الحقيقة خمر وما سواه فهم وخيال ووهم اسأله التوفيق واقول انه اذا ذكر الله
فقط الا عاقل جار العارف العالم ما سواه لمنه بيته الجلال والعظمة من الشعور بذكره ولو لم
يرتضه البتة فعسى من العزة والطول والقوة سبحانه وحده اسأله التوفيق اقول ان
الذكر للمريد مجنة من همزات الشياطين الانس والجن وعقال المريد [illegible]
فطلي ونظر المريد الى خطوط الدنيا والآخرة فعليه بوجوب [illegible] اذا حققه [illegible]
فذلك مست العلوب فلا يحيى الا بالذكر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسأله التوفيق
واقول ان مخالفة الهوى شرط في صحة الارادة والاقتصار مع شيء من حظوظ النفس [illegible]
بل هو مريد لغيره هو متصف به ومريد الدنيا غير مريد الآخرة ومريد الآخرة غير مريد
الله عز وجل كل مريد تعلق مع مراده ظاهرا او باطنا لا يكون هو الا [illegible] انما
غروره ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسأله التوفيق واقول من كرم
نفسه ولم الصدق جال طاير روحه في الملكوت واتصل بما لم ينفصل عنه فشاهده
سمع منه واجره عنه به يبطش وبه يبصر وبه يسمع حقا حقا حقيقة وشرعا ولله الامر
من قبل ومن بعد والله الفعال لما يريد اسأله التوفيق واقول من كمل حسن بصيرة
نفس تردد الفكر شاهد من حقيقة حظ علم الامر في لوح القدرة ودل على كنز العلم
[illegible] الرضى الى ان شراب [illegible] الارادة كاس [illegible] يعني
سكر الى موضعه عما سواه فلم يبق له في الارض مقعد ولا في السماء مصعد فلا يزال
[illegible] حتى يصير [illegible] ويسكر صحوا ودعاه [illegible] يرزق من يشاء
بغير حساب ولله الحمد والمنة والتوفيق وعليه التوكل اسأله التوفيق واقول اذا
اشرقت [illegible] مسكا او كافورا [illegible]
ما شاء الله لا ينبغي [illegible]
منه اول مرة واذا [illegible] القدم على الحادث كان [illegible] الانفعال
[illegible] الحكم الضرورة والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا

١٤٠

نكدا واذا اشتبه الامران ولم يعلم السابق منهما العقل الاشبه على كشف الايقان فتبين
ذلك الفرق صدقا او يعلم الكاذب من والله بكل شيء عليم اسأله التوفيق واقول ان الرأي
وسعدتها ما جمع ما سواه قطعا ثم يرى الله [illegible] استغفر كل ما سواه حتى الكون [illegible]
ولا شك ان رجال الله على تفاوت درجاتهم كثير لا يعرفون الا تقوا ابن ما يظهر من
احوالهم افعالهم وادنى ذلك الاعراض عن الدنيا وعدم والالتفات اليها من عظم عنده
[illegible] وهناك من صغر عنده شيء منها عظم على قدره [illegible]
[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اسأله التوفيق اقول
ان العلم منشأ حسن الظن وحسن الظن منشأ الرضا والرضا منشأ الحب وحقيقة الحب جعل
الضر نفعا والضيق نفعا والحزن سرورا والتعب راحة والمر حلوا والصعب سهلا
[illegible] من علم احسن الظن ومن احسن الظن رضي ومن رضي احب ومن احب [illegible]
[illegible] وان وجدت له الانواع ولم ير غيرها هو متصف [illegible]
والجهل منشأ سوء الظن وسوء الظن منشأ السخط والعياذ بالله منه والسخط
منشأ البغضاء وادنى البغضاء تخييل النفع ضرا والنعيم ضيقا والسرور حزنا
والراحة تعبا والحلو مرا والسهل صعبا والحسن قبيحا فمن جهل ساء ظنه ومن ساء ظنه
سخط ومن سخط ابغض ومن ابغض تعبت عليه الاشياء وكثرت عليه الانواع الى الا
حد له ولا نهاية وما توفيقي الا بالله المصير هو السميع العليم اسأله التوفيق واقول ان
موت النفس حياة القلب وحياة النفس موت القلب [illegible] والسالكين [illegible]
[illegible] مع موت القلوب وحياة النفس وبكلف التخلق يقوي حياة القلب ويسرع
موت النفس وترك التخلق يقوي حياة النفس ويسرع في موت القلب [illegible]
القلب لم توقف الطريق ولم يصح مع الجاه ولم يتقيد بالحشمة والحرية [illegible]
الحق الى ما ستره وساء [illegible] على النفس تقيد بالجاه وتوقف مع الحرية والحشمة
وخشي مع الرياء والنفاق واذا كان حب الدنيا موجب القعود [illegible] وفقد آخرته واذا
كان الموت موجبا صحة آخرته وفقدت دنياه واذا كان الله عز وجل مع [illegible] دنياه
وآخرته والعلم بالعمل [illegible] العمل بالجهل [illegible] والله [illegible]
نشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء

ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد والله ولي التوفيق واقول [illegible]
من شيم الاشراف حقيقة وشرعا اما العفاف الحقيقي فمخالفة الهوى وترك الحظوظ [illegible]
وجبل واما العفاف الشرعي فاجتناب المحرمات الشرعية ظاهرا وباطنا واما الاشراف
فهم اولوا الهمم التي لم يرضوا مقاما ولا نزلوا الى مقام وهم العلماء [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء بالله تعالى [illegible] السير الابدي في [illegible]
والطير السرمدي في [illegible] الحضرة العندية بلا بداية ولا نهاية واما الاشراف [illegible]
الترقي في المناصب الدينية والاغراض الدنيوية كالقضاء والتدريس [illegible]
الجمع علماء الشريعة يتلذذون بالعز والجاه والمال والبنين [illegible] المقنطرة من الذهب
والفضة والخيل المسومة والانعام والحرث ولباس الخز والديباج [illegible]
قلوبهم [illegible] وعزتهم بهواهم وجاههم باحتقارهم وبطرهم [illegible]
[illegible] ركبوا اللذات وقارفوا الشهوات [illegible] البنين والبنات [illegible]
القربات واهملوا [illegible] والزوجات ان اكلوا [illegible] الرمق وان شربوا [illegible]
[illegible] فلا رق وان لبسوا [illegible] وان نطقوا [illegible]
[illegible] ولا ينظر [illegible] ان نظر فهذا سر [illegible] والعز الابدي [illegible]
السرمدي الذي لا زال [illegible] ولا يحول [illegible] مجازي حقيقة [illegible]
صغار وعاقبة [illegible] تذكرون ما اقول لكم ولتعلمن نبأه بعد حين [illegible]
فهم [illegible] فهاذتهم [illegible] الطعام والطيب [illegible] الاجسام [illegible]
بل هم اضل سبيلا [illegible] في حظوظ النفوس [illegible]
[illegible] الكيس [illegible] وطلبوا [illegible]
[illegible] المكارم لا تنهض لبغيتها واقعد فانك انت الطاعم الكاسي ٥

٦٢

قد تم بحمد الله وحسن توفيقه ضحوة الاربعاء في [illegible]
من شهر ربيع الاول سنة ٩٥٣ [illegible] كتبه [illegible]
[illegible] الحسيني عفا عنه

وصايا الشيخ ابي عبد الله محمد بن محمد بن خفيف الديلمي الشيرازي

١٤١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله وصحبه اجمعين اما بعد فهذه وصية
من كلام الشيخ سلطان [illegible] ابي عبد الله محمد بن محمد بن خفيف الديلمي الشيرازي
في [illegible] التصوف قدس الله سره قال الشيخ قدس سره يجب على المريد اذا قصد
سلوك الطريق وخرج من المضيق الى [illegible] ان يحفظ هذه الخصال التي اذكرها
[illegible] ان يخرج عن المظالم [illegible]
[illegible] الثالث لزوم الصمت والخلوة وذكر الله تعالى في كل حال
الرابع معرفة حق الله تعالى وعبادته وحدوده وجميع احكامه الخامس ان يستقيم [illegible]
من [illegible] استاد [illegible] ناصح السادس ان [illegible] بلسانه ولا يخطر الدنيا بباله السابع
ان يستعمل الصدق في جميع احواله واقواله الثامن ان يضبط بطنه ولسانه فان المريد
اذا كان مع شره النفس اكولا لحب الشهوات [illegible]
[illegible] واذا كان كثير الكلام [illegible] بذكر الله تعالى ومراقبته فان معصية
اللسان اكثر من سائر المعاصي التاسع ان يستعمل الادب ولا يتكلم الا [illegible]
العاشر ان لا ياكل حتى يجوع ولا يشرب حتى يعطش ولا ينام حتى يغلب عليه النوم
الحادي عشر ان لا يحدث مع النساء ولا يجلس مع من في موضع الشهوات الثاني عشر
ان [illegible] الا الى ما بين يديه ولا ينظر في محارم المسلمين فانه
روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من نظر في محارم المسلمين فهو منافق
الثالث عشر ان لا يغفل عن الوضوء كل ساعة ولا يغفل عنه عند الاكل وعند
النوم الرابع عشر [illegible] واستعمال الكلام في الدنيا الخامس عشر [illegible]
[illegible] السادس عشر ان لا يقول لم فعلت كذا
ولكن [illegible] افعل كذا [illegible] كلام المنافقين بل يقول ما شاء الله كان
وما لم يشأ لم يكن وما قدر سيكون حسبنا الله وحده ونعم الوكيل السابع عشر
ان لا يناظر قدريا ولا جبريا ولا معتزليا ولا رافضيا ولا احدا [illegible]
الثامن عشر [illegible] والمنافسة مع احد من الناس فان هذا ليس من افعال [illegible]
التاسع عشر ان لا يقبل [illegible] ولا يعلم ما لا يعلم

عشر والعشرون اياه والكبر وعلامة الكبر ان يزدري باحد من الناس ويستخف بهم لكبره
والعشرون اياه والعجب وعلامة العجب ان يرضى بنفسه وعقله ولا يقبل من احد شيئا
من النصيحة الثاني والعشرون اياه والحسد وعلامة الحسد ان يحب ان يسلب النعمة على اخيه
المسلم بفضله الثالث والعشرون ان يشتغل بالشغل على مولاه فيقعد وحده
ولن يقعد في مقعد صدق عند مليك مقتدر حتى يهون عليه كل [illegible] الرابع والعشرون
يحتاج المريد الى اربعة اشياء ولاية قاهرة ودار واسعة وقرب حسن وسراج
معنى فاما ولاية قاهرة فهي الصبر واما دار واسعة فهي القناعة واما قرب حسن
فهو التقوى واما سراج معنى فهو العلم وحبس ان يحفظ العهد والوفاء بالعهد
ولزوم الباب وذكر الله تعالى على كل حال وكتمان الفقر والتعود مع الخلق طلب
الحق حتى يصل الحق الى الحق وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا
محمد وآله وصحبه وسلم تسليما كثيرا ۞ تم بعون الله وتوفيقه

رساله در بيان رسيدن بمحبوب و بودن وسيله عمل رابوى

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام العارف قدوة المرشدين اسوة الموحدين نور الملة والدين
بن عبد السلام القرشي البحتري المصري رضي الله عنه سميت هذا الكتاب
بيان المطلوب في الوصل الى المحبوب وليكون وسيلة العمل في ذلك ونور اهتدى
[illegible] عند الله كل مجتهد وحبيب كل معتقد لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
[illegible] كيفية عمل المريد التائب الى الله تعالى الاحاديث الاربعة المشهورة الاول
قوله صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات والثاني قوله صلى الله عليه وسلم وانما لكل امرئ ما نوى
الثالث قوله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه والرابع قوله صلى الله
عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك اعلم
ان المريد بعد حصول الارادة يحتاج ان ينوي والنيات كثيرة فيها راجعة الى انواع
لانه اما ان ينوي المصلي الدنيا او ما المصلي الآخرة واما الله تعالى لقوله تعالى
منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة قال الشبلي رحمة الله عليه فمنكم من يريد الدنيا
[illegible] ومنكم من يريد الآخرة الجنة فاين من يريد الله تعالى قال الذين قال الله
تعالى في حقهم واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه
وقال صلى الله عليه وسلم الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا وهما
حرامان على اهل الله اي حرام حرمان لا حرام تحريم لقوله صلى الله عليه وسلم مثل الدنيا
والآخرة كمثل المشرق والمغرب اذا اقبلت على المشرق ادبرت عن المغرب و
بالعكس فيستعين بالحديث الثاني على النية لوجه الله تعالى في العمل الخالص للنفس
ان لم ترجع بالمحبة التي هي بمثابة البكاء يحتاج ان يزجرها بالتخليف الذي هو بمثابة
التباكي ويستعين بالحديث الرابع على ترك ما لا يعنيه بالمراقبة لان المريد لم يتق نفسه
بانه يرى الله فان الله يراه ما لم يقيد ان يترك ما لا يعنيه فاذا انعم الله عليه بهذا
العزم يحتاج ان يختمه بالتوبة النصوح وهي في اللغة الرجوع مطلقا وفي الشرع الرجوع
عما لا يرضى الله تعالى الى ما يرضيه باركانها الثلاثة الندم على ما مضى والاقلاع في
الحال والعزم على ان لا يعود الى مثل ما مضى في المستقبل فان ترك احدها لا يحصل التوبة
فلا يكفي ندم من اكل الحرام في الماضي ويصر في الحال على كل ما حصل له الاقلاع وترك من غيره وعليه

في الحال والعزم على عدم عوده اليها في المستقبل فتحقق التوبة بالوجدان الا ان يوجد
اركانها الثلثة ولتوجيهها خصال ثلثة اولها عدم الرضى بما لا يرضى الله تعالى الا
انه ان وقع في محظور يسأل الله تعالى الخلاص منه والثانية اذا اخلص لله تعالى
جدد توبته بالندامة والترك والعزم على ذلك فالعاقل يرجع من المعصية الى الحق
لوجه الله تعالى الخوف منه النار والكامل يرجع من الكسل والتغافل طلبا لله
تعالى الى الكد في التحقق بما يرجاه الله تعالى للدرجات العلى [illegible]
الى الحضرة ثم الى الحضور بين يدي مولاه لوجه الله تعالى [illegible] في حاصل
الكلام ان توبة الصوفية من الغفلة الى الحضرة ثم الى الحضور بين يدي مولاه معنى اذا
عقل [illegible] بحضر السمع وجوده لوجه الله تعالى فصارت توبة الكل توبته خاصا
الخاص فاذا تم الاركان الثلثة والخصال الثلث فمتى كانت الشمال كرست عليه سيئة
لانه بوجود الخصال الثلث بدت الحسنة السيئة وبدل الله سيئاته حسنات كيفية
اخذ العهد ان يذكر الشيخ للمريد اداب التوبة ثم شروطها ثم يضع باطن يده اليمنى
فوق ظاهر يد التائب اليمنى ويعرف بان الشيخ والمريد التائب مشترك في التوبة لان
الله تعالى امره بالتوبة بقوله عز وجل وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون ويدخل
الشيخ ايضا في قوله جميعا ويسكت الشيخ ويغمض عينيه ويخرج من قلبه المتوب
ويرى ان الله تعالى هو المتوب في الحقيقة وانه واسطة بين الله تعالى ومن تاب
ثم يرفع الشيخ صوته باعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم استغفر الله
العظيم واتوب اليه واسأله التوبة والتوفيق لما يحب ويرضى وصلى الله على نبينا
محمد وآله واصحابه وسلم والحمد لله رب العالمين والمريد ايضا يسكت ويغمض
عينيه ويرفع صوته اتباعا للشيخ فيما يقول ونسبتها هو ان شيخنا وسيدنا ومعلمنا
وقدوتنا الى الله تعالى الاكمل الاوحد الراسخ الواصل الموحد قطب الزمان غوث الانام
جمال الملة والدين ابا المحاسن يوسف بن عبد الله بن عمر بن علي بن جعفر الكوراني
قدس الله روحه ونور ضريحه اخذ من الشيخ نجم الدين محمود بن علي الاصفهاني ومن مولانا
الشيخ الفقيه حسن البسطامي ومولانا الفقيه حسن من الشيخ نجم الدين الاصفهاني
ومن الشيخ بدر الدين الطوسي وهما قبيلة السهروردي وهما اخذا من الشيخ نور الدين عبد الصمد

النطنزي وهو اخذ من الشيخ نجيب الدين علي بن بزغش الشيرازي وهو اخذ من الشيخ شهاب الدين
عمر السهروردي وهو اخذ من عمه ابي النجيب السهروردي وهو اخذ من عمه القاضي وجيه الدين
وهو اخذ من ابيه السهروردي المشهور بعمويه وهو اخذ من الشيخ احمد الاسود الدينوري
وهو اخذ من الشيخ ممشاد الدينوري
والقاضي وجيه الدين ايضا اخذ من اخي فرج الزنجاني وهو اخذ من ابي العباس النهاوندي
وهو اخذ من الشيخ ابي عبد الله محمد بن خفيف الشيرازي وهو اخذ من القاضي رويم البغدادي
وممشاد ورويم اخذا من الشيخ ابي القاسم الجنيد البغدادي وهو اخذ من
الشيخ سري السقطي وهو اخذ من معروف الكرخي وهو اخذ من داود الطائي وهو من
حبيب العجمي وهو اخذ من حسن البصري وهو اخذ من امير المؤمنين وامام المتقين علي
بن ابي طالب كرم الله وجهه وهو اخذ من النبي صلى الله عليه وسلم ومعروف الكرخي
ايضا اخذ من علي الرضا وهو اخذ من ابيه [illegible] زين العابدين وهو اخذ من ابيه حسين الشهيد
وهو اخذ من ابيه علي بن ابي طالب وهو اخذ من النبي صلى الله عليه وسلم وبعد هذا
ينبغي ان ينظر على اثارها باطنه وتلبس زيهم وهو يفتخر قوله عليه السلام من تزيا بزي
قوم فهو منهم ومن تشبه بقوم فهو منهم فاذا ثبت انه منهم فيكون احكامهم حسن الظن
بالله تعالى وتقوى اليقين لان النبي صلى الله عليه وسلم قال حكاية عن الله تعالى انا عند
ظن عبدي بي فليظن بي خيرا وقال النبي صلى الله عليه وسلم تعلموا اليقين فاني تعلمته
ونسبتها هو ان سيدنا الشيخ الواصل جمال الدين ابا المحاسن يوسف بن عبد الله
الكوراني لبس من الشيخ نجم الدين محمود الاصفهاني ومن الشيخ مولانا الفقيه حسن البسطامي
وهما من مولانا الشيخ الفقيه حسن وهو لبس من الشيخ محمود الاصفهاني ومن الشيخ بدر الدين
الطوسي وهما لبسا من الشيخ نور الدين عبد الصمد النطنزي وهو لبس من الشيخ
نجيب الدين علي بن بزغش الشيرازي وهو لبس من الشيخ شهاب الدين السهروردي
وهو لبس من عمه ابي النجيب السهروردي وهو لبس من عمه القاضي وجيه السهروردي
وهو لبس من ابيه محمد السهروردي المشهور بعمويه وهو لبس من الشيخ ممشاد الدينوري
والقاضي وجيه الدين ايضا لبس من اخي فرج الزنجاني وهو لبس من ابي العباس
النهاوندي وهو لبس من ابي عبد الله بن محمد ابن الخفيف الشيرازي وهو لبس من
القاضي رويم البغدادي وممشاد ورويم لبسا من القاضي الشيخ ابي القاسم الجنيد

البغدادي وهو لبس من الشيخ جعفر الخلدي وهو لبس من الشيخ ابي عمر الاصطخري وهو لبس من
شقيق البلخي وهو لبس من الشيخ ابرهيم ابن ادهم البلخي وهو لبس من موسى ابن زيد الراعي
وهو لبس من اويس القرني وهو لبس من امير المؤمنين عمر وامير المؤمنين علي رضي الله عنهما
وهما البسا بامر النبي صلى الله عليه وسلم ونسبة الخرقة تذكر بعد لبسها بخلاف التوبة
والتلقين فان نسبتهما تذكر قبل العهد والتلقين لكلمة التوحيد بعد كما في اخذ
تلقين الذكر لا اله الا الله لان عيسى عليه السلام قال لن يلج ملكوت السماوات والارض
من لم يولد مرتين والولادة الاولى نسبة الملبس على كون نسبة اللباس
في اداب الذكر وما يريد منه المراد من الذكر تحقق الانس بالله تعالى والوحشة من الخلق
واداب سبعة عشر الاول التوبة من جميع المعاصي والزلات الثاني الغسل او الوضوء
والثالث لبس اللباس الطيب من الحلال الرابع اختيار بيت مظلم والخامس تطييب
مجلس الذكر بالروائح الطيبة للملائكة والجن والسادس الجلوس مستقبل القبلة
والسابع ان يضع راحتيه على فخذيه والثامن ان تغمض عينيه مع توجهه
بين عينيه ليكون رفيقه في الطريق كامل الرفيق ثم الطريق والعاشر ان يستمد
في اول شروعه في الذكر بهمة شيخه والحادي عشر باسانيد في استعانة على الاحتياج
والثاني عشر ان يرى استمداد همة النبي صلى الله عليه وسلم والثالث عشر السكوت
والسكون لتحصيل الصدق بان يشغل قلبه بالله الله بالفكر دون اللسان
حتى لا يسمع مع الله شيئا ثم يوافق اللسان القلب على لا اله الا الله فقد رايتا بعد
والثالث عشر الاخلاص وهو ان يقصد بهذا وجه الله تعالى فقد الى وكذا
ساير الحركات لا يجوز ان اظهر على ظاهره شيئا الا قدر تخصيصه وعليه المستقيم عليه
بالصدق والاخلاص وهما يصل الى الصدق وهو ان يطهر حتى يخطر في قلبه من
حسن او قبح لشيخه وصديق احافظ على اسراره ولهذا قيل من شرط الشيخ
ان يطلع على باطن المريد وكان من شرط المريد ان ينظر الشيخ جميع الخطرات
وان لم يظهر خائبا والله لا يحب الخائنين والرابع عشر ذكر لا اله الا الله
فوق بقوة تامة وتصعيد لا اله الا الله من سر جبر النفس التي بين الجنبين ويصل
الله بالقلب الجسماني الكائن عظيم الصدر والمعدة مايل اسفل الى جانب اليسرى تعليق

١٤٤

العشر
حضور القلب المذكور فيه والخامس عشر اخصاص من معنى الذكر بالقلب مع كل مرة فيقطع
والوسواس بقول اللسان لا اله الا الله وبالقلب لا معبود الا الله حتى ونافي خطاب بالقلب
لطلب شيء من المعرفة والذوق والشوق وغير ذلك فيقول لا مطلوب الا الله و
الخواطر كلها تصل الى موجود ولا لا الله بعد ان يحقق السادس عشر في كل
موجود من القلب سوى الله تعالى ليتمكن اثباته الا الله في القلب ليسري الى جميع الاعضاء
ان يوجد او قيل الله من فوق راسه الى اصبع قدميه والسابع عشر ان يسكت
ويتكلم بحيث يمنع غلبة متلقيا للوارد او لعله يرد عليه فتم وجوده على ان
يسهل على غيره كلها وانما يلزم الذاكر لو ان وعيها في عقله فتعارا الى ذكره وانا
غاب عنه عقله طلعت له احكام عند كما صاحبها ان لم يجد كونه او اسلب ذكر اختياره
الذاكر فلا حرج على الذاكر بل دوام مسلوب الاختيار ويحصل كشف علي انواع مختلفة
كلها محمودة وصاحبها مشكور عليها فانها اسرار فربما تجري لسانه الله الله
او هو هو هو او لا لا او آ آ او آه آه او ها ها او حرحر او عطا
بغير صوت وحرف فانه في ذلك الوقت يسلم نفسه للوارد حتى يضرب كشف
سكون دون تكون السكون والسكوت لا استطاع متلقيا للوارد والفرق يحق بعد الانواع
للصادق في مجلس واحد فان قيل قد علم انه يقول القلب لا معبود الا الله ولا مطلوب الا
ولا موجود الا الله مع مراعاة الاداب كلها وجه اليوم انه يحرك الجمع الى التعلق
والعبادة ويحتمل من التفرقة الى الجمع فالجواب ان مراعاة الاداب المذكورة رفع
عن العادة انه يطلب القلب وحضور قلبه لوارد فانه ذلك الشرع يصح منه ان الفعل الا مطلوب الا
الله فهو يبقى الا حضوره وجده الاداب بلزمها دام يحتاج الى ذكر اللسان اما اذا اي في ذكر
القلب في المذكور فلا حاجة الى شيء منها لكونه مع وهو عمر اعراض عنه ولا الى القلب
الى شيء مطلقا وقد سئل الشيخ نور الدين عبد الصمد النطنزي قدس الله روحه عن
الطالب من معنى الفاتحة والايات في الصلوة هل يبطل ام لا ان السالك كان في الفناء عن الاسواق
حضورها في الصلوة فيهما احدها العقل لا احاديث الا ربعة فان الله تعالى على
القدرة في جنس بني آدم على العقل وارسل صلى الله عليه وسلم بعث على اخراجها الى
الفعل لحفظ موجود فحصل فيه كل امر لقول صلى الله عليه وسلم موتوا قبل ان تموتوا وقال عليه السلام

اذا اوهمك بامر فانو ابه ما استطعتم فظاهر الملائكة لا ترى ولا تتكلم ولا تتحرك الا بما امر ان
تعرض عنه ولكن ليسكت مقدار ثلثة انفاس او قدر الاستطاعة فاذا فعل ذلك بعد
مات وان استطاعته في ظاهره عاما وخاصا لكن الفرق بينهما العلم فان الخاص يعلمون
فيضبطون بما يعلمون لشكره وباب المزيد مفتوح لهم والعام ما يعلمون الفضل ولا
ان يقوموا بالشكر بل ربما مقصومة كالتي العصب عن ... الكنا فاذا
اضاف الله اسماء الله بالقلب دون اللسان فقد شارك النبي ... حصل
ذلك مرجعه في كل ما وجه فراعه فقد صار من الساكنين الى الكمال ... على قدر
باسماء الله و... من الخلق بكسر من خاص الخاص وعلى قدر ثباته فيه يكون
من الفائزين الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ومع ذلك لا يجوز ان يمين كل الله
طرفة عين واعلم ايها المريد الصادق ان مواهب ... على ... عشرة قسم
ظاهر السمع والبصر والنطق والذوق واللمس باطن الذكر والفكر والوهم والخيال
والحس المشترك اذا اردت ان يشمل قوله صلى الله عليه وسلم ...
ذلك فيما ورد تفسيره قوله صلى الله عليه وسلم سوا اهل ان ...
بسنة في الظاهر السمع البصر والنطق والذوق والحس وفي الباطن الذكر والفكر
والوهم والخيال اما الحس المشترك فانه لا يتوقف الا بذكر القلب فالذكر ما كلف
عمل البشرية يحتاج الى الذكر الباطن والظاهر سرا والذي يحصل الفضيلة عن
البشرية فلا حاجة الى ذكر الظاهر والباطن الا حين عود البشرية فانها تعتبر
حينا وتعود حينا الى ان يكمل الفناء والبقاء كما انه يسع حكم القلب مع حضرة الرب
لحكم البشرية مع القلب ... قوله صلى الله عليه وسلم انه ليغان على قلبي الحديث
فلا تفارق الحس ويعد بعد اخذ العلم من افواه الرجال فانه دق وخلاصة كيفية هذا الكتاب
اعراضك عن وجود البشري ويلازمك الوجود المعنوي بوجود ... ان الله جل جلاله ...
ليسقيك ما فيهم فانه يوما ما وعد ... لاحد ... الاخراج
عنده ولا هو ولا ... ان شاء الله تعالى

فصل قد اعترض بعض الفضلاء على الذكر بالجهر مستدلا بقوله عز وجل واذكر ربك
في نفسك تضرعا وخيفة الاية وقوله صلى الله عليه وسلم خير ما ... الجواب ان الله تعالى طالب عباده

قيل قوله تعالى أفلا ينظرون الى الابل كيف خلقت وخاص الخاص يشمل قوله الانسان
القرآن وخاطب به اهل الحضرة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان عرف ربه ونفسه
بالاراده ... واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ... الم تر الى ربك كيف
مد الظل ... بلا ... ولا اراده كيف مد الظل بل هم المخاطبون بقوله
تعالى واذكروا ... ذكرا كثيرا واما ذكر الخفي فهو ما خفي عن الحفظة لا الحفظة القرب
... صلى الله عليه وسلم ولمن له اسوة حسنة ... جابر رضي الله عنه ان رجلا
كان يرفع صوته فقال جابر لو ان هذا خفض من صوته فقال صلى الله عليه وسلم دعه
فانه اواه وقال صلى الله عليه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قيل وما رياض الجنة
قال حلق الذكر وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج على حلق من اصحابه فقال ما اجلسكم قالوا
جلسنا نذكر الله ونحمده على ما هدانا للاسلام ومن به علينا قال الله ما اجلسكم الا ذلك
قالوا والله ما اجلسنا الا ذلك فقال اما اني لم استحلفكم تهمة لكم ولكنه اتاني جبريل عليه السلام
فاخبرني ان الله تعالى يباهي بكم الملائكة وعن ... رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال لابي بكر رضي الله عنه مررت بك وانت تقرأ وتخفض من صوتك فقال اسمع من ناجيت
فقال ارفع قليلا وقال لعمر رضي الله عنه مررت بك وانت تقرأ وترفع صوتك فقال اوقظ
الوسنان واطرد الشيطان فقال اخفض قليلا وروي ان الناس كانوا اذا ... كانوا اذا ...
عند غروب الشمس يرفعون اصواتهم بالذكر فاذا خفت ارسل اليهم عمر بن الخطاب
رضي الله عنه ان يوفروا الذكر اي ارفعوا اصواتكم والجمع بين الاية والحديث
الذي يستدل ... بهذه الاحاديث والاية ان الذاكرين اذا كانوا جمعا فالذكر
فالاولى في حقهم رفع الصوت بالذكر والقوة واما اذا كان الذاكر وحده فان كان من
الخواص فالاخفاء في حقه اولى وان كان من العوام فالجهر في حقه اولى وقد نبه الامام
الغزالي رحمه الله عليه وذكر ... ذكر حالة تحسين المؤذن واحد وجماعة من المؤذنين
فكما ان اصوات ... اكثر من صوت شخص واحد فكذا ذكر جماعة على
واحد اكثر تأثيرا في رفع الحجب ... شخص واحد وفي حديث الثواب ... ذكر
نفس ثواب ... ذكر ... واما قولنا انه اكثر تأثيرا في رفع الحجاب
انه تعالى نسب القلوب ... في قوله تعالى ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة

ومعلوم ان الجلالة يكثر الاقوة وذكر الجلالة مخصص على ان الواحد انه من قسوة ذكر
واحد والقوة شرط في الذكر فاستدل بهذه الآية وقد اعترض الشيخ على انواع ذكر
لا اله الا الله دون محمد رسول الله لانه اقرار والاقرار يكفي في العمر مرة واحدة
مع قول العبد لا اله الا الله بقول الرسول صلى الله عليه وسلم هو عين الاثبات برسالته
والله اعلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا عصموا مني
دماءهم واموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله تعالى حتى يقولوا لا اله الا الله
ولم يقل محمد رسول الله لتضمن هذه الشهادة بالرسالة ولها الصلوة على النبي صلى
الله عليه وسلم في جميع العباد دعاء وكثرته مستحبة كما حث عليه صلى الله عليه وسلم بقوله
شيء يعني نتهي بما عرفت ذكرها **فصل** قد اعترض بعض الحكام الفلاسفة بذكر
مكارم الاخلاق [illegible] بالحال اكثر [illegible] الكمال تحرت به الكلام في
مقابلته على سبيل الجواب في علم العبد الحسن [illegible] واحسن ان الكلمة [illegible]
منها فاحضرنا الها تكميلا للنفع ان شاء الله تعالى ٥ بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله اولا واخرا والصلوة على محمد باطنا وظاهرا قال الله تعالى وما خلقت الجن
والانس الا ليعبدون وقوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر
لكم ذنوبكم وقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم
ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم وقال عليه السلام اعبدوا الله [illegible] فان لم تكونوا تراه [illegible]
[illegible] العبودية [illegible] الخالصة [illegible] باتباع النبي
صلى الله عليه وسلم قولا وفعلا [illegible] الذي [illegible]
الله تعالى [illegible] التصرف وطريق تصفية [illegible] المنازل [illegible]
الوجود المستطاع على المشيئة [illegible] السالم [illegible] الى [illegible]
ظاهرا وباطنا وهو احد من السيف وادق من الشعر [illegible] الخلاص [illegible] الشمس [illegible]
[illegible] الوسط [illegible] قوة [illegible] قال الله تعالى
وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا وقال النبي صلى الله عليه وسلم
شيبتني سورة هود واخواتها قيل [illegible] فاستقم كما امرت ومن تاب
معك ولا تطغوا وكمال اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتصرف [illegible] مع

مع الاداب الشرعية ظاهرا وباطنا وهو الرضا رضا الله ورضا رسوله والسخط لله
وهو الخلق الالهي فان رضا الله رضاه وهو مكارم الاخلاق كلها وكذا العفو قوله تعالى
وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين كانه يقول [illegible] اعلم العفو [illegible] وامر
بالعرف لغير البصر الذي اذا امرته [illegible] والعفو واعرض عن الجاهلين الذين
لا يبصرون ولا يعرفون [illegible] سنة النبي صلى الله عليه وسلم وهو اذا سكت
[illegible] النبي [illegible] فان سكوته اعراض لا تقرير بشرط عدم الناسخ
وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من راى
منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه وان لم يستطع فبقلبه وذلك
اضعف الايمان فالانكار بالقلب على المنكر اعراض الظاهر لعدم قدرته على تغيره وهذا
هو التوقف مع الاداب الشرعية ظاهرا وباطنا والتوقف مع الاداب [illegible] الكامل
في الجمال والجلال [illegible] قوله تعالى فلا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا و
مثل قوله تعالى ولكم في القصاص حيوة يا اولي الالباب [illegible] بالاداب الشرعية
[illegible] كل [illegible] لا يفارق احدهما الاخر [illegible] الانفراد احدهما
عن الاخر بالنسبة الينا [illegible]
الوجود [illegible] الجمال [illegible]
صلى الله عليه وسلم [illegible] الله تعالى رحمتي سبقت غضبي وفي رواية غلبت وقال
الله تعالى ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض [illegible]
[illegible] دون الاخر [illegible] الجلال [illegible] الكفر
لان قوله تعالى ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم
الكافرون [illegible] في [illegible] تعالى فلا
يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون وكل هذا [illegible] في دار الجزاء
فان [illegible] ولا سخط [illegible] كل [illegible]
لا [illegible] الالهية [illegible] الصفتين [illegible]
[illegible] حكم احدهما دون الاخر [illegible]
الاحتضار [illegible] تعالى وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس [illegible] تعالى

واذا امرتهم لا يبصرون

غاية ما في الباب انه يظهر احدهما ويبطن الاخر

واما مدعو اطلاق الاسماء الحسنى والسادة من المشايخ رضي الله عنهم انما هو لتعاود
في اقوالهم والسنة عليهم عباراتهم في هو اطلق تقتضي معرفتهم طول اللسان الكاتب
اليه لقوله صلى الله عليه وسلم من عرف الله طال لسانه اي من عرف صفاته كان
لسان حاله ينطق عن حاله واقوالهم لا تحد فلا تقيد بسبب ذلك اذ ان الله
تعالى لا يتجلى تجلى مرتين ولا يتجلى لواحد تجلى مرتين وانما تواطئ [illegible]
كل لسان المشار اليه بقوله صلى الله عليه وسلم من عرف الله كل لسانه [illegible]
الذات فهم تحوره او تحوه لهم فلا عبارة [illegible] الكلمات [illegible]
اصول طريق القوم دون الرموز والاشارة بانها [illegible] اقوال الرجال
فضلا عن الاسرار المكان ان ذلك لو القى السمع وهو شهيد فانا نحن من حيث
اللسان باقوالهم ونعترف منها ولو عن تحتهم [illegible] ذكرهم لعل كتب حسن
تحسبهم الاحوال لا قوة الا بالله وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين

تم

رسالة في بيان اخطاء القاصد الوصول الى الحضرة الالهية

بسم الله الرحمن الرحيم ١٤٧

قال مولانا استاذ الاساتذة محيي السنة جامع الشريعة والطريقة والحقيقة ابو الفضل
فخر الحق والحقيقة والدين احمد البيتاني المخاطب بصاحب الكشف من حضرة صاحب
خير افضل البشر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم اعلم ان القاصد الوصول الى
الحضرة الالهية لن يتحصل الا بالانقطاع عن الغير بالكلية حتى عن علمه به وذلك
الانقطاع عن العادات البدنية والقلبية والظاهر من قولنا هذا لان تركها
جايز [illegible] لا يلتبس بانواع العوارض الموانع وسببه ظاهر
تعالى بالمعاملات [illegible] بامتثال الاوامر والنواهي عن كونه مطلق العنان
[illegible] هذا اول درجة الانقطاع وفي القصص المذكورة في القرآن في حق
[illegible] منكرا والعادة [illegible] تعالى انهم لم [illegible] اول درجة ولم [illegible] فيها
فكان حالهم هذا ثم ابعد الباعد عن [illegible] احوالهم لم يرتق درجة اعلى منها ولم
يسع [illegible] طبق بحاله وهو الحرمان عن الارتقاء والترقي عن
اعالي الدرجات ايضا قال الاشارة في كون لذة الجماع الذان المطلق [illegible]
نفس واصل ان في الجماع تخرج عن كل اللذة ويخلص منها بخروج على اللذة و
[illegible] يحصل ان اللذات [illegible] اذا انفصل [illegible]
النفس وان كانت بغيره غيرها كانت كيف حصل لي لذة لا ماثلها [illegible]
فكيف اذا اخرج عن نفسه [illegible] والفضل منها والخروج عن النفس لمراتب [illegible]
ان لم يتوقف شرط ولا يتعرض لمقتضيات الطبع من الاكل والشرب والنوم وسائر
مقتضيات [illegible] الحيوة واعلاها ان لم [illegible] ولا يكون ذلك
[illegible] سلطان المشاهدة في اعالي درجات التوحيد وفي هذه الدرجة
يرتفع من اللذة ايضا اذ اللذة تقتضي شيئا من الوجود وحينئذ يكون فانيا او
باقيا لا انقضاء قال اذا كان الكمال بجميع الروح والقلب والنفس فالروح هو السر الاعظم
الذي لا يقع على كيفيته عبارة وهو من العالم الالهي ومن صفاته النورانية والصفاء و
الطهارة والقدس كونه علويا موجودا بامره تعالى ومن نعوته الالطاف [illegible]
[illegible] والرضا والفناء والبقاء والوحدة والنفس من عالم الخلق وصفاته [illegible]

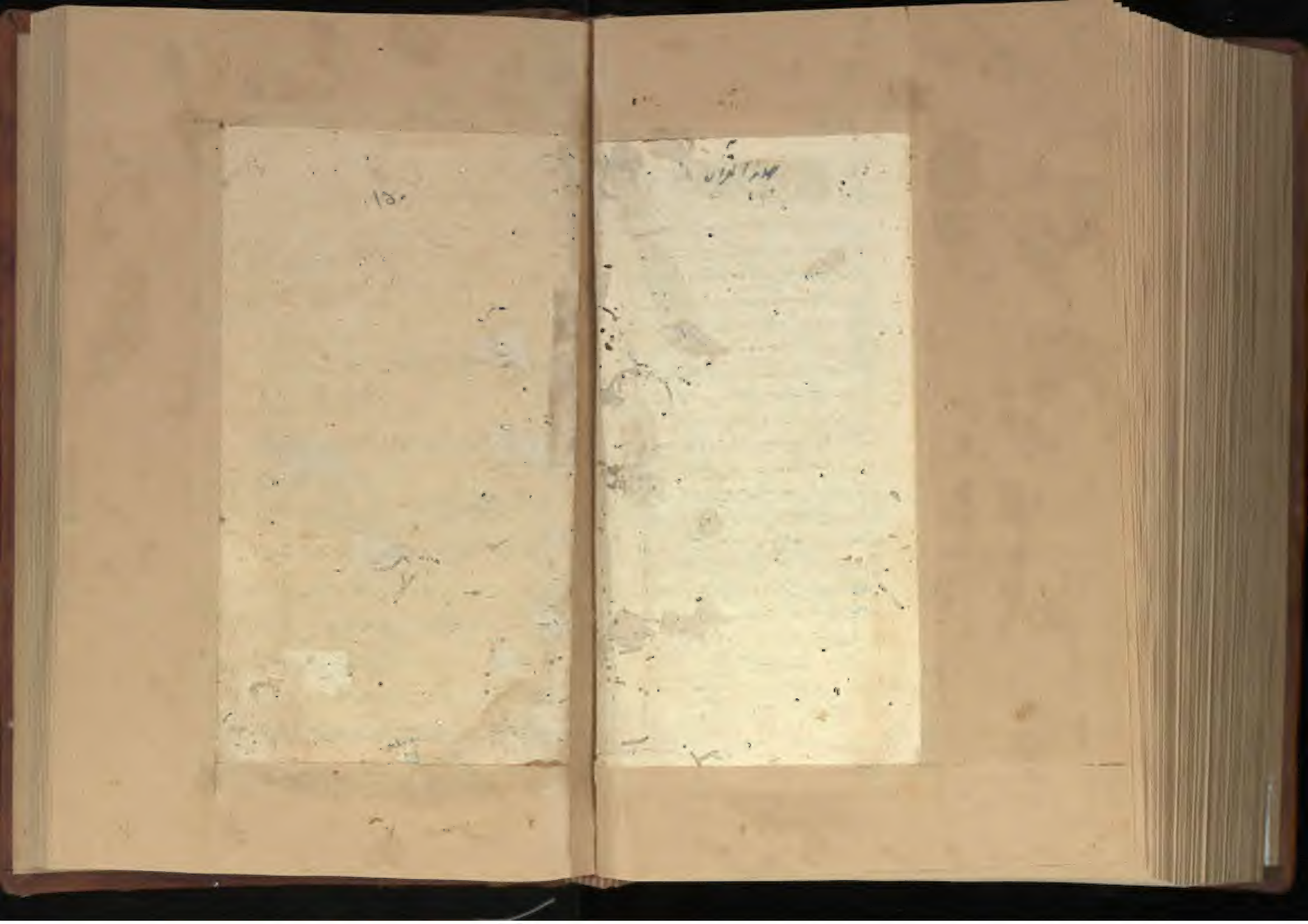
علم باطنه يقينا ان معنى التوحيد فيفيظ كل ما يخطر بباله او جارحة عنه من غيره ولسمع الكلمات
والاقوال وسائر المحسوبات والمعلومات به سبحانه وتعالى لانه ادرك الشي بتعالى ان نوع
الله تعالى من روحه وبعد تفرقه ولا الروح براحم النفس ولا النفس الى الروح وكان
الروح مايا من مدى رشادا الى مشغولا فاما فيه باقيا والنفس مشغوله بخطوطها
التي صارت حظها ايا لاحظا باقيا ولا يشتغل بالناس مجاوره ولا اهل في الروح
فيه ما وهي بارعه عارا حم الروح في احواله كالا براحها الروح في احوالها لكن
بعضهم [illegible] تصرف النفس فيها انما تصرف النفس بطبعها لكن لا يخرج به
عن حد العقل والشرع وتصرفاتها لكونها تحت اشعة انوار الروح وبعضهم ليس
عنهم الخير والعلم واما اقوى حالا واما شغله ضعف سر الابقا الذي ذكرنا كله
حوال اهل الصحو واما اهل السكر الدائم فلا رجوع لهم الى عالم الظاهر والحق الاول
الامر كان منهم في بعض الاحايين سكران وبعضها صاحيا وانشوان اما الحق
المجذوب فرق الى عالم القدس والشهود والمتخلون عن حسب نفسهم بكالف الشرع و
[illegible] العقل الظاهري طرده والجذبه على روحهم وقلبهم بحيث خلصهما عن نفسهم
قبل تركيبهما او بعده ولكن لم يرتفع الفصل والتعدد بين الروح والنفس الا كن
علمهما عن [illegible] ولا يظهر منهما من آثاره صار الروح منهم في مقام الشهود والا
بو النفس [illegible] حكم الطبع خارج عن نطاق العقل مع اكثر ان حوال الاوليا الا
الروح واستولت على النفس فيظهر في نفسه من احواله وآثاره شيء وعقل كالروح
عادة ذكر نشل ذلك يعني بالوصول الى الروح بعالم القدس وقبول عكس انواره
ايضا قال الله [illegible] فان خير الزاد التقوى واتقون يا اولي الالباب
[illegible] والطريق الزاد والزاد انما يحتاج اليه عند المسافرة فدل على ان
العبد في السفر وما هو الا الى الله في ذلك الا اعلى ان الزاد انواع وخير
انواعه التقوى والسفر مختلف لا يكون من مقام الفرقة الا بالعكس والسفر
انما هو من دار الغربة الى الوطن الاصلي [illegible] وعليه السلام كن في الدنيا كانك غريب
او كعابر سبيل الحديث وقوله عليه السلام حب الوطن من الايمان ثم التقوى
خير الزاد لان الزاد يحتاج اليه التقوى على قطع المسافة فكما ان [illegible]

الروح فهي ظلمانية مكدرة خبيثة سفلية مجبولة على العصيان والاعراض والميل
الى الاشيا الدنية واللذات الفانية لا الى ما يتقرب الى غيره تعالى بالطبع
كما ان الروح وصفه الجبلي الاقبال الى مرجع القلب هو الواسطة بينهما كالمرآة
المجلوة جوانبها القابلة للانعكاس في مقابلها فالانسان في اول احوال الوجود
قوي فيه القوى النفس وهو ناظر الى جهة الارض السفلى بما هو فيها [illegible]
لذلك حاصل في القلب صفات النفسانية واحتجب الروحانية لانها مجلية
احدى جهتيها اثار المتصورة فيها الا وحشة ترات جهة النفس في وجهها الظلماني
الاخرى متصاعد الا وحشة تحت قبول انعكاس ما يقابلها ولا يزال يكون الى
ان مزيد مقويات النفس غايتها او قربها وتقديرها بقرب البلوغ وتحقيق ظهور نور
العقل الذي هو الروح كالعين المحجب بل فروع الحواس فاذا حصل الاتحاد بعد ذلك
الا متمكن فيما كان حينئذ مقتضيا الى طريق الحق الاعلى الا ان كان قادرا من على الحق كان
من الناجين وان ما دبر على الباطل او سلك طريق البطالة والكفر وايد هواه
نفسه كان من الهالكين نعوذ بالله منها واما الطريق الموصل من العقل الى الرجوع الى الامر
وتحسر عما افرط في المبعدات وفرط في المقربات ثم شرع في تدارك ما فات وغمر
اوقاته بالطاعات وكما ازداد نظر العقل في مطالع الى العرفان ازداد في
اوصاف القبول من الزهد والتقوى بنور الايمان وكذا قرب من الروح درجة درجة
ومرن عليه بالموافقة والطاعة والتوكل وسائر الصفات لا يا ينفك عن [illegible]
وباعتبار ربط النفس مع القلب والقلب مع الروح انعكس ما انعكس الا انوار في
النفس فاستجل الا واقع فيه نور الشمس ووقع من عكس النور على ما قابله وان كان
بين النورين تفاوت بين وكلما القلب لا يزال مترقيا ويتمكن فيه الاوصاف
الروحانية وزالت عنه النفسانية الى ان صار القلب بحيث لا يحجب وصاحب اخلاق
الروح الاعلى ويعني هو في الروح وبصيرة القلب في هذا الوصف تتزين
النفس بالاوصاف الحميدة وفي هذا المقام يظهر في النفس الاحوال الخارقة
للعادة من الطي والسير والخفا والعلا ان قوي التاثير والتأثر وان ضعف وحتى
كان اقوى حالا في الباطن لا يفشي ولا يخرج عن حد الخبر والعلم حضر حامله كان

بطيف الجملة موقوفا على القطع لما عشا اليه لا بل موصلا كان من الانواع والشقوى الحج
مقاصد الارادة كان خيرا او حاصل معنى التقوى ووقاية المسافر عما يمنعه من الوصول
الى المقصد والسفر العبد الى الله تعالى منازل ومراحل لا يمكن نفاذه واحصاؤها
عليها من طيها وحرمها بغير اذن الطرق الثلث الاول النفس والثاني القلب والثالث
الروح والمراد منازل النفس والاتقاء عما يمنعه من قطع شارع الشريعة فاول منزل
محارم الله تعالى فاو الاستقامة وذلك بالتزام الفرائض وسنن الهدى والامعي
الا ما هو مباح وجائز شرعا يعني الملاذ والشهوات في المباحات وهاتان
لا يمكن ذلك الا بالتزام تناولها بقدر الضرورة والتزام الشروع في كل الغرائب و
كل قول وفعل وحركة وسكون يحصل منه بدون نية وضرورة يتخلص عنه ويقدم
ولا يزال كذلك الى ان يستقيم في ذلك عادة او عبادة بالنوافل والخيرات قولا او
فعلا فانه اذا فعل فعلا مباحا او قولا مباحا يحضر كان منه ما فات وضيع ايامه
ولو فعله بدونها كان لا عليه ولا له وهو من اول الامر الى ان يبلغ هذا المقام فيما
تردد في منازل كثيرة ويخلف مراحل خطيرة والمراد ومراحل القلب ما لابعاد
عما يعوقه عن طريق الطريقة فما ابتداؤه يكى تخلية عن الاخلاق الذميمة ما لا الاوصاف
الحميدة وجعلها مع اتصاف الظاهر قولا وفعلا ومستغرقا لكل ذكر اللسان ثم وثم
الى سعي عن الخطرات حتى نهر القلب عن الذكر والعبادات المراد ومعارج الروح
فالارتقاء من الحجاب حتى نحو الضعف فاوله منازل الحضور في الذكر والعبادات والى
درجات عالية من حضور حضور نفسه بحضرته كانه يعبده ويسمعه في مجلس الحضور
الى ان يرى كانه حاضر يسمع منه ويرى جمال عباداته ومعارج ما لا المراقبة
التي هي روية الحق سبحانه كانه يرى ويعلم ما يصدر من العبد ظاهرا وباطنا
ومنها يظهر الاخلاص في الاعمال وكلما تحقق المراقبة يرى الغيوب الاعمال
مخلص عما لا تليق بحضرته ومنها نبت المحبة والشوق وساير الاوصاف التي هي
من المقامات والاحوال ولا تزال تحصل الاخلاص ثم بعد كرعون الله حتى غشاه
العبد عن روحه وتجلت مجلس المشاهدة فصار كانه يرى الله تعالى وهذا الذي
يمكن ان العبد فاذا زاده الله تعالى بكرمه نجح مكاسبه كلما ازداد الفضل يكون دائما

في مقام المشاهدة لا انقطاع الحجاب عن عين البصيرة ثم رقيات المشاهدة لا نهاية لها
فما دام كان في المراقبة تاصري في [illegible] الاوصاف وتستوفى والمعنى من لها
استعداده وصار شغله العبادات والاذكار والافكار حجابا فان المشاهدة
حسبما شغل الذات دون الصفات ولا اشتغال الصفات عند الذات مجاز عن الذات
وما دام مطلع المشاهدة باقيا لا يحصل له الكمال بهذا انما تزداد الله من قولهم
العالم حجاب الله الاكبر ثم اذا ترقى وانفتح باب التوحيد كلى له جمال الوحدة في
الاشياء كلها فترقى الى ان يراه دون الاشياء فيرى الصفات فيها
عن الذات وكلما ترقى توسع دائرة مشاهدته حتى يترك الترقي ويصير حجابا حاضرا
بغير ان يصير حجابا الى ان يرى ذرات الكون كلها الاحجابا وعن ذلك يتحقق
في مقام روية الاشياء كما هو وهذا احمل حيد قول جنيد رضي الله عنه حين
سئل ما النهاية فقال الرجوع الى البداية وهذا الكلام ان العبد في هذا الابتداء
المشاهدة ثم يجد ان ملازم هذه الحضرة [illegible] والسير فيها يفتح باب العالم
الذي حصل الذي لا يدخل لكسب العبد فيه ولا نهاية اذ يحصل ولا ابدا اذا
يحصل شعر هنيئا لارباب النعيم نعيمهم وللعاشقين المسكين ما تجرع ولا يطمئن
الذي فيها من المنازل المثلثة بتقدم الاول شرط على الثاني من البداية الى الثالث
والثاني الثالث ولا يحصل حظ من الثاني قبل قطع الاول ولا من الثالث قبل
الثاني الشروع في الثالث ان السالك [illegible] من شرب المخلص الثاني في الاول
الثالث الاول والثاني الى ان النقد والمقصود [illegible] الدرجات لا الحصول
[illegible] باعتبار الطالب للوصول وان لم يتعدد ذلك العلم فعليك
بالتقوى التي هي احج للوصول الى المامول وبالله التوفيق ٥ تم

تم بحمد الله سبحانه وتعالى



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

جوهر چهارم در بیان مشرب شطار

هرگاه که طالب از اعمال ابرار و اخیار رو از اسرار دعوة برگذرد باید که قدم
مشرب شطار نهد مشرب شطار مشربیست که از همه مشارب علی و عظیم
القدر است و بحضرت عزت جلة عظمته بجا این اصول وصول
هر سعید را که سعادة ازلی ست او بشرف این مشرب مشرف خواهد شد
و دانند این مشرب از همه مقربان اقرب باشد چنانچه کمالات این
مشرب حضرت شیخ نجم [illegible] قدس الله سره العزیز مبعوث طرق
السایرین الی الله والطایرین بالله بطرق الشطار من اهل [illegible]
السالکین بالجذبة فالواصلون [illegible] البدایات اکثر من [illegible]
فی النهایات ابتدای این مشرب نه فناست نه فنا را الفنا ملاکرده [illegible]
بود که خود مشهود بقاء البقا باقی در این حال حالتی دارد که حال
هیچکس در آن ملحوظ و طایفه [illegible] هوشیار مست اند بعضی مست

هوشیار اهل این حال از هر دو حال فارغ اند چون این جماعه را بکلی نسبت
بی نشان آن نشان را در شان هر خاص و عام می چینند و محو
نیستند بخلاف ملاو نظر ندارند بهولاءا الله اصول مشرب شطار در
حم عشق تصور عین ذاتست بر حرف اشارت بلفظ اکبر صحیح
فرو نگذاشت شیخ معدن معنی این مشرب حضرت رسالت علیه السلام بجعفر
امیر المومنین علی کرم الله وجهه را تلقین کرد فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
در حق حضرت ایشان فرمود ثم هو لقن للحسین رضی الله عنه و هو
لقن الامام زین العابدین رضی الله عنه و هو لقن الامام محمد باقر رضی الله
عنه و هو لقن الامام جعفر صادق رضی الله عنه و هو لقن السلطان العارفین
بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز و هو لقن الشیخ [illegible] الخرم
الخواجه محمد مغربی قدس سره العزیز و هو لقن الشیخ الاعظم الاکرم
الخواجه الاعرابی [illegible] قدس سره و هو لقن ابا المظفر مولانا
ترک طوسی و هو لقن الحسن ابو [illegible] و هو لقن الشیخ المعظم خدا قلی
[illegible] و هو لقن الشیخ [illegible] الشیخ محمد العاشق ابن الشیخ خدا
[illegible] العارف و هو لقن حضرت الشیخ الیار فضل الله
الشطاری و هو لقن الشیخ القاضی الشطاری و هو لقن الشیخ [illegible]
ابا الفتح هدیة الله سرست و هو لقن سلطان الموحدین حضرت الشیخ

ظهور جاجی حضور و هو النقش الفقیر الحقیر ابا المؤید محمد الملی طلب المعرفة
عند الله و روی عند المشایخ المذکورین هر طالب را معرفت الله لازم
که این علم باطن از بر و هر شد حاصل کند تا نتیجه تخلقوا باخلاق الله
در وجه او ظاهر گردد و آنچه باطن است جمله مکشوف شود مقدمه این

علم ... از بر و ...
اذکار است ... و علاقه ... از حضرت شیخ
که باشد چیز ... منقول است از حضرت تعلق و محبت ... اخبار آنکه
و طریق ذکر منقول است ... رسالت تعلق ... الطریق
علی کرم الله وجهه که بحضرت ... ازلی ... و ...
بیان کرده که ... الحدیث قال علی یا رسول الله ...
رصل ... جاریه ... و افضلها عند الله تعالی فقال رسول الله صلی الله ...
و اسهلها علی عباد الله ... فقال علی فکیف ... یا رسول الله
علیک ... ذکر الله تعالی فی خلوات فقال ... لا اله الا الله
السلام ... ثلث مرات ... لا اله الا الله ...
علیه ... مرات ... و ...
... نقل ...

باید که مرد ذاکر بنشیند و بنشیند مانند کسی که با جماعت بزانو نشسته پای راست بر ... چپ
... دست راست بر هر دو زانو نهد و انگشتان دست راست گشاده دارد
تا نقش لفظ الله پیدا آید بعده سر را بر زانو چپ برد و بجدا کردن ...

کم ... دست ... از لا اله الا الله آغاز کند و سر را بر زانوی ...
... تمام بکتف راست ... تا ... و ...
و ... سر را از کتف ... بجانب ... از ... لا اله ...
کرده بود و بجای الا الله را ... کند و ... الا الله بهشت ... خود

152

... آنچه ... ذکر ...
... و ... لا اله ...
و در حالت ... نفی ... لا اله ...
... نفی ...
که ... الله ... وجود ...
... نفی کند وجود ...
... ذکر ...
... الا الله ...
... ذکر ...

در ... با حالت و ... دو ضربی ... ضربی بر زانوی ... بالا
... و ضربی در میان ... ذکر لا اله الا الله ... با ... بجا
بطریق ... بر آمده ... لا اله الا الله ... باز

از سر آغاز کند **چهار ضربا** طریق ذکر چهار ضربا بر بیاید جلسه معهود
نشیند و نفی را از ضربی بر زانو چپ و ضربی بر زانو راست ضربی در میان
دو زانو ضربی برابر ناف الالله گویان زند اول ضرب لا اله الا الله
کند و دیگر ضربها الا الله الا الله یا الله گوید فایده از تجاوز روش حمل

چهار ضربا ذکر

[illegible]

[illegible]

از سر آغاز کند ثمره جهر است از غفلت کشف خواهد **شش ضربا** طریق
ذکر شش ضربا در بیاید جلسه معهود نفی را الا الله را از زانو چپ آغاز
کند بکتف راست انصرام رساند از آنجا گردانیده بسوی سینه برابر زند

بیطار کند بکتف راست انصرام رساند از آنجا گردانیده کی
چپ وراز که بدین ترتیب الا الله گویان ضرب جمع چنین یکضرب بر زانو
راست و ضربی در میان دو زانو باز از نا بطریق حمله برآید بر ضرب
در جوز الا الله الا الله گویان دهد و برتیق آواز بدر آمدن ضرب در این
ذکر رعایت دم رقیق واجب است باز از سر آغاز کند **هفت ضربا**
طریق هفت ضربی در بیاید جلسه معهود نشانها را وجه را السیار حرکت دهد

۱۵۳

[illegible]

[illegible]

کند ثمره این شش است از کثرت خواطر خواهد **دوازده ضربا** طریق ذکر
دوازده ضربا در بیاید جلسه معهود نشانها الا الله را ز بازوی چپ

آغاز کند بلقف [illegible] انصرام [illegible] از انجا ضرب را بزانوی چپ و ضرب را بزانو
راست و ضرب را در میان دو زانو و ضربی در خود باز ضرب را برآرنج چپ
و ضرب را برآرنج راست و [illegible] زانو و ضرب را در خود باز ضرب بیازوی
چپ و ضرب بیازوی راست و ضرب را بصدر و ضرب را دو دوازده شده
[illegible] مقدار [illegible] از زمین برآورده الا الله گویان در خود دهد باز
از سر آغاز کند فایده این ذکر از بسیار روشن خواهد شد

طریق

ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] طریق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الا الله گویان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
طریق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بار [illegible] چنانکه [illegible] [illegible]
بیرون [illegible] انگشت های بر زمین [illegible] و کف دست [illegible] بر کف

پای چپ و کف دست چپ بر کف پای راست نهد و با انگشت [illegible]
[illegible] انگشت دست [illegible] انگشت های [illegible] و بعده سر را در میان دو زانو
برده از انجا بطریق [illegible] لا اله گویان برآورده [illegible] الا الله را در خود ضرب دهد
ضربی بر سر پای راست که جانب چپ افتاده است و ضربی بر سر پای چپ

١٥٤

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دهد و در خود ضرب [illegible] باز ضرب را بر سر زانوی چپ [illegible]
[illegible] [illegible] بهار [illegible] [illegible] [illegible] انگشت [illegible] [illegible]

از زانوی چپ ضرب کیان بزانوی راست رسد از زانوی راست بر آرنج
راست رسانیده بر صدر که شهر و بر کتف و آرنج چپ آمده بر سر زانوی چپ رسد
انجا سه ضرب متصل دهد باز از انجا که آمده بود همچنان ضرب کیان بزانوی
چپ رسد باز سه ضرب متصل انجا دهد باز از زانوی چپ ضرب کیان بمیان

[illegible]

باز ضرب [illegible] بر آرنج راست کند بر سینه و [illegible] زمین رسانیده [illegible]
بر زانو و در خود [illegible] پایان ذکر که اصلا انفصال نشود

پنج ذکر عظیم است از کتب معلوم خواهد شد ذکر ضربی با کوب طریق ذکر
[illegible] کوب یا به ضرب با بزانوی چپ و گوئی در خود و ضربی بزانوی
راست و گوئی در خود و ضرب در میان [illegible] و زانو و گوئی در خود [illegible]
گویان چنانچه کند انفصال نشود تا ذوق و شوق روی نماید ذکر چهار
ضرب دو حلقی طریق ذکر دو حلقی چهار ضرب در باید حلقه اول سر را

[illegible]

راست و ضرب بر نفی الا الله گویان کند باز از [illegible] فایده این ذکر
عظیم است [illegible] طریق ذکر

فایده واین ذکر بس است از علی روشن خواهد شد **بیان طریق اسم ذات**

طریق ذکر یا ضرب بجو ... به جای معهود ... [illegible]

الله کی بلند کرده رسیده الا الله گویان ... ضربی ... [illegible]

استخوان پهلوی چپ جسم شود وبالای این طریق ذکر کند ... [illegible]

۱۵۶

[illegible]

درون بدون آید که اگر آید میان دها ... شیوه آن ... [illegible]

این سرا از کثرت عمل ... خواهد شد **[illegible]**

یک حلقی شد ضرب ... میان کتفین از کتف چپ ...

ضربی بزانوی چپ گوید با پهلوی چپ وضربی بزانوی راست گوید

بپهلوی راست وضرب ... زانو گوید ... ضرب ... [illegible]

همه این محلها برا این طریق کند بار دو زانو ... مقداری از ...

... دو ضرب ... الا الله گویان ... باز از سر آغاز کند

[illegible]

ضربی ... بپهلوی چپ وضربی به پهلوی راست ... الا الله گویان ...

باقی ضربها ... الی ... باز از سر آغاز کند

طریق ذکر یک ضربی با جنبش یک زبان بلفظ واحد در یاید جلسه معهوده لفظ الله
و سر را الکون کرده در میان دو زانو برابر ناف داشته الله گوید وقت
نشستن که زانو نشیند و جنبش یک انگشت که عبارت از انگشت
دست پای با زبان است بر زبان حرکت کنند فایده لا الہ الا اللہ [illegible]

در ذکر ... نفی [illegible]

طریق ذکر ... لفظ ... دارد و ... [illegible]

دم در یا جلسه معهوده ... [illegible]

[illegible]

طریق ذکر ... ضربی ... بزانوی راست ... [illegible]

[illegible]

طریق ذکر هزاره ضربی بیک جلسه در یابد که جلسه معهوده
لفظ الله را بصفت احد موصوف کرده ... و بزانوی چپ ضرب

کند و از اینجا سر بر آورده الله را بصفت صمد موصوف کرده در خود ضرب کند
تا بالصمد ضرب یابد الله را بصفت صمد موصوف ... و بزانوی راست
ضرب کند و از اینجا سر بر آورده الله ... ضرب صمد کرده در خود ضر
کند تا بالصمد ضرب چون هزار ضرب ... با زانو ... و ثواب این ذکر

... [illegible]

[illegible]

... از دماغ ... [illegible]

[illegible]

طریق ذکر ... [illegible]

... معهوده لفظ ... [illegible]

... زمین ... که ... ضربی ... در
خود ... فایده این ذکر ... [illegible]

طریق ذکر هو یک شش هو با ضرب هو در بایر باید که دو زانو نشیند و پشت
راست بر کف پای چپ بنهد چنانکه سرین بر شتالنگ باشد هو را
از تخته ناف بیاورد از قرص بورت ... از فوق هو کوبان قرار دو در خود زند
چنانچه بر این طریق ذکر کند ثمرات این ذکر عظیم است از مواظبت این خوا...
نمود

[illegible]

این ذکر را نهایت نیست و ثمره بانهایت بسیار از کتب معلوم خواهد
طریق انواع اذکار که مرشدان نامدار فرموده‌اند کما هو حقه

فر موضع ذو بر سبیل فتح باب نام نهاده داند در بایر طریق ذکر ...
لا هو بیاد در بایر باید که جای معهوده نگاه دارد و ... انگشت چپ ...
الدل جانب پشت کج که در دو هو ... بالا و بدو یک ضرب در خود کند
بیکن بر روی همانجا باشد باز سر را برابر سقف ... کرده و هو متصلا ...

[illegible]

سر را در میان دو زانو هم نزدیک زمین ببرد و احد گویان ضرب
کند و از آنجا سر بر آورد با احد گویان در خود ضرب طریق ...

درپایه یا واحد یا احد صد بار هر یک ده نوبت گوید و صفت ضرب در است
یا الله گویان در خود آید با زانو سر کرده فایده از عمل او پیش خواهد ذکر مطلقه
طریق ذکر ملکوتیه در بایه باید اسم معبود الله را الا ضرب به زانوی چپ باید
و ضرب به پهلوی راست یا بعضی ضرب به زانوی راست یا زور ضرب بهار

[illegible]

کشف ذات است ... الا الله را بر زانوی چپ ضرب کند و ...
در الله سر کوب هو هو گویان دم در خود با زانو سر کرده ... طریق

ذکر مشاهده در بایه جلسه معهود دو بنشیند تصور نفی موجود راست
و اثبات واجب الوجود در خود در حال نفی و اثبات نگاه دارد
از زانوی چپ لا مطلوب الا مقصود ... لا معبود الا موجود
... را الکشف راست ... الله را در خود ضرب کند و
از تحت ناف ... تا ام الدماغ رساند صفت کوب بنوکویان

[illegible]

... معهود بیک باره لا را از ناف کشیده در کشیده الله را بر پهلو
راست ضرب کند باز همه ان محل ضرب الا الله گویان ...

هو را بی امداد صوت بر کتف چپ ضرب کند چنانچه بر زبان فرموده اند شعر

شیخ لا بر آر از ناف تا بام [illegible] بر یمین بگذار زین سان کن قیام

حمله را آورده است کوب [illegible] بر سلسله بحث روی [illegible] ای امام

بعد از آن حمله را آوردی بچپ [illegible] الله است و السلام [illegible]

طریق دیگر لا اله را از زیر ناف بر آورده ضربه به پهلوی راست [illegible]

الله گویان [illegible]

[illegible] طریق ذکر [illegible]

[illegible] ذکر ربع [illegible] طریق ذکر ربع [illegible]

در خود با زبان اگر آغاز کند و در آغاز ذکر هو الحق است این ذکر غیب

و شهادت ازل و ابد یکی است [illegible] خواهند بود ذکر [illegible] طریق ذکر

و یا بد جلسه معهود ده و یا دو زانو نشسته باشد گویان بر

ناف ضرب کند و یا شهید گویان در خود و در حالت باشد گفتن [illegible]

وا زدارد و تصور کند که غایب است [illegible] خود و وقت

با شهید کسی [illegible] بنده و [illegible] عین است بذات خود [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

جانب کتف راست روی آورده گویا جانب کتف چپ [illegible]

[illegible] که در خود [illegible] بر این [illegible] ذکر کند

کرنامه از اجل قطب عالم غوث اعظم ابی سید محی الدین عبد القادر جیلانی
رحمة الله و رضی الله عنه ذکر ضرب ارّه طریق ذکر ضرب ارّه آنست که با جلسه معهود
نشسته و سر نگون کرده تا ناف کوبان بعد از تحت ناف به سینه
دم برآورده و راست کرده متصلا از آنجا حق گویان در خود ضرب
کند

باز از ذکر کرده [illegible]
برین پیوسته مواظبت نماید [illegible]
بده ذوق [illegible] جلسه معهود [illegible]
طریق این ذکر [illegible]
لا اله کوبان بکتف [illegible] الا الله کوبان ضرب [illegible] حضرت شیخ [illegible]
[illegible] آورده الا الله [illegible] ذکر خاصه [illegible]
از کی معلوم خواهد شد این ذکر [illegible]
[illegible]

بعد از آن ذاکر را باید که بغایت حق تعالی ذکر زبان سه یا چهار روز تمام
نگاه دارد در اوقات برین شغل بپیوندد ذکر جلسه معهود نشسته و لحظه‌ای

برزخ صغری و کبری خاطر ابر او باطن قرار داده سر برابر زانوی چپ رسانیده
لا اله گویان دور کرده شروع بر زانوی راست شده بکتف راست با نعرام
رساند متصلا سر را بجانب پشت [illegible] کرده از آنجا سر
بر زانوی چپ الا الله گویان کند که ضرب میان دو زانو الله گویان

[illegible]

رسیده و سه قبض بطریق مذکور با انعرام آید بعده سر را اجانب راست
و چپ و پیش و پس حق حق گویان کند که اعضا را جانب جسم در دوم [illegible]

اعضا رساری نور چون بطاقت او دروی نور اکمان کو او از
رقیق هو کویان دم با بند بحا کذارد یک بسط تمام بود و همچنین
بسط دیگر کنند مذکور با نفر او از دولی دوازده ضرب که در بسط اول
او الا که برد آنرا کند و بسط دیگر از دو اول شروع کند و با هر دو ذرا

[illegible]

فرود ...ش نهند و باز ارسر زانو بای چپ بر راو کو بعده
مقعده دا بند و دو دم بالا کشد و نافرا بر ای دو زانو نه زرا برا جو چسپانه

وو ذرا به بند دو زبانه ازآنحث کند و درباطن با بسط را فکر کند چون بسته
کو رسالک فذاکر کرده و درا ند کیفیت فتح باب مقصود شود و صفای
باطن دست دهد و خارق عادت ظاهر کرده و به عالم ارواح ملاقات کرده
دست دهی چنان بسیط کرده درد نشسته دو دامنه کو با که جدا جدا اشده دانید

[illegible]

در حالت اثبات حصر از هوا ا شند لسته بدان آن تصور کند که هوا
اکبر و اسرار الانها ... از هوای هر سب کرفته بدل آن اختم و اسم حق

(۱۲)

حق و اطلاق مطلق ثابت کویم ذکر تعدید جلسه معهود وقیام وقعود چنانچه
در نوع سابق مذکور است درین هم همان طریق است لیکن معنی فرق
که آنجا قیام وقعود دو دست [illegible] ... و اینجا ملیک
دست در قیام وقعود بهوا برده ... الله و نصور [illegible] نگاه دارد.

درین
ذکر سبحانی عظیم است [illegible]

[illegible]

ذکر تعدید [illegible]

[illegible]

دبحاند و این ذکر تیخ تن پاک نیز کویند ذکر نور طریق ذکر نور برای
کشف الارواح در یا بر جلسه معهود نگاه دارد و دست [illegible] در چپا

۱۱

... و در طرف آسمان رب الملائکه بکوید و در دل ضرب کند والروح
... ذکر ... چشم ... است و تجلیات با نکرار است از کتب معلوم
شد ذکر ضیا طریق ذکر ضیا ... در ... بوده نگاه دارد و ...
... و بعد ... الله کویان ... بعده

[illegible]

ذکر تجلی طریق ذکر تجلی [illegible]

[illegible]

طریق ذکر [illegible]

در ... طریق ... ذکر ... کشف
ملکوت ... شکوه ... رب از پرده غیب زیرا ... ذات صفت

ثبوتی و سلبی مندرج است البته تا بهره ماه مختار کهل شرط است

ذکر جلالی طریق ذکر جلالی برای تجلی ذات و ترقی درجات دریابد
جلسه مذکور دلیل دارد و اول از اسم الله الف و لام را طرح کند و ها را
حرکت دهد و در راست مفتوح و در بیابانی مکور بگوید و در دل الله
کند

[illegible]

مبتدیان از مشاهده دریافت و عمل کرده ثمرات بی غایت و تجلیات
بی نهایت بحصول پیوست دریابد ذکر عشق طریق ذکر عشقا دریابد دوزانو

نشیند و دو دست ها بر سر هر دو زانو نهد یا هر کو بیان راستان [illegible]
[illegible] منفصلا از تحت ناف بر کو بان دم بالا [illegible] بیان [illegible]
راستان راست و [illegible] دارد [illegible] در مشغول باشند [illegible]
[illegible] ذکر شکر خاره [illegible]

[illegible]

ذکر حضرت مولانا جلال الدین رومی رضی الله عنه از حضرت خواجه حسن الدین
تبریزی نقل کرده که [illegible] چنانچه حال [illegible] کرده [illegible]

دیوم جانور در رنگ جوش نشسته بر گون که ذکر میلفت این دو اسم بر ذکر یا القصور علاحده است از مرشد معلوم خواهد شد چون ملک ...

شوقی پیدا شده ذوقی حاصل گشت نقل او در گرفتم و مدام ذکر مشغول شد تا مدت های چند هر بار که درین ذکر مشغول نماید تا از دید مالوی ...

بعد از کسب و ریاضت مکشوف گشت که آن جانور با سماع حق شده خدمت به جبه تا هر چون سالک خواهد که او در اثبات ملکوت مقابل آید

ذاکر بود چون اگر خواهد بدین ذکر مشغول گردد باید از جلسه معهود ... تا هر روز نماید که هر چین کاهر عکس در نظر آمد باید که درین ذکر مشغول

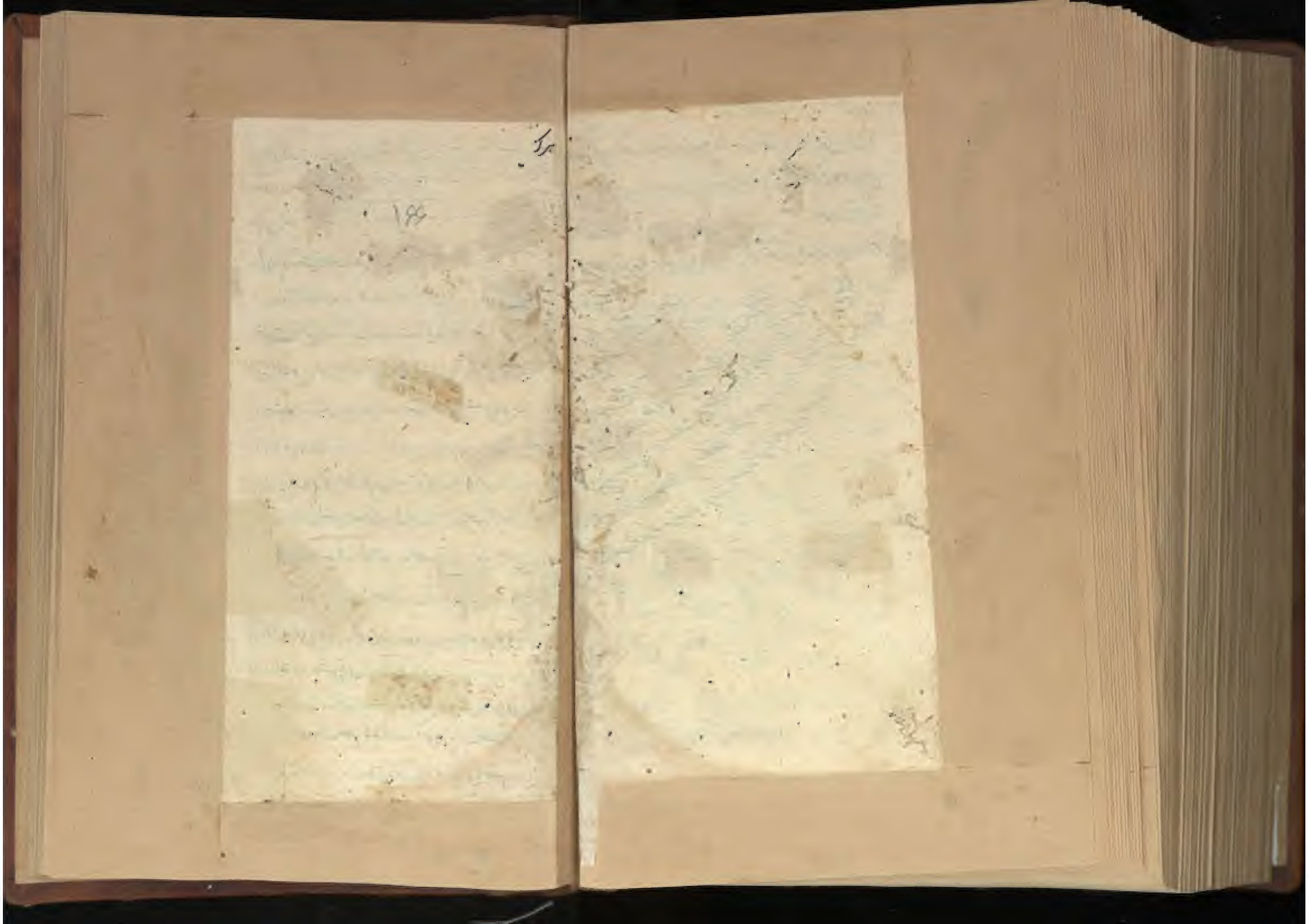
[illegible]

حقم حقم حقیقی

[illegible]

پاس انفاس جهت لا اله الا الله ... هم اذکار پاس انفاس ...

و فرق که نفس بیرون ... منتصر ... فرق است



ذکر مشغول نماید تا در مکانی کان الله و لم یکن معه شیء استقامت یابد. **منه**
هو الحق چون سالک خواهد که غیب را در مشاهده شهادت معاینه کند باید که درین ذکر
مشغول نماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین در نظر آید **منه** فانی
باقی چون سالک خواهد که وجود ممکن را فانی بیند و وجود واجب الوجود باقی داند باید که
درین ذکر مشغول نماید **منه** هو الظاهر هو الباطن چون سالک خواهد که [illegible]
اثنینیت مرتفع گردد و غیب و شهادت را یکی حقیقة بیند باید که درین ذکر مشغول
نماید تا ظاهر و باطن جز وجود واحد در نظر نیاید **منه هو الاول و الآخر** چون سالک خواهد که
ماهیت موجودات دریابد که یک رشته آغشته است دریابد باید که درین
ذکر عامل باشد **طریق دم اندازی خفیه** طریق ذکر قلب دریابد [illegible] به حرکت محسوس
جنبش [illegible] هر چندگاه چون همچنین عادت کند دل خودی خود ذکر کردن گیرد
بی اختیار در ذکر مشغول و بعد از یکسال یا بیشتر ذکر جانی معمور به حضور گردد
که ذاکر شنود یسبح لله ما فی السموات و الارض کویت اطلاع یابد و بشنود
کردن این ذکر معلوم کند جلسه معین نیست دم حبس کند تصور اسم ذات معروف
بالا کشد و دل را [illegible] برد [illegible] طریق ذکر کند
ثمرات این ذکر روشن خواهد شد و ذکر القلب و [illegible] و ذکر الروح [illegible]
شریک کرده اند نکته چیست دریابد که دل [illegible]
[illegible] خواه سالک مطلع باشد خواه نه وقتی که سالک خلعت یکتائی [illegible]
لباس [illegible] از بر جان و دل برکشیده و به مرتبه حق الیقین رسانیدند

درین حال نیز دل برکشیده به عادت قدیم باز گردد ذاکر است این سبب ذکر القلب
[illegible] گفته اند و روح مرتبه و سلطنت دارد [illegible] بالاتصال غیب و شهادت
[illegible] روح [illegible] مثال اعراف [illegible] چون ذاکر به مرتبه روح میرسد
[illegible] و غیب و شهادت نظر میدارد و در هر دو جانب مخلوط میشود
[illegible] ذکر الروح را نیز گفته اند و سر مرتبه [illegible] واسطه [illegible]
لایزال حضور دارد و ذکر واسطه است بین الحق و العبد ازین سبب ذکر السر
گفته اند **منه ذکر عبرت** طریق ذکر عبرت دریابد جلسه معین نیست [illegible]
احوال مشتغل باشد برین سند هر چیز را که بیند چشم ببندد [illegible] تصور اسم
[illegible] اگر [illegible] یک اربعین این ذکر را مواظبت کند حالتی او را پیش آید
[illegible] ظاهر و باطن هستی مطلق روی نماید **منه ذکر حیرانی** طریق ذکر حیرانی
دریابد چون سالک خواهد که بذکر حیرانی مشغول گردد باید که [illegible] باشد
جلسه [illegible] معهود [illegible] مواظبت این ذکر کند [illegible]
دم حبس کرده [illegible] از تحت ناف [illegible] تصور را [illegible] بالا کشد
و [illegible] کند [illegible] الله [illegible] دم را [illegible] هو از تحت ناف بالا
[illegible] دم را [illegible] گذارد
باز [illegible] گردد [illegible] باب خواهد شد [illegible] بی اختیار
سالک [illegible] ذاکر گردد و بعد ازین [illegible]

وصفات صلاحی باید و بر حد و ودی جبروت که مقام تجلی انوار ذات است برسد [illegible] و رهنمائی بر رتبهٔ [illegible] [illegible] [illegible] با ذکر

طریق [illegible] ذکر باید [illegible] مذکور [illegible] بر دوشت [illegible] کرده [illegible] [illegible] با بیاید [illegible] قلم [illegible] [illegible]

[illegible] چنانچه دم را [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] صورت [illegible] [illegible]

دم را [illegible] [illegible] آغاز کند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] **طریق سیم** [illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طریق این ذکر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **[illegible]** [illegible] [illegible]

[illegible] ارواح باطنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **[illegible]** [illegible]

از کشف [illegible] آغاز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **[illegible]** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **[illegible]** [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **[illegible]**

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خلق آدم علی صورته [illegible] [illegible]

ومنقی دانا سره هردو را شامل است ... فینظر بنظرة البصیرة حتی یبقی ان الف بود گاه عینی و عکس عین از عین تا به چه گردد گاه عین و عکس عین را تا به مرتبه در عین

واز استشهاد ... فی التجلی و تسبیح ... مطلع صورت مرشد نگاهی بداکرد و در ... عین عین ذات نمو چنید ... چون گاهی باشد

به بین آن آینه حسن را کی ببینی تجلی ... باطن برق ... بارگاه ... چو رسته ز خود نیستی ... ای برادر ... کار ... باشد

صورت ... فرود ... گاه و ... اسم ذات ... قبل ... چون سالک ... مذکور ... در اطوار ... قسم ... بعینه الیقین

بتصور ... و متفکر ... کند ... گاه اسم ... معلوم گردد ... نظر ... در کثرت ... وجود ... وحده ... ذات

گرد گاه چنان مستغرق ... اسم ... چنان ... کثرت ... شهادت وجود شهود ... لا اله الا الله ... است

وجود ... هو الاول هو الآخر هو الظاهر ... و در انشاء ... هر ... هر ... است ... در ... ما ...

اطوار ... این تصور ... اطوار ... چنان ... ناظر و منظور را ... نظر ... حق ... ناظر ... ناظره ... الی ربها ناظرة ...

... آفتاب حقیقی تا طلعت ... چون ناظر منظور را ... قرب ... من حبل الورید ... و هو معکم اینما کنتم

ولقد ... ان الحق ... باطل ... در یا ... این ... دانند که ... یافت ... مستقیم گشت

ارشد ... چون آفتاب حقیقی ... کند ... اهدنا الصراط المستقیم ... هر گاه ... ثبت ... انسان ...

... در این سالک ... عارف ... نظر ... **ذکر ... ۲۱۳** ... هر گاه ... سالک ... ذکر ... در

در نظر است بر این تصور ... ایضا ... بتصور ... و تحقیق ... مرتبه جامع ... که ... تصحیح کند ... ظهور اسماء

از ذوق فنا و انس و بقا و ابقا ... در عین ... صورت ... در حقیقت اسماء ... صورت ... گردد

... عکس عین در ... تصور ... حق ... از ... سالک ... اتصال

عین منظور ... منظور ... ناظر ... منظور را از نظر ... گاه عین ... و ... در ... مراتب ... وجود و شهود و علم

... نماید گاه ... عین از عکس عین از ... گاه ... عین عین ذات ... **نظم** ز غیرت غیر را ... غیر الله ... برآرد ... آنچه ...

حال و وجدان جمال امکانی بیان بود یا بی اقتضا جلال احوال از ترتیب [illegible] و در باب امام

از ذات و جلال [illegible] اسم الله جلال اسم جمال [illegible] ذات حق سبحانه و تعالی بصفت

جلال و جمال ظاهر است و این مراتب در مرتبه ذات اند نزد [illegible] ذات حق [illegible]

در پرده جلال عظمت محجوب است و در جمال کبریا منکشف و حضرت جمال وجه کمال دارد و [illegible]

جمال هم و جمال [illegible] جلال [illegible] در جمال جانب [illegible] در جلال جلال و جمال

با کمال ذات و [illegible] جمیع اسما و صفات حضرت جلال چون الان ظهور [illegible] جمال را [illegible]

تا در حضور ظهور از فقدان [illegible] و چون حضرت جمال [illegible] را از آن جلوه

کرد [illegible] استیلا و هستی در فقدان [illegible] در این مرتبه محض تجلی ذات تقدس [illegible]

[illegible] حجاب [illegible] نگر با [illegible] بیبن [illegible]

نشان دهیم [illegible] آدم [illegible] حجاب است و حضرت جلال [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

کز ذات [illegible] عالم و آدم ظهور [illegible] هستند [illegible] نهان [illegible] آشکار چون ذات [illegible]

[illegible]

[illegible]

قایم [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible] کبری گشت [illegible]

اصل [illegible] در جهان [illegible] بود جهان و جان [illegible]

[illegible] صغری و کبری [illegible] حق شد کامل

[illegible] ذات [illegible] نقصان [illegible]

خلق آدم علی صورته [illegible] یکی [illegible]

[illegible] یکی [illegible] است [illegible] اشارت است

[illegible] اب [illegible]

[illegible] تجلی و تجلی [illegible] ذات

[illegible] تجلی [illegible] اسم ذات و اسما و صفات

[illegible] تقدس [illegible]

[illegible] اسما [illegible]

[illegible] ذات و اسما [illegible] صفات ذات و اسما [illegible] ذات مقدس

[illegible] اسما [illegible]

[illegible] اسما [illegible] جلال و جمال و اشتراک

[illegible] اسما [illegible]

تجلی [illegible] تجلی ذات و صفات

[illegible] تجلی صفات [illegible]

[illegible] ظهور [illegible]

دیوع و دو نسبتی شود الا بنظر حق هرچه کرتجلی ذات باشد آن مرتبه بیت کرشهود صفت هم باشد

اما بود کرتجلی صفات باشد آنرا صفت کهو ذات نباشد و درین مرتبه مشغول این عاریک

عنوان بیت چه ایشان در ذات و صفت گویند آنچه ماهیت اسما و صفات او است لا

بود و رقم آمد حال الطریق منتهی علی الترتیب در باید و مراقبه هم الوان [illegible] چون خواهد کم

نشان بجوید زاد در شان قربان باید باید کم الف و صاد رابع الجیم در حد [illegible]

طور مستغرق گردد کم آنچه حکم دو قاب بقیه صفت دنا الف ف باید بدین صورت

چون خواهد کم مرتبه تلوین و تمکین در دل او حاصل کند باید کم در تسبیح [illegible]

کم آنرا مهمات صفات کم بند مشغول نماید کم این بابت گردد تجلیات مختلفه چون چو دا

باجودست چون با قوت باجودست درین کلیات تجلیات در نماید کم [illegible] بود

بعد و نا بود بینت او حق بود از انار و نفس خواهد شد ب اص س ب ی ک

ع ق م د ق ح ن ش چون داصل اصل تقدس خواهد انجا و نگاه و چگونه در

تقدس ملاحظه نماید تا او انفعال یا انفعال کم در دوست ربی بوده باشد مرتفع گردد

دایم احوال بعد احوال منفعل نباشد برین صورت ب اص ق س س س ص م

ل د ق ح ن س چون تجلیات اسما و مقدسه بر سالک [illegible] شود [illegible]

سلوک باید و دایم در نظر نفس بود آن را او رادی هر صد دل ببرد نظر آید مثلا شیخ باید

اما درین تعلیم شیخ خود خود مانند این در طریق بود هم آمدن مشکل است باید کم برابر تقرب کهان

شیخ خود در اسما و تنزیهی را تکرار کند تا شعور شنیده و دانند هم تا ذکر غلط و ذات [illegible]

ب اص [illegible] ع د م د ق ح ن

ش چون سالک خواهد کم خود را در [illegible] صفت متعال نیز برد و

خلاء خلاء دیدن از دیدن او ناپیدا گردد و چون این صفت و وقت را پیدا گردد و از اقتضاء

صفت اسما کم ید ایشان و نا پیدا از آن پیدا است و ذوق هر دو باطن [illegible] باید کم از

معا مشغول نماید برین صورت ب اص ا ف ا ب ط ق

ا د ق ح چون سالک خواهد از علایق و علایق آزاد باشد و غیر او هیچ وجه ملحوظ نبود

[illegible] درین باب سبب هر جه جزئیات چند او حاصل باید تمام اسما و [illegible] را در مرتبه

تجلی سبب [illegible] و باید تنها را در حق خود او حاصل دارد باید کم در اسما [illegible] مشغول نماید برین

صورت ب اص ع م ق ح ن ش هرگاه کم سالک کاملا خواهد کم

اسما و نعوت را در عالم شهادت مشاهده کند و اصلا در انفعال [illegible] مؤثر نگردد

باید لطف هیچ [illegible] چند کم در اسما و نعوت مشغول نماید برین صورت ب اص م م م

خ ب د ق ح ن س ب اص م ع ف و ر

ق ح ن ش در احدیت و شیون اسما الهی

[illegible] نماید کند کم در ظل وحدت [illegible] غایب شهادت علم و جود تشکیل چون

[illegible] ذات و صفت [illegible] باید کم تکوین باید در دو وار [illegible]

[illegible] طریق مواجب [illegible] بیرم معرفت به معارج صفات عروج کند

باید [illegible] ثابت به مراتب طریق به دقیقه تحقیق نزول کند و با اصل واصل گردد از

دولت طریق ستراد و عروج و نزول هوش در سه دور ارکان مذکوره و دلالت شغل
انداز مرشد کامل [illegible] خواهد شد بعد از آن دو ذکر و دو فکر در تحت [illegible]
رکن مع التفصیل ذکر خواهد شد

برسند ذکر مطلق شود و در هر رکنی حبس دم کنند و [illegible] ارکان

ب اص فق ب خ ر دق ح ت ش ب

ب اص م م ح ع ش دق ح ن ش

ب اص ح ح ح ح دق ح ن ش

ب اص م م وح دق ح ن ش

ب اص ش ح دق ح ن ش

ب اص و وح م م دق ح ن ش

ب اص م م ح م دق ح ن ش

ب اص و ب ت م م دق ح ت ش ش

ب اص ع م م متصل [illegible] ن ش ش

ب اص م م اص ت دق ح ن ش ش

ب اص ب اص ق ح ن ش

[illegible] جمع و جمع الجمع خواهد باید کرد در اسم جامع ملحوظ باید جز ذات
غایب مطلق و شهادت مطلق را طریق شغل دریابد ب اص
ن ش هر کرا خواهد که تحقیق مراتب احدیت و وحدت

کرده تحقیق کمال ایقان نفی [illegible] حبس کند هر رکنی از ذان از جو چند ارکان
[illegible] و فکر برزخ در چشم دل اصلاً بلکه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] ذکر [illegible] فکر دریابد [illegible] جهات صفت
[illegible] حصول مراتب حضور کند [illegible] باشد با مع الله حضور دارد س ب ع
ایضاً [illegible] ذات را بوحدت وجود موجود داند تفصیل مراتب دریابد
[illegible] قرب فرایض و گاه قرب نوافل گاه ذات [illegible] عیان عین عیان چند
ح ن ش [illegible] خواهد که سیر مراتب تنزل در [illegible]
بعد از ذکر [illegible] ذات کل شی هالک الا وجهه براجع یعنی خود یابد و استغنا
دولت بذات چند [illegible] در این شغل [illegible] خواهد گفت مطلق را

تجلیات ذاتی و خیالا بالوان مختلفه ملون گرداند و دیدنی در آن میان هیچ از انتفا
گواه بود که صحت و لطف [illegible] ذات و ممتنع باسما و صفات باید کرد این اذکار
عمل باید و آنچه اشغال در آن مذکور است در این هم منظور است تفصیل آن بکذا دیگر
در کتابی ذکر کرده خواهد شد

[illegible]

شغل آنکه از تحت ناف هوا بالا آرد [illegible] هو تصور کند الا الله
چون آنجا قرار گیرد تصور را گذارد و در صدای [illegible] هو صعود کند بلکه همچنین شو
گردد شغل [illegible] اسم مربوط را ملاحظه کند [illegible] تحقیق [illegible] الله
وقت [illegible] که لطیف و کثیف که در بین صورت باید دست عارف

نظم
زان سوی لامکان و زین سوی کائنات * چون در این دو در سرا [illegible]

باید که در شغل مذکور عمل نماید [illegible] انجا چه مناسب
دارد و وجه مناسبت علی الترتیب بیان کرده شود به اگر این وجود [illegible] در گفته علم
باید بود بوجه عالم تا بود بود بوجه معلوم هرگاه که عالم معلوم از فیض علم

بر دو وجه و معلوم پیدا گشت وجود عالم همیشه با او دست و وجود
معلوم همیشه نابود علم واسطه ایست در میان [illegible] وجود معلوم و وجود معلوم
[illegible] است از وجود عالم وجود عالم عین وجود است چون وجود معلوم را
[illegible] وجود عالم است وجود معلوم [illegible] الله [illegible]
[illegible] قبول دارد این وجه عارضیت [illegible]
ولیکن پیدا این نمود و نمود پیدا آن بر وجه نمود ماهیتش در باب حق پیدا
و [illegible] را تجلی ظهور پیدا شد خلق را پیدا حق وجود نمود از روی ظهور عیان
خلق پنهان حق [illegible] بطون حق عیان است و خلق پنهان چون از خلق
سر کند [illegible] چون از حق سر کند سوی خلق بهتر باید قیاس [illegible]
و حسن الخالقین عیان گشت پیدا و پنهان و این پنهان [illegible] است [illegible]
عین حسن [illegible] اصلا [illegible]

[illegible]

چون سالک ادراکات باطنی خواهد باید که در اوقات [illegible] حقایق

کرد ضمیر او مستور اند ظاهر کردند و بآن معنی [illegible] ذات را از احوت کرد اند
و در اسما واکرم [illegible] اما باعتبار اصطلاحوت دارند باعتبار ظهور تجلیات
مختلفه انزای توفیق با محقق شوی [illegible] معرفت را بجا آوردی خواندی تا
معرفت ابدا از اعیان نکرد حقیق هر شیی بمحل آن رب مدن مشکلات
بلکه هر مرتبه را مرتبه معلوم ست تجلی ذات یا بالصفات اکر این [illegible]
و مقامات تجلی ذاته و صفات هیچ معرفت در یافتن [illegible]
هر مرتبه موصوف بصفت خاص خودست بقدر تقید تجلی بینند بصور هر اثر علیه دیم
و در هر مرتبه نه قدر است نه وجود نه عین ست و نه غیر [illegible] شهادت شهود [illegible]
شهادت هیچ مرتبه حسی ظهر نابت آن سایر مراتب [illegible] این نسبت [illegible]
با اسما مختلفه است در غیب شهادت هستی مطلق او وصف [illegible] صورت
وجود بقابلیت اسما بمحل و مقادیر تجلی است و هر شی بصورت اسما [illegible]
و بلون ملاحت وجود منظور است اگر طلعت وجود نباشد نیست نمانکر در وجود حقیقت
قابل مقصود نشود این عارض وجود ست [illegible] عوارض اسما بعروض تجلی
اسما بتجلیست اگر اسما نباشد معروض نمود نبود قاهر آن با یکدیگر تعقیب
اصلا قرار ندارد اسما بصورت اشیا [illegible] صورت گرفته است [illegible]

174

هر که تجلیات مختلفه اسما ظاهر کرد آن کی ملاحت کرد آن این بوصف [illegible]
سر کرد آن خود شد آن چون خود منظر بود [illegible] که از آن بود [illegible]
[illegible] در بود دیگر او بدان ظاهر و باطن معدوم را بود دیگر دانستن [illegible]
بود را بود که دریافتن [illegible] در حجاب این جهان نیازمند کارها [illegible]
کار را [illegible] هر کار [illegible] بفعل اسما جاریست [illegible]
افعال [illegible] خود [illegible] در [illegible] محجوب [illegible]
[illegible] فاعل را فاعل داند [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] تا [illegible] فی هذا الشغل [illegible]
[illegible] البطن [illegible] اسما [illegible] الطریق [illegible]
و [illegible] این اسما [illegible] صفات [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] چون ایشان نباشد این [illegible]
اگر این [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] التحقیق س ز ح ع ف م ک ب ش هر [illegible]
[illegible] مرید [illegible] چون سالک مجذوب باشد
[illegible] و صعود [illegible] کاه او شود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چون مجذوب سالک شد
[illegible] تمام [illegible] صادق آید ورای آن در احوال محقق باشد

ودر افعال ذ ق و چون مجذوب مجرد باشد اسما و افعال را در عین وجود مطلق
تصور کند هر آن [illegible] متلاشی باید کل شیء هالک الا وجهه روی نماید چون
سالک مجرد باشد در پاد اسما و صفات ذات و افعال بود و او را مغفرة روز [illegible] گردد
که صفت ذات او نسبت جدا [illegible] زد با ترتیب نگاه به لطیفات مذکور در این ذکر
ظهور منکشف شود که ذاکر مذکور گردد و مذکور ذاکر با ذهب قدم نهد نه ذاکر ماند [illegible]
احد احد الصمد [illegible] و حالا او در مشغول ق و ح ق و س
ع ز ل ه ب ب چون حالات اخوا است
بر تو غالب آید جمع مبتلا و هستی روی نماید که جمیع از هستی [illegible] در این
قدم نگاه [illegible] مذکور در این در آن یقین دان مرتد و زندیق گردی [illegible]
یکی ذات [illegible] این حروف [illegible] ذات [illegible] عین [illegible]
[illegible] باید [illegible] عیانت عین بعین [illegible] مشهور [illegible]
است مشاهده باید که خلوت در انجمن نیست ح ن ش ل هر گاه که سالک در حالت
وقوف [illegible] نگاه و یکاه در ترقی و تنزل بر اطوار خویش لازم دارد متعلقان [illegible]
در هیچ مراتب نگران بود از جهت تمام صفت صفات ذات او را [illegible] و افعال [illegible]
از [illegible] اسم و رسم هر مرتبه [illegible] آن شیء اعیان [illegible]
و رسم خیزد [illegible] هر مرتبه ظاهر [illegible] عکس این آن عکس آن این اگر سالک [illegible]
عنوان کامل گردد یقین دان که در مراتب او نقصان است مراتب [illegible] است

ل ح م ن چون صور و لطیفات دل رسید جمله جهان صفا دید و در هیچ مرتبه نگاه
زبان کار پیدا و در نهان نیست عین و عکس علم [illegible] این عیانت آن [illegible]
[illegible] مشهود [illegible] هر چه میکند [illegible] آن محبت این رب روحی است
این رب الارباب این را باید که در هر باب دوام خیال با خیال [illegible] تا [illegible]
[illegible] این [illegible] باید کرد است د ز د ز و وقتی که سالک
[illegible] بکند جلوه کرده باشد بعد [illegible] و انکار اختیار کند و از سر طریقت [illegible]
[illegible] مراقبت بکند و ترقی کرده بود باز از آن مرتبه بطرف سلوک [illegible]
منزل [illegible] وقوف کند و در [illegible] مقام در مراتب [illegible] ب اصل
م م م م م این سالک [illegible] چون ملک جا و پیدا [illegible] و بینی [illegible]
[illegible] نا پیدا [illegible] ملکت [illegible] بوده باشد در کار [illegible] نظر [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
بدان عالم که در عالم است و علم قایم بذات علم [illegible] معلوم [illegible] عالم در وجود
[illegible] معلوم در علم و عالم قایم بذات این [illegible] عالم علم است
[illegible] است آن معروض [illegible] مستقیم علم این معلوم
علم [illegible] عالم [illegible] و علم [illegible] که این فکر در دل قرار گیرد [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] عالم معلوم آینه معلوم عالم معلوم در آینه

اذا تجلی الله تجلی لذاته بذاته فی ذاته من ذاته الی ذاته علی ذاته [illegible] حاصل شود

تا انکار شرک تجلیات و حظ ظهور بیابد آن در شریعت [illegible] طریقت دو [illegible] حقیقت

[illegible] و دانستن و در حقیقت الحقیقة یکی شدن گو هست قال علیه السلام الشرک فی امتی

اخفی من دبیب النمل علی الصخرة الصماء فی اللیلة المظلمة و این دست [illegible] طهارت

طریقت [illegible] صمام [illegible] و [illegible] ست قطع علایق ما سوای کند تا بکمال رسد

و از خودی خود تمام گردد و [illegible] غیب و شهادت [illegible] صمام [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] از [illegible] آنچه جز غیر [illegible]

[illegible] طریقت [illegible] مراتب را مطلع گردد [illegible]

[illegible] نفی گرداند و اثبات [illegible] نور واجب الوجود را چون این وقت هم

اوقات [illegible] دیگر [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] و ثابت کند وجود [illegible] چون این [illegible]

[illegible] در نظر آید [illegible] نفی کند اثبات

[illegible] در [illegible] باین فکر [illegible] جمله جهان را نظر [illegible]

[illegible] سالک ظاهر بود [illegible] که بوقت مذکور مستعد [illegible] در مرتبه دیگر

[illegible] عین نفی بود [illegible] ثابت گرداند [illegible] ثابت و [illegible]

[illegible] و [illegible] اصل [illegible] وحدت [illegible] احدیت

مقید [illegible] در تجلیات [illegible] در حضرت یکتای ذات

علم هستی و زادهٔ ذات [illegible] از سالک [illegible] پس [illegible]

کی اهل [illegible] اهل حقیقت سالک [illegible] هستی [illegible]

یا [illegible] در دل [illegible] الا بالله [illegible]

و [illegible] سالک [illegible] ظاهر [illegible] باطن ظاهر را

با احکام شرع و [illegible] حقیقت [illegible] در نظر [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] سالک حقیقت از کمان هستی [illegible]

میکند [illegible] و [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] در مرتبه جمع تجلیات [illegible] منصور [illegible] عرفت ربی بربی [illegible]

آن دستور [illegible] در مرتبه جمع [illegible] در مرتبه [illegible]

مقصود [illegible] احدیت مطلق [illegible]

کامل [illegible] شغل [illegible] **[illegible] الله [illegible]**

روش [illegible] طریقت [illegible] اول [illegible] اختیار [illegible]

و [illegible] کلمهٔ طیبه که توحید [illegible] شده در [illegible] کلمهٔ طیبه

[illegible]

[illegible] غیب و شهادت [illegible]

زیرا چه نفی و اثبات [illegible] تجلیات [illegible] بذات [illegible]

[illegible]

لیس کمثله شیء در تقیید و اطلاق علی السویه است از نجا معلوم کند فی النفی اثبات

فی الاثبات فالنفی عین الاثبات شکل اینست

باطن

ظاهر

ب ظ

۳۱۱۳۵۱ ا ع ۳۵۱۱۳۵

عقل ذات

ای طالب صادق چون راه صدق گرفته در اخلاق حمیده واثق شو تا ترا معرفت جمله جهان

حاصل گردد و در نقره الوارد بدان تا آنکه عارف نباشد و با نفس و با ذات خود محقق نشود واصل

نگردد و عرفان بالله عرفان حق است من عرف نفسه فقد عرف ربه عرفان

عرفان عالم اینجا تو را تمام وجداً اشارتست عارفی عبارتست بود از انتهای تفهیم

هیچ اشارتی در شان او شایان نیست بیان ان داد ان ممکن نیست و معروف جهان

بهیچ وجهی موجود نیست و کی خبر دارد از حکمت حکیم بیچون جو نیست در رشته ایای تو

هر سه یکی اند با یکجا یکی هیچ یکی را دو دین را [illegible] اهل نظر بدین عمق

نگرد نتیجه منزه لا بدایه ولا نهایت هست و چو [illegible] و در تحقیق او حقیقت

نقد آمد هر که درین کنجید و سنجید مراد را نقد یافت هر که نسنجید و نکنجید با شقیه نقد گردانست

۱۷۷

دل وجود مطلق هست و فلاک پرده ها را روی خود انوار آنست و فلک سویدست خواطر ایمانه

نقطه کره ایکه نکرمینا بدان تمام کره وجود ربع الایمن هست بدانکه وارد است خبر ایما

انتی ان است انسانی هست قلب ربع الایمن هست با فرق و در دل فرق او را ازین در است که

و رفتار و تعبیرات آن اخبار ظاهر با طرح و اخبار باطن نظر بود و ربع الایمن را ربع الایمن

ربع الایمن نیز ملکه مصیب تفصیل تمام مراتب و در رتبه جامع جمیع کشت این کره را از هر جهت کشف و دانسته

بعد حکم کرده قلب ربع الایمن را قلب قلب ان نام داشته اند از روی جمله چشم که

در صفات جمیع و تجلی است انسان ازین سبب خلوتگاه خاصیت خلق آدم علی صورته

عین اختصاص است با این انسانیت کرده گفت تبارک الله احسن الخالقین و وقت و نسبت و بطون

از روی صورت که موش عالم کبر است این ضمیر منصه خاص عالم انسانیت الانسان

بنیان اتیب بنیاد و بنا بر نهاده اند از ان روی ظهورست و ازین روی بطون تا بکی

تو خواندی او و چیدان آدم لمضغه وان المضغه نور اند او و انوار ضمیر او را ظاهر

و فی سر انا سر ترتیب و وجه و تجرد و تعین تو آنست این غمزه خاص بغیر عشق حکم کرده و انسان

از روی وهم بوالهوس دانسته و در کرده بر صفت انسان جز انفس عالم ظاهر آنست ز نتیجه

انسان فانی به [illegible] دوسوادی دوری بیاکر تا گود که وار الوجه فالوالدین دست آید بیت

ولیکن [illegible] این آیه از غیر عرش بیا در تو نیز قلب قبضه مخزن الکنز کانها لو الغیب

و پیچیدن از وحدت [illegible] نیز جان الکنز بالکنه کنز فهم دو دل و بهر ان باشد قدم بر قدم

چون قدم بر قدم بپایه جمال خود را مطلق نماید شان مرچه از تو بود بر آمد بر قطره رنگ جمع قلمان

باغ ... بو د آنجا که ... از ... ه ... و در قبه ... جانور میشوند

حافظ ... نوشت

ذکر ققنس یعنی ققنس جانوریست که بر کوه‌ها یک دریاست که
او را زنان سالکه میگویند نوازی آن دیر الست آن جانور دیگر را
آن در ... هزار رسالت زیست و آن غالب خوب صورت
که او را جانوران بشنوند شیفته چو او را بشنوند جان در قالب نماند چهل روز
از نوا او بلا نماند پر دارد از که تا ققنس را راه منقار برای آید در منقار
او هزار در سوراخ است هر روز آواز از رقیق بر آید یعنی از جهان روز
از آن نفس آتش پیدا میشود و در آن آتش خود را سوخته میکند چون
سوخته شد از آن خاکستر یک بیضه پیدا میشود و از آن بیضه باز جانور
چنانکه بود همچنان میشود بعضی مسافران آنجا رسیده و صفت او دیده
شنوده باشند بدین صورت معلوم شد ... برده و باز ...
جان از پهلو جدا کرد و انگشتان ز الکه هر دو دست ما بر زمین ...
و در ... صدا ... آواز انگشتان از راه چه صدای ...
که آن صدا ... از ... چو ... تصویر ... چند که ...
نفس ... باز از سر گیرد البته ... مدت ... و ...
خوب ... ۵ ۵ ۵

نمونه ثالث هرگاه که سالک از قید تقلید و حس گذشته باشد بعد از ورود و صلاح و اول
با صورت کرد و صورتیکه آغاز و انجام ندارد تجلیات مختلفه را یکایک می بیند و دریں سرور
آگاه است و مطالع با و تماشای است هریکی در کار خود است او چه کار آن چندان حسن و نقاوت
که در قید وجود است تجلیات اسماء را با یکدیگر برابر نماید عکس یکا و در یکا کثرت می بیند
اما همه یکی [illegible] یعنی وجود است ابدا و ازلا دریں کونه است بجز ذات
[illegible] صفت و جز او نیابد و تفرقه دست هر شی را که در شهادت باید با انقلاب
[illegible] می نماند اختلاف صفت و قیله بیرون رود و ربط ذات و صفات در ثواب
عزت مقرر است این مطلب است تا آنکه اندراج اسماء در هم ذات ربط صورت ثواب
تا به وحدت نموده است زنده نگرد در صورتی شکل اینست.

دیگر آنکه ما [illegible] غیب و هستی الان محبت لا و است چو ندیدی راز با طن
رواق و رموز [illegible] هستی پس از آنکه راز آن و رازی دل برد او روشت همه توحید
[illegible] آنچه معانی [illegible] چون وجود بگذرد و بچون رابقی من ازلی ابد را در یکبید

چنانچه بیان آنست و اگر نه بیانش است مبدأ و ظهور مراتب که ظاهر و باطن ازین اشارت

مرموز است   بیان نقش شعر از عین عین ذات است و از عین [illegible] که ظهور صرف عین است

و از قاف قدم که لطیفه ذات است مرکز آن که در عین و قافست بارادت ذات شوق

بر انگیخت و از هر دو ناد یکدانه نشان از آن عشق روی نمود بر آینه نسبتی دانسته عاشق

و معشوق و نقش پرده ساخت و در خود در آویزی داشته رنگ آمیزی با نقد و در عین

لطائف آراستند که این کیفیت اصل است و آن هر دو با هیئت نوع که ظاهر کمال

در آینی آراید هر نقاش هر عین آن حسن نماید زیرا که تجلیات صفات بر معنی ماده نگراید

و هر یکی گنجی از اسرار است و هر که در این خزاین بمفتاح عرفان نگرد گنج اسرار در دست یابد

عارف نکته موی محجوب ماند ابله سالک راه را شرط است که در چند نفس پائی چند بماند

تا از در خبر از او گردد این حالت است شده تا در شغل گنج الاسرار او قطب تمامی

در آن که صورت ماهیت تمام مظاهر روشن خواهد شد بعنایت حق تعالی که حق سبحانه و تعالی مالک الملک

و عالم الغیب والشهادة است علم او علانیه و قدرته کونیه قدرتیست اشارت دو ورق [illegible]

ب ا ص ۲ م ع س ق د ح ن ش

دیگر کیفیت و وجه آن اشغال سالک حاصل کرده باشد در تسخیر توحید افعال الله تا پیدا در آن تحقیق

وجود و شهود وحدت تفصیلا اما اجمالا وجود و شهود علم اشغال بیان کرده می آید

تا هیچ اهل کشف در غلط اختلاط نیفتد و نوعی بصیرت در یابند و بر این وجه آن قبول کنند

که حضرت حق مطلق را هیچ وصف تقیید نیست جز اطلاق اما در این حقیقت نهایت نیست که

قابلیت تمول اعیان در در و پیشوائی بتقیید معلوم است در علم و لیکن هیچ یکی نه

بر وقت علم در در ه تقیید معلوم و نه تقید ذاتست و نه ظهور ذات و ذات احدیت حقیقت

و انتظام مراتب الهی اند و از حقیقت اینست تا مرکز مراتب که ما فوق آن در قید و اطلاق

مانی در نمود شهود حقیقت انسانی آن هر دو در اوست اما مواد ظهور هر مرتبه

در مرکز نزول است هیچ یکی از یکدیگر نمایان نمیگشت که ملک ظهور نرسیدی جانب غیب

ملکوت است و جانب شهادت ملکی است هرگاه که حضرت رب الارباب خواست که

بر وجود بخشد و در مرکز مراتب غیب و شهادت که با یکدیگر نزدیک اند باستعداد [illegible]

می شوند و صفت ارتسام حاصل میکنند هر یکی بمراتب خود قرار میگیرند از غیب تا

تا نهایت در مرتبه جمع یعنی احدیت ذات و صفات در هر صورت ظاهر گردد

[illegible] کل و ام در [illegible] تام است الخ تعین مراتب بود مجملا و تفصیلا تعین گرداند

ما حقیقت روح را چند چشم در باب [illegible] در سلوک غلط نکنند و واقف گردند

اعیان که در مرتبه ذات [illegible] صفاتست چون از مرتبه وحدت تنزل

نمودند در جمع انوار و لطیفه که مرتبه جمعیت است رسیدند هر یکی بمعلوم علم مقید گشتند

که آنرا صور علمیه گویند چون از آن تنزل کنند در مقام الطف رسند در انجا ایشانرا

ارواح مجرده گویند در این مرتبه شعور و وجود خود معروف میکردند چون از مرتبه ارواح

در عالم لطیف تنزل کنند [illegible] و خیال منتقش خوانند ایشانرا در این مرتبه وجود لطیف

[illegible] فصل دیگر [illegible] ایام [illegible] و بعضی قبول کرده اند و ازین [illegible]

۱۷ تا مرکز خاک [illegible] باب کمال صورت گردد اما چند گویند باطن روح الا له

الخلق و الامر و روح در عالم تجرد مرکب جز مخصوص نیست از [illegible]

با جسم تعلق دارد آن روح جوهر لطیف نورانی منور بود که مجرد از ترکیب جسمانی و جسم [illegible]

ترکیب عناصر اربع که دو خاک و هوا [illegible] است و روحیت [illegible] روح [illegible] وجود [illegible]

حق صورت خلق [illegible] جسم بود [illegible] از سالک [illegible]

بطریق سیر سلوک چون روشن در تزکیه و تصفیه قدم نهاد و الوان [illegible] فوق الجد [illegible]

آید آنچه در عالم خلقت است سالک بصورت آن [illegible] خواه جسم علوی [illegible]

حول سبع تا نهایت [illegible] آنچه نهایت تجلیات [illegible] در قلم آمد حال [illegible]

سالک [illegible] سالک [illegible] در مرتبه [illegible] در آخر مرتبه [illegible] حاصل میکند

چون آن سالک از [illegible] بر سلوک این آیه الا بالله [illegible]

گردد نیست صار العبد فانیا بالله باقیا [illegible] و تنزل آن [illegible] سالک [illegible] چون [illegible]

آنچه مراتب تنزل [illegible] حالات و وقوع آن مراتب [illegible] مرتبه [illegible]

نباشد [illegible] سالک [illegible] صار العبد فانیا [illegible] باقیا [illegible] سالک [illegible]

رسد [illegible] ترقی و تنزل نباشد چون [illegible] سالک [illegible]

[illegible] سالک [illegible] بود [illegible]

بود [illegible] از [illegible]

[illegible] بشرت الله حمید [illegible]

[illegible] حق قدیر شاهد

حافظ ناظر شاهد

چون دو ثلث [illegible] و قدم فراتر نهد یعنی ذکر ارکان تمامیت را
عمل آرد و این ذکر خواندن کلید معارفست هر چه فزاید معرفت اسرار وحدت
کرده تحقیقات حاصل شده و آنچه مسطور ما شد بعد از این [illegible]
چه نهایت و مکاشفات چه غایت روی نماید و در عین ذکر کلی ارکان از ارکان فوت نشود
اگر بقوه ثبات و [illegible] تحقیق هشت ارکان با مجلات فرو رود هر یکی را [illegible]
بجا رفته [illegible] باقوت تا فوق [illegible] اما اعتبار یکی از این بود هر یکی نماید
اگر در عین [illegible] خطره [illegible] جمیع آن خطره [illegible] بعنوان [illegible]
مشغول [illegible] عامل باشد و در [illegible] هر نفسی [illegible] چون مقدار [illegible]
[illegible] راه [illegible] شور و ذوق [illegible] از این [illegible]
تا در [illegible] حفظ نماید چون از آن [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن [illegible] متصرف [illegible]
بعد از [illegible] و بعد [illegible] هر چه میسر آید عمل نماید چون وقت [illegible]
باشد [illegible] عمل [illegible] ذکر لازم گیرد [illegible] اگر از [illegible] وقت
[illegible] صورت [illegible] نماید تا [illegible] ظاهر گردد [illegible]
[illegible] فهم [illegible] ذات و صفات [illegible]
و [illegible] نفس ذوق شوق ب اص [illegible] و [illegible]
از [illegible] این ذکر [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] کشد [illegible] صغری یا کبری اگر هر چند [illegible] کند صعود گوید
اگر بعید [illegible] اسم ذات کبری باشد دیگر اسمی از اسماء [illegible] بعید حروف آن اسم
شد صعود خواند چون بعد تمامی اسمای حسنی آن اسم [illegible] کبری نماند و در لطیفه غیبی
[illegible] چون در هر نفسی یکبار ذکر گوید این [illegible] صعوبت و در یکدم صد
بار [illegible] گفته [illegible] سند گیرد آنست سند صفات ذات ب اص
[illegible] د ق ح ن ش ب [illegible] د ق ح ن ش ب اص
[illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص
[illegible] د ق ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص
[illegible] د ق ح ن ش سند اسماء [illegible] ب اص [illegible] ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش سند اسما [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش
ب اص [illegible] د ق ح ن ش سند [illegible] ب اص
[illegible] د ق ح ن ش ب اص [illegible] د ق ح ن ش ب اص

ب دقح ن شن ب اص ع دقح ن شن
ب اص ع دقح ن شن ب اص ح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص ق دقح ن شن ب اص ع دقح
ح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
خ دقح ن شن ب اص بث دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص ع دقح ن شن ب اص
ق دقح ن شن ب اص و دقح ن شن ب اص
ق دقح ن شن ب اص نث دقح ن شن ب اص
خ دقح ن شن ب اص ر دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
خ دقح ن شن ب اص ع دقح ن شن ب اص
تن دقح ن شن ب اص خ دقح ن شن ب اص
خ دقح ن شن ب اص غ دقح ن شن ب اص
خ دقح ن شن ب اص گ دقح ن شن ب اص
ز دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
و دقح ن شن ب اص خ دقح ن شن

و دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
ث دقح ن شن ب اص بث دقح ن شن ب اص
شن دقح ن شن ب اص خ دقح ن شن ب اص
و دقح ن شن ب اص و دقح ن شن ب اص
ج دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
و دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
و دقح ن شن ب اص بث دقح ن شن ب اص
ث دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص ع دقح ن شن ب اص
ر دقح ن شن ب اص م دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص خ دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص كن دقح ن شن ب اص
ه دقح ن شن ب اص ق دقح ن شن ب اص
م دقح ن شن ب اص ه دقح ن شن ب اص
ب دقح ن شن ب اص و دقح ن شن ب اص
ت دقح ن شن ب اص ض دقح ن شن ب اص

سنوا اسما ولطوف ب اص ع علا الاعلا اعلا العلی دق ح ن شی
ب اص ع علیم للاعلم اعلم العلیم ق ح ن شی ب اص ک کبرالا کبر اکبر الکبیر
ق ح ن شی ب اص ق قریب الا قرب اقرب ق ح ن شی ب اص ل لطیف الا لطف
الطف اللطیف دق ح ن شی ب اص ک کریم الاکرم اکرم الکریم دق ح ن شی
ب اص ن نور الانور انور النور دق ح ن شی ب اص ا ن
ارحم الراحمین دق ح ن شی ب اص ا ن اکرم الاکرمین دق ح ن شی
ب اص ا ن اجود الاجودین دق ح ن شی ب اص دم ذو الفضل العظیم
دق ح ن شی ب اص ی محیی المحیی دق ن شی دق ح ن شی ب اص دم
ذو الفضل العظیم دق ح ن شی ب اص ع م علی العظیم دق ح ن شی
ب اص ق قدوس دق ح ن شی ب اص و ودود دق ح ن شی
ب اص ح حی دق ح ن شی ب اص ق قیوم دق ح ن شی
ب اص ط عفو دق ح ن شی ب اص ر رؤف دق ح ن شی
ب اص ن نور دق ح ن شی ب اص هو هادی دق ح ن شی
ب اص ب بدیع دق ح ن شی ب اص ب باقی دق ح ن شی
بران صوفی خواهد که علم التفضیل تمام مراتب باطن درانتهای آن عمل استیلا
حقیقت بروحانیت غالب که اصلا وصول والفصول را تمیز کردن نتواند چو هابهشتوه
حالتا او شود نه در این عالم کذری و نه در این عالم نظری تمام مراتب دگر بیش

دو کان ببندد از کان لیکن خود جلو داقوت داکان برد کرد تب کان باید
کردین وقت عمل احجاب کلیات اختیار کند تا بهوش باشد حد حرا کرالوال این
یکی عنوان نیست بدین سبب هیچ کس بدین علم کردن نتواند و مراتب غیب
و شهادت دراعیان عین هند وجه التحقیق فنون چون از سرار برود چنانچه
تجلیات همین ان لیقین مینظر آید حقیقت ما زاغ البصر و ما طغی متصف
گردد سهل حیث ب اص ق شی دق ح ن شی ب اص
ع ج م دق ح ن شی ب اص ع دق ح ن شی ب اص
خ دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص ق
دق ح ن شی ب اص خ دق ح ن شی ب اص ق
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص ع
ق ح ن شی ب اص ک دق ح ن شی ب اص ع
دق ح ن شی ب اص ع دق ح ن شی ب اص م
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص م
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص ه
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص م
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص م
دق ح ن شی ب اص م دق ح ن شی ب اص ض

دقح ن ش ب اص و دقح ن ش اسماء جالي

ب اص [illegible] دقح ن س ب اص م

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص ب [illegible]

ب اص غ دقح ن س ب اص و دقح ن ش

ب اص و دقح ن ش ب اص ف دقح ن ش

ب اص ب دقح ن ش ب اص د دقح ن ش

ب اص م دقح ن ش ب اص ل دقح ن ش

ب اص ح دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش

ب اص ل دقح ن ش ب اص ح دقح ن ش

ب اص ك دقح ن ش ب اص و دقح ن ش

ب اص ح و دقح ن ش ب اص و دقح ن ش

ب اص ح دقح ن ش ب اص م دقح ن ش

ب اص ح دقح ن ش ب اص ق دقح [illegible]

ب اص م دقح ن ش ب اص ص دقح ن ش

ب اص ب دقح ن ش ب اص ث دقح ن ش

ب اص ع دقح ن ش ب اص د دقح ن ش

ب اص م دقح ن ش ب اص م دقح ن ش

اص ن دقح ن ش ب اص ن دقح ن ش

ب اص ه دقح ن ش ب اص ب دقح ن ش

[illegible] دقح ن ش دقح ن ش

دقح ن ش ١٨٥ دقح ن ش

دقح ن ش دقح ن ش

اسماء [illegible] ب اص م دقح ن ش ب اص خ

دقح ن ش اص ى دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص ص

دقح ن ش ب اص ب دقح ن ش ب اص ح

دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص خ

دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص م

[illegible] ب اص ب

[illegible] دقح ن ش ب اص ب

دقح ن ش ب اص ش دقح ن ش ب اص [illegible]

دقح ن ش ب اص ع دقح ن ش ب اص م

دقح ن س ب اص و دقح ن س ب اص [illegible]

دقح ن ش ب اص م دقح ن ش ب اص م

دقح ن ش ب اص ا دقح ن ش ب اص ا
دقح ن ش ب اص لا دقح ن ش ب اص ب
دقح ن ش ب اص و دقح ن ش ب اص [illegible]
دقح ن ش ب اص ح دقح ن س ب اص ا
دقح ن ش ب اص ج دقح ن س ب اص غ
دقح ن س ب اص [illegible] دقح ن ش چون سالک
از اشتغال [illegible] برگذرد [illegible] در دو [illegible] نماید که نهایت کار [illegible]
شغل است [illegible] درین مقام گفته اند که [illegible] او در غیب و شهادت
علی السویه است کل شیء هالک الا وجهه وصف [illegible] او فاینما تولوا فثم وجه الله
مشاهده شهود اوست در تجلی اسم ستار یعنی [illegible] یا بدور ظهور نور عین عیانی
نماید اما درین مقام گفته اند [illegible] علم [illegible] معلوم نیست این منزل سالک [illegible] دیگر است
هر سالک که از مراتب گذشت [illegible] زکات [illegible]
هر درویش [illegible] آن درویش [illegible]
[illegible] علی بصیرة [illegible] اولیائی [illegible] زمانه از این پس [illegible] این جماعت [illegible]
نمیگنجد ع ع ای محقق گاه گاه و بیگاه در [illegible]
ترقی و تنزل [illegible] که مرتبه غیب از غیبه و غیرت [illegible] بسیط بود [illegible]
مقام عشق [illegible] رسید در کنج تحقیقی باز گشت و آنچه [illegible] بود [illegible]

دقح ن ش ب اص [illegible]

دو تعین و تعینی یافته بلاشعور و حضور همان شئون در مرتبه [illegible]
دیگر گرفته و در هر مرتبه نامی علاحده یافته در احدیت شئون و در وحدت
[illegible] و در واحدیت اسما الهی و صور آن که صوفیه آن را اعیان
ثابته گویند [illegible] صور علمیه و در مرتبه ارواح عالم عقول و نفوس را
بوجود خود اند درین مرتبه وجود اشیا بوجودی که بآن شعور بوجود خود [illegible]
[illegible] منفصل نامند اشیا درین مرتبه وجود بصور مرکبات لطیفه
که قابل تجزی و تبعض و خرق التیام نباشد ظهور دارند یعنی [illegible] مطلق
اند نیز بوجود مطلق و در مرتبه حسی عالم ملک عالم اجسام میگویند و اشیا
درین مرتبه وجود [illegible] مرکبات کثیفه که قابل تجزی و تبعیض و خرق [illegible]
باشند ظهور دارند و مراتب بسته مربوط اند شئون الهی یعنی هیچ مرتبه بغیر
[illegible] صورت گرفته است و هر مرتبه را نسبت است اعلا و ادنی و اوسط
[illegible] صور را [illegible] خواهد شد از غیب تا [illegible] مرتبه
[illegible] صورت [illegible] الخ









ای محقق که تحقیق دانی و تدقیق در معرفت کار هر کس نیست اگر شود ترقی
و تنزل شهودیست نه بوجود حضرت وجود الله آن کما کان است
بر وجه عارض است و حضرت وجود را قابلیت سایر صفات [illegible]
نه بندد و کمال نفخ بود و چندگاه به عبارت غامض نشنو تا ترا از دقایق
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری حاجت نشود والله الصمد [illegible]
چه تنها بکسی معیت و کفوا ندارد و حکمت حضرت او نه وصل است و نه فصل نه قرب
نه بعد نه جسم است نه جوهر نه حلول است نه اتحاد نه خرق نه التیام منزهست
از جمله احکام وجود او عین ذات اوست وجود شهود عین تلوین اوست
و شان در خود نقاب اعتباری در [illegible] عدم اندر [illegible]
در قدم است صدا با عدم اندر جنبش [illegible] در عدم است حضرت وجود بجمیع
صفات متجلی است و بعضی معلوم متجلی سراب را آب کرد و آب را سراب عکس آب را
سراب خوان گفت سراب آب تو نبود گفت اگر عارفی عارف شد گرد خود [illegible]
راه بنا [illegible] نیست و اسم رسم جز [illegible] نه هیچ [illegible]
حجاب والا فعال الاستار [illegible] ظلمات [illegible]
فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض بران خبر است اگر خواهی [illegible] را یابی باید که شغل [illegible] معرفت
ملازمت کنی تا از دل [illegible]

ثمره

[illegible] بیابد عین و عیان یکی نماید یکیست هر چه آید برون زین چهار
روی [illegible] تا که آنگاه [illegible] هو بیرون [illegible] ملاحظه
[illegible] حقیقت به اختیار نمود آخر الاول و [illegible] که در [illegible] هو
هویت اینست

چون [illegible] ذکر که در [illegible] رسید در انحال باید که کار
بندی از سر آغاز کند که النهایة هو الرجوع الی البدایة [illegible]
او درین مرتبه ذکر [illegible] موظبت نماید اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در قلم کند و تنها [illegible] کند اگر [illegible]
حروف [illegible] که [illegible] وجود در نظر [illegible]
[illegible]
[illegible] عمل [illegible]
و [illegible] در حالت [illegible] در حالت تنزل [illegible]

طاوس ۱۹۱ طاوس طاوس

ا٥ب طاوس

ا٥م مجید طاوس

ا٥ج طاوس حق

ا٥و وکیل طاوس

ا٥ق قوی طاوس

ا٥م متین طاوس

ا٥و ولی طاوس

ا٥ح حمید طاوس

ا٥م محصی طاوس

ا٥م مبدی طاوس

ا٥م معید طاوس

ا٥م محیی طاوس

ا٥م ممیت طاوس

ا٥ح حی طاوس

ا٥ق قیوم طاوس

ا٥و واجد طاوس

ا٥م ماجد طاوس

ا٥و واحد طاوس

ا٥ا احد طاوس

ا٥ص صمد طاوس

ا٥ق قادر طاوس

ا٥م مقتدر طاوس

ا٥م مقدم طاوس

ا٥م مؤخر طاوس

ا٥ا اول طاوس

ا٥ا آخر طاوس

ا٥ظ ظاهر طاوس

ا٥ب باطن طاوس

ا٥و والی طاوس

ا٥م متعالی طاوس

ا٥ب بر طاوس

ا٥ر ا٥س ا٥م

ا٥ج طاوس

ا٥ف طاوس

ا٥ق طاوس

ا٥ع طاوس

ا٥ب طاوس

ا٥خ طاوس

ا٥ق قابض طاوس

ا٥ب باسط طاوس

ا٥ر رافع طاوس

ا٥س سمیع طاوس

ا٥ب بصیر طاوس

ا٥ع عدل طاوس

ا٥ل لطیف طاوس

ا٥خ خبیر طاوس

ا٥ح حلیم طاوس

ا٥ع عظیم طاوس

ا٥غ غفور طاوس

ا٥ش شکور طاوس

ا٥ع علی طاوس

ا٥ک کبیر طاوس

ا٥ح حفیظ طاوس

ا٥م مقیت طاوس

ا٥ح حسیب طاوس

ا٥ج جلیل طاوس

ا٥ک کریم طاوس

ا٥ر رقیب طاوس

ا٥م مجیب طاوس

ا٥و واسع طاوس

ا٥ح حکیم طاوس

لاطاوس

اه ت توّاب م م م اه م منتقم م م م اد م مهیمن م م م

اه ع عفوّ م م م اه ر رؤف م م اه م مالک الملک م م م

لاطاوس

اه ر ربّ م م م اه م مقسط م م م اه ج جامع م م م

لاطاوس

اه غ غنی م م م اه م مغنی م م اه م معطی م م م

لاطاوس

اه م مانع م م م اه ض ضارّ م م اه ن نافع م م م

لاطاوس

اه ن نور م م م اه ه هادی م م اه ب بدیع م م م

لاطاوس

اه ب باقی م م م اه و وارث م م اه ر رشید م م م

لاطاوس

اه ص صبور م م م اشارت سه میم و یک شین شی کرد که
مقطعات مستور است و در فوق طا و ظا که افتاده است در یا
ملاحظه کند یعنی صفات و مفهوم ملاحظه یعنی صفات سیوم
معاینه یعنی عین بعین خود را معاینه کند المعاینة رویة الله بلا کیف

و یک واو و شین و طا و ظا که بفوق مقطعات مستور است در یا برداو فی کل
نفس واحد و شین داشته باشد بر جست و ضعیف لفتور کند و طا ظا اشارت
بظاهر و باطن است که ذکر بشر یا بجهر گاه گاه کند تا ملاحظه و مفهوم ملاحظه
و معاینه یا واسطه کاف و صاد بر جانب بر ذخیتن اول و آخر نگاه دارد
و در حالت لفتور صعود و ورود ملاحظه ذات با صفات و ملاحظه صفات
با ذات در خود معاینه کنند که ... ظلمات جسمانی و تجلیات روحانیه
و منظورات نورانیه ... طاعت قدم که از ... رنگ
خلاصت قدم می نهند در ظلمات سالکان را منازل است ... بدین تفصیل
البدایت اعلم ان ما بین السالک الی الله عشرة اقسام بدایات ثم ابواب
ثم معاملات ثم اخلاق ثم اصول ثم اودیة ثم احوال ثم ولایات
ثم حقایق ثم نهایات وفی کل منها عشرة منازل اما البدایات ففیها عشرة منازل



